



فهرست مطالب

[باب اول: در بيان وجوب امام عليه‌السلام در هر عصر، و آنكه هيچ عصر خالى از امامنمى باشد،و در وجوب اطاعت او و آنكه هدايت نمى يابند مردم مگر با او، و آنكه مى بايدمعصوم از گناهان و از جانب خدا منصوص باشد، و بيان بعضى از نصوصمجمل بر ايشان و برخى از فضايل ايشان 15](#_Toc450389041)

[فصل اول در وجوب امامت و آنكه هيچ زمانى خالى از امام نمى باشد 17](#_Toc450389042)

[فصل دوم در بيان آنكه امام بايد معصوم باشد از جميع گناهان 49](#_Toc450389043)

[فصل سوم در بيان آنكه امامت به نص خدا ورسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد نه بيعت واختيار مردم، و آنكه واجب است بر هر امامكه نص كند بر امام بعد از خود و بعضى از دلايل اين مطلب درفصل اول مذكور شد 64](#_Toc450389044)

[فصل چهارم در بيان وجوب معرفت امام است، و آنكه مردم معذور نيستند در ترك ولايت امامحق، و آنكه هركه بميرد و امام خود را نشناسد مرده خواهدبود با كفر و نفاق 78](#_Toc450389045)

[فصل پنجم در بيان آنكه هر كه انكار يك امام كند چنان است كه انكار همه كرده باشد 88](#_Toc450389046)

[فصل ششم در بيان وجوب اطاعت ائمه حق است 98](#_Toc450389047)

[فصل هفتم در بيان آنكه هدايت نمى توان يافت اگر از جهت ائمه حق، و ايشانند وسيله ميان خداو خلق، و بدون معرفت ايشان نجات از عذاب الهىحاصل نمى گردد 103](#_Toc450389048)

[فصل هشتم در حديث ثقلين و امثال آن 107](#_Toc450389049)

[فصل نهم در بيان ساير نصوص متفرقه ايشان كه مجملا در ضمن اخبار مختلفه واردشده است. 125](#_Toc450389050)

[باب دوم در بيان آياتى كه در شان ائمه عليه‌السلام مجملانازل شده 135](#_Toc450389051)

[فصل اول در تاويل سلام على اِل ياسين 137](#_Toc450389052)

[فصل دوم در بيان آنكه اهل ذكر، اهل بيت عليه‌السلام اند؛ و آنكه بر شيعه سوال ازايشان واجب است و بر ايشان جواب واجب نيست. 141](#_Toc450389053)

[فصل سوم در بيان آنكه ايشانند اهل علم قرآن و راسخون در علم و انذاركنندگان به قرآن 149](#_Toc450389054)

[فصل چهارم در بيان آنكه آيات خدا و بينات خدا و كتاب خدا ايشانند در بطن قرآن 157](#_Toc450389055)

[فصل پنجم در بيان آنكه برگزيده بندگان وآل ابراهيم، ائمه عليه‌السلام اند و در اين باب چند آيه است 161](#_Toc450389056)

[فصل ششم در بيان وجوب مودت و محبت اهل بيت عليه‌السلام است و آنكه مودت ايشان مزدرسالت است 174](#_Toc450389057)

[فصل هفتم در تاويل والدين و ولد و ارحام و ذوى القربى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وائمه هدى عليه‌السلام 189](#_Toc450389058)

[فصل هشتم در بيان آنكه در قرآن امانت به معناى امامت است و آن در دو آيه است 205](#_Toc450389059)

[فصل نهم در بيان آياتى كه دلالت بر وجوب متابعت اهل بيت عليه‌السلام مى كند. 214](#_Toc450389060)

[فصل دهم در تاويل آيات نور در اهل بيت عليه‌السلام، وبيان آنكه ايشانند انوارسبحانى و تاويل مساجد وبيوت مقدسه به خانه هاى ايشان وتاويل ظلمت به اعداى ايشان 230](#_Toc450389061)

[فصل يازدهم در بيان آنكه ايشانند شهدا و گواهان بر خلق و آنكه اعمال عباد بر ايشان عرض مى شود 266](#_Toc450389062)

[فصل دوازدهم در بيان اخبارى است بر تاويل آيات مؤ منين و ايمان و مسلمين و اسلام به اهل بيت عليه‌السلام و ولايت ايشان، و تاويل آيات كفار و مشركين و كفر و شرك و اصنامبه اعداى ايشان وترك ولايت ايشان 284](#_Toc450389063)

[فصل سيزدهم در بيان احاديثى كه دلالت مى كند بر آنكه ايشان ابرازند و متقيان وسابقان ومقربان، و شيعيان ايشان اصحاب يمينند، و دشمنان ايشان اشرار و فجار واصحاب شمالند 307](#_Toc450389064)

[فصل چهاردهم در بيان اخبارى كه در باب تاويل صراط وسبيل و اشباه اينها به ائمه هدى عليه‌السلام وارد شده است 322](#_Toc450389065)

[فصل پانزدهم در تاويل آياتى كه مشتمل است بر صدق و صادق و صديق 338](#_Toc450389066)

[فصل شانزدهم در بيان اخبارى كه در تاويل حسنه و حسنى به ولايت و سيئه به عداوت ايشان وارده شده است و در آن چند آيه هست 348](#_Toc450389067)

[فصل هفدهم در بيان آنكه نعمت و نعيم در آيات كريمه مفسر است به ولايت اهل بيت عليه‌السلام، و بيان آنكه ولايت ايشان اعظم نعم است و در اين باب آيات بسياراست 354](#_Toc450389068)

[فصل هيجدهم در بيان اخبارى است كه در تاويل شمس و قمر و نجوم و بروج وامثال آنها به ائمه عليه‌السلام وارد شده است 368](#_Toc450389069)

[فصل نوزدهم در بيان آنكه آنها حبل الله المتين و عروة الوثقى وامثال اينهايند؛ و در اين باب آيات بسيار است 378](#_Toc450389070)

[فصل بيست و دوم در تاويل اهل رضوان و درجات به ائمه عليه‌السلام واهل سخط و عقوبات به اعداى ايشان، و در آن چند آيه است 394](#_Toc450389071)

[فصل بيست و سوم در آنكه ناس، اهل بيت عليه‌السلام؛ و شبيه ناس، شيعيان ايشانند؛و غيرايشان، نسناسند 399](#_Toc450389072)

[فصل بيست و چهارم در تاويل بحر و لؤ لؤ و مرجان به ايشان عليه‌السلام 403](#_Toc450389073)

[فصل بيست و پنجم در تاويل ماء معنى و بئر معطله و قصر مشيد و سحاب و مطر وظل و فواكه و ساير منافع ظاهره است به ائمه عليه‌السلام و علوم و بركات ايشان وآيات در اين باب بسيار است 406](#_Toc450389074)

[فصل بيست و ششم در بيان تاويل نحل است به ائمه عليه‌السلام 416](#_Toc450389075)

[فصل بيست و هفتم در بيان تاويل سبع مثانى است به ائمه عليه‌السلام 421](#_Toc450389076)

[فصل بيست و هشتم در بيان آنكه علما در قرآن، ائمه عليه‌السلام اند و اولوالالباب،شيعيان ايشانند 425](#_Toc450389077)

[فصل بيست و نهم در بيان آنكه ايشانند متوسمون و به روى هر كس نظر كنند مى دانندايمان ونفاق او را و ايشانند آنان كه خدا مى فرمايد ان فى ذلك لآيات للمتوسمين (1) 429](#_Toc450389078)

[فصل سى ام در تاويل آيات آخر فرقان در شان ائمه عليه‌السلام 434](#_Toc450389079)

[فصل سى و يكم در تاويل شجره طيبه به اهل بيت عليه‌السلام و شجره خبيثه ملعونه به دشمنان ايشان 439](#_Toc450389080)

[فصل سى و دوم در بيان آيات هدايت به ائمه عليه‌السلام است و در اين معنى آيات بسيار است 446](#_Toc450389081)

[فصل سى و سوم در تاويل آيات كه مشتملند بر امام و امت در شان ائمه عليه‌السلام وآن چندآيه است 453](#_Toc450389082)

[فصل سى و چهارم در نزول سلم و استسلام در ائمه عليه‌السلام و شيعيان ايشان و در آن چندآيه است 460](#_Toc450389083)

[فصل سى و پنجم در بيان آنكه ايشانند خلفاى خدا كه مى خواهد ايشان را متمكن گردانددرزمين و وعده نصرت به ايشان داده است و بعضى از آيات كه درشان قائمآل محمد عليه‌السلام نازل شده و در آن آيات بسياراست 463](#_Toc450389084)

[فصل سى و ششم در بيان آنكه كلمه و كلمات در قرآن مجيد مؤول است به اهل بيت عليه‌السلام و ولايت ايشان و آيات در آين مقام بسيار است 472](#_Toc450389085)

[فصل سى و هفتم در بيان آنكه ايشان داخلند در حرمتهاى الهى 485](#_Toc450389086)

[فصل سى و هشتم در تاويل آيات عدل و معروف و احسان و قسط و ميزان به ولايت ائمه عليه‌السلام؛ و تاويل كفر و فسوق و عصيان و فحشاء و منكر وبغى به عداوت و ترك ولايت ايشان وآيات در اين باب بسياراست 488](#_Toc450389087)

[فصل سى و نهم در تاويل جنب الله و وجه الله و يد الله وامثال اينها به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليه‌السلام و آيات در اين باب بسيار است 493](#_Toc450389088)

[فصل چهلم در آنكه ائمه عليه‌السلام خانه هاى علمند و معدن حكمتهايند، و شيعيان ايشان محل رحمت الهى اند، و آنكه ايشانند حزب الله و بقية الله ومحل علوم انبياء و آيات در اين مضامين بسيار است. 502](#_Toc450389089)

[فصل چهل و يكم در بيان آياتى كه در محبت ملائكه نسبت به ايشان و شيعيان ايشان نازل شده 510](#_Toc450389090)

[فصل چهل و دوم در بيان آنكه آيات صبر و مرابطه و عسر و يسر در شان ائمه و شيعيان ايشان است و آيات در اين باب بسيار است 514](#_Toc450389091)

[فصل چهل و سوم در بيان آياتى است كه در مظلوميت ائمه عليه‌السلامنازل شده و آنها بسيار است 522](#_Toc450389092)

## باب اول: در بيان وجوب امام عليه‌السلام در هر عصر، و آنكه هيچ عصر خالى از امامنمى باشد،و در وجوب اطاعت او و آنكه هدايت نمى يابند مردم مگر با او، و آنكه مى بايدمعصوم از گناهان و از جانب خدا منصوص باشد، و بيان بعضى از نصوصمجمل بر ايشان و برخى از فضايل ايشان

و در آن چندفصل است

### فصل اول در وجوب امامت و آنكه هيچ زمانى خالى از امام نمى باشد

بدان كه خلاف است ميان علماى امت در آنكه نصب امام آيا واجب است بعد از انقراض زمان نبوت يا نه، و بر تقدير وجوب آيا بر خدا واجب است يا بر امت؟ و بر هر تقدير آيا وجوبش عقلى است كه عقل حكم مى كند به وجوبش يا از دلايل سمعيه وجوبش معلوم مى شود؟ پس قاطبه علماى اماميه را اعتقاد آن است كه نصب امام بر حق تعالى واجب است عقلا و سمعا؛ و بعضى از معتزله اهل سنت و جميع خوارج را اعتقاد آن است كه نصب امام مطلقا بر خدا و خلق خدا واجب نيست؛ و اشاعره و اصحاب حديث اهل سنت و بعضى از معتزله قائلند كه نصب امام بر مردم واجب است به دليل سمعى نه عقلى؛ و جمعى از معتزله را اعتقاد آن است كه واجب است بر مردم نصب امام با امن از فتنه نه با خوف فتنه؛ و بعضى بر عكس گفته اند.

و اما در لغت عرب به معناى پيشوا و مقتدا است، و در اصطلاح فرقه ناجيه در باب صلاة كه امام مى گويند غالبا به معنى پيشنماز است؛ و در كلام كه امام مى گويند مراد شخصى است كه از جانب خدا به خلافت و نيابت حضرت رسالت پناه معين شده باشد، و گاهى هست كه به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نيز امام اطلاق مى نمايند. و از بعضى اخبار معتبره كه انشاءالله بعد از اين مذكور خواهد شد معلوم مى شود كه مرتبه امامت بالاتر از مرتبه پيغمبرى است چنانچه حق تعالى بعد از نبوت به حضرت ابراهيم خطاب فرموده

كه (اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (1)

و بعضى از محققان گفته اند: امام شخصى است كه حاكم باشد بر خلق از جانب خدا بواسطه آدمى در امور دين و دنياى آنها مثل پيغمبر الا آنكه پيغمبر از جانب خدا بى واسطه آدمى نقل مى كند و امام به واسطه آدمى كه پيغمبر است.

مولف گويد: اين تعريف نيز مشكل است زيرا كه بسيارى از پيغمبران غيراولوالعزم تابع انبياى اولوالعزم بوده اند و شريعت ايشان را به خلق مى رسانيدند؛ و احاديث بسيار خواهد آمد كه ائمه اطهار ما صلوات الله عليهم به توسط ملائكه و روح المقدس استفاده علوم از خداوند حى و قيوم مى نمودند. و فرقى چند در احاديث ميان نبى و امام مذكور است كه بعد از اين انشاء الله بيان خواهد شد؛ و حق اين است كه در كمالات و شرايط و صفات، فرقى ميان پيغمبر و امام نيست بغير آنچه در اخبار ذكر خواهد شد، و از براى تعظيم حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آنكه آن جناب خاتم انبياء باشد منع اطلاق اسم نبى و آنچه مرداف آن است بر آن حضرت كرده اند. و شيخ مفيد در كتاب مسائل به اين قائل شده و نسبت به فرقه ناجيه اماميه داده است.

و ظاهر است كه در امم سابق بعد از وفات پيغمبرى از انبياى صاحب شريعت با مبعوث گرديدن صاحب شريعت ديگر، پيغمبران بسيار بودند كه اوصياى پيغمبر سابق و حافظ ملت و شريعت او بودند، لهذا روايت شده است از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: علماى امت من مانند پيغمبران بنى اسرائيلند. (2)

و تفسير علما در بعضى از روايات به ائمه شده است، (3) و معلوم است كه هر فايده اى كه بر وجود رسول و نبى مترتب مى شود بر وجود امام مترتب است از دفع فساد و حفظ شريعت و منع مردم از ظلم و جور و معاصى.

و اما وجوب نصب امام بر حق تعالى، پس فرقه ناجيه اماميه را بر آن كه دلايل عقليه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

١- سوره بقره ؛ ١٢٤.

2- عوالى اللئالى ٤/٧٧.

٣- بصائر الدرجات ٢٨٧؛ كافى ١/٢١٣ و ٤٣٩؛ اختصاص ٣٠٦.

بسيار است كه در كتب مبسوطه ايراد نموده اند مانند شافى سيدمرتضى و تلخيص شيخ طوسى و غير آنها، و ما به ايراد دو دليل از آنها اكتفا مى كنيم زيرا كه موضوع اين كتاب ايراد دلايل سمعيه است از قرآن مجيد و اخبار متواتره از طريق خاصه و عامه:

دليل اول: آن است كه لطف بر خدا واجب است، زيرا كه كردن آنچه نسبت به بندگان اصلح است بر خدا لازم است از جهت آنكه عقل حاكم است بر آن كه افعال كريم لايزال مبنى بر حكمت و مصلحت است، و هرگاه اصلح كه راجح و انفع است مانع باشد ترك آن و تبديلش به غير اصلح با آنكه ترجيح مرجوح است از فاعل مختار غنى كريم، قبيح نيز هست عقلا، و چون وجوب اصلح ثابت شد بايد كه لطف نيز بر خدا واجب باشد زيرا كه لطف عبارت است از امرى كه به سبب آن فعل مامور به و ترك منهى عنه بر مكلف آسان شود، و به سبب آسانى فعل و ترك آن از او بعمل آيد اما به شرطى كه به حد الجاء و اضطرار نرسد چه علت استحقاق ثواب و عقاب اختيارى بودن فعل است، پس به اين سبب قايلان به حسن و قبح عقلى و وجوب اصلح قايلند به وجوب لطف بر حق تعالى.

و دليل بر آن اينست كه تكليف مشمتمل است بر منافع و مصالح بسيار به حسب دنيا و عقبى براى عباد و تكليف مشتمل است بر لطف، و لطف البته اصلح است از غير آن، پس لطف بر خدا واجب باشد بنا بر وجوب اصلح، و اين معلوم است كه وجود امام لطف است زيرا كه علم ضرورى همه كس را حاصل است كه هرگاه مردم را سركرده اى بوده باشد كه ايشان را منع كند از فتنه و فساد و ظلم و ستم بر يكديگر و ارتكاب معاصى و بدارد آنها را بر طاعات و عبادات و انصاف و مروت، البته امور مردم منسق و منتظم مى گردد و به صلاح اقرب و از فساد ابعد خواهد بود.

دليل دوم: آن است كه شريعت حضرت رسول را حافظى ضرور است كه از تحريف و تغيير و زيادت و نقصان آن را نگاه دارد، و آيات قرآنى مجمل است و اكثر احكام از ظاهر قرآن معلوم نمى شود و از جانب خدا مفسرى مى بايد كه استنباط احكام از قرآن تواند نمود، برخلاف آنكه عمر در وقتى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هنگام ارتحال به عالم قدس دوات و قلم طلبيد كه نامه اى براى امت بنويسد كه هرگز گمراه نشوند

گفت: (ان الرجل ليهجر حسبنا كتاب الله) (1) يعنى اين مرد هذيان مى گويد، كتاب خدا ما را كافى است. با آنكه آن ملعون تفسير يك آيه قرآن را نمى دانست و هر مساله كه عارض مى شد او و رفيقش معطل مى ماندند و پناه به حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى آوردند تا آنكه سنيان نقل كرده اند كه در هفتاد موضع عمر گفت:

لولا على لهلك عمر (2) اگر على نمى بود عمر هلاك مى شد.

و اگر كتاب خدا بس بود امت را، اينقدر اختلاف در ميان آنها چرا بهم رسيد؟ و در ضمن تفسير آيات و ترجمه احاديث دلايل بسيار مذكور مى شود انشاءالله.

اما آيات خدا مى فرمايد (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ‌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (3) بعضى از مفسران گفته اند كه يعنى

توئى ترساننده و هدايت كننده هر قوم كه هاد عطف باشد بر منذر؛ و بعضى گفته اند مراد آن است كه ((توئى ترساننده كفار و فجار از عذاب الهى و هر قوم را هدايت كننده اى هست)) (4) پس از قبيل عطف جمله بر جمله خواهد بود و دلالت مى كند بر آنكه هيچ عصرى خالى از امام هدايت كننده نيست، و بر تفسير اخير احاديث از طريق عامه و خاصه بسيار است چنانكه عامه از ابن عباس روايت كرده اند كه چون: اين آيه نازل شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: من انذار كننده و على هدايت نماينده، يا على! به تو هدايت مى يابند هدايت يافتگان. (5)

و ابوالقاسم حسكانى در كتاب شواهد التنزيل روايت كرده است از ابى بريده اسلمى كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آب وضو طلبيد و حضرت على بن ابى طالب عليه‌السلام حاضر بود، چون از وضو فارغ شد دست حضرت اميرالمؤ منين را گرفت و به سينه مبارك خود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به صحيح مسلم ٣/١٢٥٩؛ صحيح بخارى ١/٣٧؛ مسند احمد ٥/١٣٥.

2- رجوع شود به صحيح مسلم ٣/١٢٥٩؛ صحيح بخارى ١/٣٧؛ مسند احمد ٥/١٣٥.

3- سوره رعد: ٧.

4- مجمع البيلان ٣/٢٧٨؛ تفسير طبرى ٧/٣٤٢.

6- مجمع البيان ٣/٢٨٧؛ تفسير طبرى ٧/٣٤٤؛ تفسير فخر رازى ١٩/١٤. و براى اطلاعات بيشتر از مصادر عامه رجوع شود به كتاب احقاق الحق ٣/٨٨.

چسبانيد و فرمود كه انما انا منذر يعنى: منم منذر، پس دست خود را به سينه على گذاشت و فرمود: لكل قوم هاد يعنى: توئى هدايت كننده امت بعد از من، پس فرمود كه: توئى نور بخشنده مردم و توئى علامت و هدايت پادشاه قاريان قرآن و گواهى مى دهم كه تو چنينى. (1)

و در بصائر الدرجات به سند صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: رسول خدا منذر است، و بعد از آن حضرت در هر زمان هدايت كننده اى از ما هست كه هدايت مى نمايد مردم را بسوى آنچه رسول خدا از جانب او آورده است، و هاديان بعد از او على بن ابى طالب و امامان بعد از او، هر يك بعد از ديگرى تا روز قيامت. (2).

و به سندهاى معتبر روايت شده است از آن حضرت كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، منذر؛ و على عليه‌السلام هادى است. (3) و به سند ديگرى وارد شده است كه: فضل بن يسار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير انما انت منذر و لكل قوم هاد فرمود كه: هر امامى هدايت كننده آن قومى است كه او در ميان ايشان است. (4) و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منذر است و على عليه‌السلام هادى است و بخدا سوگند كه هدايت كننده از ميان ما برطرف نمى شود و پيوسته در ميان ما هست تا روز قيامت. (5)

و به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه در تفسير اين آيه فرمود كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منذر و على عليه‌السلام هادى است. پس حضرت از راوى پرسيد: كه آيا امروز در ميان ما هادى هست؟ گفت: بلى فداى تو شوم پيوسته در ميان شما هادى بعد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شواهد تنزيل ١/٣٩٣. و در آن نام راوى ابوبرزه اسلمى ذكر شده است.

2- بصائر الدرجات ٢٩.

3- بصائر الدرجات ٣٠ كافى ١/١٩٢؛ كمال الدين ٦٦٧.

4- بصائر الدرجات ٣٠؛ كافى ١/١٩١؛ و در هر دو مصدر به جاى فضل ، فضيل است.

5- بصائر الدرجات ٣٠ كافى ؛ ١١/١٩٢٢؛ غيبت نعمانى ١١٧؛ تفسير برهان ٢٢/٢٨٠.

از هادى بوده تا به تو رسيده. پس حضرت فرمود كه: خدا رحمت كند تو را؛ اگر چنين مى بود كه آن آيه بر كسى نازل شود و آن شخصى كه آيه بر او نازل شده بميرد و كسى بعد از او نباشد كه معنى آن آيه را بداند و حكم آن را در ميان مردم جارى كند هر آينه كتاب بميرد يعنى بى فايده شود و حكمش برطرف گردد وليكن كتاب خدا زنده است تا روز قيامت و حكم قرآن به اجماع جميع امت باقى است تا روز قيامت و تكليف الهى از مردم هرگز ساقط نمى شود؛ (1) و هر گاه مفسرى نباشد كه معصوم از خطا شود و حكم كتاب را براى امت بيان كند كتاب بى فايده خواهد بود، و اگر تكليف باقى باشد تكليف غافل لازم مى آيد و آن ظلم است و بر خدا روا نيست، و اين يكى از دلايل بينه وجوب نصب امام است از جانب خدا.

و ابن بابويه در كتاب اكمال الدين به سند صحيح از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود در تفسير آيه

ولكل قوم هاد كه: مراد، امامى است كه در هر زمان هادى آن قوم است كه در ميان ايشان است. (2)

و على بن ابراهيم به سند صحيح از آن حضرت روايت كرده است كه: منذر، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: و هادى، اميرالمومنين عليه‌السلام و امامان بعد از او عليه‌السلام اند (3)، يعنى در هر زمانى امام هست كه مردم را هدايت مى كند به راه خدا بيان مى كند حلال و حرام الهى را براى ايشان.

و آيه دوم آن است كه خدا مى فرمايد (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُ‌ونَ) (4) اكثر مفسران گفته اند كه: يعنى پيوند كرديم براى ايشان آيه اى را بعد از آيه اى و قصه اى را بعد از قصه اى و وعد را بعد از وعيد و نصايح را به قصه ها كه موجب عبرت گردد كه شايد ايشان متذكر شوند و پندپذير گردند. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات ٣١؛ كافى ١/١٩٢ تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٢٩.

2- كمال الدين ٢/٦٦٧، و روايت در آنجا از امام صادق عليه السلام نقل شده است.

3- تفسير قمى ، ١/٣٥٩، و روايت در آنجا از امام صادق عليه السلام نقل شده است.

4- سوره قصص: ٥١.

5- تفسير كشاف ٣/٤٢١؛ تفسير فخر رازى ٢٤/٢٦٢؛ تفسير بيضاوى ٣/٣٠٨.

اما احاديث بسيار از طريق اهل بيت وارد شده است كه: مراد، نصب امامى است بعد از امامى، چنانچه على بن ابراهيم در تفسير خود و صفار در بصائر و كلينى در كافى و محمد بن العباس ابن ماهيار در تفسير خود شيخ طوسى در مجالس رضوان الله عليهم به سندهاى معتبر از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: در تفسير قول حق تعالى و لقد وصلنا لهم القول يعنى امامى بعد از امام ديگر. (1) و اين تاويل چند احتمال دارد:

اول آنكه: مراد آن باشد كه پيوند كرديم براى مردم قول را يعنى بيان حق و تبليغ احكام بعد از امامى تا روز قيامت.

مراد آن باشد كه پيوند كرديم براى مردم قول را يعنى قائل شدن به امامت امامى بعد از امامى تا روز قيامت.

سوم آنكه: اشاره باشد به آيه كريمه كه خدا در هنگام اراده خلق آدم به ملائكه خطاب كرد كه (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْ‌ضِ خَلِيفَةً). (2) يعنى اين وعده خليفه در زمين قرار دادن مخصوص زمان آدم نيست بلكه متصل است تا روز قيامت و هيچ زمانى بدون خليفه نمى باشد. و وجه اول اظهر است؛ و بر هر تقدير شايد تاويل بطن آيه شريفه باشد و منافات با ظاهر آيه كه مفسران گفته اند نداشته باشد، و الله يعلم.

و در بصائرالدرجات از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تاويل آيه (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) (3) كه ظاهر لفظش آن است كه: از آن جماعت كه ما خلق كرده ايم گروهى هستند كه هدايت مى نمايند مردم را به حق، و به آن عدالت مى كنند، حضرت فرمود كه: مراد از اين گروه امامان برحقند؛ (4)، و تفسير اين آيه بعد از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٤١ بصائر الدرجات ٥١٥؛ كافى ١/٤١٥، و روايت در آن از ابى الحسن عليه السلام نقل شده است ؛ تاويل الايات اظاهرة ١/٤٢٠؛ امالى شيخ طوسى ٢٩٤.

2- سوره بقره ، آيه ٣٠.

3- سوره اعراف: ١٨١.

4- بصائر الدرجات ٣٦؛ تفسير عياشى ٢/٤٢.

اين مذكور خواهد شد انشاء الله.

و اما اخبار؛ ابن بابويه در كتاب مجالس و اكمال الدين از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام روايت كرده است: مائيم پيشوايان مسلمان و حجتهاى خدا بر عالميان و سادات مؤ منان و كشاننده رو و دست و پا سفيدان بسوى بهشت - يعنى شيعيان كه در روز قيامت روها و دستها و پاهاى ايشان از نور وضو سفيد و نورانى خواهد بود. و مائيم مولا و آقاى مؤ منان مائيم باعث ايمنى اهل زمين از عذاب الهى چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند، يعنى ما تا در زمينيم قيامت بر پا نمى شود و عذاب بر مردم نازل نمى شود، و تا ستاره ها در آسمان هستند ملائكه خوف قائل شدن قيامت ندارند، چون ما از زمين برطرف شديم علامت بر طرف شدن نظام زمين و مردن اهل آن است، و چون ستاره ها از آسمان فرو بريزند علامت برطرف شدن آسمانها و متفرق شدن ملائكه است از جاهاى خود.

و فرمود: مائيم آنان كه به بركت ما خدا نگاه مى دارد آسمان را از آنكه بر زمين فرود آيد مگر به اذن او كه در قيامت باشد، و به بركت ما خدا نگاه مى دارد زمين را از آنكه درگردد با اهلش و سرنگون گردد، و به بركت ما خدا باران را مى فرستد و رحمت خود را پهن مى كند و به سبب ما خدا بركتهاى زمين را بيرون مى آورد، و اگر امامى از ما بر روى زمين نباشد هر آينه فرو رود زمين با اهلش.

پس حضرت فرمود كه: هرگز خالى نبوده است زمين از روزى كه خدا خلق كرده است حضرت آدم عليه‌السلام را از حجتى كه خدا را در زمين بوده باشد يا حجت ظاهر مشهور يا حجت غايب مستور، و خالى نمى باشد زمين تا روز قيامت از حجت خدا، و اگر حجت خدا در زمين نباشد عبادت كرده نخواهد شد زيرا كه طريق عبادت را از او مى آموزند و او مردم را امر به عبادت مى فرمايد.

راوى پرسيد كه: چگونه منتفع مى شوند مردم به حجتى كه غايب و پنهان باشد از ايشان؟

فرمود: چنانچه شما منتفع مى شويد از آفتابى كه در زير ابر پنهان است. (1)

مولف گويد كه: از اينجا معلوم مى شود كه امام غايب فيوض و بركاتش به خلق مى رسد، و اگر شبه عامى در ميان خلق بهم رسد ايشان را هدايت مى نمايد به نحوى كه او را نشناسند، و بسا باشد كه غيبت او براى جمعى لطف باشد كه حق تعالى داند كه اگر آن حضرت حاضر شود ايمان نخواهند آورد، بلكه اكثر خلق چنينند زيا كه در حضور آن حضرت تكاليف شديدتر خواهد بود در جهاد با اعداى دين و غير آن، و بسا باشد كه ديده هاى كور و دلهاى اخفش ايشان تاب انوار و اسرار آن حضرت را نياورد چنانچه شب پره از نور آفتاب منتفع نمى گردد، و بسيارى از سلاطين و متكبران هستند كه در غيبت امام ايمان دارند و آرزوى حضور او مى نمايند و با حضور آن حضرت كه شريف و وضيع و پادشاه و گدا را با هم برابر گرداند بسا باشد كه تاب نياورند و كافر شوند چنانچه طلحه و زبير را حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام با غلامى كه در روز پيش آزاد شده بود در عطا برابر گردانيد و باعث كفر ايشان گرديد، و آن ضررها كه از ايشان به دين و اهل دين رسيد، و از براى لطف بودن وجود امام عليه‌السلام در حال غيبت همين بس است كه اعتقاد به وجود او و امامت او موجب حصول ثواب غيرمتناهى براى ايشان مى گردد. و سيد مرتضى عليه الرحمه در شافى در رساله غيبت و غير او چند جواب فرموده اند از اعتراض به عدم انتفاع مردم به امام غايب:

اول آنكه: چون در همه وقت احتمال ظهور آن حضرت مى دهند همين باعث انزجار ايشان از بعضى قبايح مى گردد. پس فرق است ميان عدم امام و غيبت او.

دوم آنكه: حق تعالى لطف را بعمل آورده و مانع از انتفاع مردم دشمنان آن حضرت شدند چنانچه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مكه بود و كفار قريش مانع بودند از انتفاع مردم از آن حضرت خصوصا در آن چند سال كه آن حضرت در شعب ابى طالب با ساير بنى هاشم پنهان بودند و كفار قريش مانع بودند از آنكه كسى به خدمت آن حضرت برسد، و در آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ صدوق ١٥٦؛ كمال الدين ١/٢٠٧.

ايام كه در غار مخفى بود تا هنگامى كه به مدينه مشرفه نزول اجلال فرمود، و هيچيك از اينها منافى لطف در وجود نبى نبود.

سوم آنكه: ممكن است كه علت غيبت امام به دوستان نيز راجع شود به آنكه حق تعالى داند كه اگر امام ظاهر شود ايشان ايمان نخواهند آورد و اين باعث كفر مى شود.

چهارم آنكه: لازم نيست كه انتفاع عام باشد، ممكن است كه جمعى آن حضرت را ببينند و از او منتفع شوند چنانكه نقل مى كنند كه شهرى هست كه اولاد آن حضرت در آنجا مى باشند، و حضرت به آن شهر تشريف مى برند هر چند مردم آن جزيره آن حضرت را نمى بينند اما مسائل خود را از آن حضرت به واسطه يا من وراء حجاب اخذ مى نمايند.

و سيد مرتضى بعد از ذكر بعضى از وجوه متقدمه فرموده است كه: انتفاع امت به امام تمام نمى شود مگر به امرى چند از جانب خدا كه بايد بعمل آورد و امرى چند از جانب امام كه بايد حاصل شود و امرى چند از جانب ما كه بايد بعمل آوريم: اما آنچه از جانب خداست آن است كه امام را ايجاد نمايد و متكن گرداند او را از قيامت به لوازم امامت از علم و شرايط امامت و نص كردن بر امامت او و بر او لازم گردانيدن كه قيام نمايد به امور امت؛ و امورى كه از جانب امام است آن است كه قبول نمايد آن تكليف را و بر خود قرار دهد كه قيام به آن نمايد، و اما آنچه راجع به امت مى شود آن است كه متمكن گردانند امام را از تدبير امور ايشان و دفع حايلها و مانعها از آن بكنند و اطاعت و انقياد او نمايند و آنچه او تدبير مى نمايد بعمل آورد.

پس آنچه راجع به خدا مى شود و اصل است در اين باب اول بايد بعمل آيد، پس آنچه تعلق به امام دارد متفرع مى گردد، و آنچه تعلق به امت دارد بر هر دو متفرع مى گردد، پس تا به عمل نيايد آنچه تعلق به خدا و به امام دارد، بر امت چيزى لازم نمى شود، و بعد از آنكه آنها ملحق شود از جانب خدا و امام اگر مانع از اجراى امت بهم رسد و باعث غيبت امام گردد ضرر به لطف الهى نمى رساند و آنچه بر خدا و امام لازم است بعمل آورند

و تقصير از جانب امت خواهد بود. (1) تفصيل مبحث دراين كتاب غيبت مذكور خواهد شد انشاءالله تعالى.

و كلينى و ابن بابويه و ديگران به سند معتبر روايت كرده اند كه: حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام از هشام بن سالم كه از فضلاى اصحاب آن حضرت است پرسيدند كه: چه كردى با عمرو بن عبيد بصرى كه از علماى صوفيه اهل سنت بود و چگونه از او سوال كردى؟ هشام گفت: فداى تو شوم اى فرزند رسول خدا! من از شما شرم مى كنم و زبان من در خدمت شما كار نمى كند كه سخن بگويم. حضرت فرمود: هرگاه ما شما را امر كنيم بايد اطاعت كنيد.

هشام گفت كه: به من خبر رسيد دعوى فضيلت عمرو و نشستن او در مسجد بصره و افاده كردن او بر من بسيار گران آمد، پس روانه شدم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد بصره در آمدم و حلقه بزرگى ديدم كه بر دور عمرو درآمده بودند و او يك جامه سياهى از پشم به كمر بسته و يك جامه ديگر چنين ردا كرده بودند و مردم از او سوالها مى كردند، پس راه گشودم و در ميان حلقه داخل شدم و در آخر همه به دو زانو نشستم، پس گفتم: اى عالم! من مرد غريبم و مساله دارم، رخصت مى دهى كه سوال كنم؟ گفت: بلى.

گفتم: آيا چشم دارى؟ گفت: اى فرزند؟ اين چه سوال است؟

گفتم: سوال من چنين است. گفت: اين فرزند! سوال كن هر چند مساله احمقانه است.

گفتم: چشم دارى؟ گفت: بلى.

گفتم: آيا بينى دارى؟ گفت: بلى.

گفتم: به آن چكار مى كنى؟ گفت: استشمام مى كنم بوها را.

گفتم: آيا دهان دارى؟ گفت: بلى.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به الشافى فى الامامة ١/١٤٥)-١٥١.

گفتم: به آن چكار مى كنى؟ گفت: به آن مزه چيزها را مى يابم.

گفتم: آيا زبان دارى؟ گفت: آرى.

گفتم: به آن چكار مى كنى؟ گفت: به آن صداها را مى شنوم.

گفتم: آيا دست دارى؟ گفت: بلى.

گفتم: به آن چكار مى كنى؟ گفت: چيزها را فرا مى گيرم.

گفتم: به آن چكار مى كنى؟ گفت: به آن تمييز مى كنم آنچه را كه بر اين اعضاء و جوارح وارد مى شود.

گفتم: آيا آن جوارح بس نبودند و از دل مستغنى نبودند؟ گفت: نه.

گفتم: چرا مستغنى از دل نيستند و حال آنكه همه صحيح و سالم هستند؟ گفت: اى فرزند؟ وقتى كه اين اعضاء شك مى كنند در چيزى كه بوئيده اند يا ديده و يا شنيده و يا چشيده و يا لمس كرده اند بر مى گردند به دل پس او يقين را جزم مى كند و شك را باطل مى كند.

گفتم: پس خدا دل را در بدن حاكم باز داشته است براى آنكه شك جوارح را برطرف كند؟ گفت: آرى.

گفتم: پس البته دل بايد در بدن باشد و ناچار است از آن، و اگر دل نباشد ادراكات جوارح مستقيم نمى گردد؟ گفت: بلى.

پس گفتم: اى ابومروان! خداوند عالميان اعضاء و جوارح تو را نگذاشته است بى امامى و پيشوائى كه آنچه حق است براى ايشان بيان كند و شك را از ايشان زايل گرداند، و جميع خلايق را در حيرت و شك و اختلاف گذاشته و امامى و مقتدائى از براى ايشان نصب نكرده است كه در حيرت و شك خود به او رجوع كنند كه ايشان را به حق مستقيم بدارد و شك را از ايشان بردارد؟

چون اين را گفتم ساكت شد و هيچ جوابى نگفت، پس به جانب من التفات نمود و گفت: تو هشام نيستى؟ گفتم: نه.

گفت: آيا با او همنشينى كرده اى؟ گفتم: نه.

گفت: از مردم كجائى؟ گفتم: از اهل كوفه ام.

گفت: البته تو هشامى. پس برخاست و مرا در برگرفت و در جاى خود نشانيد و حرف نزد تا من برخاستم.

چون اين قصه را نقل كردم حضرت صادق عليه‌السلام خنديد و فرمود: اى هشام! اين را از كه آموخته بودى!؟

گفتم: اى رسول خدا؟ چنين بر زبانم جارى شد.

و به روايت ديگر گفت: از شما اخذ كرده بودم اجزاى آن را و با يكديگر تاليف كردم. (1)

حضرت فرمود: بخدا سوگند كه اين مضمون در صحف ابراهيم و موسى عليه‌السلام نوشته شده است (2)

مولف گويد كه: انسان عالم صغير است و نمونه عالم كبير چنانچه حضرت امير المومنين عليه‌السلام فرموده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اَتَحسَبُ اَنَّکَ جِرمُ صَغِیر |  | وَ فِیکَ اَنطَوَی العالَمُ الاکبَرُ (3) |

یعنی: ((آیا گمان میکنی در تو جسم کوچکی و در تو منطوی وپنهان شده است عالم بزرگ تر)) چنانچه استخوانها در بدن مانند کوه هایند در زمین، و گوشت بمنزله خاک، و رگهای کوچمک و بزرگ بمنزله رود های کوچک و بزرگند، و سرکه محلّ اکثر قوا و مشاعر است و مشرف است بر بدن به منزله آسمانها است که محلّ کواکب نیّر است و اشعه آنها بر زمین می تابد، و بخارات از معده متصاعد می شود و به دماغ میرسد و سرد می شود و از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٦٩.

2- امالى شيخ صدوق ٤٧٢. كمال الدين ٢٠٧؛ علل الشرايع ١٩٣؛ احتجاج ٢/٢٨٣.

3-دیوان امام علی عليه‌السلام

چشم و دماغ متقاطر می گردد به منزله ابخره است که از زمین متصاعد میگردد و به کره زمهریر مه میرسد متقاطر می گردد،و ایضاً قوای دماغیّه به توسط نخاع به جميع بدن مى رسد چنانچه اشعه كواكب در زمين تاثير مى كند، و چنانچه امرا و سلاطين و حكام در زمين هستند در بدن نيز بعضى از قوا خادم بعضى ديگرند و پادشاه كل نفس ناطقه است كه تعبير از آن به قلب مى كنند به اعتبار آنكه اولا تعلق به روح حيوانى مى گيرد و آن از قلب منبعث مى شود، و چنانچه معموره دنيا در جانب شمال است دل كه سبب معمورى بدن است در جانب شمال است، و چنانچه ملوك را وزرا مى باشند كه ارزاق رعايا را قسمت مى كنند آنچه در كبد طبخ مى يابد بر جميع بدن منقسم مى شود، و چنانكه نصيبى از براى زمين از فضلات مقرر شده كه به دريا منتهى شود در بدن انسان نيز مقرر شده است؛ و استقصاى اين مطلب بسط عظيم دارد كه مناسب اين كتاب نيست.

و كلينى و شيخ طبرسى روايت كرده اند از يونس بن يعقوب كه: مردى از اهل شام به خدمت حضرت صادق عليه‌السلام آمد و گفت: من مردى صاحب علم كلام و علم فقه و علم فرايض و ميراث هستم آمده ام با اصحاب تو مناظره و مباحثه كنم.

حضرت فرمود: كلام تو از كلام رسول خداست يا از پيش خود مى گوئى؟

گفت: بعضى از كلام آن حضرت است و بعضى را از پيش خود مى گويم.

حضرت فرمود: پس تو شريك حضرت هستى؟

گفت: نه. گفت: پس وحى را از خدا شينده اى كه تو را خبر داده است به احكام خود؟

گفت: نه.

فرمود: پس اطاعت تو واجب است چنانچه اطاعت رسول خدا واجب است؟

گفت: نه.

يونس گفت: پس حضرت به جانب من ملتفت شد و فرمود: اى يونس؟ اين مرد پيش از آنكه سخن بگويد كلام خود را باطل كرد زيرا كه كسى كه وحى الهى به او نرسد و خدا او را واجب الاطاعه نكرده باشد سخن گفتن او در اين امور دين باطل خواهد بود، بلكه خود

را شريك خدا گردانيده خواهد بود.

پس هشام بن الحكم كه از متكلمان اصحاب آن حضرت بود و در نهايت فضل و علم و فطانت بود و در آن وقت خطش تازه دميده بود داخل مجلس شد، حضرت او را تعظيم فرمود و جائى از براى او گشود و فرمود: تو يارى كننده مائى به دل و زبان و دست.

پس بعد از آنكه جمعى از اصحاب آن حضرت با او سخن گفتند و بر او غالب شدند حضرت به شامى فرمود: با اين پسر مناظره كن؛ يعنى با هشام.

پس شامى گفت: يا هشام! با من گفتگو كن در باب امامت اين مرد.

هشام از اين سخن بى ادبانه او در غصب شده گفت: اى مردك! آيا خدا نسبت به مردم مهربانتر است يا مردم نسبت به خود؟

گفت: بلكه خدا مهربانتر است.

هشام گفت: به مهربانى خود چه كرده است نسبت به مردم؟

شامى گفت: از براى ايشان حجتى و راهنمائى اقامت كرده است كه پراكنده نشوند و اختلاف در ميان ايشان بهم نرسد و امور ايشان را منظم گرداند، و خبر دهد ايشان را به فرايض پروردگار ايشان.

هشام گفت: آن مرد كيست؟

گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

هشام گفت: آيا كتاب و سنت به ما نفعى بخشيده است امروز در آنكه اختلاف را از ما بر طرف كند؟

گفت: بلى.

هشام گفت: پس چرا ما و تو اختلاف داريم و از جهت اين اختلاف تو از شام بسوى ما آمده اى كه مناظره كنى؟

پس شامى ساكت شد و جواب نتوانست داد.

پس حضرت به شامى فرمود: كه چرا سخن نمى گويى؟

شامى گفت: اگر گويم كه اختلاف نداريم، دروغ گفته ايم، و اگر گويم كه كتاب و سنت بعد از رجوع به آنها رفع اختلاف از ما مى كنند، غلط گفته ام زيرا كه احتمال وجوه بسيار دارد و هر كس آنها را مطابق مطلب خود عمل مى كند، و اگر گويم كه اختلاف داريم و هر دو بر حقيم پس كتاب و سنت به ما نفعى نبخشيده است، اما من نيز مى توانم همين سخن را به او برگردانم.

حضرت فرمود: برگردان تا جوابش را بشنوى.

شامى گفت: خدا مهربانتر است به خلق يا خود نسبت به خود مهربانترند؟

هشام گفت: خدا مهربانتر است.

شامى گفت: آيا كسى را باز داشته است كه اختلاف را از ايشان بر طرف كند و امور ايشان را به اصلاح آورد و حق و باطل را براى ايشان تمييز دهد؟

هشام گفت: زمان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى گوئى يا امروز را؟

شامى گفت: در زمان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت بود، امروز بگو كيست؟

هشام گفت: اين بزرگوار كه اينجا نشسته است و از اطراف عالم بار مى بندند و بسوى او مى آيند و ما را خبر مى دهد به اخبار آسمانى به ميراثى كه از پدر و جد خود دارد.

شامى گفت: از كجا اين بر من معلوم تواند شد؟

هشام گفت: بپرس از او هر چه خواهى.

شامى گفت: عذر مرا قطع كردى، اكنون بر من است كه سؤ ال كنم.

حضرت فرمود: اى شامى؟ تو را خبر دهم كه سفر تو چگونه بوده است و در راه بر تو چه واقع شده است؟

چون حضرت همه را خبر داد گفت: راست مى گوئى الحال به تو ايمان آوردم و مسلمان شدم.

حضرت فرمود: بلكه الحال ايمان آوردى و پيشتر چون كلمتين مى گفتى مسلمان بودى و اسلام پيش از ايمان بهم مى رسد و احكام دينا از ميراث و نكاح و غير آنها بر اسلام

مترتب مى شود و ثواب آخرت بر ايمان مى باشد و تا اعتقاد به امامت ائمه نكنند مستحق بهشت نمى شوند.

شامى گفت: راست گفتى من در اين ساعت گواهى به يگانگى خدا و رسالت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى دهم و گواهى مى دهم كه تو وصى اوصيائى. (1)

و كلينى و ابن بابويه و كشى به سندهاى معتبر روايت كرده اند از منصور بن حازم كه گفت: به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم كه: خدا جليل تر و بزرگتر است از آنكه او را به خلق بشناسند بلكه خلق را به خدا مى شناسند.

حضرت فرمود: راست گفتى.

گفتم: هر كه بداند كه او را پروردگارى هست بايد بداند كه آن پروردگار را خشنودى و غضبى هست، يعنى بعضى از اعمال باعث خشنودى او مى گردد و بعضى سخط و غضب او، و بايد بداند كه خشنودى و غضب او را نمى توان دانست مگر به وحى يا رسولى، پس كسى كه وحى به او نرسد بايد طلب كند پيغمبران را، پس هرگاه ايشان را ملاقات كند مى داند كه ايشان حجت خدايند به معجزات و علاماتى كه خدا به ايشان داده است و آنكه اطاعت ايشان واجب است.

و گفت به سنيان كه: رسول خدا حجت خدا بود بر خلق؟ گفتند: بلى.

گفتم: وقتى كه از دنيا رفت كه بود حجت خدا؟ گفتند: قرآن.

پس نظر كردم در قرآن ديدم كه مخاصمه مى كنند به قرآن سنيان و جبريان و زنديقانى كه اعتقاد به قرآن ندارند تا آنكه همه غالب مى شوند بر مردم به حقيقت خود، پس دانستم كه قرآن حجت نمى تواند بود مگر بر كسى كه تفسير كننده قرآن باشد و معانى آن را داند و آنچه گويد حقيقت خود را ظاهر تواند كرد.

پس گفتم به سنيان كه: كيست تفسير كننده قرآن و حافظ آن؟ گفتند: ابن مسعود مى دانست و عمر مى دانست و حذيفه مى دانست.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٧١؛ ارشاد شيخ مفيد ٢/١٩٤؛ احتجاج ٢/٢٧٧؛ اعلام الورى ٢٨٠.

گفتم: همه را مى دانستند؟ گفتند: نه بعضى را مى دانستند.

پس نيافتم كسى را كه معنى كل قرآن را داند بغير از على بن ابى طالب عليه‌السلام و هرگاه چيزى در ميان جماعت باشد و هر يك از ايشان گويند كه ما همه آن را نمى دانيم و يكى گويد كه من مى دانم و براستى بيان كند مى دانم كه آن على بن ابى طالب است، پس گواهى مى دهم كه او قيم و حافظ قرآن و مفسر قرآن است و اطاعت او بر خلق واجب است و حجت بوده است بر مردم بعد از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آنچه در تفسير قرآن و استنباط احكام از آن بگويد حق است.

حضرت فرمود: خدا رحمت كند تو را.

منصور گفت: برخاستم و سر مبارك آن حضرت را بوسيدم و گفتم: على عليه‌السلام از دنيا نرفت تا حجتى بعد از خود گذاشت چنانكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از خود حجتى گذاشت، و حجت بعد از او حضرت امام حسن عليه‌السلام بود، و گواهى مى دهم بر امام حسن عليه‌السلام كه او حجت خدا بود و اطاعتش بر خلق واجب بود.

باز حضرت فرمود: خدا تو را رحمت كند.

پس سرش را بوسيدم و گفتم: شهادت مى دهم بر امام حسن عليه‌السلام كه دنيا نرفت تا حجتى بعد از خود نصب كرد چنانچه رسول خدا و پدرش كردند، و حجت بعد از او حسين بن على عليه‌السلام بود اطاعت او واجب بود.

باز حضرت فرمود: خدا تو را رحمت كند.

پس سرش را بوسيدم و گفتم: شهادت مى دهم بر حسين بن على عليه‌السلام كه از دنيا نرفت تا حجتى بعد از خود گذاشت، و حجت بعد از او على بن الحسين عليه‌السلام بود و اطاعت او واجب بود.

گفت: خدا تو را رحمت كند.

پس سرش را بوسيدم و گفتم: گواهى مى دهم بر على بن الحسين عليه‌السلام كه از دنيا نرفت تا حجتى بعد از خود گذاشت، و حجت او بعد از او محمد بن على ابو جعفر عليه‌السلام بود و اطاعت او واجب بود.

پس فرمود: رحمك الله. گفتم: سر خود را بده ببوسم؛ پس مبارك او را بوسيدم پس آن حضرت خنديد از مكرر بوسيدن تا آنكه نوبت به آن حضرت رسيد و مى دانست كه مى خواهم آن حضرت را بگويم، پس گفتم: گواهى مى دهم كه پدرت از دينا نرفت تا حجتى بعد از خود نصب كرد چنانچه پدرش كرده بود، و گواهى مى دهم به خدا كه آن توئى حجت توئى و اطاعت تو واجب است.

حضرت فرمود: بس است خدا تو را رحمت كند.

گفتم: سرت را بده ببوسم، پس خنديد و فرمود: هر چه مى خواهى از من بپرس كه بعد از اين چيزى از تو پنهان نخواهم كرد. (1) مولف گويد كه: آنچه خدا را به خلق نمى توان شناخت بلكه خلق را به خدا مى شناسند چند احتمال دارد: اول آنكه: علم به وجود صانع بديهى و فطرى است و هر كس در اول آنكه به حد شعور و تمييز رسد مى داند كه خالقى دارد كه او را آفريده است، و كافران به سبب اغراض فاسده انكار صانع مى كنند و در وقت اضطرار در دريا و صحرا رو به خدا مى آورند و به او متوسل مى شوند، و چون خود را از اغراض باطله خالى كنند و رجوع به نفس خود كنند مى دانند كه خود آفريننده خود نيستند و مثل ايشان، ايشان را نيافرينند. چنانچه حق تعالى مى فرمايد (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّـهُ) (2) يعنى: اگر از كافران سوال كنى كه آفريده است آسمانها و زمينها را؟ البته مى گويند كه خدا آفريده بنابر آنكه مخصوص مشركان مكه نباشد، و احاديث بر اين مضمون بسيار است در اينكه خلق را به خدا مى شناسند (3) يعنى حقيقت انبياء و اوصياء عليه‌السلام به معجزه اى چند ظاهر مى شود كه حق تعالى بر دست ايشان جارى مى سازد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 کافی1/188؛ علل الشرایع 192؛ رجال کشی2/718.

2 سوره لقمان: ٢٥؛ سوره زمر: ٣٨.

3- رجوع شود به كافى ٢/١٣.

دوم آنكه: خدا را به شباهت مخلوقات نمى توان شناخت به آنكه او را تشبيه كنند به نور كواكب يا صفات كماليه را به نحوى كه در مخلوقات هست براى او اثبات نمايند، و خلق را به خدا مى توان شناخت به سبب آنكه او ايشان را آفريده و ظاهر ساخته به آنكه علوم و معارف و حقايق اشياء همه از جانب خدا بر خلق فايض مى گردد. سوم آنكه: كمال معرفت حق تعالى و صفات كماليه او را بدون وحى و الهام نمى توان دانست، و معرفت رسالت رسل و امامت ائمه را باز به وحى الهى مى توان دانست. چهارم: وجود الهى را به گفته انبياء و رسل و ائمه نمى توان دانست والا دور لازم مى آيد، بلكه خدا را به عقلى كه عطا كرده و به آياتى كه در آفاق و انفس بر وجود و صفات كماليه خود اقامت نموده مى توان شناخت، و حقيقت انبيائ و رسل را به معجزات كه بر دست ايشان جارى كرده است مى توان دانست، و تفاصيل آن معانى با معانى ديگر كه مى توان گفت در بحارالانوار مذكور است؛ و دليلى كه منصور بن حازم بر وجود امام و حقيقت ائمه حق بيان كرده متين ترين دلايل است و حاصلش آن است كه معلوم است كه حق تعالى اين خلق را عبث نيافريده، و اگر تكليفى نباشد و اين خلايق را خلق كرده باشد كه مانند حيوانات بخورند و بياشامند و بگردند و نشانه ديگر نباشد كه غرض استحقاق مثوبات ابدى آن نشاه باشد هر آينه اين خلق عبث خواهد بود زيرا كه المهاى اين دنياى فانى بر راحتش زيادتى مى نمايند و هيچ لذتى نيست در دنيا كه مقرون به چندين الم نباشد، زيرا كه يكى از لذات خوردن و آشاميدن است و غالب خلق را مشقت بسيار در تحصيل آنها بايد كشيد و بعد از خوردن و آشاميدن است و غالب خلق را مشقت بسيار در تحصيل آنها بايد كشيد و بعد از خوردن و آشاميدن است و غالب اوقات مورث دردها و آزارها مى گردد، و همچنين تحصيل لباس و مسكن متضمن انواع مشقتهاست تا آنكه تمتع قليلى از آنها ببرند، و همچنين زوجه به لذت قليلى كه از او برند انواع الم از نفقه و كسوت او و تحصيل ضروريات او سؤ معاشرت او بايد متحمل شد، و اگر دابه اى براى سوارى تحصيل كند به اندك راحتى و لذتى كه از سوارى آن يابد انواع آزارها از حفظ آن و تربيت آن و تحصيل مايحتاج آن مى كشد، و اگر مال دنياست به اندك توهم لذتى كه نادر است، خود از آن منتفع شود انواع تعبها در تحصيل و حفظ آن از استيلاء دزدان و ظالمان بايد ديد، بلكه همه

لذات دنيا دفع الم چند است چنانچه خوردن دفع الم گرسنگى، و آشاميدن دفع الم تشنگى، و جماع كردن دفع آزار شهوت و منى است كه در اوعيه جمع مى شود، و همچنين ساير لذات بر اين قياس است و جميع اين لذات توهمى با علم به آنكه اين نشاه فانى است و مرگ البته مى آيد و هر يك از اينها در معرض فنا و زوال است، منغض و مكدر مى گردد، و بعينه مثل آن خواهد بود كه شخصى جمعى را به ضيافت بياورد و در خانه خرابى كه مشرف بر انهدام باشد و آنها فآنا مترصد آن باشند كه آن خانه بر سر ايشان فرود آيد، و طعامى كه نزد ايشان آورد به خاك و خاشاك بسيار آلوده باشد و هر لقمه كه خواهند بردارند چندين مار و عقرب و زنبور بر دست و دهان ايشان زنند، و اين خاتمه لقمه ها را از ايشان بگيرند، چنين ضيافتى اگر مقصود محض خوردن اين لقمه ها باشد جميع عقلاء مذمت خواهند كرد چنانكه حق تعالى فرموده است (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْ‌جَعُونَ) (1) يعنى: آيا گمان مى كنيد كه ما شما را عبث آفريده ايم و آنكه شما در قيامت بسوى ما باز نخواهيد گرديد، زيرا كه دلالت مى كند بر آنكه اگر بازگشت قيامت و ثواب و عقاب نباشد، خلق ايشان عبث و بى فايده خواهد بود، پس معلوم شد كه خلق ايشان براى نشاه ديگر است و معلوم است كه تحصيل آن نشاه به هر عملى نمى تواند شد، پس بايد كه حق تعالى راهنمايانى نصب نمايد كه طريق تحصيل مثوبات اخروى را از معرفت و عبادت، تعليم ايشان نمايد، و در زمان انبياء ايشان راهنمايانند، و بعد از ايشان احتياج به حافظ شريعت و استنباط كننده احكام از قرآن مجيد حاصل است، و هر دليلى كه بر عصمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علم او به جميع احكام شريعت و ساير صفات پيغمبر دلالت مى كند، دلالت بر وجود اين صفات در امام مى كند، و عصمت و كمال علم را بغير از حق تعالى كسى نمى داند، پس البته بايد از جانب خدا منصوب و منصوص باشد، و به اتفاق امت غير از اميرالمومنين عليه الصلوة و السلام كسى نص بر او شده است پس بايد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مومنون: ١١٥.

كه آن حضرت امام باشد.

ايضا هرگاه امامت مردد باشد ميان حضرت امير عليه‌السلام و ميان ابوبكر و عمر و عثمان، و به اتفاق امت امير عليه‌السلام اعلم و اشجع و اورع و احسب و انسب از آن سه نفر بوده باشد، البته او به امامت اولى خواهد بود، زيرا كه تفضيل مفضول قبيح است عقلا.

و ايضا حق تعالى مى فرمايد: (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ‌ أُولُو الْأَلْبَابِ ) (1) يعنى: آيا مساويند آنها كه مى دانند و آنها كه نمى دانند؟ متذكر نمى شوند آن را مگر صاحبان عقول، و باز فرموده است (أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ). (2) يعنى: آيا كسى كه هدايت كند بسوى حق سزاوارتر است به آنكه متابعت او كنند يا كسى كه هدايت يافته نشود مگر آنكه كسى او را هدايت كند؟ چه مى شود شما را چگونه حكم مى كنيد؟، و در وقتى كه ملائكه خود را احق دانستند به خلافت در زمين از حضرت آدم عليه‌السلام، حق تعالى به اعلميت آدم عليه‌السلام بر ايشان حجت تمام كرد، و در وقتى كه بنى اسرائيل رياست و پادشاهى طالوت را قبول نمى كردند خداوند عالميان اهليت او را به علم و جسم كه ملزوم شجاعت است بيان كرد و فرمود (وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ). (3)

و از طريق عامه و خاصه متواتر است كه همه اصحاب خصوصا آن سه خليفه به ناحق در آيات و احكام مشكله به حضرت امير عليه‌السلام رجوع مى كردند و آن حضرت هرگز به ايشان در حكمى از احكام يا تفسير آيه اى از آيات محتاج نشد (4)، و همچنين در زمان حضرت امام حسن عليه‌السلام امر خلافت مردد بود ميان آن حضرت و معاويه و قطع نظر از كفر معاويه هيچ عاقل شك ندارد در اعلميت و ساير كمالات آن حضرت و نقص و اجتماع كل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زمر: 9.

2- سوره يونس: ٣٥.

3- سوره بقره: ٢٤٧.

4- مناقب ابن شهر آشوب ٢/٣٩٧ )- ٤١٥؛ كنز العمال ٦/٥٣١؛ الموطا ٢/١٨٠ و ١٩٥؛ فرائد السمطين ١/٣٧١؛ مناقب ابن المغازلى ٨٦.

معايب در معاويه (1)، و همچنين حضرت امام حسين عليه‌السلام و معاويه و يزيد و همچنين ائمه بعد عليهم‌السلام با خلفاى جور و جفا كه در زمان ايشان بودند و به همين دليل امامت ائمه همه ثابت مى شود. (2)

و ابن بابويه به سند معتبر از جابر روايت كرده است كه گفت: به خدمت حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام عرض كردم كه: به چه سبب محتاجند مردم به پيغمبر و امام؟ حضرت فرمود: از براى آنكه عالم بر صلاح خود باقى بماند زيرا كه خداوند رحمان دفع مى كند عذاب را از اهل زمين هر گاه در آن پيغمبرى يا امامى بوده باشد، چنانچه حق تعالى مى فرمايد (وَمَا كَانَ اللَّـهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ ) (3) يعنى: نخواهد بود كه خدا عذاب كند ايشان را و حال آنكه تو در ميان ايشانى.

و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم فرمود كه: ستارگان امانند براى اهل آسمان از آنكه ايشان از جاهاى خود به در روند، و اهل بيت من امانند براى اهل زمين، پس چون ستارگان برطرف شوند بيايد بسوى اهل آسمان آنچه نخواهند، و چون اهل بيت من از زمينه برطرف شوند بيايد بسوى اهل زمين آنچه نخواهند. (4)

ابن بابويه گفته است كه: مراد به اهل بيت امامانند كه مقرون گردانيده است خدا اطاعت ايشان را به اطاعت خود كه فرموده است (أَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ‌ مِنكُمْ) (5) و ايشان معصومند از گناهان و مطهرند از عيبها و گناه نمى كنند و مويدند و چ و مسددند، و به بركت ايشان خدا روزى مى دهد بندگانش را و به ايشان آبادان مى گرداند شهرهاى خود را و به ايشان باران از آسمان مى فرستد و به ايشان بركتهاى زمين

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٢٦٩؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٦.

2- كافى ٨/١٢٠؛ توحيد ٧٤؛ ارشاد شيخ مفيد ٢/٣٠٢؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/٧٤ )- ٧٥ و ٣٣٦ )- ٣٣٨؛ خرايج ٢/٦٤٠؛ الفصول المهمه ٢٦٤.

3- سوره انفال: ٣٣.

4- علل الشرايع ١٢٣؛ همچنين رجوع شود به احقاق الحق ١٨/٣٢٧.

5- سوره نساء ٥٩.

را مى روياند و به ايشان مهلت مى دهد گناهكاران را و تعجيل در عقوبت ايشان نمى كند و عذاب بر ايشان نمى فرستد و مفارقه نمى كند از ايشان روح القدس و ايشان از او مفارقت نمى كنند و ايشان از قرآن جدا نمى شوند و قرآن از ايشان جدا نمى شود. (1)

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون پيغمبرى آدم مقتضى شد و عمرش به آخر رسيد حق تعالى به او وحى نمود: كه اى آدم! پيغمبرى تو تمام شد و عمرت به آخر رسيد پس نظر كن به سوى آنچه نزد توست از علم و ايمان و ميراث پيغمبرى و بقيه علم و اسم اعظم و همه را به عقب خود هبة الله بده، بدرستى كه من زمين را نمى گذارم هرگز به غير عالمى كه او دانسته شود طاعت من و دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نجاتى باشد براى هر كس كه اطاعت او كند. (2) و به سند معتبر از حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام منقول است كه گفت: خداوندا! تو زمين را خالى نمى گذارى از حجتى بر خلق كه يا ظاهر و هويدا باشد يا پنهان، تا آنكه باطل نگردد حجتها و بينات تو. (3)

و به سند صحيح روايت كرده است از يعقوب سراج كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم كه: آيا باقى مى ماند زمين بدون عالم زند كه ظاهر باشد امامت او و مردم پناه برند به او و سؤ ال كنند از حلال و حرام خود؟ فرمود كه: اگر چنين باشد پس خدا عبادت كرده نخواهد شد. (4)

و ابن بابويه و صفار و شيخ مفيد به سندهاى معتبر و صحيح از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: زمين باقى نمى ماند مگر آنكه در آن عالمى بوده باشد كه زيادت و نقصان در دين را بداند، پس اگر زياد كنند مؤ منان در دين خدا برگرداند ايشان را، و اگر كم كنند چيزى را كامل گرداند از براى ايشان پس بگويد: بگيريد دين خدا را كامل و تمام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرايع ١٢٣.

2- علل الشرايع ١٩٥.

3- بصائر الدرجات ٤٨٦؛ علل الشرايع ١٩٥.

4- علل الشرايع ١٩٥.

و اگر چنين نباشد هر آينه مشتبه شود بر مؤ منان امر دين ايشان و فرق نكنند ميان حق و باطل. (1) و به سندهاى صحيح بسيار از آن حضرت منقول است كه: اگر زمين يك ساعت بى امام بماند هر آينه فرو رود. (2)

مولف گويد كه: ممكن است فرو رفتن كنايه از خرابى و بر طرف شدن انتظامش باشد. و كلينى و ابن بابويه و ديگران به سندهاى معتبر از آن حضرت روايت كرده اند كه: اگر در زمين دو مرد باشند البته يكى از ايشان امام خواهد بود؛ و فرمود كه: آخر كسى كه مى ميرد امام است تا آنكه كسى بر خدا حجت نداشته باشد كه مرا بى حجت گذاشتى. (3)

و ابن بابويه و ديگران به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: جبرئيل بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و خبر آورد از جانب خدا كه: اى محمد! من زمين را نگذاشتم مگر آنكه در آن عالمى بوده باشد كه بداند طاعت مرا و راه هدايت مرا و سبب نجات خلق باشد در مابين وفات پيغمبرى تا بيرون آمدن پيغمبر ديگر، و نمى گذارم شيطان را كه مردم را گمراه كند و نبوده باشد در زمين حجتى و دعوت كننده اى بسوى من و هدايت كننده اى بسوى راه من و عارف و دانائى به امر دين من، بدرستى كه من برانگيخته ام و مقرر گردانيده ام از براى هر قومى هدايت كننده اى كه هدايت كنم او سعادتمندان را و حجت باشد بر اشقياء. (4) و ايضا به سند معتبر از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: مردم به اصلاح نمى آيند مگر به امام و صلاحيت نمى يابد زمين مگر به امام. (5)

و به سند معتبر روايت كرده اند از آن حضرت كه: اگر باقى نماند در زمين مگر دو

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرايع ١٩٥؛ بصائر الدرجات ٣٣١؛ اختصاص ٢٨٨.

2- كافى ١/١٧٩؛ كمال الدين ٢٠١.

3- كافى ١/١٨٠؛ علل الشرايع ١٩٦؛ غيبت نعمانى ١٥٧.

4- علل الشرايع ١٩٦؛ كمال الدين ١٣٤.

5- علل الشرايع ١٩٦.

مرد هر آينه يكى از آنها حجت خدا بود. (1)

و به سندهاى معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه فرمود: بخدا سوگند كه خدا زمين را نگذاشته است از روزى كه آدم را از دنيا برده است بدون امامى كه هدايت يابند به سبب او بسوى خدا و او حجت خدا باشد بر بندگانش. هر كه ترك متابعت او كند هلاك مى گردد و هر كه متابعت او كند و ملازمت او نمايد نجات مى يابد، واجب است اين بر حق تعالى. (2) و ايضا از آن حضرت روايت كرده اند كه: باقى نمى ماند زمين مگر به امام ظاهرى يا پنهانى. (3)

و در حديث ديگر فرمود كه: خالى نبوده است دنيا از روزى كه خدا آسمانها و زمين را خلق كرده است از امام عادل و خالى نخواهد گذاشت تا روز قيامت كه حجت باشد بر خلقش. (4) و كلينى و ابن بابويه و شيخ طوسى به سند صحيح روايت كرده اند از ابوحمزه ثمالى كه گفت: از حضرت امام صادق عليه‌السلام پرسيدم كه: آيا زمين بى امام باقى مى ماند؟ فرمود كه: اگر باقى بماند فرو خواهد رفت. (5) و به سند بسيار از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام مروى است كه: خدا زمين را نگذاشته است بى عالمى كه كم كند آنچه مردم زياد كنند و زياد كند آنچه مردم كم كنند، و اگر چنين نباشد هر آيينه بر مردم مختلط و مشتبه گردد امور ايشان. (6)

و سليمان جعفرى از حضرت امام رضا عليه‌السلام پرسيد كه: آيا زمين از حجت خالى مى شود؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٧٩ غيبت نعمانى ١٥٦؛ علل الشرايع ١٩٧.

2- محاسن ١/١٧٦؛ رجال كشى ٢/٦٧٠ علل الشرايع ١٩٧؛ ثواب الاعمال ٢٤٥ و روايت در همه اين مصادر از امام صادق عليه السلام نقل شده است.

3- علل الشرايع ١٩٧.

4- علل الشرايع ١٩٧.

5- كافى ١٧٩ علل الشرايع ١٦٩ غيبت شيخ طوسى ٢٢٠؛ بصائر الدرجات ٤٨٨.

6- بصائر الدرجات ٣٣٢؛ علل الشرايع ٢٠٠ اختصاص ٢٨٩.

فرمود كه: اگر يك چشم زدن زمين از حجت خالى باشد هر آينه با اهلش فرو مى رود. (1) و در حديث صحيح ديگر فرمود كه: حجت خدا بر خلق قائم نمى گردد و تمام نمى شود مگر به امام زنده كه او را بشناسند. (2)

و حميرى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: در خلفى و عصرى از امت من عادلى از اهل بيت مى باشد؟ نفى مى كند از اين دين تحريف كردن غالبان را و ادعاهاى دروغ اهل بطالت را و تاويل كردن جاهلان را. (3)

و ابن بابويه از فضل بن شاذان روايت كرده است از حضرت امام رضا عليه‌السلام كه فرمود: اگر كسى گويد كه چرا حق تعالى اولوالامر را مقرر گردانيده و امر به اطاعت ايشان داده است جواب گوئيم كه: از جهت علتهاى بسيارى:

اول آنكه: چون از براى خلق اندازه اى قرار كرده اند در هر چيزى كه از آن تجاوز ننمايند كه باعث فساد ايشان گردد، پس ناچار بود كه امينى بر ايشان موكل شود كه منع نمايد ايشان را از تعدى از حلال و داخل شدن در حرام، كه اگر اين نبود هيچكس ترك لذت و منفعت نمى كرد از جهت فساد ديگرى، پس تصرف مى كردند در عرض و مال يكديگر و منجره قتال و فساد و نزاع مى شد، پس سركرده و قيمى براى ايشان تعيين نموده كه منع كند ايشان را از فساد و بر پا دارد در ميان آنها حدود و احكام خدا را.

دوم آنكه: هيچ فرقه اى از فرق و ملتى از ملل باقى نمانده اند زندگانى نتوانسته كرد مگر به رئيسى و سر كرده اى از براى امور دين و دنياى خود، پس جايز نبود در حكمت حكيم كه امرى را كه همه عقول حكم مى كنند به حسن آن و آنكه ضرور است در انتظام امور مردم، ترك نمايد آن را، پس ضرور بود كه كسى تعيين نمايد كه به استعانت او قتال نمايند با دشمنان خود و قسمت نمايند ميان ايشان غنائم و اموال ايشان را و اقامت جمعه و جماعت ميان ايشان بكند و دست تعدى ظالم را از مظلوم كوتاه گرداند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات ٤٨٩؛ كمال الدين ٢٠٤.

2- بصائر الدرجات ٤٨٩ كمال الدين ٢٠٤

3- قرب الاسناد ٧٧. كمال الدين ٢٢١.

سوم آنكه: اگر از براى ايشان امام قيم امين حافظ مستودعى قرار نمى داد كه قيام نماينده به امور خلق باشد و خيانت در دين نكند و حافظ دين و شريعت باشد و امانتدار اسرار رسول باشد، هر آينه مندرس مى شد ملت و دين خدا بر طرف مى شد و سنتها و احكام پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تغيير مى يافت و زياد مى كردند در دين خدا صاحبان بدعت چنانكه صوفيان مى كنند و كم مى كردند از دين خدا ملحدان چنانچه اسماعيليه كردند و مشتبه مى كردند اينها را بر مسلمانان، زيرا كه مى بينيم خلق را ناقص و محتاج - به مربى و مؤ دب - و غير كامل به اختلافى كه در فهمها و خواهش ها و طريق هاى ايشان هست، پس اگر قيم و حافظى براى ايشان مقرر نكند خدا كه آنچه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جانب خدا آورده حفظ نمايند هر آينه فاسد شوند ايشان و تغيير يابد شريعتها و سنتها و احكام الهى و ايمان و تغيير آنها موجب فساد جميع خلق مى گردد. (1)

و به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه: ميان حضرت عيسى و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پانصد سال فاصله بود و در دويست و پنجاه سال نه پيغمبرى بود و نه عالم ظاهرى.

راوى گفت: پس چه مى كردند مردم؟

فرمود كه: متمسك بودند به عيسى عليه‌السلام.

پرسيد كه: حال ايشان چطور بود؟

فرمود كه: مؤ من بودند؛ و فرمود كه: نمى باشد زمين بدون عالمى، يعنى اگر ظاهر نباشد پنهان خواهد بود. (2)

و كلينى و ابن بابويه و غير ايشان به سندهاى معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: اگر يك ساعت از زمين برطرف شود هر آينه زمين با اهلش به موج آيد. چنانچه دريا با اهلش به موج آيد.(3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرايع ٢٥٣ عيون الاخبار الرضا ٢/١٠٠.

2- كمال الدين ١٦١.

3- بصائر الدرجات488؛ کافی 1/179؛ مکال الدین 202.

و ابن بابويه به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: اگر نمى بود حجتهاى خدا بر روى زمين مى تكانيد زمين آنچه در ميانش بود و بر رويش بود، بدرستى كه يك ساعت از حجت خالى نمى باشد. (1)

و ايضا به سند معتبر روايت كرده است از حضرت امام رضا عليه‌السلام كه فرمود: مائيم حجتهاى خدا بر روى زمين، و مائيم خليفه هاى خدا در ميان بندگان خدا، و مائيم امينهاى خدا بر رازهاى خدا، و مائيم كلمه تقوا كه خدا در قرآن فرموده (وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ) (2) يعنى ولايت ما باعث نجات از عذاب خداست، و مائيم عروة الوثقى كه خدا در قرآن ذكر كرده است يعنى ولايت و متابعت ما حلقه محكمى است كه هر كه چنگ در آن زند گسستن ندارد و او را به بهشت مى رساند، و مائيم گواهان خدا و نشانه هاى هدايت خدا در ميان مردم، به سبب ما خدا نگاه مى دارد آسمانها و زمين را از آنكه زايل شوند و از جاى خود حركت كنند، و به بركت ما باران را مى فرستند و رحمت خود را پهن مى كنند، و زمين هرگز خالى نباشد از امام قائمى از ما كه يا ظاهر شود يا پنهان، و اگر يك روز زمين خالى شود از حجت خدا هر آيينه با اهلش به موج در آيد چنانكه دريا در طوفان با اهلش به موج مى آيد. (3)

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: اگر زمين يك روز بى امام بماند هر آينه با اهلش فرو رود و خدا عذاب كند ايشان را به بدترين عذابهاى خود، بدرستى كه حق تعالى ما را حجت خود گردانيده است در زمين و امامان در زمين از براى اهل زمين از آنكه عذاب بر ايشان نازل شود، و پيوسته در امانند از آنكه ايشان را فرو برد مادامى كه ما در ميان ايشانيم، پس هر گاه خدا خواهد كه ايشان را هلاك كند و مهلت ندهد، ما را از ايشان مى برد، پس آنچه خواهد نسبت به ايشان از عذاب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٢٠٢.

2- سوره فتح ؛ ٢٦.

3- كمال الدين ٢٠٤.

و عقاب به عمل مى آورد. (1)

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: خالى نبوده است زمين از روزى كه آفريده شده است از حجت عالمى كه زنده گرداند آنچه را از ايشان بميرانند از حق، پس اين آيه را خواند (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ‌ اللَّـهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّـهُ مُتِمُّ نُورِ‌هِ وَلَوْ كَرِ‌هَ الْكَافِرُ‌ونَ) (2) يعنى: كافران مى خواهند كه خاموش كنند و فرونشانند نور خدا را به دهنهاى خود و خدا تمام كننده نور خود است هر چند نخواهند كافران (3) و در روايت ديگر فرمود كه: حجت خدا پيش از خلق بوده و با خلق هست و بعد از خلق خواهد بود. (4)

و به سند صحيح از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده است: كه علمى كه با آدم فرود آمد بالا نرفت، و علم به ميراث مى رسد، و هر چه از علم و آثار رسولان و پيغمبران كه از غير اهل بيت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اخذ نمايند باطل است، بدرستى كه على عليه‌السلام عالم اين امت بوده و از ما اهل بيت بيرون نمى رود مگر آنكه بعد از خود كسى را مى گذارد كه مثل علم او را بداند يا آنچه خدا خواهد. (5) و به سندهاى معتبر از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: حق تعالى نگذاشته است زمين را بدون عالمى كه مردم به او محتاج باشند و او به مردم محتاج نباشد و حلال و حرام را بداند.

راوى گفت: فداى تو شوم از كجا مى داند؟

فرمود: از ميراثى كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على ابن ابى طالب عليه‌السلام به او رسيده است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٢٠٤.

2- سوره صف: ٨.

3- كمال الدين ٢٢١ بصائر الدرجات ٤٨٧.

4- كمال الدين ٢٢١؛ بصائر الدرجات ٤٨؛ كافى ١/١٧٧.

5- كمال الدين ٢٢٣.

6- كمال الدين ٢٢٤. بصائر الدرجات ٣٢٧.

و ابن بابويه و صفار و برقى روايت كرده اند از حضرت صادق عليه‌السلام: كه هميشه خدا را در زمين حجتى بوده كه حلال و حرام را مى دانسته است و مردم را بسوى خدا دعوت مى نموده است، و حجت از زمين منقطع نمى شود مگر چهل روز پيش از روز قيامت، پس چون حجت از زمين مرتفع شود در توبه بسته مى شود و نفع نمى بخشد ايمان آوردن كسى كه پيش از بر طرف شدن حجت ايمان نياورده باشد، و آن جماعت خلق خدا خواهند بود. و قيامت بر ايشان قائم مى گردد. (1)

و به سند صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام منقول است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: مثل اهل بيت من در اين امت مانند ستاره هاى آسمان است كه هر ستاره كه فرو مى رود ستاره اى ديگر طلوع مى كند؛ (2) و همچنين هر امامى كه از اهل بيت من رحلت مى نمايد بعد از او ديگرى به امامت قيام كند. و ابن بابويه به سند معتبر ديگرى از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت امير المومنين عليه‌السلام در خطبه اى كه در مسجد كوفه خواند فرمود: خداوندا! بدرستى كه ناچار است زمين تو را از حجتى از براى تو بر خلق تو كه ايشان را هدايت كند بسوى دين تو و بياموزد به ايشان علم تو را تا باطل نگردد حجت تو و گمراه نگردند تابعان دوستان تو بعد از آنكه ايشان را هدايت كند، و آن حجت بعد از اين يا امام ظاهرى خواهد بود كه اطاعات او نمايند يا پنهان خواهد بود كه انتظار ظهور او برند، اگر شخصش از مردم پنهان است در دولت باطل اما علم و آدابش در دلهاى مومنان ثابت است پس به آن عمل نمايند تا ظاهر شدن او و انس مى گيرند به آنچه وحشت مى كنند از ايشان تكذيب كنندگان و ابا مى كنند از آن گمراهان. (3)

و در بصائرالدرجات به سند حسن از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه از آن حضرت پرسيدند كه: در زمين دو امام مى تواند بود؟ فرمود: نه، مگر آنكه يكى خاموش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٢٢٩؛ بصائر الدرجات ٤٨٤؛ محاسن ١/٣٦٨.

2- كمال الدين ٢٨١.

3- كمال الدين ٣٠٢.

باشد و امام پيش از او دعوى امامت كند و بعد از رفتن او امام شود. (1)

مولف مى گويد: احاديث در باب اتصال وصيت از زمان آدم عليه‌السلام تا آخر اوصياء در جلد اول گذشت و اعاده آنها موجب تكرار است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات ٤٨٦.

### فصل دوم در بيان آنكه امام بايد معصوم باشد از جميع گناهان

بدان كه اجماع علماى اماميه منعقد است بر آنكه امام معصوم است از جميع گناهان صغيره و كبيره از اول عمر تا آخر عمر، خواه عمدا و خواه سهوا، و مخالفت نكرده است در اين باب كسى بغير از ابن بابويه و استاد او ابن الوليد كه ايشان تجويز كرده اند كه در غير تبليغ رسالت و احكام خدا جايز است كه ايشان سهو بفرمايد از براى مصلحتى مثل آنكه سهو كند در نماز و ساير عبادات و ساير امور بغير بيان احكام و تبليغ رسالت كه در آنها هيچ نوع از سهو را جايز نمى دانند، و ساير فرق اسلام بغير از اسماعليه شرط نمى دانند، و دلايل نقليه و عقليه بر مذهب اماميه بسيار است و بعضى از آنها در جلد اول بيان شد؛ و اما دلايل عقليه كه در اين باب ايراد مى كنيم چند دليل است:

اول آنكه: مقتضى نصب امام آن است كه خطا بر رعيت روا است، پس كسى مى بايد كه ايشان را از خطا حفظ نمايد، پس اگر بر او نيز خطا جايز باشد محتاج به امام ديگر خواهد بود، پس يا تسلسل لازم مى آيد و آن محال است، يا منتهى مى شود به امامى كه بر او خطا روا نباشد، پس امام او خواهد بود.

دوم آنكه: حفظ كننده شريعت باشد، زيرا كه قرآن ظاهرا متضمن تفصيل احكام شريعت نيست، و همچنين از سنت و احاديث نبوى معلوم نمى شود جميع احكام شرع، و از اجماع امت نيز معلوم نمى شود زيرا كه اجماعى كه معصوم در ميان ايشان نباشد چنانچه بر هر يك خطا جايز است بر مجموع نيز جايز است، و از قياس نيز معلوم نمى شود

زيرا كه در اصول بطلان عمل به آن دلايل ثابت شده است. و بر تقدير تسليم حافظ جميع احكام شرع نمى تواند بود، و نه برائت اصليه زيرا كه اگر عمل به آن بايست كرد فرستادن پيغمبران در كار نبود، پس حافظ شريعت بجز امام نتواند بود، اگر خطا بر او جايز شود اعتماد نمى ماند، بر گفته او در طاعت و تكاليف الهى، و آن منافى غرض تكليف است كه انقياد اوامر الهى باشد.

سوم آنكه: اگر از او خطا واقع شود واجب خواهد بود كه مردم بر او انكار كنند، و اين منافى وجوب اطاعت اوست كه خدا فرموده است (أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ‌ مِنكُمْ) (1) و ايضا او نيز اگر معصوم نباشد تواند بود كه امر به معصيت و نهى از طاعت كند و بر رعايا واجب خواهد بود كه او را اطاعت كنند و وجوب اطاعت در معصيت مستلزم آن است كه يك فصل از يك جهت هم طاعت باشد و هم معصيت و آن محال است.

چهارم آنكه: اگر معصيت از او صادر شود غرض از نصب امام كه انقياد امت باشد او را و متابعت او كردن در اقوال و افعال بر هم مى خورد، و اين منافى نصب امام است. (2) و استقصاى دلايل عقليه مناسب اين كتاب نيست و آنچه در اول كتاب و در اينجا مذكور شد براى اثبات اين مطلب، بر منصف كافى است. و علماى عامه كه عصمت را شرط نمى دانند ظهور جور و فسق را نيز مبطل امامت نمى دانند و لهذا به امامت خلفاى بنى عباس با آن ظلمها و فسقها قايل شده اند، و شخصى كه از مشاهير علماى ايشان است در عقايدش گفته: معزول نمى شود امام از امامت به سبب فسق و جور.

و ملا سعد الدين در شرحى بر عقايد نوشته دليل بر اين مدعا چنين گفته كه: از براى آنكه ظاهر شد فسق و منشر گشت جور از امامان بعد از خلفاى راشدين و حال آنكه پيشينيان مطيع و منقاد ايشان بودند. و ايضا در شرح مذكور گفته است كه: اهل حل و عقد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء؛ ٥٩.

2- رجوع شود به كشف المراد ٣٩٠.

از امت اتفاق نموده اند بر خلافت خلفاى بنى عباس.

و ايضا ملا سعد الدين در شرح مقاصد گفته است كه: منقعد مى شود امامت به قهر و غلبه، پس اگر مردم را مغلوب سازد از راه شوكت منقعد مى شود امامتش هر چند فاسق و جاهل باشد؛ و بعد از اين گفته كه: اگر كسى به قهر و غلبه امام شود و ديگرى بيايد و او را مقهور و مغلوب سازد، مقهور معزول مى گردد و غالب امام مى شود. (1)

اين است كلمات واهيه ايشان و عقل كدام عاقل تجويز مى كند كه امام و پيشواى خلق از اهل جهنم باشد و حق تعالى فاسق را از اهل جهنم شمرده از آنجا كه فرموده (وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ‌) (2)، و نيز فرموده كه: اعتماد به خبر فاسقين مكنيد (إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا) (3)، و نيز فرموده (إِنَّ اللَّـهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) (4)

و هرگاه ثابت شد كه عصمت در امام شرط است، پس امامت ابوبكر باطل شد زيرا كه به اتفاق او معصوم نبود، پس امامت اميرالمومنين عليه‌السلام بى واسطه ثابت شد زيرا كه به اتفاق امت امامت بعد از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردد است ميان آن حضرت و ابوبكر، و هر گاه يكى باطل؛ ديگرى ثابت مى شود.

و بدان كه قايلان به عصمت خلاف كرده اند در آنكه معصوم آيا قادر بر فعل معصيت هست يا نه؟ اما آنها كه قايلند كه قادر نيست، بعضى مى گويند كه: در بدنش يا در نفسش خصوصيتى هست كه مقتضى آن است كه محال است اقدام بر معصيت نمايند، و اكثر علماى اماميه قايلند به آنكه قدرت بر معصيت دارد؛ و بعضى از ايشان تفسير كرده اند عصمت را به آنكه آن امرى است كه حق تعالى مى كند نسبت به بنده از الطافى كه نزديك گرداننده به طاعت است كه به آن حالت اقدام بر معصيت نمى كند، اما به شرطى كه به حدالجاء و اضطرار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح مقاصد تفتازانى ٥/٢٣٣.

2- سوره سجده: ٢٠.

3- سوره حجرات: ٦.

4- سوره منافقون: ٦.

و جبر نرسد؛ و بعضى گفته اند ملكه نفسانيه است كه صادر نمى شود از صاحبش با آن معاصى؛ و بعضى گفته اند كه عصمت لطفى است از خدا كه نسبت به بنده مى كند كه به آن لطف بنده را داعى به ترك طاعت و ارتكاب معصيت نمى آيد و اسباب آن لطف چهار چيز است:

اول آنكه: نفسش را يا بدنش را خاصيتى باشد كه مقتضى ملكه باشد كه مانع از فجور باشد.

دوم آنكه: حاضر مى شود او را علم به معايب و بديهاى معاصى و مناقب و نيكيهاى طاعت.

سوم آنكه: تاكيد اين علوم به تتابع وحى و الهام از جانب خدا.

چهارم: مواخذه كردن او بر مروه و ترك اولى به حيثيتى كه بداند كه هرگاه در غير واجب كار را بر او تنگ مى گيرد در واجبات و محرمات با او مسامحه نخواهند كرد.

پس هرگاه اين امور در كسى جمع شود او معصوم خواهد بود، و حق آن است كه قدرت او بر معصيت برطرف نمى شود و الا مستحق مدح بر ترك معصيت نخواهد بود و نه به فعل ثواب و ثواب و عقاب در حق او نخواهد بود، پس از تكليف بيرون خواهد بود، و در آن باطل است به اجماع و نصوص متواتره (1) و ايضا عصمت، فضل و كمال نخواهد بود چه بنابراين هر كس را جبر كند معصوم خواهد بود، و تحقيقش آن است كه آدمى با قوت عقل و وفور فطنت و قابليت و كثرت عبادت و رياضت و هدايت ربانى و توفيقات سبحانى به مرتبه اى مى رسد كه پيوسته مراقب جناب رب الارباب مى باشد بلكه از مرادات و اردادا خود بالكليه خالى مى گردد و به مقام (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّـهُ) (2) مى رسد و مصداق بى يسمع و بى يبصر و بى يمشى (3) مى گردد، پس در اين حال ترك طاعت و صدور معصيت بلكه خلاف اولى از او محال باشد مثل كسى كه در پيش پادشاهى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كشف المراد؛ ٣٩١.

2- سوره انسان ٣٠: سوره تكوير: ٢٩.

3- بحارالانوار ٥/٢٠٧.

در كمال محبت و احسان و امتنان باشد و معذالك در نهايت سطوت و قدرت سلطان حاضر شود، و غايت شفقت و محبت او را نسبت به خود مشاهده نمايد و خود نيز نهايت محبت به آن پادشاه داشته باشد، البته چنين كسى از سه جهت محال باشد كه خلاف رضاى او هيچ كار كند هر چند سهل باشد:

يكى: از جهت شدت محبت، چه بالضروره محب هر گاه به حقيقت محبت رسيده باشد خلاف رضاى محبوب او صادر نشود.

دوم: شرم و حيا؛ چه البته با اينهمه محبت و احسان و شفقت و امتنان در غيبت او مخالفت او را روا نمى دارد چه جاى آنكه در حضور او مخالفت نمايد.

سوم: خوف و بيم؛ چه با اينقدر خصوصيت و قدرت و سلطنت هرگاه رعايت رضاى او نكند بالضروره مستحق نهايت عقوبت شود و از غايت عذاب ايمن نباشد، و كدام عقوبت صاحب اين مقام را به تغيير محبت و تنزل از مرتبه قرب و عزت مى رسد و كمال ظهور دارد كه با اينكه؛ مثل اين حال صدور معصيت محال است اما نه محال است كه جبر لازم آيد، چه جبر آن است كه قدرت و اراده بنده را تاثير نباشد و در اين مقام قدرت و اراده چنين كسى هيچ كمتر از ديگرى نيست، و چنانچه همه فساق مثلا اقدام بر شرب خمر مى توانند نمود معصوم نيز قدرت دارد و مى تواند اقدام نمايد، پس مطلقا شايبه جبر در اينجانيست. و اما آياتى كه دلالت مى كند بر وجوب عصمت امام از جمله آنها آن است كه حق تعالى خطاب كرده به حضرت ابراهيم عليه‌السلام كه انى جاعلك للناس اماما يعنى: گرداننده ام تو را از براى مردم امام، حضرت ابراهيم عليه‌السلام گفت: من ذريتى يعنى: سوال مى كنم كه بعضى از ذريه مرا نيز امام گردانى، حق تعالى در جواب فرمود كه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (1) يعنى: نمى رسد عهد من كه امامت باشد به ستمكاران و هر فاسقى ظالم است و ستمكار بر نفس خود.

و اما احاديث پس اكثر آنها در مجلد اول در باب عصمت انبياء مذكور شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ١٢٤.

و ابن بابويه در كتاب خصال در تفسير اين آيه گفته است كه: يعنى از براى امامت صلاحيت ندارد كسى كه بت پرستيده باشد يا يك چشم بهم زدن شرك به خدا آورده باشد هر چند آخر مسلمان شود؛ و ظلم: گذاشتن چيزى است در غير موضعش. (1)

و اعظم ظلم شريك از براى خدا قرار دادن است، حق تعالى مى فرمايد (إِنَّ الشِّرْ‌كَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (2)، و همچنين امامت را شايسته نيست كسى كه مرتكب حرامى شود خواه صغير و خواه كبيره هر چند بعد از آن توبه كند، و اقامت حد نمى توان كرد كسى كه بر او حدى لازم شده باشد، پس امام البته مى بايد معصوم باشد، و عصمت او را نمى توان دانست مگر به نص خدا بر او بر زبان پيغمبرش، زيرا كه عصمت در ظاهر خلقت ظاهر نمى شود كه ديده شود مانند سياهى و سفيدى و اشباه اينها بلكه امر پنهانى است كه معلوم نمى شود مگر به اعلام خداوندى كه داناى غيبها است. و اما اخبار پس اكثر آنها در مجلد اول گذشته.

و ابن بابويه در عيون الاخبار الرضا به سند معتبر از امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: هر كه خواهد نظر كند به درخت ياقوت سرخى كه حق تعالى به دست قدرت خود كاشته است و چنگ در آن زند، پس اعتقاد كند امامت على عليه‌السلام و امامان از فرزندان او را، بدرستى كه ايشان اختيار كرده و برگزيده خدايند از ميان خلايق و معصومند از هر گناهى و خطائى. (3)

و در اكثر كتبش به سند حسن از ابن ابى عمير روايت كرده است كه گفت: در مدت مصاحبتم با هشام بن الحكم از او استفاده نكردم سخنى كه بهتر باشد از اين سخن، روزى از او پرسيدم كه امام آيا معصوم است؟

گفت: بلى.

گفتم: به چه دليل توان دانست كه او معصوم است؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ٣١٠ معانى الاخبار ١٣١.

2- سوره لقمان: ١٣.

3- عيون اخبار الرضا ٢/٥٧ امالى شيخ صدوق ٤٦٧.

گفت: جميع گناهان وجه مى دارد كه پنجم ندارد؛ حرص و حسد و غضب و شهوت، و هيچيك از اينها در او نمى باشد؛ و جايز نيست كه حريص شود بر دنيا زيرا كه همه دنيا در زير نگين اوست و او خزينه دار مسلمانان است پس او حرص در چه چيز مى دارد؟ و جايز نيست كه حسود باشد زيرا كه آدمى حسد بر كسى مى برد كه بالاتر از او باشد و كسى از او بالاتر نمى باشد، چگونه حسد برد بر كسى كه پست تر از او باشد؟ و جايز نيست كه غضب كند از براى چيزى از امور دنيا مگر آنكه عضب او از براى خدا باشد زيرا كه خدا واجب كرده است بر او اقامت حدود را و آنكه ملامت ملامت كننده او را مانع اجراى احكام الهى نگردد و در دين خدا رحم كردن مانع جارى كردن حد نگردد، و جايز نيست كه متابعت شهوت و لذتهاى دنيا بكند و اختيار كند دنيا را بر آخرت زيرا كه خدا آخرت را محبوب او گردانيده است چنانچه دنيا را محبوب ما گردانيده است پس او نظر بسوى آخرت مى كند چنانچه ما نظر بسوى دنيا مى كنيم، آيا ديده اى كسى را كه روى خوبى را ترك كند براى روى زشتى و طعام لذيذى را براى طعام تلخى و جامعه نرمى را ترك كند براى جامعه درشتى و نعمت دائم باقى را ترك كند براى نعمت زايل فانى (1)؟

و ايضا در معانى الاخبار از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: امام ما نمى باشد مگر معصوم، و عصمت در ظاهر خلقت نمى باشد كه توان شناخت، پس نمى باشد امام مگر آنكه خدا و رسول نص بر امامت او كرده باشند.

پرسيدند كه: اى فرزند رسول خدا! پس چه معنى دارد معصوم؟

فرمود: معصوم آن است كه معتصم باشد و چنگ بزند در حبل متين خدا، و حبل خدا قرآن است، و امام در و قرآن از يكديگر جدا نمى شوند تا روز قيامت، و امام هدايت مى كند مردم را به سوى قرآن و قرآن هدايت مى كند مردم را بسوى امام، اين است معنى قول حق تعالى (إِنَّ هَـٰذَا الْقُرْ‌آنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (2) يعنى: بدرستى كه اين قرآن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ٢١٥؛ علل الشرايع ٢٠٤؛ معانى الاخبار ١٣٣، امالى شيخ صدوق ٥٠٥.

2- سوره اسراء:٩.

هدايت مى كند مردم را بسوى ملت و طريقتى كه آن درست ترين ملتها و طريقهاست. كه طريق متابعت و ولايت ائمه حق بوده باشد. (1)

مترجم گويد كه: تفسير عصصمت به اعتصامبه حبل الله كردن يا به اعتبار اين است كه عاصم است خدا او را از گناهان به سبب اينكه او به قرآن معتصم است، يا مراد از معصوم آن است كه خدا او را معتصم به قرآن گردانيده كه عمل نمايند به جميع قرآن و معانى جميع قرآن را بداند.

و ايضا روايت كرده است كه: هشام بن الحكم از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد از معنى معصوم، حضرت فرمود كه: معصوم آن است كه خود را نگاه دارد به توفيق خدا از جميع محرمات خدا چنانچه حق تعالى مى فرمايد (وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّـهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَ‌اطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (2) كه معنى ظاهر لفظش آن است كه: هر كه چنگ زند به دين خدا يا در جميع امور به خدا، پس البته هدايت يافته شده است بسوى راه راست، و بنابراين تاويلى كه آن حضرت فرمودند: كه هر كه خود را نگاه دارد از گناهان به توفيق خدا پس البته هدايت يافته شده است به راه راست. (3)

و كراجكى در كنزالفوائد روايت كرده است از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: خبر داد مرا جبرئيل كه كاتبان اعمال امير المومنين عليه‌السلام گفتند كه: از روزى كه با آن حضرت مصاحبه شده ايم تا حال گناهى بر آن حضرت ننوشته ايم. (4)

و از طريق اهل بيت روايت كرده است از عمار ياسر كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه دو ملك كه كاتب اعمال حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام اند فخر مى كنند بر ساير كاتبان به آنكه با آن حضرتند، زيرا كه هرگز عملى را بالا نبردند كه موجب غضب خدا باشد. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانى الاخبار ١٣٢.

2- سوره آل عمران: ١٠١.

3- معانى الاخبار ١٣٢٢.

4- كنزالفوائد ١٦٢.

5- كنزالفوائد ١٦٢. و براى اطلاع بيشتر رجوع شود به علل الشرايع ٨؛ تاريخ بغداد ١٤/٥٩؛ مناقب ابن المغازلى ١٤٥ ؛ عمده ابن طريق ٣٦٠؛ مناقب خوارزمى ٢٢٦.

و در عقايد اماميه كه حضرت صادق عليه‌السلام براى اعمش بيان كرده مذكور است كه: پيغمبران و اوصياء ايشان معصومند از گناهان و مطهرند از صفات ذميمه. (1) و در عقايد اهل بيت عليهم السلام كه حضرت امام رضا عليه‌السلام براى مامون نوشته مذكور است كه: حق تعالى واجب نمى گرداند بر خلق اطاعت كسى را كه داند كه او كافر خواهد شد به او و عبادت او و اطاعت شيطان خواهد كرد. (2)

و در علل الشرايع به سند معتبر از سليم بن قيس هلالى روايت كرده است كه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرمود كه: واجب بودن اطاعت نمى باشد مگر از براى خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اولى الامر، و امر به اطاعت اولى الامر از براى آن كرده اند كه ايشان معصومند از گناهان و پاكيزه ان از بديها و امر نمى كنند مردم را به معصيت خدا. (3)

و شيخ طوسى در مجالس و ابن مغازلى شافعى از طريق عامه روايت كرده اند از عبدالله بن مسعود كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: منم دعا كرده پدرم ابراهيم عليه‌السلام.

گفتم: يا رسول الله! چگونه تو دعا كرده اوئى؟

فرمود: كه حق تعالى وحى كرد بسوى ابراهيم عليه‌السلام كه (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (4) پس ابراهيم عليه‌السلام از بس كه شاد شد از وعده امامت خواست كه از فرزندان او بدر نرود گفت: و از ذريه من مثل من امام قرار بده، پس خدا وحى كرد بسوى او كه: اى ابراهيم! من با تو عهدى نمى كنم كه به آن وفا ننمايم، ابراهيم گفت: پروردگارا؟ كدام است آن عهدى كه وفا به آن نمى نمائى از براى من؟ فرمود كه: با تو عهد نمى كنم كه ظالمى از ذريه تو را امام بگردانم، گفت: پروردگارا! كدام است آن ظالمى كه عهد امامت به او نمى رسد؟ فرمود كه: كسى است كه سجده كند بتى را او را هرگز امام نمى گردانم و نمى تواند بود كه او امام باشد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ٦٠٨

2- عيون الاخبار الرضا ٢/١٢٥.

3- علل الشرايع ١٢٣؛ خصال ١٣٩.

4- سوره بقره ؛ ١٢٤.

پس ابراهيم عليه‌السلام گفت: (وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ رَ‌بِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرً‌ا مِّنَ النَّاسِ) (1) يعنى: و اجتناب فرما مرا و فرزندان مرا از آنكه بپرستيم بتها را، پروردگارا! اين بتها گمراه كرده اند بسيارى از مردم را، پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: پس منتهى شد دعوت امامت بسوى من و بسوى برادرم على كه هيچيك از ما هرگز سجده نكرديم بتى را پس مرا پيغمبر گردانيد و على را وصى من. (2)

و ابن بابويه از ابن عباس روايت كرده است: كه شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود: من و على و حسن و حسين عليه‌السلام و نه نفر از فرزندان حسين عليه‌السلام مطهرند از عيبها و معصومند از گناهان. (3)

و عياشى و ديگران روايت كرده اند از صفوان جمال كه گفت: ما در مكه بوديم سخن از تاويل اين آيه جارى شد (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَ‌اهِيمَ رَ‌بُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) (4) حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: پس تمام كرد امامت را به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على و امامان از فرزندان على عليه‌السلام در آنجا كه فرموده است (ذُرِّ‌يَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (5)، پس گفت (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّ‌يَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (6) گفت: پروردگارا! در ميان فرزندان من ظالم خواهد بود؟ وحى آمد كه: بلى ابوبكر و عمر و عثمان و هر كه متابعت ايشان كند، ابراهيم عليه‌السلام گفت: پروردگارا! پس تعجيل كن از براى محمد و على آنچه وعده داده اى مرا در حق ايشان و تعجيل كن يارى و نصرت ايشان را. و اشاره به اين است آنچه خدا فرموده (وَمَن يَرْ‌غَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَ‌اهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَ‌ةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) (7) كه مفاد لفظش آن است كه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ابراهيم ٣٥و ٣٦.

2- امالى شيخ طوسى ، ٣٧٩.مناقب ابن مغازلى ٢٣٩.

3- كمال الدين ٢٨٠؛ عيون الاخبار الرضا ١/٦٤؛ كفاية الاثر ١٩؛ مناقب شهر آشوب ١/٣٥٨.

4- سوره بقره: ١٢٤.

5- سوره آل عمران: ٣٤.

6- سوره بقره: ١٢٤.

7- سوره بقره: ١٣٠.

كيست كه نخواهد ملت ابراهيم را مگر كسى كه نفس خود را سفينه و بيخرد گرداند، و بتحقيق كه برگزيده ام او را در دنيا و بدرستى كه او در آخرت از جمله شايستگان است.

حضرت فرمود: كه مراد از ملت، امامت است، پس چون ساكن گردانيد ذريه خود را در مكه گفت: (رَّ‌بَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّ‌يَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ‌ ذِي زَرْ‌عٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّ‌مِ رَ‌بَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْ‌زُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَ‌اتِ). (1) و در جاى ديگر فرمود: (رَ‌بِّ اجْعَلْ هَـٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْ‌زُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَ‌اتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ‌) (2) ظاهر آيه اولى اين است كه: اى پروردگار ما! بدرستى كه من ساكن گردانيدم بعضى از اولاد خود را در وادى كه در آن زراعت نمى شود نزد خانه خدا صاحب حرمت تو، اى پروردگار ما! از براى آنكه نماز را بر پا دارند. پس بگردان دلهايى از مردم را كه مايل گردند بسوى ايشان و روزى كن ايشان را از ميوه ها، و ظاهر آيه ثانيه آن است كه: پروردگارا! بگردان اين شهر را صاحب ايمنى و روزى نما اهلش را از ميوه ها هر كه ايمان آورد از ايشان به خدا و روز قيامت.

حضرت فرمود كه: بر اين تخصيص كرد به مومنان از ترس آنكه مبادا مانند سوال امامت در معرض قبول در نيايد چنانچه فرمود كه: نمى رسد عهد من به ستمكاران. پس خدا فرمود (وَمَن كَفَرَ‌ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّ‌هُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ‌ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ‌) (3) كه ظاهرش آن است كه: هر كه كافر باشد او را برخوردار مى گردانم اندكى كه مدت زندگانى دنيا باشد، پس مضطر مى گردانم او را بسوى عذاب جهنم و بد محل بازگشتى است جهنم از براى ايشان چون اين را فرمود ابراهيم عليه‌السلام پرسيد كه: كيستند آنها كه ايشان را برخوردار مى گردانى از نعمتهاى دنيا و بازگشت ايشان بسوى جهنم است؟ وحى به او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ابراهيم ؛ ٣٧.

2- سوره بقره ، ١٢٦.

3- سوره بقره: ١٢٦.

رسيد كه: ابوبكر و عمر و عثمان و تابعان ايشانند. (1)

و كلينى و شيخ مفيد و ديگران از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كردند كه: حق تعالى حضرت ابراهيم عليه‌السلام را وصف كرد به بندگى پيش از پيغمبرى، و او را پيغمبر گردانيد پيش از آنكه او را رسول گرداند، و رسول گردانيد او را پيش از آنكه خليل خد گرداند، و خليل گردانيد او را پيش از آنكه امام گرداند، پس اين پنج صفت عظيم بزرگوار از براى او جمع شد و حق تعالى فرمود انى جاعلك للناس اماما از بس كه عظيم نمود در ديده ابراهيم عليه‌السلام خواست كه اين بزرگوارى از فرزندان او بدر نرود گفت قال و من ذريتى حق تعالى در جواب فرمود قال لا ينال عهدى الظالمين حضرت فرمود، يعنى سفيه پيشواى پرهيزكار نمى تواند بود. (2)

و ايضا روايت كرده اند از ائمه عليه‌السلام كه: انبياء و رسولان بر چهار طبقه اند، پس پيغمبرى باشد كه بر خود پيغمبر است و به ديگرى تعدى نمى كند و در خواب مى بيند و صداى ملك را مى شنود، و در بيدارى ملك را نمى بيند و بر احدى مبعوث نشده و بر او ديگرى امام است، مثل حضرت لوط عليه‌السلام كه حضرت ابراهيم عليه‌السلام بر او امام بود، و پيغمبرى باشد كه در خواب مى بيند و صدا مى شنود و ملك را مى بيند و بر جماعتى فرستاده شده خواه كم و خواه زياد باشند چنانچه حق تعالى در باب حضرت يونس عليه‌السلام فرموده است (وَأَرْ‌سَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ) (3) يزيدون يعنى: فرستاديم او را بسوى صد هزار بلكه زياده حضرت فرمود كه: سى هزار كس زياده بر صد هزار كس بوده اند، و بر او امام بود؛ و پيغمبرى هست كه در خواب مى بيند و صداى ملك را مى شنود و خود امام است بر ديگران، و در دل حضرت ابراهيم عليه‌السلام پيغمبر بود و امام نبود تا آنكه حق تعالى به او فرمود لا ينال عهدى للظالمين حضرت فرمود: يعنى كسى كه بت يا صورتى و مثالى را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/٥٧.

2- كافى ١/١٧٥؛ اختصاص ٢٢.

3- سوره صافات: ١٤٧.

بپرستد. (1)

و ثعلبى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: طه اشاره است به طهارت اهل بيت عليه‌السلام از رجس كه شك و گناه است چنانچه در آيه تطهير فرموده است كه: (إِنَّمَا يُرِ‌يدُ اللَّـهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّ‌جْسَ) (2) (3)

و محمد بن عباس ماهيار در تفسيرش از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: حق تعالى ما را به خود نمى گذارد، و اگر ما را به خود بگذارد ما نيز مثل ساير مردم خواهيم بود در گناه و خطا و ليكن خدا در حق ما فرموده است (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (4) يعنى: دعا كنيد و بخوانيد مرا، مستجاب مى كنم دعاى شما را (5)

فايده - دانستى كه علماى اماميه رضوان الله عليهم اتفاق كرده اند بر عصمت ايشان از جميع گناهان، و در بسيارى از دعاها و ادعيه صحيفه كامله اعتراف به گناه از ائمه عليه‌السلام واقع شده، و در بعضى از احاديث نيز امرى چند كه موهم در صدور معصيت باشد وارد شده و آنها را به چند وجه تاويل مى توان كرد:

اول آنكه: ترك مستحب و فعل مكروه را گاه هست كه گناه و معصيت نامند بلكه ارتكاب بعضى از مباحات نظر به جلالت و رفعه شان آنها تعبير به گناه مى كنند به اعتبار پستى اين مرتبه نسبت به ساير احوال ايشان، چنانچه صاحب كشف الغمه گفته است كه: اكثر اوقات ايشان به ياد خدا و مراقبت الهى مصروف است و خاطر ايشان به ملا اعلى متعلق است. پس گاهى كه از آن مرتبه نزول مى كند و مشغول شوند به خوردن و آشاميدن و جماع كردن و ساير مباحات اينها را گناه مى نامند و استغفار از آن مى كنند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٧٤؛ اختصاص ٢٢؛ بصائر الدرجات ٣٧٣.

2- سوره احزاب ، ٣٣.

3- تاويل الآيات اظاهرة ١/٣٠٩؛ تفسير برهان ٣/٢٩. و هر دو مصدر از ثعلبى نقل نموده اند.

4- سوره غافر: ٦٠.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٣٢؛ بصائر الدرجات ٤٦٦.

نمى بينى كه اگر غلامان بعضى از ارباب دنيا در حضور آقاى خود متوجه اين امور گردند محل ملامت است و از آن عذر خواهند طلبيد. (1)

دوم آنكه: هر گاه مرتكب بعضى امور گردند از معاشرت خلق و تكميل و هدايت ايشان كه از جانب حق تعالى مامور به آنها شده اند پس عود كنند به مقام قرب و وصال و مناجات حضرت ذوالجلال، چون اين مرتبه عظيمتر از آن است خود را مقصر مى يابند و استغفار و تضرع مى نمايند هر چند آن حالت نيز به امر پروردگار باشد، همچنانكه بلا تشبيه اگر يكى از پادشاهان بعضى از مقربان را كه پيوسته در مجلصس حضور بوده باشد به خدمتى از خدمات مامور گرداند و به سبب آن از مجلس حضور مهجور گردد بعد از وصول به مقام وصال، خود را به جرم و تقصير نسبت مى دهند به اعتبار حرمان از مجلس انس و محل قرب.

سوم آنكه: چون علوم و فضايل و عصمت ايشان از لطف و فضل جناب اقدس الهى است، و اگر اين نبود ممكن بود كه انواع معاصى از ايشان صدور يابد، پس چون نظر به اين حالت خود مى نمايند اقرار به فضل پروردگار و عجز و نقص خود به اين عبارات مى فرمايد، و حاصلش بر آن مى گردد كه اگر عصمت تو نبود گناه خواهم كرد و اگر توفيق، تو نبود خطاى بسيار از من صادر مى شد.

چهارم آنكه: چون مراتب معرفت غير متناهى است و انبياء و اوصياء و اولياء پيوسته در ترقى اند در حصول كمالات و صعود بر معارج ترقيات، در هر ساعتى از ساعات بلكه در هر آنى از آنات در درجه اى از مدارج عرفان و در مرتبه اى از مراتب ايقان بر مى آيند كه مرتبه سابقه را نسبت به اين مرتبه قاصرر مى شمارند، و عباداتى كه با آن حالت واقع شده خود را در آن عبادات مقصر مى دانند و از آنها استغفار مى نمايند، و شايد اشاره به اين معنى باشد اينكه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمودند كه: من در در هر روز هفتاد مرتبه استغفار مى كنم. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كشف الغمه ٣/٤٧.

2- كافى ٢/٤٥٠ و ٥٠٥ اشاره به اين مطلب دارد.

پنجم آنكه: چون ايشان معرفت را معبود را در مرتبه كمال دارند و نعمتهاى الهى را نسبت به خود تمام مى يابند، چندان كه سعى در طاعات و عبادات مى نمايند لايق آن جناب نمى دانند و طاعات خود را از اين جهت معصيت مى شمارند و از آنها استغفار مى نمايند.

و بغير وجه اول كه اكثر علما گفته اند ساير وجوه به خاطر اين قاصر رسيده و كسى كه از باده محبت قطره اى به كامش رسيده كمال اين وجوه را تصديق مى نمايد، (وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّـهُ لَهُ نُورً‌ا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ‌) (1)

و ابن بابويه در رساله عقايد گفته است كه: اعتقاد ما در انبياء و رسل و ائمه عليه‌السلام آن است كه ايشان معصوم و مطهرند از هر دنس و گناه و عيبى و آنكه گناه صغيره و كبيره از ايشان صادر نمى شود و معصيت خدا نمى كند در آنچه خدا امر كرده است ايشان را به آن، و مى كنند آنچه به آن مامور شده اند، و كسى كه نفى عصمت از ايشان نمايد در حالى از احوال ايشان پس نشاخته است ايشان را، و اعتقاد ما در ايشان آن است كه ايشان موصوفند به كمال و تماميت علم از اوايل ايشان تا اواخر احوال ايشان و در هيچ حالى از احوال موصوف به نقص و عصيان و جهل نيستند. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نور: ٤٠.

2- اعتقادات شيخ صدوق ٧٠.

### فصل سوم در بيان آنكه امامت به نص خدا ورسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد نه بيعت واختيار مردم، و آنكه واجب است بر هر امامكه نص كند بر امام بعد از خود و بعضى از دلايل اين مطلب درفصل اول مذكور شد

بدان كه اجماع علماى اماميه منعقد است بر آنكه امام مى بايد كه از جانب خدا و رسول منصوص باشد؛ و عباسيه مى گويند كه: يا به نص مى بايد يا ميراث؛ و زيديه مى گويند: يا به نص است يا به دعوت بسوى خود؛ و كافه اهل سنت مى گويند: يا به نص است يا به اختيار و بيعت اهل حل و عقد. و دلالت عقليه بر حقيقت مذهب اماميه بسيار است:

دليل اول آنكه: معلوم شد كه امام مى بايد معصوم باشد، و عصمت امرى است مخفى كه بغير از خدا كسى نمى داند، پس مى بايد كه نص از جانب خدا باشد زيرا كه او عالم است به عصمت.

دليل دوم آن است كه: به حكم تتبع عادات بنى آدم و ملاحظه آثار طبايع خلق عالم عقلا را معلوم مى شود كه هرگاه ايشان را حاكمى زاجر و سلطانى قاهر نباشد كه ايشان را از ظلم و غضب و اتباع شهوات و ارتكاب منهيات باز دارد اكثر آدميان را داعيه غلبه بر بنى نوع خود به وجه ظلم و تعدى و دست درازى و غارت اموال و قتل نفوس بغير حق خواهد شد، و اين سبب انواع فساد و هرج و مرج انتظام عالم و خلل در سلسله بنى آدم مى شود؛ و يقين است كه حق تعالى به اين خصال راضى نيست چنانكه

مى فرمايد (وَاللَّـهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ) (1) پس بر حق تعالى واجب است كه دفع فساد نمايد، و اين به حكم عادت نمى شود الا به آنكه در هر زمانى حكومت و رياست بنى آدم به شخصى مفوض شود كه از جاده صلاح و طريق فلاح اصلا پا بيرون ننهد و به مقتضاى شريعت ضبط مصالح معاش و معاد كافه عباد نمايد، و چنين شخصى امام است، پس اگر حق تعالى در هر زمانى تعيين امام نكند هر آينه به فساد راضى خواهد بود، و فساد قبيح است و رضا به قبيح بر حق تعالى محال است.

دليل سوم آن است كه: به عقل و نقل به ثبوت پيوسته كه شفقت و رافت حق تعالى درباره عباد و هدايت ايشان به راه سداد و ارشاد به صلاح معاش و معاد بى غايت است چنانچه در چند موضع در قرآن فرموده است (وَاللَّـهُ رَ‌ءُوفٌ بِالْعِبَادِ) (2) و دليل كمال رافت و نهايت شفقت حضرت عزت با كافه بندگان خود آنكه در اصلاح جزئيات اعمال و افعال، اهمال جايز نداشته، چناچه قاعده نوره كشيدن و شارب گرفتن و كيفيت داخل شدن بيت الخلا نداشته، چناچه قاعده نوره كشيدن و شارب گرفتن و كيفيت داخل شدن بيت الخلا و بيرون آمدن و استنجا به آب و سنگ كردن و آداب جماع نمودن و امثال آن از امور جزئيه را بالتمام و الكمال بر زبان رسول ذوالرافه و الافضال به تقصيل اعلام بندگان خود كرده چناچه بر كافه انام ظاهر و باهر گشته، و يقين است كه تعيين خليفه براى رسول كه بعد از او ضبط شريعت ونسق قواعد دين و ملت نمايد و از شر و فساد مخالفان و امثال آن مردم را محافظت نمايد به چندين مرتبه اهم است از جزئيات مذكوره، و چون حضرت بارى در آن امور جزئيه مساهله را جايز ندانشته چگونه در مثل اين امر خطير كه اعظم اركان دين است اهمال فرمايد؟ پس يقين است تعين خليفه كه حاكم بر جميع عباد باشد فرموده، و به حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تعيين امام وحى فرستاده، و اجماع مسلمانان منعقد است بر اينكه بر غير حضرت امير المومنين عليه‌السلام نص نشده، پس بايد كه آن حضرت به نص تعيين شده باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ٢٠٥

2- سوره بقره: ٢٠٧؛ سوره آل عمران: ٣٠.

دلیل چهارم آن است که: به اعتراف اهل سنّت عادت جناب اقدس الهی نسبت به همه انبیاء از آدم تا خاتم این بوده که تا خلیفه برای ایشان تعیین ننموده از دنیا رحلت نفرموده، و سنّت حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در همه غزوات و سفرهای جزئی که آن حضرت را از مدینه مشرّفه سانح می‌شد بلکه مادام که در مقام شریف خود نیز مقیم می‌بود و در هر قریه از قرای اسلام که جمع قلیلی در آنجا ساکن بودند یا سریّه و لشکری به جائی مقرر می‌نمود تعیین رئیس و خلیفه را مهمل و به اختیار رعیت نمی‌گذاشت تا خود به امر حق تعالی امیر و حاکم تعیین نمی‌فرمود، پس در مثل این سفر بی‌انجام چون تمام اهل اسلام را در همه شرایع و احکام الی یوم القیام معطّل و به اختیار جمعی مهمل می‌گذاشت؟

دلیل پنجم آن است که: منصب امامت نظیر نبوت است زیرا که هر دو ریاستی عام است بر همه مکلّفین در جمیع امور دین و دنیا، و مردم را شناختن چنین شخصی که قابل چنین منصب بزرگ باشد میسّر نیست و با این همه رأیهای مختلف باطل بر تقدیری که اتفاق بر امری توانند نمود به قدر فهم و همّت و اغراض باطله ایشان خواهد بود نه موافق مصلحت کلی و حکمت الهی و حال آنکه بالضروره آراء متفرقه هر یک اختیار کسی کند که برای خود اصلح داند.

بلی، اتفاق بر این قسم امور به غلبه و قهر تواند شد، و این سلطنت سلاطین و ملوک جبابره است نه امامت ملت و امارت شریعت؛ ایضا هرگاه رعیت موافق مصلحت الهی اختیار امام توانند کرد اختیار نبی نیز می‌توانند نمود، و آن به اتفاق باطل است، و طرفه این است که اگر پادشاهی حاکم شهری را عزل کند و به عوض او کسی را نصب ننماید یا رئیس دهی از دهی بیرون رود و به جای خود کسی تعیین نکند که مباشر رتق و فتق امور رعیت شود بلکه به اختیار خودشان گذارد، هرآینه آن جماعت که قائل به وجوب نصب امام بر خدا و بر رسول نیستند آن پادشاه رئیس را نهایت مذمّت و توبیخ کنند و این امر قبیح را که از رئیس قریه مستحسن نشمارند و از خدا و رسول حسن دانند و گویند: پیغمبر خود را از دنیا برد و تعیین خلیفه نکرد بلکه نصب امام را به اختیار رعیت گذاشت.

دلیل ششم آن است که: بر تقدیری که امّت از همه غرضها و هوای نفس خود منزّه شوند

و با اهتمام تمام متوجه اختیار امام گردند، چون همه جایز الخطایند تواند بود که اختیارشان خطا باشد و ترک مستحقّ امامت و اختیار نامستحق کرده باشند چنانکه در اختیار ملوک و سلاطین و سایر مردم واقع می‌شود که مدتی کسی را برای امری امین و معتمد و قابل می‌دانند و بعد از آن خلاف آن ظاهر می‌شود، و در حدیث حضرت صاحب الامر عليه‌السلام این دلیل به تفصیل مذکور خواهد شد.

دلیل هفتم: بر تقدیری که اختیار امّت تعلق به صواب هم گیرد بسی ظاهر است که عالم السرّ و الخفیات بندگان خود را بهتر می‌شناسد و می‌داند که هر کس برای چه کار مناسب است و این کار بر او البته آسانتر است، پس با وجود این خود ترک کردن و تفویض به دیگران نمودن که اگر دانند و توانند، در کمال اشکال خواهد بود و ترجیح مرجوح است و صدورش از قادر حکیم، قبیح و محال نیز هست.

دلیل هشتم آنکه: اگر امامت به اختیار امّت باشد دو احتمال دارد: (اول) آنکه اختیار ایشان خطا باشد، و چون حضرت عزت البته پیش از اختیار می‌دانست که ایشان خطا خواهند کرد پس با وجود علم و قدرت و حکمت و شفقت تفویض تمشیت دین و تربیت مسلمین به جمعی که البته خطا کنند و اختیار حاکم ظالم نمایند در غایت قباحت است، و از حکیم علیم صدورش محال؛ و اگر علم الهی تعلق گرفته که ایشان قابل امامت را اختیار خواهند کرد، شناختن چنین کسی و شناسانیدن او به رعیت و ایشان را ملجأ به طاعت او کردن (1) و دفع نزاعهای منازعان و دفع حسدهای حاسدان نمودن، کاری است در نهایت اشکال و بر جناب مقدس الهی در نهایت سهل است، پس چنین کاری به این دشواری را به دیگران گذاشتن و جمعی از ضعفا را بر چنین امری به این عظمت گماشتن در نهایت قباحت است و بر حکیم متعال با آنکه خود فرموده است (يُرِ‌يدُ اللَّـهُ بِكُمُ الْيُسْرَ‌ وَلَا يُرِ‌يدُ بِكُمُ الْعُسْرَ‌) (2) یعنی: (خدا آسانی شما را می‌خواهد و دشواری شما را نمی‌خواهد)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مُلجأ کردن: مجبور نمودن.

2- سوره بقره: 185.

و باز فرموده است (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَ‌جٍ) (1) يعنى: خدا قرار نداده است بر شما در دين هيچ تنگى و دشوارى را و كدام از اين عظيمتر مى باشد؛ و اين دليل فى الحقيقه مركب است از دليل سابق.

و اما آيات: آيه اول آنكه حق تعالى مى فرمايد (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) (2) يعنى: امروز تمام كردم از براى شما دين شما را و تمام كردم بر شما نعمت خود را و به اتفاق بعد از نبوت دين را به هيچ چيز آنقدر حاجت و مسلمانان را به هيچ نعمت آنقدر ضرورت نيست خبرى باقى نماند، پس با وجود اين همه احتياج دين و مسلمين هر دو بى امام ناتمام و بى نظام است؛ پس اگر حق تعالى تعيين امام ننموده و اقلا امت را به آن امر نفرموده و پيغمبر خود را از دنيا برده باشد لازم آيد كه دين و نعمت هر دو ناتمام باشند، و هر كه تجويز اين كند تكذيب قرآن و رسول خداوند رحمان نموده خواهد بود، و مكذب آنها كافر است.

قطع نظر از احاديث متواتره كه از طرق عامه و خاصه وارد شده است كه اين آيه كريمه بعد از نص بر حضرت امير المومنين عليه‌السلام نازل شد (3) و انشاء الله در محلش ايراد خواهم نمود.

آيه دوم آن است كه حق تعالى در بسيارى از آيات فرموده است كه: ما همه چيز را در قرآن بيان كرده ايم مثل قول حق تعالى (مَّا فَرَّ‌طْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ) (4)، و فرموده (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (5)، و فرموده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حج: ٧٨.

2- سوره مائده: ٣.

3- مجمع البيان ٢/١٥٩؛ شواهد التنزيل ١/٢٠٠؛ تاريخ بغداد ٨/٢٩٠؛ ترجمه الامام على من تاريخ ابن عساكر ٢/٧٥.

4- سوره انعام: ٣٨

5- سوره نحل: ٨٩.

است (وَلَا رَ‌طْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) (1) و امثال اينها از آيات، كه حاصل همه آن است كه: هيچ چيز نيست كه حكم آن را در كتاب بيان نكرده باشيم؛ پس هرگاه همه چيز را در كتاب بيان فرموده باشد حكم امامت و تعيين امام را كه اهم اشياء و اعظم احكام است البته بيان فرموده و ترك ننموده و به اختيار ديگران نگذاشته خواهد بود، و هركس خلاف اين گويد تكذيب قرآن كرده و كافر خواهد بود.

سوم از آيات آن است كه در بسيار جائى از قرآن فرموده است كه: همه امور در دست خداست و ديگرى را اختيارى نيست، مثل قول حق تعالى در وقتى كه منافقان مى گفتند كه: آيا ما را در امر اختيارى هست؟ حق تعالى فرمود (قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ‌ كُلَّهُ لِلَّـهِ) (2) يعنى: بگو - اى محمد - به ايشان كه: تمام كار با خداست و شما را هيچ اختيارى نيست، و در جاى ديگر فرموده است (ليس لك من الامر شى ء)(3) يعنى: اختيار هيچ چيز با تو نيست، پس هرگاه اختيار هيچ كار با آن حضرت نباشد و امامت از آن جمله است پس ديگران سزاوارترند به آنكه بى اختيار باشند.

و اخبار از طريق اهل بيت عليه‌السلام وارد شده است كه اين آيه در باب نازل شده است چنانكه عياشى از جابر جعفى روايت كرده است كه گفت: در خدمت حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام اين آيه را خواندند كه (ليس لك من الامر شى ء) حضرت فرمود كه: بخدا سوگند كه براى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود اختيار چيزى و چيزى، و مراد از آيه آن نيست كه تو فهميده اى و ليكن تو را خبر مى دهم به سبب نزول آيه، بدرستى كه حق تعالى چون امر كرد پيغمبرش را كه اظهار كند ولايت و امامت على عليه‌السلام را حضرت متفكر گرديد در باب عداوت قومش نسبت به امير المومنين عليه‌السلام چون ايشان را مى شناخت مى دانست كه چون حق تعالى آن حضرت را تفضيل داد ساير صحابه در جميع خصلتهاى او زيرا كه او اول كسى بود كه ايمان آورد به خدا و رسول، و پيش از همه نصرت و يارى خدا و رسول كرد، دشمنان خداو رسول را بيش از همه كشت و دشمنى با مخالفان خدا و رسول

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعام: ٥٩.

2- سوره آل عمران: ١٥٤.

3- سوره آل عمران: ١28.

زياده از همه كس كرد. و علمش از همه بيشتر بود و مناقبش آنقدر بود كه احصا نمى توان كرد؛ پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون فكر كرد در عداوت قومش نسبت به امير المومنين عليه‌السلام به سبب اين خصلتها و حسدى كه بر او مى بردند ترسيد كه ايشان اطاعت او نكنند در اين باب، پس خدا او را خبر داد كه او را در امر امامت و خلافت اختيارى نيست و اختيار با خداست و خدا على عع را وصى او نگردانيد است و بعد از آن حضرت او را صاحب اختيار امور امت ساخته، مراد از اين آيه اين است (1)

و باز به سند ديگر از جابر روايت كرده است كه از حضرت باقر عليه‌السلام سئوال كرد از تفسير اين آيه، حضرت فرمود كه: اى جابر! حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حريص بود بر آنكه خلافت بعد از او بر على عليه‌السلام قرار گيرد، و علم الهى چنان بود كه مردم را از براى امتحان به حال خود بگذارد و جبر بر امرى نفرمايد و مى دانست كه ايشان غصب خلافت از آن حضرت خواهند كرد جبر گفت: پس مراد از اين آيه چيست؟ حضرت فرمود: مراد آن است كه: يا محمد! تو را هيچ اختيارى نيست در باب خلافت وامامت على عليه‌السلام و غصب كنندگان خلافت او، من در قرآن فرستاده ام بر تو: (الم ﴿١﴾ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَ‌كُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّـهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) (2) يعنى: آيا گمان مى كنند مردم كه ايشان را خواهند گذاشت به محض آنكه گفتند ايمان آورديم و ايشان را امتحان نخواهند كرد؟ و به تحقيق كه ما امتحان كرديم امتها را كه پيش از ايشان بودند پس البته خدايشان را امتحان مى كند تا معلوم شود كه كى راستگو در دعوى ايمان و كى دروغ گويد و منافق است (3).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/١٩٧.

2- سوره عنكبوت: ١-٣

3- تفسير عياشى ١/١٩٧.

آيه ديگر آن است كه خدا مى فرمايد (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَـٰذَا الْقُرْ‌آنُ عَلَىٰ رَ‌جُلٍ مِّنَ الْقَرْ‌يَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَ‌حْمَتَ رَ‌بِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَ‌فَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَ‌جَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِ‌يًّا وَرَ‌حْمَتُ رَ‌بِّكَ خَيْرٌ‌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ) (1) و خلاصه مضمونش آن است كه كفار قريش گفتند كه: چرا اين قرآن نازل نشد بر مردى از دو قريه - كه مكه و طايف است - كه عظيم باشد از جفت جاه و مال مانند وليد بن مغيره و عروه بن مسعود ثقفى؟ زيرا كه رسالت منصب عظيم و لايق نيست مگر به مرد عظيمى، و ندانسته ايند كه اين رتبه اى است روحانى و استدعاى عظمت نفس مى كند كه متحلى باشد به فضايل قدسيه نه حيازت زخارف دنيويه؛ پس حق تعالى فرمود كه: آيا ايشان مى خواهند كه قسمت كنند رحمت پروردگار تو را - كه پيغمبرى باشد - و به هر كس كه خواهند مى دهند؟ ما قسمت كرديم ميان ايشان معيشت ايشان را در زندگانى دنيا و بلند كرديم بعضى از ايشان را بر بالاى بعضى درجه هاى بسيار، و تفاوت قرار داديم در روزى ايشان براى آنكه بعضى از ايشان بعضى را به كار دارند در حوايج خود و ميان ايشان الفت بهم رسد و نظام عالم به آن منتظم گردد، و در آن قسمت بر ما اعتراضى وارد نمى آيد، و رحمت پروردگار تو كه پيغمبرى و توابع آن است بهتر است از آنچه ايشان جمع مى كنند از اموال و اسباب دنيا.

و حاصل اين آيه آن است كه نبوت بهتر و مرتبه او بزرگتر است از مال و معيشت دنيا، و ما قسمت آن را به اختيار ايشان نگذاشتيم بلكه خود تقسيم نموديم و براى هر كس آنچه خواستيم مقرر داشتيم، پس خود قسمت نبوت را با آن رفعت مكان و عظمت شان به اختيار ايشان گذاريم و خود نظر توجه از آن برداريم؟ و چون معلوم است كه مرتبه امامت نظير مرتبه نبوت است و بعد از نبوت هيچ نعمت و رحمتى جناب مقدس سبحانى را بر بندگان مثل امامت نيست، پس هر گاه تقسيم معيشت دنيا را كه ادناى نعمتها است و عطاى نبوت را نظير امامت است به اختيار بندگان نگذارد بلكه به اراده و اختيار خود مقرر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

2- سوره زخرف: ٣١و ٣٢.

دارد بالضره و نصب تعيين امام را كه فى الحقيقه نبوتى است به حسب معنى البته به اختيار امت نخواهد گذاشت.

و آيه ديگر آن است كه حق تعالى مى فرمايد (وَرَ‌بُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ‌ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَ‌ةُ سُبْحَانَ اللَّـهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِ‌كُونَ) (1) يعنى: پروردگار تو مى آفريند هرچه را مى خواهد و اختيار مى كند براى هر امرى هر كه را مى خواهد، نيست ايشان را كه به خواهش خود اختيار كنند امرى را، و حضرت عزت مقدس و منزه است از آنكه ايشان به او نسبت مى دهند و خود و ديگران را در اختيار شريك او مى دانند و صاحب اختيار مى گردانند.

مفسران روايت كرده اند كه: اين آيه در وقتى نازل شد كه كفار قريش گفتند: لولا نزل هذا القران على رجل چنانچه پيش تفسير شد (2)، و وجه استدلال به اين آيه در نهايت وضوح است و اخبار بسيار در تاويل آن وارد شده است كه مذكور خواهد شد.

و اما اخبار:

ابن شهر آشوب در مناقب از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير اين روايت كرده است وربك يخلق ما يشاء و يختار فرمود كه: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او را اختيار كرده است. و ايضا از طرق عامه از انس بن مالك روايت كرده است (3).

و سيد ابن طاووس نيز در طرائف از تفسير محمد بن مومن روايت كرده است از انس كه گفت: پرسيدم از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تفسير (و ربك يخلق ما يشاء)، گفت: خدا خلق كرد آدم از گل به هر نحوى كه خواست، پس گفت (و يختار) بدرستى كه برگزيد مرا و اهل بيت مرا بر جميع خلق و اختيار كرد ما را، پس مرا رسول گردانيد و على بن ابى طالب را وصى من گردانيد، پس گفت (ما كان لهم الخيره) يعنى: نگردانيدم از براى مردم كه اختيار كنند، وليكن من اختيار مى كنم هر كه را مى خواهم، پس من و اهل بيت من

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قصص: ٦٨.

2- تفسير تبيان ٨/١٧١؛ تفسير كشاف ٣/٤٢٧؛ تفسير فخر رازى ٢٥/٩.

3- مناقب ابن شهر آشوب ١/٣١٦.

برگزيده و اختيار كرده خدائيم از خلق، پس گفت (سبحان الله) يعنى: منزه است خداى از آنچه شريك مى گردانند با خدا كفار مكه، پس گفت (وربك) پروردگار تو اى محمد (يعلم ما تكن صدورهم) مى داند آنچه را پنهان مى كند سينه هاى ايشان، حضرت فرمود: يعنى بعضى منافقان نسبت به تو و اهل بيت تو، (وَمَا يُعْلِنُونَ) (1) يعنى آنچه آشكارا مى كنند به زبانهاى خود از دوستى تو و اهل بيت تو (2)

و حميرى در قرب الاسناد به سند صحيح از امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه: واجب است بر امام در وقتى كه خوف وفات داشته باشد آنكه حجت بر مردمان تمام كند در باب امام بعد از خود به حجت معروف ظاهرى، حق تعالى مى فرمايد در كتابش (وَمَا كَانَ اللَّـهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ) (3) يعنى: حكم نمى كند خدا به گمراهى گروهى بعد از آنكه ايشان را هدايت كرده باشد تا آنكه بيان كند از براى ايشان آنچه بپرهيزند از آن پس راوى پرسيد كه: امام وصيت مى كند به امام بعد از خود هر كس را كه خواهد تعيين مى كند؟ فرمود: وصيت را به امر خدا مى كند به هر كه خدا تعيين نمايد (4)

و در بصائر الدرجات نيز اين روايت به سند معتبر منقول است (5)

و شيخ طبرسى در احتجاج و ديگران روايت كرده اند كه: سعد بن عبدالله به خدمت حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام رفت كه از مساله اى چند سئوال كند، ديد كودكى در كنار آن حضرت نشسته، چون مسائل خود را پرسيد حضرت به آن كودك اشاره كرد و فرمود: از مولاى خود سئوال كن - يعنى حضرت صاحب الامر عليه‌السلام - پس از جمله مسائلى كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قصص: ٦٩.

2- طرائف ٩٧.

3- سوره توبه: ١١٥.

4 قرب الاسناد ٣٥٢ و ٣٧٧.

5- بصائر الدرجات ٤٧٢، با تفاوتهايى. ولى از بحار الانوار ٢٣/٦٨ معلوم مى شود كه مراد علامه مجلسى همين روايت است.

سئوال كرد اين بود كه: اى مولاى من! مرا خبر ده كه چه علت دارد كه امت اختيار امام از براى خود نمى توانند كرد؟

حضرت فرمود: امامى؟ مصلح احوال ايشان باشد يا مفسد؟

گفت: امامى كه مصلح باشد.

حضرت فرمود: آيا جايز است كه اختيار ايشان بر مفسدى واقع شود و ايشان گمان كنند كه او مصلح است براى آنكه كسى اطلاع بر ضمير ديگرى ندارد كه اراده صلاح دارد يا اراده فساد؟

گفت: بلى.

حضرت فرمود: به همين علت نمى توانند اختيار امام كرد، و اين مطلب را تقويت مى كنم از براى تو به برهانى كه قبول كند عقل تو.

گفت بلى.

حضرت فرمود: خبر ده مرا از رسولانى كه حق تعالى برگزيده است ايشان را و كتابها براى فرستاده است و ايشان را تقويت به وحى و عصمت نموده زيرا كه ايشان راهنماى امتهايند، از جمله ايشان حضرت موسى و حضرت عيسى عليه‌السلام اند، آيا جايز است با وفور عقل و كمال و علم ايشان هرگاه قصد كنند كه جمعى را اختيار نمايند اختيار ايشان بر منافقى واقع شود و گمان كنند كه مومن است؟

گفت: نه.

حضرت فرمود: حضرت موسى عليه‌السلام كليم خدا با وفور عقلش و كمال و علمش و نازل شدن وحى بر او اختيار كرد از اعيان قوم و وجوه لشكر خود از براى ميقات پروردگار خود هفتاد مرد را از جماعتى كه شكى در ايمان و اخلاص ايشان نداشت، پس معلوم شد كه آنها منافق بودند چناچه خدا فرموده است (وَاخْتَارَ‌ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَ‌جُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّ‌جْفَةُ) (1) تا آخر آيات كه تفسير آنها در مجلد اول گذشت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف: ١٥٥.

پس حضرت فرمود كه: چون يافتم اختيار آن كسى را كه خدا زا براى پيغمبرى برگزيده است بر فاسدترين مردم افتاد و او گمان مى كرد كه ايشان صالح ترين مردمند، دانستيم كه اختيار نمى تواند كرد كسى كه نداند چيزهائى كه در سينه هاى مردم پنهان و در ضماير خلق مستور است، و كسى اختيار مى تواند كرد كه رازهاى پنهان مردم نزد او هويدا است، و هرگاه پيغمبران اختيار اصلح نتوانند نمود مهاجرين و انصار چگونه اختيار امام توانند كرد (1)؟

و تمام حديث در ابواب احوال صاحب الامر عليه‌السلام بيان خواهد شد انشاء الله.

و ابن بابويه به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: حق تعالى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را صد و بيست مرتبه به آسمان برد، و در هر مرتبه وصيت كرد به سوى آن حضرت در باب ولايت جناب على بن ابى طالب عليه‌السلام و امامان بعد از او زياده از آنچه وصيت كرد در باب فرايض ديگر. (2)

و در قرب الاسناد از حضرت موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه: حق تعالى در هيچ امرى بر بندگان تاكيد نموده است، و مردم در هيچ امر آنقدر انكار نكرده اند كه در امامت كردند. (3)

و ابن بابويه و كلينى و ديگران به سندهاى معتبر روايت كرده اند كه از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدند كه چگونه امامت در فرزندان حضرت امام حسين عليه‌السلام قرار يافت نه در فرزندان امام حسن عليه‌السلام و حال آنكه هر دو فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزند او و بهترين جوانان اهل بهشت بودند؟

حضرت فرمود كه: موسى و هارون عليه‌السلام هر دو پيغمبر مرسل بودند و برادر، حق تعالى پيغمبرى را در صلب هارون قرار داد نه در صلب موسى، و كسى را روا نبود كه بگويد چرا خدا چنين كرد؛ و بدرستى كه امامت، خلافت خداست و كسى رانيست كه بگويد چرا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- احتجاج ٢/٥٣٠؛ كمال الدين ٤٩٥.

2- خصال ٦٠٠؛ بصائر الدرجات ٧٩.

3- قرب الاسناد ٣٠٠.

امامت را در صلب حسين عليه‌السلام قرار نداده اند نه در صلب حسن عليه‌السلام، زيرا كه حق تعالى حكيم است در افعالش و سئوال كده نمى شود از آنچه او مى كند و ديگران سئوال كرده مى شوند (1) و كلينى و ابن بابويه و صفار و ديگران زياده ار بيست سند معتبر روايت از حضرت صادق عليه‌السلام كرده اند فرمود كه: شما گمان مى كنيد كه اختيار امامت با ماست به هر كه مى خواهيم، مى دهيم؟ والله امامت عهدى است از جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسوى يك يك بخصوص تا آخر ائمه عليه‌السلام (2)

و به سندهاى معتبر ديگر از آن حضرت روايت كرده اند كه: هيچ امامى از ما از دنيا نمى رود مگر آنكه خدا او را اعلام مى كند را وصى خود مى گرداند.

و به روايت ديگر: امام مى داند امام بعد از خود را و به او وصيت مى كند.

و به روايت ديگر: امام از دنيا نمى رود تا مى داند كه كى بعد از او امام است. (3)

و ابن شهر آشوب در مناقب از محمد بن جرير طبرى روايت كرده است كه: در وقتى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود را عرض مى كرد بر قبايل عرب و از اشان بيعت مى خواست، بسوى قبيله بنى كلاب آمد و از ايشان اسلام و بيعت طلبيد، ايشان گفتند كه: ما بيعت مى كنيم بشرط آنكه امر خلافت را بعد از خود به ما بگذارى، حضرت فرمود كه: اين امر بدست خداست، اگر خواهد در شما قرار مى دهد و اگر خواهد در غير شما، ايشان كه اين را شنيدند بيعت نكردند و گفتند: ما بيائيم و از براى تو شمشير بزنيم و تو ديگرى را بر ما حاكم نمائى (4)؟

و ايضا روايت كرده است كه: ابوالحسن رفا از يكى از علماى اهل سنت پرسيد: وقتى كه پيغمبر از مدينه بيرون رفت آيا كسى را در مدينه خليفه كرد؟

گفت: بلى، على را خليفه كرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ٤٦٦؛ كافى ١/٢٨٥ نزديك به اين مضمون ؛ مجمع البيان ١/٢٠٠.

2-- كافى ١/٢٧٨؛ كمال الدين ٢٢٢؛ بصائر الدرجات ٤٧٠ - ٤٧٣.

3- كالفى ١/٢٧٧؛ بصائر الدرجات ٤٧٤.

4- مناقب ابن شهر آشوب ١/٣١٧.

گفت: چرا به اهل ايمان نگفت كه شما كسى را در ميان خود اختيار كنيد كه شما اجتماع در ضلالت نمى كنيد؟

سنى گفت: از مخالفت يكديگر و حدوث فتنه ترسيد.

ابوالحسن گفت: اگر فسادى ميان ايشان بهم مى رسيد بعد از برگشتن به اصلاح مى آورد.

سنى گفت: اين روش محكمتر و از حدوث فتنه دور بود.

ابوالحسن گفت: حالت فوت اعظم و احتياج مردم به خليفه بيشتر بود از حالت سفر، پس چگونه در حالت موت نترسيد از اختلاف امت و فتنه، و در حالت سفر كه تداركش بزودى ممكن بود ترسيد؟ سنى ساكت شد و جواب نتوانست گفت. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن شهر آشوب ١/٣١٨.

### فصل چهارم در بيان وجوب معرفت امام است، و آنكه مردم معذور نيستند در ترك ولايت امامحق، و آنكه هركه بميرد و امام خود را نشناسد مرده خواهدبود با كفر و نفاق

بدان كه نزد شيعه اقرار به امام از اصول دين است و به ترك آن در احكام آخرت با كفار شريك است، و در اكثر احكام دنيوى به روش مسلمانان با ايشان سلوك مى كنند مگر آنها كه اظهار عداوت اهل بيت عليه‌السلام كنند مانند خوارج كه ايشان در احكام دنيوى نيز حكم كفار دارند، و از بعضى روايات ظاهر مى شوند كه در زمان عدم استيلاى امام حق از براى شفقت بر شيعه حكم اسلام بر ايشان ظاهرا جارى كرده اند كه كار بر شيعه در معاشرت ايشان دشوار نشود و بعد از ظهور دولت حق و قيام قائم عليه‌السلام حكم كفار صرف بر ايشان جارى مى شود، و اكثر علماى شيعه را اعتقاد اين است كه بغير از مستضعفين ايشان در جهنم مخلد خواهند بود مثل ساير كفار، و نادرى از علماى شيعه قائل شده اند كه بعد از مكث طويل در عذاب الهى اميد نجات در باب ايشان هست، و مستضعف آن است كه به اعتبار ضعف عقل تمييز ميان حق و باطل در باب ايشان هست، و مستضعف آن است كه اعتبار ضعف عقل تمييز حق و بباطل نتواند كرد، يا آنكه دليل حقيقت مذهب حق با عدم تصير بر او تمام شده باشد مانند كسانى كه در ميان حرم پادشاهان سنى برآمده باشند و اختلاف مذاهب را نشنيده باشند يا اگر شنيده باشند كسى را نيابند كه حقيقت مذهب اماميه را بر ايشان اثبات كند، ايشان را اميد نجات در آخرت هست، و حق اين است كه غير از مستضعفين را اميد نجات نيست و در عذاب الهى مخلد خواهند بود.

و خاصه و عامه به طريق متواتر از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده اند كه: من مات و من يعرف امام زمانه مات ميته جاهليه (1) يعنى: هر كه بميرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود به روش مرده اهل جاهليت پيش از مبعوث شدن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه بر كفر و جهل به اصول و فروع دين مى ميرند.

و آنكه بعضى از متكلفين اهل سنت گفته اند كه مراد از امام زمان، قرآن (2) است، هر عاقلى مى داند كه تعبير از كتاب به امام زمان مجاز و ظاهر است. و ايضا اضافه زمانه ظاهر است در آنكه در هر زمانى امامى دارد و قرآن مشترك است ميان جميع زمانها، و اينكه مراد، حضرت رسول باشد به وجه ثانى مندفع است. و ايضا امام گذشته را امام زمان نمى گويند پس معلوم شد كه در هر زمانى امامى بايد كه مردم او رابشناسند، و به اتفاق بغير اماميه كسى قائل نيست به آنكه در هر عصرى امامى هست و هيچ عصر خالى از امام نمى باشد.

و برقى در محاسن به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده كه: هر كه بميرد و امام خود را نشناسد، به مردن جاهليت مرده است، پس شما را باد اطاعت امام خود، بتحقيق ديديد اصحاب اميرالمومنين عليه‌السلام را كه متابعت نكردند به كجا منتهى شد امر ايشان و شما پيروى كنيد كسى را كه مردم معذور نيستند به جهالت و نشناختن او، در شان ماست كرايم قرآن - يعنى هر آيه كه دلالت بر فضيلتى مى كند - و ما گروهيم كه خداوند عالم اطاعت او را واجب گردانيده است و زمينهاى انفال از ماست و برگزيده غنيمت از ماست. (3)

و ايضا به سند معتبر از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: زمين صلاحيت ندارد مگر به امام، و هر كه بميرد و امام زمان خود را نشناسد مى ميرد و مردن جاهليت، و محتاجترين احوال هر يك از شما به معرفت امام در وقتى است كه جانش به اينجا برسد - و به دست

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٤٠٩؛ كفاية الاثر ٢٩٢؛ احقاق الحق ١٣/٨٦؛ ينابيع المودة ٣/٤٥٦.

2- تفسير طبرى ٨/١١٢، تفسير كشف الاسرار ٢/٥٦٢؛ تفسير فخر رازى ٢١/١٧.

3- محاسن ١/٢٥١.

اشاره كرد به سينه مبارك خود و فرمود: - در آن وقت خواهد گفت: بر امر نيكى و مذهب خوبى بوده ام، و آن وقت است كه احوال آخرت بر او ظاهر مى شود و حال خود را خوب مشاهده مى نمايد. (1)

و به سند حسن از حسين ابن ابى العلا منقول است كه گفت: از حضرت صاق عليه‌السلام پرسيدم از معنى قول رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: هر كه بميرد و او را امامى نباشد به مرگ جاهليت مرده است؟ حضرت فرمود: بلى، اگر مردم متابعت على بن الحسين عليه‌السلام مى كردند و ترك مى نمودند عبدالملك بن مروانن را هدايت مى يافتند.

پس گفتم: كسى كه بميرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ كفر مى ميرد؟

فرمود كه: نه، به مرگ ضلالت مى ميرد. (2)

مترجم گويد كه: مى تواند بود كه مراد از اين حديث آن باشد كه در دنيا حكم كفر بر ايشان جارى نمى شود يا مراد مستضعفين باشد چنانچه در احاديث معتبره ديگر از آن حضرت منقول است كه: يعنى مردن كفر و ضلالت و(3) نفاق. و ايضا در محاسن و غير آن به سندهاى معتبر روايت كرده اند از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام كه: هر كه بميرد و امام نداشته باشد پس مردنش مردن جاهليت است و معذور نيستند مردم تا امام خود را بشناسند، و هر كه بميرد و امام خود را بشناسد ضرر نمى كند او را كه ظاهر شدن امام پيش افتد يا پس، و هر كه بميرد و امام خود را بشناسد چنان است كه با حضرت قائم عليه‌السلام باشد و در زير خيمه او. (4)

و در اكمال الدين به سند معتبر روايت كرده است كه از حضرت امام رضا عليه‌السلام پرسيدند كه: هر كه بميرد و امام خود را نشناسد به مرگ جاهليت مرده است؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- محاسن ١/٢٥٢؛ كافى ٢/٢١.

2- محاسن ١/٢٥٥.

3- محاسن ١/٢٥٣؛ كافى ١/٣٧٧.

4- محاسن ١/٢٥٤؛ كافى ١/٣٧١.

فرمودند بلى: هر كه شك كند و توقف نمايد در امامت امام، كافر است؛ و هر كه انكار كند يا اظهار عداوت امام نمايد، مشرك است يعنى مانند بت پرست است. (1) و كلينى و نعمانى به سند صحيح از ابن ابى نصر روايت كرده اند كه از حضرت امام رضا عليه‌السلام پرسيدند از تفسير اين آيه (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ‌ هُدًى مِّنَ اللَّـهِ) (2) يعنى: كيست گمراه تر از كسى كه متابعت كند خواهش خود را بى هدايتى از جانب خدا.

حضرت فرمود: مراد كسى است كه در دين خود به راى خود عمل كند بى آنكه متابعت امامى از ائمه هدى عليه‌السلام نمايد. (3)

و ايضا روايت كرده اند از حضرت صادق عليه‌السلام كه: هر كه شريك گرداند با امامى كه امامتش از جانب خداست كسى را كه امامتش از جانب خدا نيست، پس او مشرك است و چنان است كه براى خدا شريك قرار داده است. (4)

و نعمانى به سند قوى از ابن ابى يعفور روايت كرده است كه گفت: به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم كه: مردى هست كه شما را دوست مى دارد و از دشمنان شما بيزارى مى جويد و حلال شما را حلال و حرام شما را حرام مى داند و اعتقاد دارد كه امامت از شما اهل بيت به سلسله اى ديگر بدر نمى رود اما مى گويد كه: ايشان اختلاف داردن و ايشان پيشوايان و راهنمايانند پس وقتى كه همه اتفاق كنند و بر يك كس من قائل به امامت او خواهم شد. حضرت فرمود: كه اگر به اين حالت بميرد به مرگ جاهليت مرده است. (5)

و بر اين مضمون احاديث بسيار روايت كرده است.(6)

على بن ابراهيم و ابن بابويه و غير ايشان به سندهاى معتبر روايت كرده اند از حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 كمال الدين ٦٦٨.

2 3 قصص ، ٥٠.

3 كافى ١/٣٧٤؛ غيبت نعمانى ١٤٢.

4 كافى ١/٣٧٣؛ غيبت نعمانى ١٤٢.

5 غيبت نعمانى ١٤٧.

6- غيبت نعمانى ١٤٧-150.

امام محمد باقر عليه‌السلام كه: معذور نمى دارند خدا در روز قيامت كسى را كه گويد: پروردگارا! من ندانستم كه فرزندان فاطمه عليه‌السلام واليانند بر همه خلق، و در حق شيعه فرزندان حضت فاطمه عليه‌السلام و بس اين آيه نازل شده است ( قُل يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَ‌فُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّ‌حْمَةِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ‌ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ‌ الرَّ‌حِيمُ) (1) يعنى: اى بندگان من كه بسيار ستم كرده ايد بر جانهاى خود به بسيار كردن گناهان! نااميد مشويد از رحمت خدا، بدرستى كه خدا گناهان همه را مى آمرزد اگر خواهد، بدرستى كه او آمرزنده و مهربان است، مراد حضرت آن است كه شيعيانند كه استحقاق آمرزش دارند نه غير ايشان و غير ايشان مخلدند در جهنم. (2)

و حميرى به سند صحيح از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه: هر كه دوست دارد كه ميان او و خدا حجابى نباشد و او نظر كند به رحمت الهى و خدا نظر رحمت كند بسوى او، پس او دوست دارد آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را و بيزارى جويد از دشمنان ايشان و متابعت كند امام از جمله ايشان را، هر گاه چنين كند پيوسته نظر كند به رحمت و كرم خداوند عالم و نظر رحمت خدا از او منقطع نگردد. (3)

و در عيون اخبار الرضا عليه‌السلام از آن حضرت روايت كرده است از پدران بزرگوارش كه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرمود كه: هر كه بميرد و امامى از فرزندان نداشته باشد به مرگ جاهليت بميرد و خدا او را عقاب كند به آنچه در جاهليت و اسلام كرده باشد. (4)

و شيخ طوسى در مجالس روايت كرده است در تفسير اين آيه كريمه (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ‌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ) (5) كه حضرت فرمود كه: و الله اگر كسى توبه كند از شرك و ايمان بياورد به خدا و روز قيامت و اعمال شايسته بكند و هدايت نيابد به ولايت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زمر: ٥٣.

2- تفسير قمى ٢/٢٥٠؛ معانى الاخبار ١٠٧؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥١٨.

3- قرب الاسناد ٣٥١.

4- عيون الاخبار الرض ٢/٥٨؛ كنز الفوائد ١٥١.

5- سوره طه: ٨٢.

و محبت ما و شناخت فضل ما، آنها هيچ فايده اى به او نمى بخشد؛ (1) پس عمده ايمان و جزء اخيرش اعتقاد به امامت ائمه حق و متابعت ايشان است. و در علل الشرايع روايت كرده است از حنان بن سدير كه از حضرت امام صادق عليه‌السلام پرسيد كه: چه علت دارد كه هر امامى كه بعد از پيغمبر است مى بايد بشناسيم و امامهايى كه پيش از آن حضرت واجب نيست كه بشناسيم؟

حضرت فرمود: علتش آن است كه شريعتهاى آنها كه پيش از آن حضرت بودند مخالف شريعت آن حضرت بود و ما مكلف آنها نيستيم، به اين سبب معرفت آنها در كار نيست، به خلاف امامها كه بعد از آن حضرت بودند و حافظ شريعت آن حضرت بودند. (2)

و در معانى الاخبار به سند معتبر روايت كرده است كه: سليم بن قيس از حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام پرسيد كه: كمتر چيزى كه آدمى به آن گمراه مى شود چيست؟

فرمود: آن است كه نشناسد كسى را كه خدا امر كرده است به اطاعت او و واجب گردانيده است ولايت و محبت او و او را حجت خود گردانيده است در زمين و گواه خود نموده است بر خلق.

پرسيد كه: كسيتند ايشان يا امير المؤ منين؟

فرمود: آن جماعتند؟ خدا اطاعت آنها را مقرون به اطاعت خود و پيغمبر كرده است و گفته است (أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ‌ مِنكُمْ). (3) پس سليم سر مبارك حضرت را بوسيد و گفت: واضح كردى از براى من و غم از دل من برداشتى و هر شكى كه در دل من بود برطرف (4) كردى.

و در علل الشرايع روايت كرده است از حضرت امام صادق عليه‌السلام: كه روزى حضرت امام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ طوسى ؛ ٢٥٩ تفسير فرات كوفى ٢٥٨.

2- علل الشرايع ٢١٠.

3- سوره نساء: ٥٩.

4- معانى الاخبار ٣٩٤.

حسين عليه‌السلام بيرون آمد بسوى اصحابش و گفت: ايهاالناس! بدرستى كه خداوند جليل خلق نكرده است بندگان را مگر براى اينكه او را بشناسند، پس هرگاه او را شناختند عبادت كردند او را بى نياز مى شوند به عبادت او از عبادت غير او.

پس مردى گفت: يابن رسول الله! پدر و مادرم فداى تو باد معرفت خدا چيست؟ فرمود كه: شناختن اهل هر زمان امامى را كه واجب است بر ايشان اطاعت او. (1)

مترجم گويد كه: معرفت خدا را به معرفت امام تفسير فرمود براى آنكه خدا را نمى توان شناخت مگر از جهت امام؛ يا از اين جهت كه خداشناسى بدون شناختن امام فايده نمى بخشد؛ يا از اين جهت امام؛ يا از اين جهت كه خداشناسى بدون شناختن امام فايده نمى بخشد؛ يا از اين جهت كه كسى خدا را چنين بشناسد كه مردم را متهل مى گذارد و امامى براى ايشان تعيين نمى نمايد، خدا را به لطف و كرم نشناخته.

و در عاقب الاعمال از طريق عامه از ابوسعيد خدرى روايت كرده است كه: روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود و در خدمت آن حضرت، جناب اميرالمومنين عليه‌السلام و جمعى از صحابه نشسته بودند؛ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: هر كه لا اله الا الله بگويد داخل بهشت مى شود.

پس ابوبكر و عمر گفتند: ما لا اله الا الله مى گوئيم.

حضرت فرمود كه: قبول نمى شود لا اله الا الله مگر از اين - يعنى امير المومنين عليه‌السلام - و شيعيان او كه پروردگار ما پيمان ايشان را بر ولايت گرفته است. پس ابوبكر و عمر باز گفتند كه: ما مى گوئيم لا اله الا الله. پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست بر سر جناب امير عليه‌السلام گذاشته گفت: علامت قبول شهادت از شما آن است كه بيعت او را نشكنيد و منصب اور غصب نكنيد و سخن او را نسبت به دروغ ندهيد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرايع ٩؛ كنزالفوائد ١٥١.

2- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ٢٢؛ اعلام الدين ٣٥٧.

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: از ماست امامى كه اطاعت او واجب است، هر كه او را انكار نمايد يهودى بميرد يا نصرانى، بخدا سوگند كه خدا زمين را نگذاشته است از روزى كه حضرت آدم عليه‌السلام را از دنيا برده است مگر آنكه در زمين امامى بوده است كه مردم را به سبب او هدايت مى يافتند بسوى خدا و حجت خدا بود بر بندگان، هر كه دست از متابعت او بر مى داشت هلاك مى شد و هر كه ملازمت او مى كرد نجات مى يافت، و بر خدا لازم است كه چنين باشد. (1)

و كلينى به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: عبادت نمى كند خدا را مگر كسى كه خدا را بشناسد اما كسى كه خدا را نشناسد خدا را مى پرستد از روى گمراهى.

راوى گفت: معرفت خدا چيست؟ فرمود: كه آن است كه تصديق كند خدا را و تصديق كند پيغمبر او و اعتقاد نمايد به امامت على عليه‌السلام و پيروى كند او را و امامان و بيزارى جويد از دشمن ايشان، همچنين خدا را مى بايد شناخت. (2)

و كلينى و برقى و نعمانى به سندهاى معتبر صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: هر كه عبادت كند خدا را به عبادتى كه اهتمام كند در آن و به تعب اندازد خود را و به امام عادلى كه از جانب خدا منصوب باشد اعتقاد نداشته باشد، بدرستى كه سعيش نزد خدا مقبول نيست و او گمراه و حيران است. و مثل گوسفندى است كه گم كرد شبان و گله خود را و حيران گرديد و رفت و آمد در تمام روز، چون شب او فرو گرفت، گله گوسفند را ديد با شبانش پس ملحق شد به آن گله و شب را با آنها بسر برد. پس چون شببان گله خود را چرا برد گوسفند ديد كه گله و شبان او نيست، پس برگشت حيران و طلب شبان و گله خود مى كرد، پس گله ديگر ديد و ميل بسوى آن كرد و شبان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ٢٤٥؛ محاسن ١/١٧٦.

2- كافى ١/١٨٠.

آن گله او را صدا زد كه: ملحق شو به گله خود كه حيرانى و شبان و گله خود را گم كرده اى، پس برگشت حيران و ترسان، نه شبانى داشت كه او را چراگاه خود راهنمائى كند يا از چراگاه به ماواى خود برساند؛ ناگاه در اين حالت گرگ او را دريافت و تنهائى او را غنيمت شمرد و او را خورد؛ و همچنين است هر كه صبح كند در اين امت و او را امامى از جنب خدا نباشد كه عادل باشد، صبح كرده خواهد بود حيران، و اگر بر اين حال بميرد به مرگ كفر و نفاق مرده است. و بدان كه امامان حق و اتباع ايشان بر دين خدايند و امامان جور معزولند از دين خدا و از حق، خود و گمراه نمايند، و اعمالى كه مانند خاكسترى است كه تند بر آن بوزد و پراكنده كند و قادر نيستند از آنچه كسب كرده اند بر چيزى، اين است گمراهى دور و دراز. (1)

مترجم گويد كه: وجه تشبيه از اين جهت است كه كسى كه امام حقى داشته باشد و بعد از او متابعت خليفه او ننمايد نزد امامى از ائمه جور كه مى رود و خلاف آنچه از امام حق ديده و شنيده است مشاهده مى نمايد از او نفرت مى كند و به نزد ديگرى مى رود، و امام جور نيز هر گاه از او خلاف آن باطلى كه در دست دارد ببيند او را دور مى گرداند كه مبادا اتباعش را فاسد گرداند، و او بر اين حالت است تا اينكه شيطان كه گرگ راه دين است اين حيرانى او را غنيمت مى شمارد و او را يا از دين بالكليه بدر مى برد يا به متابعت يكى از ائمه جور راغب مى گرداند و هلاك مى كند.

و ابن بابويه به سند معتبر از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: امام، علم و نشانه اى است ميان خدا و خلق، پس هر كه او را شناسد مؤ من است و هر كه او را نشاناسد كافر. (2)

و نعمانى به سند معتبر روايت كرده است كه محمد بن مسلم از حضرت باقر عليه‌السلام پرسيد: مرا خبر ديه از كسى كه انكار كند امامى از شما را حال او چيست؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٨٣ محاسن ١/١٧٦؛ غيبت نعمانى ١٣٩.

2- كمال الدين ٤١٢.

حضرت فرمود: كسى كه انكار كند امامى را كه امامت او از جانب خدا باشد و بيزارى جويد از او و از دين او، پس او كافر است و مرتد شده است از اسلام، زيرا كه امام از جانب خدا و دينش دين خداست، پس هر كه بيزارى جويد از خدا خونش مباح است در آن حال مگر آنكه توبه كند و برگردد بسوى خدا از آنچه گفته است. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- غيبت نعمانى ١٤٠؛ اختصاص ٢٥٩.

### فصل پنجم در بيان آنكه هر كه انكار يك امام كند چنان است كه انكار همه كرده باشد

كلينى و ابن بابويه و نعمانى و ديگران به سندهاى معتبر صحيح از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: هر كه انكار امامت يك امام زنده را پس انكار كرده است جميع امامهاى گذشته را. (1) و ابن بابويه به سند معتبر از ابان بن تغلب روايت كرده است كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كردم كه: كسى كه امامهاى گذشته را بشناسد و امامى كه در زمان اوست نشناسد آيا مؤ من است؟ حضرت فرمود: نه، پرسيدم كه: آيا مسلمان است؟ فرمود: بلى. (2)

ابن بابويه گفته است كه: اسلام اقرار به شهادتين است و اين باعث آن مى شود كه خون و مال ايشان محفوظ مى شود و ثواب آخرت به ايمان است، حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: هر كه شهادت دهد به يگانگى خدا و پيغمبرى من مال و خونش را حفظ كرده است مگر آنكه مستحق كشتن و يا مال گرفتن بشود و حسابش بر خداست. (3)

و ايضا به سند معتبر از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: بدانيد اگر كسى انكار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٣٧٣؛ كمال الدين ٤١٠؛ غيبت نعمانى ١٤١.

2- كمال الدين ٤١٠.

3- كمال الدين ٤١٠.

كند عيسى عليه‌السلام را و اقرار كند به جميع پيغمبران ديگر، مؤ من نيست، قصد كنيد راه خدا به طلب كردن امامى كه علامت راه حق است، و چون امام شما محجوب و پنهان باشد طلب كنيد احاديث و آثار ايشان را كه در ميان شماست تا كامل گردانيد امر دين خود را و ايمان آورده باشيد به پروردگار خود. (1)

و به سند معتبر از حضرت رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: يا على! تو و امامان تو بعد از من حجتهاى خدايند بر خلق و نشان راه هدايتند در ميان بندگان خدا، هر كه انكار كند يكى از شما را مرا انكار كرده است، و هر كه معصيت كند يكى از شما را مرا معصيت كرده است، و هر كه جفا كند يكى از شما را مرا جفا كرده است، و هر كه وصل كند با شما احسان با من وصل كرده است، و هر كه اطاعت كند شما را مرا اطاعت كرده است، و هر كه با شما دوستى كند با من دوستى كرده است، و هر كه با شما دشمنى كند با من دشمنى كرده است، زيرا كه شما از منيد و از طينت من آفريده شده ايد و من از شمايم. (2)

و ايضا نعمانى كه از محمد بن تمام روايت كرده است: كه به خدمت حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم كه: فلان شخص كه مولى و شيعه توست تو را سلام مى رساند و مى گويد كه: ضامن شو از براى من كه در قيامت شفاعت كنى، حضرت پرسيد كه: از شيعيان و دوستداران ماست؟ گفتم؛ بلى فرمود: پس شان او از آن ارفع است كه محتاج به التماس شفاعت باشد. پس عرض كردم كه: مردى است كه على عليه‌السلام را امام مى داند و دوست مى دارد و اوصياى بعد از او را نمى شناسد، حضرت فرمود: او گمراه است.

گفتم: اقرار به همه امامها دارد و امام آخر را انكار مى كند: او مانند كسى است كه اقرار به پيغمبرى عيسى عليه‌السلام داشته باشد و انكار پيغمبرى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمايد يا اقرار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٤١٢؛ كافى ١/١٨٢ و ٢٢/٤٨.

2- كمال الدين ٤١٣.

به پيغمبرى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشته باشد و انكار پيغمبرى عيسى عليه‌السلام را نمايد، پناه مى برم به خدا از كسى كه يك حجت از حجتهاى خدا را انكار كند. (1)

مترجم گويد كه: پيغمبران و اوصيائى كه حق تعالى در قرآن ايشان را ياد كرده است مانند حضرت ابراهيم و موسى و عيسى عليه‌السلام يا در سنت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوت و وصايت ايشاننو به تواتر رسيده باشد و ضرورى دين شده، هر كه يكى از ايشان را انكار كند كافر است و ساير انبياء و اوصيا را مجملا مى بايد اذعان كرد اما بخصوص دانستن واجب نيست مثل آنكه اقرار كند كه همه پيغمبران و رسولان و اوصياى ايشان بر حقند.

و كلينى و نعمانى به سند موثق از محمد بن مسلم روايت كرده اند كه به خدمت حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم كه: مردى به من گفت: كه امام آخر را كه امام زمان است بشناسى ضرر نمى رساند كه امام پيش را ندانى، حضرت فرمود كه: خدا لعنت كند اين مرد را من او را دشمن مى دارم با آنكه او را نمى شناسم، امام آخر را نمى توان شناخت مگر به امام اول. (2)

و كلينى به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر يا امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: بنده مؤ من نيست تا خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و جميع ائمه و امام زمان خود را بشناسد و رد كند هر چه بر او مشتبه شود بسوى او و انقياد كنداو را، پس فرمود كه: چگونه امام آخر را مى شناسد كسى كه جاهل باشد امام اول را و امامت او را نداند؟ (3)

و ايضا به سند صحيح از زراره روايت كرده است: كه از حضرت باقر عليه‌السلام سوال كرديم كه: مرا خبر ده كه معرفت بر همه خلق واجب است؟ حضرت فرمود: كه خدا عالميان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مبعوث گردانيد به رسالت بر همه مردم و حجت خدا بود بر همه خلق در زمين، پس هر كه ايمان به خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بياورد و متابعت و تصديق او نمايد معرفت امام بر او واجب است و كسى كه ايمان به خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- غيبت نعمانى ١١٨.

2- كافى ١/٣٧٣؛ غيبت نعمانى ١٤٣.

3- كافى ١/١٨٠.

و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نياورد و متابعت و تصديق او ننمايد و حق ايشان را نشناسد چگونه واجب تواند بود بر او معرفت امام به تنهائى و حال آنكه او ايمان به خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نياورده و حق ايشان را نشناخته؟

زراره گفت: چه مى گوئى در حق كسى كه ايمان به خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده و تصديق رسولش كرده در هر چيزى كه خدا بر او فرستاده؟ آيا واجب است بر ايشان حق معرفت شما؟ حضرت فرمود كه: بلى، معرفت ابوبكر و عمر را با آن قبايح ايشان واجب مى دانند؟ زراره گفت: بلى.

حضرت فرمود كه: گمان مى كنى كه خدا معرفت آن دو پليد را دل ايشان انداخته است؟ نه والله كسى بغير از شيطلان نيانداخته است كه بخدا سوگند كه الهام نكرده است به مومنان معرفت ما را بغير خداوند عالميان. (1)

و ايضا به سند معتبر روايت كرده است از جابر كه گفت: شنيدم از حضرت باقر عليه‌السلام كه فرمود: خدا را نمى شناسد و عبادت خدا نمى كند مگر كسى كه خدا را بشناسد و امام خود را از ما اهل بيت بشناسد، و كسى كه خدا را و امام خود از ما اهل بيت نشناسد پس البته او غير خدا را مى شناسد و غير خدا را مى پرستد، و بخدا سوگند كه بيراهه مى رود از روى ضلالت و گمراهى. (2)

و ايضا به سند معتبر از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: شما شايسته و صالح نيستيد تا معرفت حاصل كنيد، و معرفت حاصل نكرده ايد تا تصديق نكنيد، و تصديق نكرده ايد تا تسليم و انقياد كنيد چهار چيز را كه در آيه مذكور خواهد شد كه توبه و ايمان و عمل صالح و هدايت يافتن به ولايت و متابعت ائمه حق است، پس فرمود كه: صلاحيت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٨١.

2- كافى ١٨١١.

نمى يابد و درست نمى شود اول آنها مگر به آخر آنها و بدون ولايت آنها فايده نمى بخشد و گمراهند اصحاب سه تا و حيران شده اند حيرانى دور و دراز، بدرستى كه خدا قبول نمى كند مگر عمل شايسته را و قبول نمى كند خدا مگر وفا به شرطها و عهدها كه در آيه مذكور است، پس هر كه وفا كند به شرطهاى خدا و به كار فرمايد آنچه را خدا در قرآن از او عهد گرفته، مى رسد به ثوابها كه خدا وعده داده است او را، بدرستى كه خداوند عالميان خبر داده است بندگان را به راههاى هدايت و علامتها بر راه هدايت نصب كرده است و خبر داده است ايشان را كه چگونه اين راه را طى كنند پس گفت (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ‌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ) (1) يعنى: بدرستى كه من بسيار آمرزنده ام كسى را كه توبه كند از شرك و كفر و ايمان آورد به خدا و رسول و روز قيامت، پس هدايت يابد، فرموده است (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّـهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (2) يعنى: بدرستى كه قبول نمى كند خدا اعمال را مگر از پرهيزگاران، پس كسى كه از خدا بتر سد در آنچه امر كرده است او را خدا را ملاقات كند با ايمان به آنچه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است، هيهات! هيهات! چه دور است احوال اين جماعت از نيل سعادت، گذشته جماعت بسيار و مردند پيش از آنكه هدايت يابند به ولايت و متابعت ائمه حق و گمان كرده اند كه ايمان آورده اند و شرك آورده اند به خدا و نادانى، هر كه خانه ها را از درگاهش بدر آيد او هدايت يافته است و هر كه از غير درگاه داخل خانه شود راه هلاك پيموده است - و درگاه علم رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ائمه حقند چنانكه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است كه: من شهرستان علم و حكومتم و على درگاه اوست، و خداوند فرموده است (وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) (3) يعنى: خانه ها را از درگاهش داخل شويد.

و خداد پيوند كرده است اطاعت ولى امر را كه امام باشد به اطاعت رسولش و وصل كرده است اطاعت رسول را به اطاعت خود چنانكه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طه: ٨٢.

2- سوره مائده: ٢٧.

3- سوره بقره: ١٨٩.

فرموده است (أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ‌ مِنكُمْ). (1) پس هر كه ترك كند اطاعت واليان امر امت را نه اطاعت خدا كرده و نه اطاعت رسول، و اطاعت رسول، و اطاعت ايشان اقرار است به آنچه خداى تعالى فرموده است (خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ) (2) يعنى: بگيريد زينت خود را نزد هر مسجدى و از اخبار ظاهر مى شود كه مراد از مسجد نماز است، و زينت شامل زينتهاى جسمانى و روحانى هر دو است - و بهترين زينتهاى روحانى ايمان است كه عبادات بدون آنها مقبول نيست و عمده آنها ولايت است و متابعت ائمه حق و پيشوايان دين است.

پس حضرت فرمودند: طلب كنيد خانه هاى ما را كه خدا بعد از آيه نور - كه در همه شان اهل بيت عليه‌السلام نازل شده است فرموده است كه (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّـهُ أَن تُرْ‌فَعَ وَيُذْكَرَ‌ فِيهَا اسْمُهُ) (3) كه تاويلش در احاديث چنين وارد شده است: اين نور در خانه آباده افروخته است - كه خدا رخصت داده و مقرر فرموده كه هميشه بلند مرتبه و بلند آوازه باشد و ياد خدا در آن خانه ها مى شده باشد، پس حضرت فرمود كه: بدرستى كه خبر داده است شما را كه آنه خانه ها را آباد يا سكنه هاى آن خانه ها كيستند، فرموده است (رِ‌جَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَ‌ةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ‌ اللَّـهِ) (4) يعنى: مردانى چندند كه غافل نمى گرداند ايشان را تجارتى و نه بيعى از ياد خدا و از بپا داشتن نماز واداكردن زكات، و مى ترسند از روزى كه از دهشت آن بر مى گردد دلها و ديده ها، پس حضرت فرمودن بدرستى كه حق تعالى برگزيد و مخصوص گردانيد رسولان و پيغمبران رااز براى امر خود كه هدايت خلق و بيان شرايع دين باشدت پس برگزيد بعد از ايشان گروهى را كه تصديق كنند پيغمبران را در انذارها كه خدا بر زبان رسل فرستاد، پس فرمود، (وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ‌) (5) يعنى: هيچ امتى نيست مگر اينكه گذشته است در آن انذار كننده و ترساننده از عقوبت الهى حيران است هر كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٥٩.

2- سوره اعراف: ٣١.

3- سوره نور: 36.

4- سوره نور: 37.

5- سوره فاطر: 24.

نادان است و هدايت يافته است هر بينا وعاقل است، و مراد از بينائى، بينائى دل است كه خدا مى فرمايد (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ‌ وَلَـٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ‌) (1) يعنى: بدرستى كه كور نيست ديده هاى سر ايشان و ليكن كور است دلها كه در سينه هاى ايشان است و چگونه هدايت يابد كسى كه دلش نابينا باشد و چگونه بينا مى شود كسى كه تدبر و تفكر نكند در آيات و احاديث؟ متابعت كنيد رسول خدا و اهل بيت او را و اقرار كنيد به آنچه كه از جانب خدا نازل شده است، متابعت كنيد آثار هدايد را كه ائمه حق باشند، بدرستى كه ايشان علامتهاى امانت و ديندارى و پرهيزكارى اند،(2) وتتمه حديث ترجمه اش گذشت.

ايضا به سند معتبر روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: عبد الله بن الكواكه از جمله خارجيان بود به خدمت حضرت امير عليه‌السلام آمد و پرسيد از تفسير اين آيه (وَعَلَى الْأَعْرَ‌افِ رِ‌جَالٌ يَعْرِ‌فُونَ كُلًّا) (3) بسيماهم، حضرت فرمودند: مائيم كه بر اعراف خواهيم بود و مى شناسيم ياوران خود را به علامتهائى كه در سيماى ايشان است، و مائيم اعرافى كه نمى توان شناخت خدا را مگر به راه معرفت ما، و مائيم اعرافى كه خدا مى شناساند به ما بر صراط مستقيم و ما را شناسيم، و داخل جهنم نمى شود مگر كسى كه ما را نشناسد و ماو را نشناسيم، اگرخدا مى خواست مى توانست خود را به بندگان و صراط و راه نجات سازد، و مائيم وجه خدا كه از جهت ما بر خدا مى توان رسيد پس كسى كه عدول نمايد از ولايت ما يا غير ما را بر ما ترجيح دهد پس ايشان را از راه راست گردانيده اند، مساوى نيستند آن جماعت كه مردم چنگ در متابعت ايشان زده اند با ما، زيرا كه مردم كه غير از شيعيان باشند رفته اند بسوى چشمه هاى گل آلود چند كه بعضى در بعضى ريخته مى شود، و آنها كه بسوى ما آمده اند بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حج: ٤٦.

2- كافى ١/١٨١.

3- سوره اعراف: ٤٦.

سر چشمه اى صاف چند آمده اند كه پيوسته جارى است به امر پروردگار آنها كه آخر شدن ندارد و هرگز منقطع نمى گردد. (1)

مترجم گويد كه: حضرت تشبيه فرموده اند علم را به آب و از جهت آنكه چنانچه آب باعث حيات بدن است، علم باعث حيات روح است؛ و علوم مخالفان را از جهت قلت و عدم انتفاع آنها و مخلوط بودن به شكها و شبه ها به آبهاى كمى كه در گودالها جمع شده باشند، و مخلوط به گل و لجن و كثافات بوده باشد، و از اين جهت كه ايشان از يكديگر اين علوم فاسده را اخذ كرده اند وبه خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه حق عليه‌السلام كه علوم نزد ايشان است منتهى نمى شود، و تشبيه فرموده است كه آن چشمه ها بعضى در بعضى ريخته مى شوند، وعلوم اهل بيت را تشبيه فرموده اند به چشمه صافى كه پيوسته جارى مى شود از جانب پروردگار از اين جهت كه علوم ايشان يقينى و منبعش وحى و الهام الهى است ودر آن راه شك و شبه نيست و پيوستهه به القاى روح القدس و الهامات يقينه كه بر قلب ايشان فايض مى شود انقطاع و آخر شدن ندارد چنانچه به القاى روح القدس و الهامات يقينه كه بر قلب ايشان فايض مى شود انقطاع و آخر شدن ندارد چنانچه بعد از اين مذكور مى شود انشاء الله.

و ايضا به سند معتبر از ابوحمزه ثمالى روايت كرده است كه حضرت باقر.عليه‌السلام به او گفت: اى ابا حمزه! احدى از شما اگر چند فرسخ راه خواهد برد دليلى و راهنمائى پيدا مى كند كه راه را گم نكند، و تو جاهلترى به راههاى آسمان از راههاى زمينى، پس از براى خود راهنمائى طلب كن. (2) و مراد به راههاى آسمانى، عقايد و اعمالى چند است كه آدمى به سبب آنها به بهشت و درجات قرب الهى و كمالات معنوى فايز گردد.

و به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: از آن حضرت پرسيدند از تفسير اين آيه (مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرً‌ا كَثِيرً‌ا) (3) يعنى: هر كه حكمت به او داده پس بتحقيق كه خير بسيار داده شده است؛ حضرت فرمود: مراد از حكمت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٨٤؛ و نزديك به اين مضمون در تفسير فرات كوفى ١٤٢ و احتجاج ١/٥٤٠ و تاويل الظاهرة ١/١٧٦ آمده است.

2- كافى ١/١٨٤.

3- سوره بقره: ٢٦٩.

طاعت و شناختن امام.(1)

مترجم گويد كه: حكمت، علوم حق يقينى است كه مقرون به عمل باشد، چنانچه گفته اند كه: حكيم، راست گفتار و درست كردار است، لهذا حضرت تفسير فرمود به معرفت امام كه سرمايه كل سعادات است و علوم حق يقينه را از او كسب بايد نمود و به طاعت خدا كه عمل كردن به آن علوم است، و از اينجا معلوم مى شود كه حكمت، آن علوم باطله نيست كه جمعى از ارباب ضلالت به عقلهاى قاصر خود استنباط كرده اند و حكمت نام نهاده اند واكثر شرايع انبياء و كتب الهى را به آن بر هم زده و مردم را از معرفت الهى و احاديث رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام محروم داشته و بدن علم به شرايع دين و دانستن مسائل ضروره و به سبب چند مساله باطله خود را عالم و حكيم نام كرده اند. و ايضا به سند موثق از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه (أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورً‌ا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِ‌جٍ مِّنْهَا) (2) يعنى: آيا اگر كسى مرده باشد پس ما را زنده گردانيم و بگردانيم از براى او نورى كه به آن نور راه رود در ميان مردم مانند كسى است كه مثل و صفت او آن باشد كه در تاريكيهاى كفر و ضلالت باشد و هرگز از اينها بيرون نيايد؟، حضرت فرمود كه: مراد از مرده كسى است كه چيزى نداند و علم به عقايد حقه بهم نرساند، و مراد به نورى كه راه رود به آن در ميان مردمى است كه پيروى او نمايند، و كسى كه در ظلمات باشد كسى است كه امام خود را نشناسد. (3)

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: ابو عبدالله جدلى به خدمت اميرالمومنين عليه‌السلام آمد، حضرت فرمود كه: اى ابو عبدالله! مى خواهى، تو را خبر دهم از تفسير قول

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٨٥؛ محاسن ١/٢٤٥؛ تفسير عياشى ١/١٥١.

2- سوره انعام: ١٢٢.

3- كافى ١/١٨٥؛ و نزديك به آن در تفسير عياشى ١/٣٧٦ آمده است.

حق تعالى (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ‌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٩﴾ وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ‌ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (1) كه ترجمه ظاهر آن است كه: هر كه حسنه بياورد به درگاه خدا پس از براى اوست ثوابى بهتر از آن زيرا كه در عوض خبيث، شريف و در عوض فانى، باقى و در عوض يك، ده تا هفتصد به او عطا مى كند، و ايشان از فزع و خوف روز قيامت ايمنند؛ و هر كس سيئه اى بياورد يعنى گناه و بدى - و اكثر تفسير به شرك كرده اند - پس بر رو مى اندازند ايشان در جهنم آيا جزا داده مى شويد، مگر به آنچه كرده ايد؟ ابوعبدلله گفت: بلى يا اميرالمومنين فداى تو شوم، حضرت فرمود كه: حسنه، معرفت ولايت و امامت است و محبت ما اهل محبت، و مراد از سيئه در اينجا انكار ولايت ما و بغض اهل بيت است كه باعث آن مى شود كه او را به مذلت و خوارى بر رو به جهنم مى اندازد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نمل: ٨٩ و ٩٠.

2- كافى ١/١٨٥. و براى اطلاع بيشتر رجوع شود تفسير حبرى ٢٩٤؛ تفسير فرات كوفى ٣١٢؛ فرائد السمطين ٢/٢٩٩.

### فصل ششم در بيان وجوب اطاعت ائمه حق است

كلينى و غير او به سند حسن الصحيح از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: بلندى امر دين و رفعتش و كليدش و درگاه همه امور و خشنودى خداوند رحمان اطاعت امام است بعد از شناختن او، پس فرمود كه: حق تعالى مى فرمايد: (مَّن يُطِعِ الرَّ‌سُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّـهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْ‌سَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا). (1) يعنى: هر كه اطاعت رسول كند پس بتحقيق كه اطاعت خدا كرده است، هر كه پشت كند و روى از اطاعت بگرداند پس ما تو را نفرستاده ايم كه حافظ براى ايشان باشى اعمال ايشان را و آنكه حساب كنى ايشان را بر آنها بر تو رسانيدن است و بر ما حساب كردن و ثواب و عقاب دادن. (2)

مترجم گويد كه: استشهاد به آيه به جهت آن است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مواطن متعدد امر فرموده است مردم را به متابعت ايشان، پس اطاعت رسول است و اطاعت رسول اطاعت خداست، پس اطاعت ايشان اطاعت خداست. و به سند معتبر از ابوالصباح روايت كرده است كه گفت: گواهى مى دهم كه شنيدم از حضرت صادق عليه‌السلام كه فرمود: گواهى مى دهم كه على عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعتش را واجب كرده بود، و حسن بن على عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعتش را واجب كرده بود، و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٨٠.

2- كافى ١/١٨٥.تفسير عياشى ١/٢٥٩؛ محاسن ١/٤٤٧؛ امالى شيخ مفيد ٦٨.

حسين بن على عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعتش را واجب كرده بود، و على بن الحسين عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعتش را واجب كرده بود، و محمد بن على عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعتش را واجب كرده بود. (1)

و ايضا از آن حضرت روايت كرده است كه حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود كه: ما گروهيم كه خدا واجب گردانيده است اطاعت ما و را و شما اقتدار مى كنيد به كسى كه معذور نيستند مردم به شناختن او. (2) وايضا آن حضرت روايت كرده است كه حضرت باقر عليه‌السلام فرمود در تفسير قول حق تعالى كه در حق آل ابراهيم عليه‌السلام مى فرمايد (وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا) (3) كه يعنى: عطا كرديم به ايشان پادشاهى بزرگ فرمود كه: مراد از پادشاهى بزرگ طاعت مفروضه است، (4) يعنى آنكه اطاعت ايشان را بر همه خلق واجب گردانيده است و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او عليه‌السلام در آل ابراهيم عليه‌السلام داخلند. و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه به ابوالحسن عطار گفت: شريك گردان انبياء و اوصيا را در طاعت (5) يعنى چنانچه اطاعت پيغمبران واجب است، اطاعت اوصياى ايشان نيز واجب است.

و ايضا به سند صحيح روايت كرده است از آن حضرت كه: ما گروهيم كه حضرت عزت اطاعت ما را واجب گردانيدهو از براى ما قرار داده است انفالى را كه حاصل كوهها و رودخانه ها و غير آنها كه در محلش مذكور است و برگزيده مال غنيمت را، و مائيم راسخان در علم كه ثابت قدميم در علم و علوم ما يقينى است، و مائيم حسد برده ها كه خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٨٦.

2- كافى ١/١٨٦.

3- سوره نساء: ٥٤.

4- كافى ١/١٨٦؛ تفسير عياشى ١١/٢٤٨؛ بصائر الدرجات ٣٥؛ و در اين سه مصدر نامى از امام صادق عليه السلام نيامده است. تفسير قمى ١/١٤٠ و در آنجا نامى از امام باقر عليه السلام نيامده است.

5- كافى ١/١٨٦.

ما فرموده است (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ) (1) يعنى: آيا حسد مى برند مردم بر آنچه خدا عطا كرده است به ايشان از فضل خود؟ (2)

و ايضا به سند موفق كالصريح از حسين بن ابى العلاء روايت كرده است كه گفت: به خدمت حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم اعتقاد شيعيان را در باب اوصيا كه: اطاعت ايشان فرض است از جانب خدا؟ حضرت فرمود: بلى ايشان آن جماعتند كه خدا در حق ايششان فرموده است (أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ‌ مِنكُمْ) (3) يعنى اطاعت كنيد خدا را و اطاعت كنيد رسول خدا را و اولوالامر از خود را (4) و بعد از اين انشاءالله مذكور خواهد شد كه مراداز اولوالامر ائمه معصومينند كه امر امامت با ايشان است و اطاعت امر ايشان واجب است و ايشانند آن جماعت كه خدا در حق ايشان فرموده است (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّـهُ وَرَ‌سُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَ‌اكِعُونَ) (5) يعنى: اولى به امر و صاحب اختيار شما نيست مگر خدا و رسول او و آن جماعتى كه بر پا مى دارند نماز را و مى دهند زكات را در حالتى كه در ركوعند، و به اتفاق خاصه و عامه از غير حضرت امير عليه‌السلام تصدق در ركوع بعمل نيامد، (6) و موافق بعضى از احاديث از ائمه عليه‌السلام تصدق در ركوع بعمل آمد (7) و صيغه جمع مؤ يد اين است.

و به سند صحيح منقول است كه مردى از اهل فارس از امام رضا عليه‌السلام پرسيد كه اطاعت تو فرض است؟ گفت، آرى، پرسيد كه: مثل اطاعت على بن ابى اطالب عليه‌السلام فرض

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٥٤.

2- كافى ١/١٨٦ ؛

3- سوره نساء: ٥٩.

4- كافى ١/١٨٩؛ اختصاص ٢٧٧.

5- سوره مائده: ٥٥.

6- تفسير فرات كوفى ، ١٢٦ مجمع البيان ٢/٢١٠، تفسير فخر رازى ١٢/٢٦ تفسير الدر المنثور ٢/٢٩٣ شواهد التنزيل ١/٢١٧.

7- امالى شيخ صدوق ١٠٨؛ مناقب ابن شهر آشوب ٣/٧؛ كافى ١/٢٨٨.

است؟ فرمود: آرى. (1)

و ايضا به سند معتبر از ابو بصير روايت كرده است كه از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كرد كه: آيا ائمه در امر امامت و وجوب اطاعت همه به منزله يك شخصند و حكم ايشان يكى است؟ حضرت فرمود: بلى؟ (2)

و ايضا كلينى و ديگران به سندهاى معتبر از محمد بن زيد طبرى (3) روايت كرده اند كه گفت: بر بالاى سر امام رضا عليه‌السلام ايستاده بودم در خراسان و جمع كثيرى از بنى هاشم در خدمت آن حضرت بودند، از جمله ايشان اسحاق بن موسى بن عيسى عباسى (4) بود، پس حضرت فرمود: اى اسحاق! به من خبر رسيده است كه مردم مى گويند كه ما دعوى مى كنيم كه مردم بندگان مايند! به بحق قرابتى كه من به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارم من هرگز اين سخن را نگفته ام و نشنيده ام از احدى از پدران من و ليكن مى گوئيم كه مردم بندگان مايند در اطاعت، يعنى به منزله بندگانند در اينكه اطاعت ما بكنند - و مولى و آزادكرده هاى مايند در دين - كه به سبب متابعت ما در دين از آتش جهنم آزاد شده اند، پس بايد اين سخن را حاضران به غايبان برسانند. (5)

و ايضا كلينى به سند صحيح از ابى سلمه روايت كرده است كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: مائيم آن جماعتى كه حضرت عزت اطاعت ما را بر خلق واجب كرده است و مردم را چاره اى نيست از معرفت ما و معذور نيستند مردم در شناختن ما، هر كه ما را به امامت بشناسند مؤ من است و هر كه انكار كند، كافر؛ و هر كه ما را نشناسد و انكار نيز نكند كه در مقام شك باشد مانند مستضعفين، او گمراه است تا برگردد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٨٧؛ اختصاص ٢٧٨.

2- كافى ١/١٨٧.

3- در امالى شيخ طوسى محمد بن يزيد آمده است.

4- در هر دو امالى اسحاق بن موسى آمده است.

5- كافى ١/١٨٧؛ امالى شيخ مفيد ٢٥٣؛ امالى شيخ طوسى ٢٢.

بسوى هدايتى كه خدا بر او واجب كرده است از اطاعت واجبه ما، و اگر بر آن ضلالت بميرد خدا به او مى كند آنچه مى خواهد از عذاب يا عفو. (1) و ايضا به سند معتبر روايت كرده است كه: از حضرت امام رضا عليه‌السلام پرسيدند از بهترينم چيزى كه بندگان تقرب جويند بسوى پرودگار، فرمود كه: بهترين آنچه تقرب جويند به آن بسوى خدا اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت اولى الامر است. حضرت باقر عليه‌السلام فرمود كه: دوستى ما ايمان است و دشمنى ما كفر. (2)

و ايضا به سند معتبر روايت كرده است كه گفت: به حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام عرض كردم كه: مى خواهم عرض كنم بر تو دين خود را كه خدا را به آن عبادت كنم، فرمود: بگو، عرض كردم: شهادت مى دهم به وحدانيت خدا و رسالت حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اقرار دارم به آنچه پيغمبر آورده است از جانب خدا و اقرار دارم به آنكه على عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعت او را واجب كرده بود، پس بعد از او حسن عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعت او را واجب كرده بود، بعد از او حسين عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعت او را واجب كرده بود، بعد از او على بن الحسين عليه‌السلام امامى بود كه خدا اطاعت او را واجب كرده بود، پس همه ائمه عليه‌السلام را چنين گفتم تا به آن حضرت رسيدم، پس گفتم كه: تو بعد از ايشان امام واجب الاطاعه اى، حضرت فرمود كه: اين دين خدا و دين ملائكه خداست. (3)

مترجم گويد كه: دين ملائكه خداست يعنى ملائكه اين دين را براى بندگان خدا مى پسندند در دين الله اين مراد است، يا اينكه مراد اين است كه ملائكه مكلفند به اين اعتقادات چنانچه از اخبار ديگر ظاهر مى شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٨٧.

2- كافى ١/١٨٧؛ محاسن ١/٢٤٧.

3- كافى ١/١٨٨.

### فصل هفتم در بيان آنكه هدايت نمى توان يافت اگر از جهت ائمه حق، و ايشانند وسيله ميان خداو خلق، و بدون معرفت ايشان نجات از عذاب الهىحاصل نمى گردد

ابن بابويه در مجالس و ديگران به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده آن حضرت فرمود: بليه مردم بر ما عظيم است، اگر ايشان را بسوى خود خوانيم اجابت ما نمى نمايند، و اگر ايشان را واگذاريم بغير از ما هدايت نمى يايند. (1) و ايضا در خصال روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جناب اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود كه: سه چيز است كه قسم ياد مى كنم كه آنها حقند:

اول آنكه تو و اوصياى بعد از تو عرفائيند كه خدا را نمى توان شناخت مگر به راه معرفت شما.

دوم آنكه شما عرفا شناسانيد كه داخل بهشت نمى شود مگر كسى كه شما را بشناسد و شما را بشناسيد.

سوم آنكه شما عرفائيد كه داخل جهنم نمى شود مگر كسى كه شما را نشناسد و شما او را نشناسيد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ صدوق ٤٤٨؛ من لا يحضره الفقه ٤/٤٠٥.

2- خصال ١٥٠؛ بصائر الدرجات ٤٩٧.

و در علل الشرايع به سند صحيح روايت كرده است كه حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام به اسحاق بن اسماعيل نوشت كه: حضرت عزت به منت و رحمت خود چون فرايض را بر شما واجب كرده است واجب نگردانيد بر شما براى احتياجى كه به آن داشته باشد بلكه رحمتى است از خداوندى كه بجز او خداوندى نيست بسوى شما تا آنكه جداكتند خبيث را از طيب، و از براى آنكه امتحان كند آنچه در سينه هاى شماست و خالص گرداند آنچه در دلهاى شماست، و از براى آنكه پيشى گيرد بسوى رحمت او و از براى آنكه زيادتى بهم رساند منزلهاى شما در بهشت او، پس واجب گردانيد بر شما حج و عمره را و بر پا داشتن نماز و دادن زكات و روزه و ولايت اهل بيت عليه‌السلام را، و گردانيد از براى شما درگاهى براى آنكه بگشائيد با آن درهاى فرايض را و كليدى باشد بسوى او، و اگر محمد و اوصياء او از فرزندان او نمى بودند هر آينه شما مانند چهارپايان حيران بوديد و هيچ واجبى از واجبات را نمى دانستيد، آيا داخل شهر تهران مى توان شد مگر از دروازه اش؟ پس چون منت گذاشت خدا به آنكه بعد از پيغمبر شما امامان و صاحبان اختيار براى شما برپا داشت در روز عيد غدير خم گفت (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَ‌ضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (1) يعنى: امروز كامل گردانيدم از براى شما دين شما را و تمام گردانيدم بر شما نعمت خود را و پسنديدم اسلام را براى شما دين و واجب گردانيد بر شما از براى دوستان خود حقى كه امر كرد شما را به اداى آنها براى آنكه حلال شود از براى شما آنچه داريد از زنان و اموال شما و آنچه مى خوريد و مى آشاميد، و براى اينكه بشناساند شما را و عطا كند بركت و نمو و فراوانى در آنها و براى آنكه معلوم شود كه كى اطاعت مى كند او را در پنهان.

و باز فرموده (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرً‌ا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْ‌بَىٰ) (2) يعنى: بگو يا محمد: سوال نمى كنم از شما مزدى بر پيغمبرى بغير از مودت و دوستى در خويشان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مائده: ٣.

2- سوره شورى: ٢٣.

خود، پس بدانيد كه هر كه بخل نمايد بخل نمى نمايد مگر بر تنفس خود زيرا كه نعش به خودش عايد مى گردد، و بدرستى كه خدا نياز است از شما و شما فقيران و محتاجان هستيد بسوى خدا، پس بعد از آنكه حق بر شما ظاهر شد هر چه خواهيد بكنيد پس خدا و رسول بزودى مى بينيد عمل شما را مومنان مى بينيد پس بازگشت شما بسوى داناى آشكار و نهان است پس خبر مى دهد شما را به كرده هاى شما و عاقبت نيكو براى پرهيزكاران است، والحمدلله رب العالمين. (1)

در معانى الاخبار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! چون روز قيامت شود بنشينيم من و تو و جبرئيل بر صراط پس نگذرد احدى از صراط مگر آنكه با او نامه اى باشد كه در آن بيزارى از آتش جهنم به ولايت تو بوده باشد. (2) و شيخ طوسى در مجالس از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم سبب ميان شما و ميان خداى عزوجل. (3) و ايضا از حضرت امام حسين عليه‌السلام روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام خطاب كرد: يا على! تو و اصحاب تو در بهشتيد يا على! تو و اتباع تو در بهشتيد. (4)

و در احتجاج از عبدالله بن سليمان روايت كرده است كه: در خدمت حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام بودم مردى از اهل بصره به خدمت آن حضرت عرض كرد كه: حسن بصرى مى گويد: آنها كه پنهان مى كنند علم را آزار خواهند داد گند شكمهاى ايشان اهل جهنم را، حضرت فرمود: هر گاه چنين باشد پس هلاك مى شود مؤ من آل فرعون كه خدا در حق

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرايع ٢٤٩. همچنين رجوع شود به امالى شيخ طوسى ٦٥٥؛ رجال كشى ٢/٨٤٥؛ تحف العقول ٤٨٥.

2- معنانى الاخبار ٣٦.

3- امالى شيخ طوسى ١٥٧.

4- امالى شيخ طوسى ٥٧.

او فرموده است (يَكْتُمُ إِيمَانَهُ) (1) و مدح كرده است او را به كتمان ايمان، و هميشه علم پوشيده بوده است و پنهان از روزى كه خدا حضرت نوح عليه‌السلام را به پيغمبرى فرستاده است. پس حسن اگر خواهد به جانب راست رود و اگر خواهد به جانب چپ رود بخدا سوگند كه يافت نمى شود علم مگر نزد اهل بيت عليه‌السلام، پس حضرت فرمود كه: محنت مردم بر ما عظيم است، اگر ايشان را مى خوانيم بسوى خدا اجابت ما نمى كنند، و اگر دست بر مى داريم از ايشان بغير ما هدايت نمى يابند. (2)

و به سند صحيح در بصائر الدرجات از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: به سبب ما خدا عبادت كرده مى شود و به سبب ما خدا شناخته مى شود و به سبب ما خدا را به يگانگى مى شناسند، و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حجاب خداست يعنى واسطه است ميان خدا و خلق. (3) و در بشار المصطفى به سند معتبر روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام كه: هر كه خدا را بواسطه ما بخواند فلاح و رستگارى يافته است، و هر كه خدا را بغير ما بخواند خود هلاك شده و ديگران را هلاك كرده (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره غافر: ٢٨.

2- احتجاج ٢/١٩٣.

3- بصائر الدرجات ٦٤.

4 بشارة المصطفى ٩٧؛ امالى شيخ طوسى ١٧٢.

### فصل هشتم در حديث ثقلين و امثال آن

در بشارة المصطفى از طريق عامه از رافع آزاد كرده ابوذر روايت كرده است كه: ديدم ابوذر را به حلقه در كعبه چسبيده و مى گفت: هر كه مرا شناسد، شناسد، و هر كه مرا نشناسد بشناسد، منم ابوذر غفارى شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: هر كه مقاتله كند با من در دفعه اولى و مقاتله كند با اهل بيت من در دفعه ثانى خدا محشور گرداند او را در دفعه ثالثه با دجال، بدرستى كه مثل اهل بيت من در ميان شما مثل كشتى نوح است كه هر كه در آن كشتى سوار شد نجات يافت و هر كه تخلف ورزيد از آن غرق شد، و مثل درگاه حطه بنى اسرائيل است كه هر كه داخل آن درگاه شد نجات يافت و هر كه داخل نشد هلاك شد. (1) و شيخ طوسى به طرق بسيار اين حديث را روايت كرده است از ابوذر (2)، و در بعضى از روايات در آخرش اين زيادتى هست كه حضرت در آخرش سه مرتبه فرمود: آيا رسانيدم رسالت خدا را؟ (3)

و سيد ابن طاووس در طرائف از مسند احمد بن حنبل روايت كرده است از ابوسعيد خدرى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بدرستى كه در ميان شما دو چيز بزرگ گذاشته ام مادامى كه متمسك به آنها باشيد هرگز گمراه نمى شويد بعد از من، يكى بزرگتر است از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1-بشارة المصطفی88.

2- امالى شيخ طوسى ٦٠ و ٣٤٩ و ٤٨٢ و ٥١٣ و ٧٣٣.

3- امالى شيخ طوسى ٤٥٩.

ديگرى و آن كتاب خداست و آن ريسمانى است كشيده از آسمان بسوى زمين، و ديگرى عترت من اهل بيت منند، بدرستى كه ايشان از يكديگر جدا نمى شوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند. (1)

و ايضا از احمد روايت كرده است كه اسرائيل بن عثمان گفت: من زيد بن ارقم را ديدم در خانه مختار پس به او گفتم: آيا شنيدى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه مى گفت: انى تارك فيكم الثقلين يعنى در ميان شما دو چيز بزرگ مى گذارم؟ گفت بلى. (2)

و ايضا احمد روايت كرده است از زيد بن ثابت كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بدرستى كه من در ميان شما دو چيز بزرگ مى گذارم كه خليفه و جانشين منند در ميان شما: كتاب خدا ريسمانى است كشيده از آسمان بسوى زمين، و عترت من كه اهل بيت منندت بدرستى كه از هم جدا نمى شوند تا در حوض كوثر بر من وارد مى شوند. (3) و اين احاديث را شيخ و ابن بطريق در عمده روايت كرده است. (4)

و ايضا سيد ابن طاووس و ابن بطريق روايت كرده اند و از جامع الاصول كه از معتبرترين كتابهاى عامه است در اين زمان و خود از اصل آن نوشته ام و لفظ آن را نقل مى كنم و در صحيح مسلم نيز ديده ام همگى روايت كرده اند از يزيد بن حيان كه گفت رفتم من و حصين بن سيره و عمر بن مسلم به نزد زيد بن ارقم پس چون نشستيم نزد او، حصين به او گفت: اى زيد! تو خير بسيار يافته اى و ديده اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را و حديث او را شنيده اى و با او جنگ و جهاد كرده اى و در عقب او نماز كرده اى اى زيد و ملاقات خير بسيار كرده اى، اى زيد! حديث كن ما را به آنچه شنيده اى از حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

زيد گفت: اى پسر برادر من! بخدا سوگند كه سال من بسيار شده و عهد من

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- طرائف ١١٤.

2- طرائف ١١٤

3- طرائف ١١٤: كنزالعمال ١/١٨٧.

4- كمال الدين ٢٤٠؛ عمده ابن بطريق ٦٩.

به آن حضرت قديم است و فراموش كرده ام بعضى از آنها را كه به خاطر گرفته بودم از حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس هرچه را به شما روايت كنم و حديث كنم قبول كنيد و آنچه را روايت نكنم تكليف نكنيد مرا كه: روايت كن، پس گفت: قام رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خما بين مكة و المدينة فحمد الله و اثنى عليه و وعظ ثم ذكر و قال: الا ايها الناس! انما انا بشر يوشك ان ياتينى رسول ربى فاجيب و انى تارك فيكم الثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به؛ فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و اهل بيتى اذكر كم الله فى اهل بيتى اذكركم الله فى اهل بيتى اذكركم الله فى اهل بيتى. فقال له حصين: و من اهل بيته يا زيد؟ اليس نساوه من اهل بيته؟ فقال: نساوه من اهل بيته و لكن اهل بيته من حرم الصدقه بعد، قال: و من هم؟ قال: آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس، قال: كل هولا حرم الصدقة؟ قال: نعم. يعنى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايستاد روزى ميان ما و خطبه خواند در آبى كه آن را خم مى گويند در ميان مكه و مدينه، پس حمد وثناى خداوند گفت و پند داد و آخرت را به ياد مردم آورد و فرمود: كه اى گروه مردم! نيستم من مگر بشرى، نزديك است كه بيايد رسول پروردگار من - يعنى ملك موت - پس اجابت كنم و بروم، بدرستى كه مى گذارم در ميان شما دو چيز بزرگ: اول آنها كتاب خداست كه در آن هدايت و نور هست پس بگيريد كتاب خدا را و چنگ زنيد در آن - پس حضرت تحريص و ترغيب نمود در عمل به كتاب خدا - پس فرمود: و ديگر اهل بيت من است. پس سه مرتبه فرمود كه: خدا را به ياد شما مى آورم در حق اهل بيت من، يعنى آزار ايشان مكنيد و حرمت ايشان را رعايت كنيد و حق امامت را از ايشان غصب مكنيد. پس حصين گفت: اهل بيت كيستند اى زيد؟ آيا زنان او از اهل بيت او نيستند گفت كه: از اهل خانه او هستند اما مراد از اهل بيت در اينجا آنهايند كه محرومند از تصدق بعد از او گفت: كيستند آنها؟ زيد گفت: آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس، حصين گفت: اينها محرومند از صدقه؟ گفت: بلى (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- طرائف ١١٣؛ عمده ابن بطريق ٦٩؛ صحيح مسلم ٣٤/١٨٧٣؛ جامع الاصول ١٠/١٠٢.

مترجم گويد كه: بعد از اين مذكور خواهد شد كه زيد غلط كرده است و اهل بيت مخصوص آل عباست، و ايضا اين مضمون را به اندك اختلافى در جامع الاصول و ساير كتب روايت كرده اند. (1)

و سيد از ابن مغازلى شافعى به چندين طريق روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: بدرستى كه نزديك شده است كه مرا بخوانند به عالم قدس و اجابت نمايم و بدرستى كه در ميان شما دو چيز بزرگ گذاشته ام: كتاب خدا ريسمانى است كشيده از آسمان بسوى زمين، و عترت من كه اهل بيت منند، و بدرستى كه خداوند لطيف و خبير خبر داد مرا كه اين دو تا از يكديگر جدا نمى شوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند پس نظر كنيد كه چگونه خلافت من خواهيد كرد در رعايت ايشان (2)

و ايضا سيد از كتاب فضايل قرآن ابن ابى الدنيا روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: منم فرط شما بر حوض كوثر كه پيش از شما وارد مى شوم كه از براى شما مهيا كنم، پس چون وارد شويد و مرا ملاقات كنيد سؤ ال خواهم كرد از ثقلين كه چگونه خلافت من كه در حق ايشان كرده ايد؛ پس ندانستيم كه ثقلين چيست تا اينكه مردى از مهاجرين برخاست و گفت: اى پيغمبر خدا! پدر و مادرم فداى تو باد ثقلين كدامند؟ حضرت فرمود: بزرگترين آنها كتاب خداست، يك طرف آن به دست خدا و طرف ديگر به دست شماست، پس چنگ زنيد در آن تا نلغزيد و گمراه نشويد، و كوچكتر آنها عترت منند هر كه ايشان رو به قبله من كنند و اجابت دعوت من كنند پس مكشيد ايشان را و فريب مدهيد، ايشان را، بدرستى كه من سؤ ال كرده ام از خداوند صاحب لطف و احسان و دانا پس

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- براى اطلاع بيشتر از مصادرى كه در آنها حديث غدير به اين مضامين كه در صحيح مسلم ذكر شد، آمده است ، رجوع شود به تفسير ابن كثير ٣/٤١٥؛ ينابيع المودة ١/٩٥)-٩٦؛ احقاق الحق ٩/٣١٨.

2- طرائف ١٥٥: مناقب ابن مغازلى ٢١٤.

عطا كرد مرا كه هر دو با هم نزد من آيند در حوض كوثر مانند اين دو تا - و اشاره كرد به انگشت شهادت و ميان - يارى كننده اين دو تا يارى كننده من است، و خوار كننده اين دو تا خوار كننده من است، و دشمن اين دو تا دشمن من است، و بدرستى كه هلاك نشدند امتى بيش از شما مگر آنكه عمل كردند به خواهشهاى نفسانى خود و معاونت يكديگر كردند در ضرر پيغمبر خود و كشتند آنها را كه امر به عدالت مى كردند در ميان ايشان (1).

و ايضا صاحب طرائف از ثعلبى كه از مفسران عامه است روايت كرده است در تفسير آيه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّـهِ جَمِيعًا) (2) به چندين سند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: ايها الناس! گذاشته ام كه در ميان شما دو امر بزرگ كه خليفه و جانشين منند در ميان شما، اگر بگيريد و عمل كنيد و متابعت آنها را بكنيد هرگز گمراه نشويد بعد از من: يكى بزرگتر است از ديگرى كه آن كتاب خداست ريسمانى كشيده ميان زمين و آسمان، و عترت من؟ اهل بيت منند، از يكديگر جدا نمى شوند تا در حوض كوثر به نزد من آيند. (3)

و ابن اثير در جامع الاصول كه بالفعل در ميان عامه متداول و معتبر است روايت كرده است از صحيح ترمذى از جابر بن عبدالله انصارى كه گفت: ديدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در روز عرفه كه بر ناقه كه بر ناقه عصبا سوار بود و خطبه مى خواند كه مى گفت: من نگذاشته ام در ميان شما چيزى را كه اگر اخذ كنيد به آن هرگز گمراه نمى شويد: كتاب خدا و عترت من كه اهل بيت منند. (4) و ايضا از صحيح ترمذى از زيد بن ارقم كه روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: من در ميان شما مى گذارم چيزى را كه اگر به آن شويد هرگز گمراه نگرديد بعد از من، دو چيز است كه يكى از ديگرى بزرگتر است و آن كتاب خداست ريسمانى كشيده از زمين تا آسمان، و عترت من كه اهل بيت منند، هرگز از يكديگر جدانمى شوند تا در حوض

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- طرائف ١١٧.

2- سوره آل عمران: ١٠٣.

3- طرائف ١٢١.

4- جامع الاصول ١/١٨٧؛ صحيح ترمذى ٥/٦٢١.

كوثر بر من وارد شوند پس نظر كنيد كه چگونه خلافت من در حق ايشان خواهيد كرد. (1)

و در احتجاج از سليم بن قيس هلالى روايت كرده است كه گفت: روز من جيش بن المعقر در مكه بوديم ناگاه ابوذر برخاست و حلقه در خانه كعبه را گرفت و به صداى بلند ندا كرد در موسم حج: ايها الناس! هر كه مرا شناسد، شناسد، و هر كه نشناسد منم جندب بن جناده و منم ابوذر، ايهاالناس! من شنيدم كه از پيغمبر شما كه گفت كه مثل اهل بيت من در امت من مثل كشتى نوح است در ميان قومش، هر كه سوار شود در آن كشتى نجات يافت و هر كه تخلف كرد از آن غرق شود، و مثل درگاه حطه است در بنى اسرائيل، ايهاالناس! من شنيدم از پيغمبر شما كه گفت: بدرستى كه من گذاشتم در ميان شما دو چيز كه هرگز گمراه نشويد مادامى كه متمسك به آنها باشيد: كتاب خدا و اهل بيت من.... تا آخر حديث.

پس چون ابوذر به مدينه آمد، عثمان فرستاد بسوى او و گفت: چه باعث شد تو را كه در موسم حج ايستادى و آنها را گفتى؟ گفت: عهدى بود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با من كرده بود و مرا به آن امر نموده بود. عثمان گفت: كه از براى تو گواهى به اينها مى دهد؟ پس برخاست جناب امير عليه‌السلام و مقداد عليه‌السلام شهادت دادند، پس هر سه بيرون رفتند، عثمان اشاره كرد به حضرت امير المومنين و گفت: اين و دو مصاحبش گمان مى كنند؟ كارى از پيش خواهند برد و چيزى بدستشان خواهد آمد. (2)

و ابن بابويه در امالى به سند معتبر از ابن عباس روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: هر كه به دين من اعتقاد كند و بر طريقه من راه رود و متابعت سنت من كند پس بايد اعتقاد كند كه ائمه از اهل بيت من بهترند از جميع امت من، بدرستى كه مَثَل ايشان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جامع الاصول ١/١٨٧؛ صحيح ترمذى ٥/٦٢٢.

2- احتجاج ١/٣٦١؛ و در آن حنش بن المعتمر است.

در اين امت مثل باب حطه است در بنى اسرائيل. (1) و در عيون الاخبار الرضا به سندهاى معتبر از آن حضرت روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: مثل اهل بيت من در ميان شما مثل سفينه نوح عليه‌السلام است، هر كه در كشتى متابعت اهل بيت سوار شود نجات يابد و هر كه تخلف كند از آن در پس گردنش زنند و در آتش جهنم اندازند. (2)

و همين حديث را ابن اثير از اعاظم علماى عامه در نهايه نقل كرده است؛ (3)، و در صحيفة الرضا عليه‌السلام نيز مذكور است. (4) و عياشى در تفسيرش از حضرت رضا عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير آيه (قُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ‌ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ) (5) كه حضرت باقر عليه‌السلام فرمودند: مائيم باب حطه شما. (6)

مترجم گويد: ميان مفسران و مورخان بسيار است در دخول باب حطه، و آنچه مشهور است آن است كه بعد از وفات حضرت موسى عليه‌السلام كه چهل سال مدت تيه تمام شد حضرت يوشع وصى موسى بنى اسرائيل را برداشت و به جنگ عمالقه آمد كه شهر اريحا را كه از بلاد شام است فتح كند، پس چون فتح كردند و عمالقه را كشتند و بلاد شام را متصرف شدند، حق تعالى امر كرد ايشان را كه داخل شهر اريحا شوند از روى تواضع و مثل استغفار كنندگان سرها به زير افكنند چنانكه خدا فرموده است (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَـٰذِهِ الْقَرْ‌يَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَ‌غَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ‌ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ) (7) و اكثر سجود را تفسير كرده اند به خم شدن و فروتنى كردن و حطه را تفسير كرده اند به حط عنا خطايانا يعنى فرو ريز از ما گناهان ما را و گفته اند كه: گناه ايشان آن بود كه در زمان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ صدوق ٦٩.

2- عيون اخبار الرضا ٢/٢٧.

3- النهاية ٢/٢٩٨.

4- صحيفه الرضا عليه السلام ١١٦.

5- سوره بقره: ٥٨.

6- تفسير عياشى ١/٤٥.

7- سوره بقره: ٥٨.

حضرت موسى عليه‌السلام قبول نكردند كه داخل اريحا شوند و مبتلا به بليه شدند. (1)

و از ابن عباس روايت كرده اند كه: حطه به معنى لا اله الا الله است، (وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ) (2) يعنى: بزودى زياد مى كنيم نيكى كنندگان را، (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ‌ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ) (3) يعنى: پس مبدل كردند آنها كه ستم كردند بر خود گفتارى غير آنچه به ايشان گفته شده بود كه بگويند، گفته اند كه: ايشان خم نشدند و نشستنگاه خود را بر روى زمين مى كشيدند و مى رفتند و به جاى حطه مى گفتند حطا سمقانا يعنى گندم سرخى مى خواهيم از روى استهزا و استخفاف به امر خدا، پس خدا بر ايشان تاريكى و طاعون فرستاد كه در يك ساعت هفتاد هزار كس از ايشان كشت پس خدا رحم كرد و از ايشان طاعون برداشت چنانچه خدا فرموده است (فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِ‌جْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (4) يعنى پس فروفرستاديم بر آنها كه ستم كرده بودن عذاب از آسمان به سبب فسقى كه ايشان كرده اند (5) پس اهل بيت عليه‌السلام در اين امت مثل آن درگاه است كه ايشان باب الله اند. (6) و هر كه در درگاه متابعت ايشان داخل شود از عذاب دنيا و آخرت نجات يابد، و هر كه تكبر كند از اقرار به امامت ايشان و متابعت ايشان نكند هلاك شود به هلاك معنوى و گمراه گردد در دنيا و عقبى و به عذابهاى الهى معذب گردد. و در جلد اول، در تفسير امام عليه‌السلام نقل شده كه: حق تعالى صورت محمد و على را در دروازه شهر ممثل گردانيد و امر كرد ايشان را كه سجده كنند بر آن مثالها و تازه كنند بر خود بيعت و محبت ايشان را تا آخر آنچه گذشت (7)، پس حضرت فرمود كه: حضرت امير المومنين عليه‌السلام فرمود كه: از براى بنى اسرائيل دروازه حطه را نصب كردند و نصب كردند از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به مجمع البيان ١١٨ تفسير طبرى ١/٣٣٩؛ تفسير فخر رازى ٣/٨٧.

2- سوره بقره: ٥٨.

3- سوره بقره: ٥٩.

4- سوره بقره: ٥٩.

5- رجوع شود به تفسير بغوى ١/٧٦؛ تفسير طبرى ١/٤٠٩)-٤١١.

6- بصائر الدرجات ٦١؛ فضائل شيعه ٨)-٩؛ احتجاج ١/٥٤٠.

7- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٢٦٠.

براى شما اى امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درگاه حطه اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را و امر كردند شما را به متابعت ايشان و ملازم بودن طريقت ايشان تا خدا گناهان شما را بيامرزد و نيكوكاران شما را ثواب زياد كرامت فرمايد، و باب حطه شما بهتر است از باب حطه بنى اسرائيل زيرا كه درگاه ايشان از چوب چند است؛ و ما سخنگويان، راستگويان، مؤ منان، هدايت كنندگان، فاضلانيم، چنانچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: ستاره ها در آسمان امانند از خرق شدن و اهل بيت من امان امت منند از گمراه شدن در دين خود، و ايشان در زمين هلاك نمى شوند مادامى كه از اهل بيت من كسى باشد كه متابعت سيرت و سنت او نمايند. (1)

و ايضا حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: هر كه خواهد كه به روش زندگانى من زندگانى كند و به روش مردن من بميرد و ساكن شود در جنت عدن كه پروردگار من مرا وعده داده است و چنگ زند در درختى كه حق تعالى به دست قدرت خود غرس نموده است و فرموده است كه: باش پس بهم رسيده است، پس ولايت على بن ابى طالب را اختيار كند و اقرار نمايد به امامت او و با دوست او دوست باشد و با دشمن او دشمن، و ايشان از طينت من خلق شده اند و خدا روزى ايشان كرده فهم و علم را: پس واى بر آنها از امت من كه تكذيب فضل ايشان كنند و قطع كنند از ايشان پيوند مرا، خدا نرساند به ايشان شفاعت مرا. (2)

و حديث سفينه نوح را سيد در طرائف از كتاب ابن مغازلى شافعى به چندين طريق روايت كرده است از ابن عباس و ابوذر بن الاكوع و غير ايشان (3) و حديث سفينه و باب حطه را سليم بن قيس از حضرت على بن الحسين عليه‌السلام روايت كرده كه به حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٥٤٦.

2- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ؛ بصائر الدرجات ٤٨. كافى ١/٢٠٨؛ كامل الزيارات ٦٩؛ المعجم الكبير ٥/١٩٤؛ ترجمه الامام على من تاريخ ابن عساكر /٢/٩٥؛ كنز العمال ١٢/١٠٣.

3- طرائف ١٣٢؛ مناقب ابن مغازلى ١٤٨)-١٥٠.

عرض كرد كه: زياده از صد نفر از فقهاى صحابه شنيدم. (1)

و ابن بابويه در امالى و اكمال الدين از ابن عباس روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود: يا على! من شهر حكمتم و تو دروازه آنى، و داخل شهر نمى توان شد مگر از دروازه آن، و دروغ مى گويد كسى كه دعوى مى كند كه مرا دوست دارد و تو را دشمن مى دارد زيرا كه تو از منى و من از توام، گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من، و روح، تو از روح من است و پنهان تو از پنهان من است و آشكار تو از آشكار من، و تو امام امت منى و خليفه و جانشين من بر امت من بعد از من، سعادتمند كسى است كه اطاعت تو كند و شقى كسى است كه نافرمانى تو كند، و سعادتمند كسى است كه ولايت تو اختيار كند و زيانكار كسى است كه با تو دشمنى كند و رستگار كسى است كه از تو جدا نشود و هلاك شده كسى است كه از تو جدا شود، مثل تو و مثل امامن از فرزندان تو بعد از من مثل كشى نوح است هر كه سوار شد نجات يافت و هر كه تخلف كرد غرق شد، و مثل شما مثل ستارگان آسمان است كه هر ستاره كه فرو مى رود ستاره اى ديگر طلوع مى كند تا روز قيامت. (2)

و ايضا از زيد بن ثابت روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى اهل بيتى و هما الخليفتان من بعدى و لن يفترقا حتى يردا على الحوض (3)

و در اكمال الدين و معانى الاخبار و خصال از ابوسعيد خدرى روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: من در ميان شما دو چيز بزرگ مى گذارم كه يكى بلندتر است از ديگرى، كتاب خدا كه ريسمانى است كشيده از آسمان بسوى زمين و عترت من، بدرستى كه از يكديگر جدا نمى شوند تا در حوض بر من وارد شوند، راوى گفت: از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كتاب سليم بن قيس الهلالى ١١.

2- امالى شيخ صدوق ٢٢٢؛ كمال الدين ٢٤١.

3- امالى شيخ صدوق ٣٣٨؛ كمال الدين ٢٣٦.

ابوسعيد پرسيدم كه: عترت او كسيت؟ گفت: اهل بيت او. (1) ايضا از ابوعمره مصاحب ابوالعباس نحوى لغوى شنيدم كه مى گفت: اينها را از براى آن ثقل مى گفتند كه تمسك به آنها سنگين و دشوار است. (2)

و ابن بابويه حديث ثقلين را در اكمال الدين و غير آن به بيست سند روايت كرده است از ابوسعيد خدرى و ثعلبى و ابوهريره و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و زيد بن ارقم و جابر بن عبدالله انصارى و ابوذر غفارى و زيد بن ثابت و غير ايشان از صحابه. (3)

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حجة الوداع در مسجد خيف فرمود كه: من فرط شمايم و پيش از شما به نزديك حوض مى روم و شما بعد از من وارد مى شويد بر حوض، حوضى كه عرضش از مابين بصرى شام است (4) تا صنعاء يمن، و در آن قدحها از نقره خام است به عدد ستاره هاى آسمان و بدرستى كه در آنجا سؤ ال خواهم كرد از ثقلين كه: چه كرديد به آنها، گفتم: يا رسول الله! ثقلين كدامند؟ فرمود: كتاب خدا كه ثقل بزرگ است يك طرفش بدست خدا و طرف ديگر بدست شماست پس دست زنيد به آن تا گمراه نشويد و هرگز نلغزيد، و عترت من كه اهل بيت منند، بدرستى كه خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و احسان و داناى آشكار و پنهان كه اين دو تا از يكديگر جدا نمى شوند تا در حوض بر من وارد شوند مانند اين دو انگشت من - و دو انگشت سبابه را با هم جفت كرد - و نمى گويم مانند اين دو تا كه يكى بر ديگرى زيادتى كند - و جمع كرد ميان سبابه و انگشت ميان. (5)

مترجم گويد: در آنچه پيش مذكور شد كه به اين دو انگشت تشبيه شد منظور جدا نشدن بود و تشبيه شهادت و ميانين از يك دست مناسبتر بود و در آنجا منظور

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٢٤٠؛ معانى الاخبار ٩٠؛ خصال ٦٥.

2- معانى الاخبار ٩٠ كمال الدين ٢٣٦؛ عيون الاخبار الرضا ١/٥٧.

3- كمال الدين ٢٣٤ )- ٢٤٠ عيون الاخبار الرضا ١١/٥٧.

4- در مصدر بجاى شام ، بصره است.

5- تفسير قمى ١/٣.

پيشى نگرفتن است، و تشبيه به دو انگشت شهادت مناسبتر است و انگشت ميان مناسب نيست زيرا كه بلندتر است و پيشى مى گيرد بر انگشت شهادت، و مقصود از هر دو فى الجمله آن است كه لفظ و معنى قرآن نزد اهل بيت عليه‌السلام است و ديگرى تمام هر دو را ندارد، و ايضا عمل قرآن مجيد بتمامه از اوامر و نواهى مخصوص ايشان است چنانچه در وصف حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه خلق آن حضرت بود. و ايضا شهادت مى دهند بر حقيقت قرآن و قرآن شهادت مى دهد بر حقيقت ايشان چنانچه در حديث روايت شده كه: ثلق قران در فضايل ايشان است و ثلثى در مثالب دشمنان ايشان (1) و بعضى از روايات ربع وارد شده است. (2)

و ابن بابويه در اكثر كتب خود از حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام روايت كرده است كه: از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام پرسيدند كه: عترت كيست؟ گفت كه: منم و حسن و حسين و نه فرزندان او كه نهم ايشان مهدى قائم صلوات الله عليهم است، جدا نمى شود از كتاب خدا و كتاب خدا از ايشان جدا نمى شود تا در حوض بر من وارد شوند. (3)

و صفا در بصائر الدرجات و عیاشی در تفسیر، حدیث ثقلین را به سند های بسیار از طریق اهل بیت عليه‌السلام روایت کرده است(4).

از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است: كه خدا را در زمين سه حرمت است: قرآن و عترت من و كعبه كه خانه محترم خداست، اما قرآن را پس تحريف كردند و تغيير دادن؛ و اما كعبه را پس خراب كردند، و اما عترت مرا پس كشتند، همه اينها امانتهاى خدا بودند و همه را ضايع كردند. (5)

بدان كه حديث ثقلين و باب حطه متواترند و لغويان همه نقل كرده اند و ابن اثير

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ١٣٨؛ تفسير عياشى ١/١٠.

2- كافى ٢/٦٢٨؛ تفسير عياشى ١/٩.

3- كمال الدين ٢٤٠؛ معانى الاخبار ٩٠، عيون اخبار الرضا ١/٥٧.

4- بصائر الدرجايت ٤١٣.

5- النهاية ١/٢١٦.

در نهايه گفته است كه: در حديث وارد شده است انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى گفته است كه: چرا اينها را ثقل ناميد؟ از براى آنكه اخذ به آنها و عمل كردن به آنها سنگين و دشوار است و هر چيز خطير نفس را ثقل مى گويند، پس اينها را ثقل ناميد از جهت اعظام قدر آنها و تفخيم شان ايشان؛ (1)

و باز در نهاية گفته شد كه: در حديث است كه مثل اهل بيتى كمثل سفينه نوح من تخلف عنها زخ به فى النار (2) و در قاموس گفته است كه: ثقل - محركه - هر چيز نفيس است كه ضبط كنند و پنهان دارند، و به اين معنى است حديث انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى (3) و سيد مرتضى در شافى گفته است كه: دليل بر صحت حديث ثقلين آن است كه جميع امت را تلقى به قبول نموده اند و احدى از ايشان به اختلافى كه در تاويلش كرده اند در صحت حديث نكرده اند، و قاعده علما آن است كه اگر شكى در صحت حديث داشته باشند اول در آن باب سخن مى گويند و بعد از آن در تاويل و معنى آن سخن مى گويند، و عدول كردن ايشان از اين قاعده دليل است بر آنكه شكى در صحت آن ندارند. و بعد از آن كه گفته شده است كه: عترت آدمى در لغت، نسل اوست مانند فرزند و فرزند او، و بعضى از اهل لغت توسعه دادند و گفته اند: عترت مرد، نزديكترين قوم اوست بسوى او در نسب، پس بنابراين قول اول ظاهر و حقيقت لفظ شامل حسين و حسن عليه‌السلام و اولاد ايشانن خواهد بود، و بنابران قول ثانى شامل ايشان و جمعى كه در قرب نسب مثل ايشانند نيز خواهد بود به آنكه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقيد فرموده است سخن را به قيدى كه شبه را از آن زايل گردانيده است و سخن را واضح نموده است به آنكه فرموده است: عترت من اهل بيت من است، پس حكم را متوجه ساخته است بسوى كسى كه مستحق هر دو نام بوده باشد، و ما مى دانيم كه از عترت آدمى موصوف باشد به آنكه از اهل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- النهاية 1/216.

1- النهاية ٢/٢٩٨.

2- القاموس المحيط ٣/٥٠٢.

بيت اوست اولاد اوست و كسى كه جارى مجراى ايشان باشد از نسب قريب به آنكه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود بيان فرموده كه اهل بيت او چه جماعتند زيرا كه اخبار متظافره وارد شده است كه: جمع كرد آن حضرت، حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام را در خانه و عبائى بر روى ايشان افكند و گفت: خداوندا! اينها اهل بيت منند پس رجس و بديها و شك را از ايشان دور گردان و پاك كن ايشان را از گناه و صفات ذميمه پاك گردانيدى، پس آيه تطهير نازل شد در اين وقت، پس ام سلمه زوجه آن حضرت گفت: يا رسول الله! آيا من از اهل بيت تو نيستم؟ حضرت فرمود كه: نه، وليكن، تو بر خيرى؛ پس نام اهل بيت را مخصوص اين جماعت گردانيد و غير ايشان را داخل نگردانيد؛ پس نام اهل بيت را مخصوص اين جماعت گردانيد پس مى بايد كه حكم در حديث ثقلين متوجه باشد بسوى ايشان و بسوى كسى كه ملحق باشد به ايشان به دليل ديگر، و اجماع كرده اند هر كه اين حكم را ثابت گردانيده است در ايشان - يعنى وجوب تمسك به ايشان و پيروى كردن ايشان - بر آنكه اولاد نيز جارى مجراى ايشان و حكم ايشان دارند.

و اگر گويند كه: بنا بر بعضى از احتمالات كه مذكور شد مى بايد كه جناب امير عليه‌السلام داخل عترت نباشد؛ جواب مى گوييم كه: كسى كه عترت را مخصوص اولاد اولاد او مى داند از شيعه مى گويد كه: جناب امير صلوات الله عليه هر چند كه ظاهر لفظ عترت آن حضرت را شامل نيست اما پدر عترت است و سيد و بهتر و مهتر ايشان است، و حكم در باب عترت بدليل خارج شامل آن حضرت هست. (1)

و اگر گويند كه: گاه باشد كه حكم به عدم ضلالت از براى كسى باشد ككه متمسك به كتاب و عترت هر دو بوده باشد نه به عترت تنها؛ جواب گوئيم كه: بنابر اين سخن بى فايده مى شود زيرا كه هرگاه كتاب به تنهائى حجت باشد؛ چيزى كه به تنهائى حجت نباشد به آن ضم كردن فايده نخواهد داشت و خصوص عترت داخل نخواهد داشت، همه كس و همه چيز هم چنين است كه هر گاه موافق كتاب باشد حجت خواهد بود، پس عترت را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الشافى فى الامامة ٣/١٢٣.

تخصيص كردن و قطع كردن بر آنكه ايشان از كتاب جدا نمى شود تا روز قيامت دليل آن است كه قول ايشان به تنهايى حجت است.

و عامه اين حديث را حمل كرده اند بر آنكه اجماع اهل بيت عليه‌السلام حجت است و اين فايده نمى كند زيرا كه معلوم است اجماع ايشان بر آنكه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام بعد از حضرت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بى فاصله خليفه است الا شاذى كه خروج ايشان از اجماع ضرر ندارد به آنكه از همين حديث ممكن است استدلال كردن بر آنكه در هر عصرى حجتى معصوم مامون بايد باشد، زيرا كه ما مى دانيم كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما را مخاطب به اين سخن نكرد مگر براى آنكه عذرها بكند و حجت بر ما تمام كند در امر دين و راهنمائى كند ما را به چيزى كه به سبب آن نجات يابيم از شك و ريب.

مؤ يد و موضح آن است كه در روايت زيد بن ثابت مذكور است: و هما الخليفتان من بعدى يعنى كتاب و عترت دو خليفه و جانشين منند بعد از من، زيرا كه معلوم است كه مراد آن است كه آنچه را در حال حيات من به من رجوع مى كرديد بايد كه بعد از من به ايشان رجوع كنيد، پس مى گوئيم كه خالى از دو صورت نيست:

اول آنكه: اجماع ايشان حجت است چنانكه مخالف فهميده است.

دوم آنكه: در هر عصرى معصومى در ميان ايشان هست كه قول او حجت است. اگر اول مراد باشد حجت را بر ما تمام نكرده خواهد بود و قطع عذر ما نشده خواهد بود و در ميان ما خليفه كه قائم مقام او باشد نگذاشته خواهد بود، زيرا كه در هر مساله واجب نيست كه اجماع ايشان منعقد گردد، و آنچه؟ اجماع ايشان بر آن منعقد شده است شايد يك جزو از هزار جزو مسائل شريعت بوده باشد، پس حجت چگونه بر ما تمام مى كند در شريعت به كسى كه نزد او از حاجب ما نيست مگر اندكى از بسيار؛ پس اين دليل است بر آنكه ناچار است در هر عصرى از حجتى در ميان اهل بيت كه مامون باشد و به گفته او قطع حاصل شود، و اين دليلى است بر وجود حجت و به ادله خاصه معلوم مى شود كه آن حجت كيست بر سبيل. و چون فرمود كه: از هم جدا نمى شوند تا روز قيامت، پس حكم كتاب و اصل آن تا روز قيامت است و بايد كه آن حجت نيز هميشه باقى باشد و در هر

عصرى فردى از آن بوده باشد. (1)

مترجم گويد كه: بلكه احتياج به حجت زياده است از احتياج به كتاب، زيرا كه از ظاهر قرآن قليلى از احكام معلوم مى شود و آنها نيز در نهايت اجمال و تشابه، چنانچه بعضى گفته اند كه: محكمترين آيات قرآن آيه وضو است و در آن هشتاد تشابه است، پس در اصل اكثر عمده احكام شريعت با شرح و تفسير و تفصيل احكام موجوده در ظاهر قرآن محتاجند به خليفه، و از اينجا نيز ظاهر مى شود كه قول به آنكه رجوع به كتاب و عترت با هم است صورت ندارد، زيرا كه احكام كه از قرآن ظاهر نمى شود بلكه آنها كه ظاهر مى شود نيز از جهت تشابه بر مردم مشتبه مى نمايد و قطع عذر ايشان به اين هر دو نمى شود.

و اما دلالت اين عبارت بر تنصيص بر امامت و خلافت و وجوب متابعت ظاهر است، پس كسى كه اندك عقلى و انصافى داشته باشد شك نمى كند در آن، مثل آنكه هرگاه پادشاهى يا حاكمى از شهر بيرون رود و بگويد كه فلان را در ميان شما گذاشته ام از آن نمى فهمند بغير آنكه چنانچه اطاعت من مى كرديد بايد كه اطاعت او را كنيد، و كسى كهاز خانه خود اراده سفر كند و گويد كه فلان را در ميان شما مى گذارم دلالت نمى كند مگر بر آنكه من بشرم و بزودى داعى پروردگار خود را اجابت مى كنم، و بعد از آن بگويد كه: من در ميان شما عترت و كتاب را مى گذارم.

و اما آنچه در اكثر اخبار مذكوره به تفضيل كتاب بر عترت وارد شده است و از فحاوى اخبار بسيار ديگر تفضيل عترت بر كتاب ظاهر مى شود جمع در ميان اينها خالى از اشكال نيست، و حقير را وجهى متين به خاطر قاصر رسيده و تفسير آن را در كتاب عين الحيوة ايراد نموده ام مجملش آن است كه:

قرآن مجيد را الفاظ بسيار است از ظهر و بطن، تا هفت بطن و هفتاد بطن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الشافى فى الامامة ٣/١٢٦.

و موافق احاديث بسيار لفظ قرآن و تمامش مخصوص اهل بيت عليه‌السلام است، بلكه علم ما كان و ما يكون تا روز قيامت و جميع شرايع و احكام در قرآن هست و عملش نزد ايشان مخزون است، پس حامل كامل قرآن مجيد ايشانند، و همچنين عمل نمودن به جميع احكام و شرايع قرآن مخصوص ايشان است چون از جميع گناهان معصوم و به جميع كمالات بشرى متصفند. ايضا اكثر قرآن در مدح ايشان و مذمت مخالفان ايشان است چنانچه سابقا مذكور شد، و اين معنى نيز ظاهر است كه مدح هر صفت كمالى كه در قرآن واقع است به مدح صاحب آن صفت بر مى گردد و صاحب صفت بر وجه كمال ايشانند، و مذمت هر صفت نقصى كه وارد شده است به مذمت صاحبان آن صفات عايد مى گردد كه دشمنان ايشانند، و چون قرآن شخصى نيست قائم به ذات بلكه عرضى است كه در محال مختلفه ظهورات مختلفه دارد چنانچه پيوسته در علم ملك علام بوده است و از آنجا در لوح ظاهر گرديده و از آنجا به قلب حضرت جبرئيل منتقل شده است و از جانب خدا بلا واسطه يا بواسطه جبرئيل در روح مقدس و قلب منور حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظاهر گرديده و از آنا به قلوب اوصيا و مؤ منين درآمده و در صورت كتابى جلوه نموده، پس اصل قرآن را حرمتى است، و به سبب آن در هر جا كه ظهور كرده آن محل را حرمتى بخشيده، و در هر جا كه ظهور او زياده است موجب حرمت آن بيشتر گرديده، پس هرگاه آن نقشهاى مركب و لوح و كاغذى كه بر آن نقش بسته و جلدى كه مجاور آنها گرديده با آنكه نقشهاى مركب و لوح و كاغذى كه بر آن نقش بسته و جلدى كه مجاور آنها گرديده با آنكه پست ترين ظهورات آن است آنقدر حرمت به آن بخشيده است كه اگر كسى خلاف آدابى نسبت به آنها بعمل آورد كافر مى شود، پس قلب مومنى كه حامل قرآن گرديده حرمتش زياده از نقش و كاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است كه مؤ من حرمتش از قرآن بيشتر است، و از مضامين و اخلاق حسنه قرآن هر چند در مؤ من بيشتر ظهور كرده موجب احترام او زياده گرديده، و هر چند خلاف آن اوصاف از نقايص و معاصى و اخلاق رذيله ظهور كرده و موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت او گرديده، پس اين مراتب ظهورات قرآن و اوصاف آن زياده مى گردد، تا چون به مرتبه حضرت رسالت و اهل بيت او برسد مرتبه ظهورش به نهايت

مى رسد بلكه اگر به حقيقيت نظر كنى قرآن حقيقى ايشانند كه محل لفظ قرآن و معنى آن و اختلاف آنند، چنانچه دانستى كه قرآن چيزى را گويند كه نقش قرآن در آن باشد و نقش كامل قرآن به حسب لفظ و معنى در قلوب مطهره ايشان حاصل است چنانچه حضرت امير المومنين عليه‌السلام مى فرمود كه: منم كلام الله ناطق، و احاديث به اين مضامين بسيار است كه در عين الحياة بعضى از آنها ايراد كرده ام.

پس بنا به تحقيق حاصل اين احاديث اين خواهد بود كه اين جهت ايشان كه جهت اتحاد با قرآن و حاصل علم آن بودن است بهتر است از ساير جهات ايشان چنانچه حضرت فرموده است: (لَقَدِ فَصَلنا هُم عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) (1) و ساير جهات ايشان انساب شريفه و نصوص و امثال اينهاست، اگرچه اينها را نيز داخل جهت قرانيت مى توان كرد اما عمده جهت قرآنيت علم است، و الله يعلم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آيه اى به اين عبارت در قرآن وجود ندارد، آيه ٣٢ سوره دخان چنين است و لقد اخترناهم على علم على العالمين.

### فصل نهم در بيان ساير نصوص متفرقه ايشان كه مجملا در ضمن اخبار مختلفه واردشده است.

در كتاب بشارة المصطفى از ابوهريره روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: بهتر شما، بهتر شماست كه از براى اهل بيت من بعد از من. (1) وايضا از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به روايت جابر بن عبدالله انصارى روايت كرده است كه فرمود: فرزندان پدرى عصبه - يعنى خويشان پدرى - مى دارند كه منسوب به آنها مى باشند مگر فرزندان فاطمه عليهماالسلام كه من ولى ايشان و عصبه ايشانم و ايشان عترت منند و از طينت من خلق شده اند، واى بر آنها كه تكذيب نمايند فضليت ايشان را، هر كه ايشان را دوست دارد خدا او را دوست دارد و هر كه ايشان را دشمن دارد خدا او را دشمنه مى دارد. (2)

و ايضا به سند معتبر از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت كرده است: بدرستى كه حضرت عزت بر بندگان پنج چيز را واجب گردانيده است و واجب نگردانيده مگر خوب و نيكو را: نماز و زكات و حج و روزه و ولايت مااهل بيت، پس عمل كردند مردم به چهار چيز و استخفاف كردند به پنجم، بخدا سوگند كه كامل نكرده اند آن چهار خصلت را تا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشارة المصطفى ٣٩.

2- بشارة المصطفى ٤٠.

كامل گردانند آنها را به پنجم؛ يعنى اعتقاد به امامت اهل بيت عليه‌السلام شرط قبول آنهاست. (1) ايضا از آن حضرت روايت كرده است كه: مائيم نجيبان و اولاد ما اولاد پيغمبرانند و گروه ما گروه خدايند و گروهى كه بر ما خروج كرده اند لشكر شيطانند، كسى كه ما را با ايشان مساوى گرداند از ما نيست. (2)

و صاحب كتاب مصباح الانوار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: من ترازوى علمم و على دو كفه آن است و حسن و حسين ريسمانهاى آنند و فاطمه علاقه آن و امامان بعد از ايشان به آن ترازو وزن مى كنند دوستان و دشمنان خود را (3) كه بر آن دشمنان است لعنت خدا و لعنت لعنت كنندگان و ابن اثير در جامع الاصول نقل كرده است از صحيح ترمذى از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست حسن و حسين عليه‌السلام را گرفت و فرمود: هر كه دوست دارد مرا و دوست دارد اين دو تا را و پدر ايشان را با من خواهد بود در درجه من در قيامت. (4)

وايضا از صحيح ترمذى از زيد بن ارقم روايت كرده كه: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود از براى على عليه‌السلام و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام كه: من جنگم با كسى كه با شما جنگ است و صلحم با كسى كه با شما صلح است. (5)

و ديليم از محدثان عامه در فردوس الاخبار روايت كرده است از حضرت امير المومنين عليه‌السلام كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ما اهل بيتيم كه خدا از ما فواحش آشكار و پنهان را دور گردانيده.و ايضا روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: ما اهل بيتيم كه خدا از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشارة المصطفى ١٠٨؛ و روايت در آنجا از امام زين العابدين عليه السلام نقل شده است.

2- بشارة المصطفى ١٢٨؛ امالى شيخ طوسى ٢٧٠؛ عمده ابن بطريق ٢٧٣.

3- بشارة المصطفى ١٢٨؛ امالى شيخ طوسى ٢٧٠؛ عمده ابن بطريق ٢٧٣.

4- جامع الاصول ١٠/٢١؛ سنن ترمذى ٥/٦١٤. و روايت در هر دو مصدر با كمى تفاوت ذكر شده است.

5- سنن ترمذى ٥/٦٥٦.

براى ما آخرت را بر دنيا اختيار كرده است. (1)

و سيد رضى در نهج البلاغه روايت كرده است كه: حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در خطبه اى كه ذكر آل محمد عليه‌السلام در آن خطبه مى كرد فرمود كهن ايشان موضع رازهاى پيغمبرند و ملجاء رسالت اويند و صندوق علم اويند و محل بازگشت حكم اويند و غارها و مخزنهاى كتابهاى اويند و ريسمانهاى دين اويند، به ايشان راست كرد منحنى شدن پشت او را و به ايشان زايل گردانيد ترس او را.

قياس نمى توان كرد به آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين امت احدى را و مساوى نمى توان كرد هرگز با ايشان گروهى را كه نعمت آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ايشان جارى گرديده و به بركت ايشان هدايت يافته اند، ايشانند پيهاى محكم دين و ستون يقين، بسوى ايشان بايد بگردد كسى كه غلو كرده و از اندازه بدر رفته و به ايشان بايد ملحق شود كسى كه پس مانده و از براى ايشان است خصايص حق ولايت كه محبت ايشان بر همه خلق واجب است، و در ميان ايشان است وصيت وراثت يعنى ايشان اوصياى پيغمبرند و وراث اويند. (2)

و ابن بابويه در امالى به سند معتبر از حضرت رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كهن خبر داد مرا جبرئيل از جانب خدا كه فرمود: على بن ابى طالب حجت من است بر خلق و دين مرا او برپا گرداند و از صلب او امامى چند بيرون مى آورم كه قيام مى نمايند به امر من و مردم را مى خوانند بسوى راه من، به بركت ايشان دفع مى كنم عذاب از غلامان و كنيزان خود و به سبب ايشان نازل مى گردانم رحمت خود را. (3)

ايضا به سند معتبر روايت كرده است از ام سلمه رضى الله عنها كه گفت: شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه مى فرمود: على بن ابى طالب و امامان از فرزندان او بعد از من بزرگواران اهل زمينند و كشاننده روسفيدان و دست و پا سفيدانند در قيامت به سوى بهشت. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فردوس الاخبار ١/٨٧.

2- نهج البلاغه ٤٧؛ خطبه ٢، و در آن بجاى ريسمان دين اويند، كوههاى دين اويند آمده است.

3- امالى شيخ صدوق ٤٣٧. عيون الاخبار الرضا ٢/٥٦.

4- امالى شيخ صدوق ٤٦٧.

و ايضا به سند قوى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه: چون مرا بالا بردند به آسمان هفتم و از آنجا به سدرة المنتهى و از سدره به حجابهاى نور، ندا كرد مرا پروردگار من جل جلاله كه: يا محمد! تو بنده منى و منم پروردگار تو، پس از براى من خضوع كن و مرا عبادت كن و بس، و بر من توكل كن نه بر غير من، و بر من اعتماد كن و بس، پس بدرستى كه تو را پسنديدم كه بنده من و دوست من و رسول و پيغمبر من باشى، و پسنديدم برادر تو على را كه خليفه و جانشين تو و درگاه علم تو باشد، پس او حجت من است بر بندگان من و امام و پيشواى خلق من است، به او دانسته مى شود و دوستان من و دشمنان من، به او ممتاز مى شوند گروه شيطان از گروه من: و به او برپا مى شود دين من و حفظ كرده مى شود حدود من و جارى مى شود احكام من، و به او برپا مى شود دين من و حفظ كرده مى شود حدود من و جارى مى شود احكام من، و به او و به امامامن از فرزندان او رحم مى كنم بندگان و كنيزان خود را، و به قائم از شما معمور و آبادان مى گردانم زمين خود را به تسبيح و تقديس و تهليل و تكبير و تمجيد خود، و به او پاگ مى گردانم زمين را از دشمنان خود و به ميراث مى دهم زمين را به دوستان خود، و به او سخن و كلمه كافران را پست مى گردانم و كلمه دين خود را بلند مى گردانم، و به او زنده مى گردانم بندگان و شهرهاى خود را به علم خود، و از براى ظاهر مى گردانم گنجها و ذخيره ها را به مشيت خود، و او را مطلع مى گردانم به رازها و آنچه در خاطرهاى مردم است به اراده خود، و اعانت مى كنم او را به ملائكه خود تا آنكه تقويت كنند او را بر جارى كردن امر من و ظاهر گردانيدن دين من، اوست دوست من به حقيقت و مهدى بندگان من است به راستى. (1)

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! تو برادر منى و وارث من و وصى منى و خليفه و جانشين منى در اهل بيت من و در امت من در حيات من و بعد از وفات من، دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است. يا على! من و تو امامان از فرزندان تو سرور و خلقند در دنيا و پادشاهانند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ صدوق ٥٠٤.

در آخرت، هر كه ما را شناخت پس خدا را شناخته است و هر كه انكار كند پس بتحقيق كه خداى عزوجل را انكار كرده است. (1)

و ايضا به سند معتبر از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: بگيريد دامان اين انزع را - يعنى على عليه‌السلام را زيرا كه پيشانى آن حضرت گشاده بود - پس بدرستى كه اوست صديق اكبر يعنى تصديق به پيغمبر پيش از همه كس كرده است در كردار و گفتار و از همه صديقان بزرگوارتر است، و اوست فاروق كه جدائى مى افكند ميان حق و باطل، هر كه دوست دارد او را خدا هدايت كرده است او را و هر كه او را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و هر كه از او تخلف كند خدا او را هلاك گرداند، و از او بهم رسيده اند دو سبط پيغمبر - يعنى فرزنده زاده رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - حسن و حسين و اينها فرزندان منند، از حسين امامان هدايت كننده بهم رسند، خدا عطا كرده است به ايشان علم و فهم را، پس ايشان را دوست داريد و اولى به امر خود قرار دهيد و رازدارى بغير ايشان نگيريد پس حلول كند بر شما غضبى عظيم از پروردگار شما، هر كه حلول كند بر او غضبى از پرودگارش پس فرو رفته است در مهواى ضلالت و عذاب الهى نيست زندگانى دنيا مگر متاع فريب است. (2)

و على بن ابراهيم در تفسير روايت كرده است از حضرت امير المومنين عليه‌السلام كه در بعضى از خطبه ها فرمود: بتحقيق مى دانند آن ها كه حفظ كنندگان احاديثند از اصحاب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه آن حضرت فرمود: بدرستى كه من و اهل بيت من مطهران و معصومانيم پس بر ايشان پيشى نگيريد كه گمراه شويد، و از ايشان تخلف مورزيد كه از راه حق بلغزيد، و مخالفت ايشان نكنيد كه جاهل نگرديد، و ايشان را چيزى تعليم نكنيد كه ايشان داناترند از شماها، ايشان داناترين مردمند در بزرگى و بردبارترين مردمند در خردسالى، پس متابعت كنيد حق را و اهل حق را هر جا كه باشند. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ صدوق ٥٢٣.

2- امالى شيخ صدوق ١٨٠؛ بصائر الدرجات ٥٣.

3- تقسیر قمی 1/4.

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است: چون روز قيامت برپا شود بطلبند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پس بپوشانند او را حله اى گلرنگ پس بازدارند او را در جانب راست عرش، پس بطلبند ابراهيم عليه‌السلام را و حله سفيدى بپوشانند و برپا دارند در جانب چپ عرش، پس بطلبند اميرالمونين على عليه‌السلام را و حله گلرنگى بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برپا دارند، پس اسماعيل عليه‌السلام را بطلبند و حله سفيدى بپوشانند و از جانب چپ ابراهيم عليه‌السلام برپا دارند، پس امام حسن عليه‌السلام را بطلبند و حله گلرنگى بپوشانند و در جانب راست اميرالمؤ منين عليه‌السلام برپا دارند، پس امام حسين عليه‌السلام را بطلبند و حله گلرنگى بپوشانند و از جانب راست امام حسن عليه‌السلام برپا دارند، پس شيعيان ايشان را بطلبند و در پيش روى ايشان بايستند، پس بطلبند حضرت فاطمه عليه‌السلام و زنان را از فرزندان و شيعياين او پس داخل كنند ايشان را بى حساب، پس منادى از ميان عرش ندا كند از جانب رب العزة و از افق اعلى كه: نيكو پدرى است پدر تو يا محمد و او ابراهيم است، و نيكو برادرى است برادر تو و او على بن ابى طالب است، و نيكو فرزندهايند فرزندزاده هاى تو و ايشان حسن و حسينند، و نيكو فرزند سقط شده است جنين تو كه او محسن است فرزند على عليه‌السلام و فاطمه عليه‌السلام كه عمر او را شهيد كرده است، و نيكو امامان هدايت يافتگانند فرزندان، تو و ايشان را يك يك نام برند، و نيكو شيعيانند شيعيان تو، بدرستى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وصى او و فرزندزاده هاى او و امامان از فرزندان او، رستگارانند، پس امر كنند كه ايشان را به بهشت ببرند و اين است مضمون قول خدا (فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ‌ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ) (1) يعنى: هر كه دور گردانيده شود از آتش جهنم و داخل گردانيده شود در بهشت به تحقيق كه او رستگار گرديده. (2)

و صفار به سندهاى معتبر بسيار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليه‌السلام روايت نموده كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: هر كه خواهد به روش زندگانى من

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران: ١٨٥.

2- تفسير قمى ١/١٢٨.

زندگانى كند و به روش مردن من بميرد و داخل شود در بهشتى كه وعده داده است مرا پروردگار من كه آن جنت عدن است و منزل من است در بهشت كه يك درخت از درختان آن را پروردگار من به دست قدرت و رحمت خود غرس نموده پس گفت: باش پس آن بهم رسيد، پس دوست دارد و اعتقاد كند به امامت على بعد از من و امامت اوصياء از فرزندان مرا كه خدا عطا كرده است به آنها فهم و علم مرا و بخدا سوگند كه خواهند كشت فرزند مرا خدا نرساند به ايشان شفاعت مرا. (1)

و در روايت ديگرى فرمود كه: پس اختيار كند ولايت على عليه‌السلام را و اوصياى بعد از او را و انقياد كند فضيليت ايشان را بدرستى كه ايشانند هدايت كنندگان و پسنديدگان خدا عطا كرده است به ايشان فهم مرا و علم مرا و ايشان عترت منند و از گوشت و خون من بهم رسيده اند، به خدا شكايت مى كنم دشمنان ايشان را از امت من كه انكار فضيلت ايشان مى كنند و قطع مى كنند در حق ايشان صله و پيوند مرا، والله كه فرزند مرا خواهند كشت خدا شفاعت مرا به ايشان نرساند. (2) و در روايت ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: هر كه خوش آيد او را كه زندگى كند به نحو من و بميرد به نحو مردن من و داخل جنت عدن شود پس ولى و امام خود را قرار دهد على بن ابى طالب عليه‌السلام و اوصياى او را بعد از من، كه ايشان داخل نمى كننند شما را در درگاه ضلالتى و بيرون نمى كنند شما را از درگاه هدايتى، جدائى نيفكند ميان ايشان و ميان قرآن تا آنكه با يكديگر در حوض كوثر بر من وارد شوند چنين - و دو انگشت خود را با يكديگر ضم كرد - و عرض آن حوض به قدر مابين صنعاست تا اب و در آن قدحهاهست از نقره و طلا به عدد ستاره هاى آسمان.(3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات ٤٨)-٥٢.

2- بصائر الدرجات ٤٨.

3- بصائر الدرجات ٤٩، و در آن بجاى اب ، ابله آمده است. و ياقوت حموى در معجم البلدان ١/٧٧ گفته است كه: ابله شهرى است در كنار دجله در آن گوشه خليج كه وارد بصره مى شود واقع است. و در ٢/٦٤ گفته است كه: اب شهركى است در يمن.

و ابن بطريق مضامين اين روايات را از كتاب حلية الاولياء به چندين سند از ابن عباس و زيد بن ارقم روايت كرده است. (1)

و صاحب كشف الغمه از مناقب خوارزمى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است. (2) و شيخ مفيد در مجالس خود روايت كرده است از حضرت امام رضا عليه‌السلام كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! به شما فتح مى كند خدا امر امامت را و به شما ختم مى كند پس صبر كنيد بر غصب غاصبان و جور دشمنان، بدرستى كه عاقبت نيكو براى پرهيزكاران است، شما گروه خدائيد و دشمنان شما گروه خدا نيستند بلكه گروه شيطانند، خوشا حال كسى كه اطاعت شما كند و واى بر كسى كه نافرمانى كند شما را، شمائيد حجت خدا بر خلق و شمائيد عروة الوثقى كه هر كه به آن متمسك شود هدايت يابد و هر كه آن را ترك كند گمراه گردد و از خدا سؤ ال مى كنم از براى شما بهشت را، كسى سبقت نمى گيرد بر شما بسوى طاعت خدا بلكه شما اولى و احقيد به طاعت الهى از ديگران.(3)

و ايضا روايت كرده است از حضرت اسدالله الغالب غالب كل غالب مظهر كل العجايب و مظهر الغرايب على بن ابى طالب عليه‌السلام كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! خدا به ما ختم مى كند دين را چنانچه به ما افتتاح كرد و به ما الفت مى دهد خدا ميان دلهاى شما بعد از عداوت و كينه ها. (4)

و در كتاب فضائل از حضرت صادق عليه‌السلام از پدرانش روايت كرده است از جابر انصارى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: فاطمه سرور دل من است، و دو پسرانش ميوه هاى دل منند، و شوهرش نور ديده من است، و امامان از فرزندان او امانت منند و ريسمان كشيده اند از آسمان به زمين، هر كه چنگ زند در ايشان نجات يابد و هر كه تخلف كند از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حلية الاولياء ١/٨٦ و ٤/٣٤٩.

2- كشف الغمة ١/١٠٢؛ مناقب خوارزمى ٣٤.

3- امالى شيخ مفيد ١١٠.

4- امالى شيخ مفيد ٢٥١؛ امالى شيخ طوسى ٢١.

ايشان فرو رود در دركات ضلالت. (1)

و در كتاب روضه و فضائل از ابن عباس روايت كرده اند كه گفت: چون از حجة الوداع برگشتم در مسجد رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خدمت آن حضرت نشسته بوديم كه فرمود: حضرت عزت منت گذاشت بر اهل دين كه هدايت كرد ايشان را به من، و من منت مى گذارم بر اهل دين كه هدايت مى كنم ايشان را به على ابن ابى طالب عليه‌السلام پسر عم من و پدر فرزندان من، هر كه هدايت يابد به ايشان، نجات يابد؛ و هر كه تخلف نمايد از ايشان، گمراه گردد. واى گروه مردمان! خدا را به ياد آوريد و از خدا بترسيد در باب عترت من و اهل بيت من، بدرستى كه فاطمنه پاره تن من است و دو فرزند او دو بازوى منند، من و شوهر او چراغ راه هدايتيم، خدايا!

رحم كن هر كه ايشان را رحم كند و نيامرز كسى را كه بر ايشان ستم كند. پس آب از ديده هاى مباركش جارى شد و فرمود كه: گويا مى بينم آن ستمها را كه بر ايشان وارد خواهد شد. (2).

و در عيون اخبار الرضا به سند معتبر از آن حضرت روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: تو يا على و فرزندان تو برگزيده هاى خدائيد از خلقش. (3)

و ايضا از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كه من مولا و صاحب اختيار اويم پس على اولى به نفس و صاحب اختيار اوست، خداوندا! دوستى كن با هر كه با او دوستى كند و دشمنى كن با هر كه با او دشمنى كند، و يارى كن هر كه با او يارى كند و مدد كند، و دشمنش را مخذول گردان و ياور او و فرزندان او باش و خليفه او باش در فرزندانش، و بركت ده ايشان را در آنچه به آنها عطا كرده اى و تاييد كن ايشان را به روح القدس و حفظ كن ايشان را به هر طرف از زمين كه متوجه شوند، و امامت را در ميان ايشان قرار ده و شكر كن هر كه ايشان را اطاعت كند و هلاك كن هر كه ايشان را نافرمانى كند، بدرستى كه تو نزديكى به دعا كنندگان و اجابت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فضائل شاذان بن جبرئيل ١٤٤.

2- بحارالانوار ٢٣/١٤٣.

3- عيون اخبار الرضا ٢/٥٨، و در آن بجاى فرزندان تو دو فرزند من آمده است.

ايشان مى نمائى. (1)

و ابن بابويه در كتاب فضائل الشيعه از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مردم غافل شدند از گفتار حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق على عليه‌السلام در روز غدير خم چنانچه غافل شدند از گفتار حضرت در حق على عليه‌السلام در غرفه مشربه مادر ابراهيم (2) در وقتى كه مردم به عيادت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آمدند در آن غرفه. پس على عليه‌السلام داخل شد و خواست نزديك آن حضرت بنشيند جائى نرفت، پس چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ديد كه آن حضرت جا ندادند فرمود كه: اى گروه مردم! اينها اهل بيت منند و شما استخفاف با شان ايشان مى كنيد و هنوز زنده ام در ميان شما، بخدا سوگند كه اگر من غايب شوم از شما خدا غايب نخواهد بود، از شما بدرستى كه روح و راحت و خشنودى و بشارت و دوستى و محبت براى كسى است كه اقتدا كند به على و اعتقاد كند به امامت او و تسليم و انقياد نمايد از براى او و اوصيآء بعد از او، و لازم است بر من كه داخل گردانم ايشان را در شفاعت خود زيرا كه ايشان اتباع منند و هر كه متابعت من كند پس او از من است، اين مثلى است كه در ابراهيم جارى شد و گفت (فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) (3) زيرا كه من از ابراهيم و ابراهيم از من است، و دين من دين اوست و سنت من سنت اوست، فضل من فضل اوست و فضل او فضل من است، و من افضلم از او به تصديق قول پروردگار من (ذُرِّ‌يَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (4)(5).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عيون اخبار الرضا ٢/٥٩.

2- مشربه مادر ابراهيم: اطاقى است در مدينه كه مسكن حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله بوده و در آنجا ابراهيم پسر ان حضرت از ماريه قبطيه متولد شد.

3- سوره ابراهيم: ٣٦.

4- سوره ابراهيم: ٣4.

5- فضايل شيعه ٣٣: بصائرالدرجات ٥٣؛ امالى شيخ صدوق ٩٨.

## باب دوم در بيان آياتى كه در شان ائمه عليه‌السلام مجملانازل شده

و در آن چند فصل آمده است.

### فصل اول در تاويل سلام على اِل ياسين

حق تعالى فرموده است (يس ﴿١﴾ وَالْقُرْ‌آنِ الْحَكِيمِ) (1) و فرموده است (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ) (2)

مفسران از حضرت اميرامومنين و امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: يس اسم مبارك حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (3) است. و در آيه دوم فخر رازى گفته است كه: نافع و ابن عامر و يعقوب و آل يس خوانده اند و به اضافه لفظ آل به لفظ يس، و باقى قراء به كسره همزه و سكون لام خوانده اند، و در قرائت اولى سه وجه گفته اند: اول آنكه الياس پسر ياسين است، دوم آنكه آل ياسين آل محمد است، سوم آنكه ياسين اسم قرآن است. (4)

و از طريق خاصه و عامه احاديث بسيار وارد شده است كه قرائت منزله آل ياسين است و مراد آل محمد است. (5)

و ابن حجر در صواعق از فخر رازى نقل كرده است كه: اهل بيت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره يس: ١ و ٢.

2- سوره صافات: ١٣٠.

3- تفسير تبيان ٩/٤٤١؛ معانى الاخبار ١٢٢؛ امالى شيخ صدوق ٣٨١.

4- تفسير فخر رازى ٢٦/١٦٢.

5- مجمع البيان ٤/٤٥٧؛ تفسير طبرى ٥١٢٤؛ تفسير ان كثير ٤/٢١؛ تفسير الدرالمنثورة ٥/٢٨٦.

آن حضرت مساويند و در پنج چيز: در سلام، و فرموده است درباره رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم والسلام عليك ايها النبى و درباره اهل بيت كه سلام على اِل ياسين؛ و در صلوات بر او بر ايشان در تشهد؛ و فرموده در حق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طه يعنى طاهر، و در شان (أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ‌كُمْ تَطْهِيرً‌ا) (1)؛ و در حرمت تصدق؛ و در محبت در شان رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّـهُ) (2)، و در شان اهل بيت (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرً‌ا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْ‌بَىٰ) (3) (4)

و على بن ابراهيم در تفسير روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: يس اسم رسول خداست، و دليل بر اين كه بعد از آن فرموده است (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْ‌سَلِينَ) (5) (6) و ايضا گفته است در تفسير (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ) كه: ياسين، محمد است؛ و آل محمد، ائمه اند. (7)

و در امالى و معانى الاخبار و تفسير محمد بن العباس بن ماهيار روايت كرده اند از حضرت صادق عليه‌السلام كه حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود در تفسير قول حق تعالى (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ) كه: ياسين، محمد است، و مائيم آل يس. (8)

و ايضا از امالى و معانى الاخبار روايت كرده است از ابى مالك كه: ياسين، محمد است. و ايضا در هر دو كتاب از ابن عباس روايت كرده است در قول حق تعالى سلام على اِل ياسين كه گفت: يعنى على آل محمد. (9).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره احزاب: ٣٣.

2- سوره آل عمران: ٣١.

3- سوره شورى: ٢٣.

4- الصواعق المحرقه ٢٢٩؛ فرائد المسطين ١/٣٥؛ احقاق الحق ٣/٤٥١.

5- سوره يس: ٣.

6- تفسير قمى ٢/٢١١.

7- تفسير قمى ٢/٢١١.

8- امالى شيخ صدوق ٣٨١؛ معانى الاخبار ١٢٢؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٩٩.

9- معانى الاخبار ١٢٢؛ امالى شيخ صدوق ٣٨١.

و ايضا در معانى الاخبار به سند ديگرى از ابن عباس روايت كرده است در تفسير (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ) يعنى سلام از جانب پروردگار عالميان بر محمد و آل او و سلامتى از براى كسى كه ولايت ايشان را اختيار كند در قيامت از عذاب خدا. (1)

و ايضا در معانى الاخبار از ابوعبدالرحمن سلمى روايت كرده است كه: عمر بن الخطاب (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ) را مى خواند، ابوعبدالرحمن گفت: كه آل ياسين، آل محمد است. (2)

و ابن ماهيار در تفسيرش روايت كرده است از سليم بن قيس هلالى كه: حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرمود كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسمش ياسين است و مائيم كه خدا در شان ما فرموده است (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ) (3).

و ايضا ابن ماهيار و فرات بن ابراهيم در تفسيرهاى خود به طرق متعدده اين مضمون را از ابن عباس روايت كرده اند. (4)

در حديث طولانى كه حضرت امام رضا عليه‌السلام احتجاج نموده بر علماء عامه در فضل عترت طاهره مذكور است كه حضرت از ايشان پرسيد كه: خبر دهيد مرا از قول حق تعالى (يس ﴿١﴾ وَالْقُرْ‌آنِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْ‌سَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَىٰ صِرَ‌اطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (5) مراد به يس كيست؟ علما گفتند: محمد است، كسى در آن شكى ندارد؛ حضرت فرمود كه: پس خدا عطا كرده است، به محمد و ال محمد به اين سبب فضيلتى كه كسى به كنه وصف آن نمى رسد مگر كسى كه درست تعقل كند آن را، زيرا كه خدا سلام نفرستاده است مگر بر انبياء پس فرموده است (سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (6) و فرموده است (سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَ‌اهِيمَ) (7) و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانى الاخبار ١٢٢.

2- معانى الاخبار ١٢٣؛ تاويل آلايات الظاهرة ٢/٤٩٩.

3- تاويل الايات الظاهره ٢/٤٩٩.

4- تاويل الايات الطاهره ٢/٤٩٩ و ٥٠٠؛ تفسير فرات كوفى ٣٥٦.

5- سورى يس ١ - ٤.

6- سوره صافات ٧٩.

7- سوره صافات ١٠٩.

فرموده است (سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُ‌ونَ) (339) نفرموده است: سلام على آل نوح و آل ابراهيم و آل موسى و هرون، و فرموده است (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ) يعنى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (340)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره صافات ١٢٠.

2- امالى شيخ صدوق ٤٢٦؛ بشاره المصطفى ٢٣٣؛ تاويل الايات الظاهره ٢/٥٠٠.

### فصل دوم در بيان آنكه اهل ذكر، اهل بيت عليه‌السلام اند؛ و آنكه بر شيعه سوال ازايشان واجب است و بر ايشان جواب واجب نيست.

حق تعالى فرموده كه (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ‌ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ‌) (1)، (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ‌ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُون) (2)، و در جاى ديگر نيز فرموده (هَـٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ‌ حِسَابٍ) (3) و فرموده است (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ‌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) (4)

ظاهر آيه اولى و ثانيه آن است كه: سوال كنيد از اهل ذكر اگر باشيد كه ندانيد، و خلاف كرده اند مفسران كه اهل ذكر كيستند، بعضى گفته اند اهل علمند، و بعضى گفته اند اهل كتابند (5)؛ و اخبار بسيار وارد شده است كه ائمه عليه‌السلام اند (6) به دو وجه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل: ٤٣ و ٤٤.

2- سوره انبياء ٧ و اين آيه از بحار الانوار ٢٣/١٧٢ اضافه شد جهت مطابقت شماره گذارى آيات از طرف علامه مجلسى در اين كتاب.

3- سوره ص: ٣٩.

4- سوره زخرف: ٤٤.

5- تفسير تبيان ٦/٣٨٤، تفسير فخر رازى ٢٠/٣٦، تفسير قرطبى ١٠/١٠٨.

6- تفسير عياشى ٢/٢٦٠، كافى ١/٢١٠، تفسير طبرى ٧/٥٨٧، شواهد التنزيل ١/٤٣٢)-٤٣٧، تفسير روح المعانى ٧/٣٨٦.

وجه اول آنكه: ايشان اهل علم قرآنند چنانچه بعد از اين آيه در سوره نحل فرموده است كه (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ‌ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (1)

دوم آنكه: ايشان اهل رسولند و رسول ذكر است چنانچه فرموده است (قَد أَنزَلَ اللَّـهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرً‌ا ﴿١٠﴾ رَّ‌سُولًا) (2)

و در آيه سوم مشهور ميان مفسران آن است كه خطاب به حضرت سليمان عليه‌السلام است. (3)

يعنى: اين پادشاهى عطائى است از ما كه به تو داده ايم خواهى بده و منت گذار و خواهى امساك كن و مده بى آنكه بر تو حسابى باشد نه در دادن و نه در نگاه داشتن، و از اخبار آينده ظاهر مى شود كه مراد عطاى علم است.

و در آيه چهارم اكثر مفسرين ذكر را به شرف تفسير كرده اند يعنى: قرآن شرفى است از براى تو و از براى قوم تو، و در قيامت سوال كرده خواهيد شد از اداى شكر قرآن و قيام نمودن به حق آن (4)؛ و در احاديث آينده وارد شده است كه مراد آن است كه سوال از علوم و احكام قرآن از شما خواهند كرد. (5)

و على بن ابراهيم و صفار به سندهاى بسيار روايت نموده اند كه: زراره از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام سوال كرد از اهل ذكر، حضرت فرمود كه: مائيم، زراره گفت: پس از شما بايد سوال كنند؟ فرمود: بلى زراره گفت: مائيم سوال كنندگان؟ فرمود: بلى، گفت: پس بر ما واجب است كه از شما سوال كنيم؟ فرمود: بلى، گفت: بر شما واجب است جواب ما بگوئيد؟ فرمود: نه اختيار با ماست اگر مى خواهيم جواب مى گوئيم و اگر نمى خواهيم نمى گوئيم؛ پس اين آيه را خواند هذا عطاونا... تا آخر. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل ٤٤.

2- سوره طلاق ١٠ و ١١.

3- تفسير تبيان ٥/٥٦٥، مجمع البيان ٤/٤٧٧، تفسير طبرى ١٠/٥٨٥.

4- تفسير طبرى ١١/١٩١، تفسير بغوى ٤/١٤٠؛ الجواهر الحسان ٣/١٤٩.

5- بصائر الدرجات ٣٧؛ كافى ١/٢١١.

6- تفسير قمى ٢/٦٨؛ بصائر الدرجات ٤٢.

مترجم گويد كه: هدايت گمراهان و نهى از منكر و امر به معروف بدون مانعى و با تحقق شرايط بر همه كس واجب است خصوصا بر امامان و پيشوايان دين كه ايشان براى اين امور منصوبند، پس اين حديث و امثال آن يا محمولند بر حال تقيه كه مامور نيستند؟ ترك تقيه كنند و با ظن ضرر البته اظهار حق نكنند و يكى از شرايط امر به معروف و نهى از منكر عدم خوف ضرر است و شرط ديگر تجويز تاثير است، يا محمولند بر بعضى از تاويل آيات نسبت به جمعى كه عقول ايشان تاب فهم آنها نداشته باشد يا بعضى از دقايق معرفت الله يا معرفت احوال غريبه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم كه فهم اكثر خلق قاصر است از ادراك آنها، زيرا كه ائمه ما صلوات الله عليهم از شيعيان قاصر الفهم زياده از سنيان تقيه مى كردند به سبب آنكه بعضى از شيعيان از ديدن بعضى از معجزات غريبه يا شنيدن بعضى از احوالات عجيبه ايشان غالى شدند به الوهيت ايشان قائل شدند.

و اما استشهاد به آيه قصه سليمان عليه‌السلام به آن است كه بر سبيل مثل و نظير ذكر كرده اند، يعنى: همچنانچه حضرت سليمان عليه‌السلام را در امور دنيوى مخير نموده بودند ميان عطا و منع، ما را در افاضه علوم و حقايق مخير گردانيده اند، يا آنكه در قصه حضرت سليمان نيز مراد خصوص علم و معارف باشد يا اعم از اينها از امور دنيويه، يا آنكه در حق ائمه ما عليه‌السلام نيز اعم از هر دو مراد باشد.

و در عيون اخبارالرضا در حديث احتجاج در فضيلت عترت طاهره آن حضرت فرمود: پس مائيم اهل ذكر كه خدا در قرآن فرموده است، پس از ما سوال كنيد اگر ندانيد؛ پس علماى عامه گفتند: مراد به اهل ذكر يهودند و نصارى، حضرت فرمود: سبحان الله! آيا جايز است كه از ايشان بپرسيم؟! اگر از ايشان سؤ ال كنيم ما را به دين خود دعوت خواهند كرد و خواهند گفت: كه دين ما بهتر است از دين اسلام. مامون گفت: كه آيا شرحى و بيانى به خلاف گفته ايشان نزد شما هست؟ حضرت فرمود كه: بلى ذكر رسول خداست و ما اهل اوئيم و اين مطلب در كتاب خدا مبين و واضح است در آنجا كه در سوره طلاق

مى فرمايد (اَلَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّـهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرً‌ا ﴿١٠﴾ رَّ‌سُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّـهِ مُبَيِّنَاتٍ) (1) پس ذكر، رسول خداست، و اهل اوئيم. (2)

و در قرب الاسناد و بصائر الدرجات و كافى به سند صحيح روايت كرده اند كه حضرت امام رضا عليه‌السلام نوشت به ابن ابى نصر كه: حضرت عزت مى فرمايد (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ‌ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (3) و ايضا مى فرمايد (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُ‌وا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ‌ مِن كُلِّ فِرْ‌قَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُ‌وا قَوْمَهُمْ إِذَا رَ‌جَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُ‌ونَ). (4) يعنى: نبوده اند مومنان كه بيرون آيند از شهرهاى خود پس چرا از هر فرقه اى بيرون نمى آيند از براى آنكه مسائل دين خود را بياموزند و بترسانند قوم خود را از عذاب الهى چون برگردند بسوى ايشان شايد حذر كنند.

حضرت فرمود: پس واجب شده است بر شما سؤ ال كردن و رد كردن بسوى ما و بر ما واجب نكرده اند جواب گفتن را، حق تعالى مى فرمايد (فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ‌ هُدًى مِّنَ اللَّـهِ) (5) يعنى اگر استجابت تو نكنند و سخن تو را قبول نكنند پس بدان كه ايشان متابعت نمى كنند مگر خواهشهاى نفسانى خود را و كيست گمراه تر از كسى كه پيروى كند خواهش خود را بغير هدايتى از جانب خدا. (6)

مترجم گويد: ظاهرا حضرت آيه را تاويل فرمودند به آنكه: هرگاه دانى كه استجابت تو نمى كنند در كار نيست بر تو تبليغ رسالت و در آن نسبت به ايشان پس دليل اين خواهد بود كه بر ايشان جواب گفتن واجب نيست.

و در بصائر الدرجات به چندين طريق موثق از زراره روايت كرده است كه گفت: از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طلاق: ١٠ و ١١.

2- عيون اخبار الرضا ١/٢٣٩.

3- سوره نحل: ٤٣.

4- سوره نحل: ٤٣.

5- سوره قصص: ٥٠.

6- قرب الاسناد: ٣٤٩ - ٣٥٠؛ بصائر الدرجات ٣٩؛ كافى ١/٢١٢.

حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام پرسيدم كه: اهل ذكر كيستند؟ فرمود كه: مائيم، پرسيدم: آنها كه مامور شده اند كه سوال از ايشان بكنند كيستند؟ فرمود كه: شمائيد، يعنى شيعيان: گفتم پس چنانچه مامور شده ايم سوال مى كنم و گمان كردم كه از اين راه كه بدرآيم هر چه سوال كنم جواب خواهد گفت، پس فرمود كه: شما مامور به سوال شده ايد و ما مامور به جواب نشده ايم، اختيار با ماست اگر خواهيم جواب مى گوئيم و اگر نخواهى نمى گوئيم. (1) و صفار در بصائر الدرجات زياده از سى سند معتبر اين مضمون را روايت كرده است، و عياشى نيز در تفسير نمونه به سندهاى بسيار روايت كرده است. (2)

و ابن بطريق از تفسير ثعلبى روايت نموده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: مائيم اهل ذكر و از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام نيز چنين روايت كرده است. (3)

و علامه حلى در كتاب كشف الحق از تفسير محمد بن موسى شيرازى كه از علماى عامه است و از دوازده تفسير استخراج كرده است روايت نموده است كه: او از ابن عباس روايت كرده است كه: اهل ذكر محمد و على و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام اند، ايشان اهل ذكر و علم و عقل و بيانند و اهل بيت نبوتند و معدن رسالتند و محل آمدن و رفتن ملاكئه اند، و الله كه خدا مؤ من را نناميده مگر از براى كرامت اميرالمؤ منين عليه‌السلام. و سفيان ثورى نيز اين حديث را روايت كرده است از سدى از حارث اعور. (4)

و در بصائر الدرجات به چهار سند صحيح از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير (إِنَّهُ لَذِكْرٌ‌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) (5) كه: ذكر، قرآن است، و مائيم قوم آن حضرت و از ما سوال مى كنيد معانى و احكام قرآن را. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٣٩ و ٤٢.

2- بصائرالدرجات ٤٣)-٣٨؛ در نسخه هاى چاپى تفسير عياسى ؛ سوره انبياة چاپ نشده است.

3- عمده ابن بطريق ٢٨٨.

4- نهج الحق و كشف الصدق ٢١٠؛ طرائف ٩٣، و در آن محمد بن مؤ من شيرازى ؛ احقاق الحق ٣/٢ ٤٨.

5- سوره زخرف: ٤٤.

6- بصائر الدرجات ٣٨و٣٧.

و در روايت صحيح ديگر حضرت باقر عليه‌السلام فرمود كه: مقصود به اين آيه مائيم، و مائيم اهل ذكر و مائيم سؤ ال كرده شده كه بايد از ما سوال كنند. (1) و در روايت ديگر آمده است باقر عليه‌السلام فرمود در تفسير اين آيه كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او عليه‌السلام اهل ذكرند و از ايشان سؤ ال مى كنند. (2)

و ايضا به سند معتبر در تفسيرش مثل اين روايات را از سليم بن قيس از حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است. (3)

و ابن به سند معتبر از امام رضا عليه‌السلام روایت کرده است که: مائیم قوم آن حضرت. (4)

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت اين آيه را خواندند و فرمودند كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او اهل ذكرند و ايشانند سؤ ال كرده شدگان، خدا امر كرده است مردم را كه از ايشان سؤ ال بكنند پس ايشانند واليان مردم و اولى به امر ايشان، پس حلال نيست احدى از مردم را كه اين حقى كه خدا از براى ايشان واجب گردانيده است از ايشان بگيرد. (5)

و ايضا در حديث معتبر ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه: قوم آن حضرت، اميرالمؤ منين عليه‌السلام است و مردم را از ولايت آن حضرت در قيامت سوال خواهند كرد. (6)

و در كافى به سند معتبر روايت كرده است از موسى بن اشيم كه گفت: در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بودم شخصى از تفسير اين آيه اى سوال كرد، حضرت جواب فرمود، پس مرد ديگرى داخل مجلس گرديد و از همان آيه سوال كرد حضرت تفسير و جواب ديگرى فرمود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 بصائرالدرجات ٣٨.

2 بصائر الدرجات ٣٨ و ٣٧.

3- بصائر الدرجات ٣٧.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٦١.

5- تاويل آلآيات الظاهرة ٢/٥٦١.

6- تاويل آلايات الظاهرة ٣٣١؛ بصائرالدرجات ٣٨٣.

غير آن كه به اول فرموده بود، پس مرا حالتى عارض شد كه خدا مى داند حتى آنكه گويا دلم را پاره پاره كردند و در دل خود گفتم كه: من ابوقتاده را در شام گذاشتم كه يك حرف مانند واو خطا نمى كند آمدم به نزد اين مرد كه چنين خطاى بزرگى مى كند، در اين حال بودم كه مرد ديگرى آمد و از همان سؤ ال كرد و تفسير ديگر فرمود و بغير آنكه به هر دو گفته بود، پس نفس من ساكن شده دانستم كه اين خطا نيست دانسته اينها را فرموده از براى تقيه و مصلحت؛ و چون حضرت به اعجاز دانستند كه چه در خاطر من گذشت به جانب من التفات نمودند و فرمودند كه: اى پسر اشيم! خدا تفويض كرد به حضرت سليمان عليه‌السلام و فرمود (هَـٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ‌ حِسَابٍ) (1) و به پيغمبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تفويض كرد و فرمود (مَا آتَاكُمُ الرَّ‌سُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا) (2) يعنى: هر چه عطا كند شما را رسول پس بگيريد و عمل بكنيد و عمل بكنيد و آنچه نهى كند و شما را از آن پس ترك كنيد، و آنچه به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تفويض كرده بود به ما تفويض نموده، (3)

و در كتاب اختصاص همين حديث را روايت كرده و در آخرش چنين است كه: چون حاضران مجلس بيرون رفتند نظر كرد بسوى من و فرمود كه: گويا دلتنگ شدى، گفتم: فداى تو شوم! دلتنگ شوم از سه قول مختلف در يك سؤ ال، حضرت فرمود: اى پسر اشيم! بدرستى كه خدا تفويض كرد به پسر داود عليه‌السلام امر پادشاهى را و فرمود هذا عطاؤ نا فامنن او امسك بغير حساب و تفويض كرد به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر دين خود را و فرمود ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و بدرستى كه خدا تفويض كرده است به بدرستى كه خدا تفويض كرده است به ائمه از ما آنچه تفويض كرده بود به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس دلتنگ مشو.(4)

و در بصائر الدرجات به سند حسن كالصريح روايت كرده است كه صفوان از حضرت امام رضا عليه‌السلام پرسيد كه: آيا مى توان بود كه از امام بپرسيم از مساله حلال و حرام و جوابش نزد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ص: ٣٩.

2- سوره حشر: ٧.

3- كافى ١/٢٦٤.

4- اختصاص231؛ بصائر الدرجات383.

او نباشد؟ فرمود كه: نه، اما گاه هست كه جوابش نزد او هست و نمى گويد از براى مصلحت. (1)

و از حضرت صادق عليه‌السلام به سند صحيح روايت كرده است كه: مائيم اهل ذكر و اولولعلم و نزد ماست علم و حلال و حرام. (2)

و على بن ابراهيم روايت كرده است در تفسير اين آيه (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ‌ اللَّـهِ) (3) يعنى: آنها كه ايمان آورده اند و مطمئن و ساكن مى گردد دلهاى ايشان به ياد خدا، فرمود كه: ياد خدا اميرالمؤ منين عليه‌السلام و ائمه اند (4)، يعنى ولايت ايشان يا آنكه ياد ايشان ياد خداست.

و ابن ماهيار روايت كرده است از حضرت امام موسى عليه‌السلام در تفسير اين آيه (لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُ‌كُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (5) يعنى: بتحقيق كه فرستاديم بسوى شما كتابى را كه در آن ذكر شما هست آيا نمى فهميد و تعقل نمى كنيد؟ فرمود كه: مراد به ذكر، اطاعت امام است بعد از پيغمبر كه مورث شرف دنيا و آخرت است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٤٤.

2- بصائر الدرجايت ٥١١.

3- سوره رعد، ٢٨.

4- تفسير قمى ١/٣٦٥.

5- سوره انبياء: ١٠.

6- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٢٥.

### فصل سوم در بيان آنكه ايشانند اهل علم قرآن و راسخون در علم و انذاركنندگان به قرآن

اين ماهيار به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه فالذين آتيناهم الكتاب يؤ منون به يعنى: پس آنها كه داده ايم به ايشان كتاب را ايمان مى آورند به آن، حضرت فرمود كه: مراد به آنها كه به ايشان داده شده است آل محمدند كه علم قرآن به ايشان داده شده است. وَمِنْ (هَـٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ) (1) يعنى: و از اين جماعت بعضى هستند كه ايمان مى آورند به كتاب، فرمود كه: مراد اهل ايمانند از اهل قبله. (2)

و ايضا او و كلينى و ديگران روايت كرده اند به سندهاى بسيار از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ‌ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) (3) يعنى: بلكه قرآن آيات واضحى چند است در سينه هاى آنها كه علم به ايشان داده شده است، فرمود كه: مراد به آنها كه علم به ايشان داده شده است ائمه اند از آل محمد و لفظ و معنى قرآن در سينه هاى ايشان است. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره عنكبوت: ٤٧.

2- تاويل الايات الظاهره ١/٤٣١.تفسير قمى ٢/١٥٠.

3- سوره عنكبوت: ٤٩.

4- تاويل الايات الظاهرة ١/٤٣٣؛ كافى ١/٢١٤.

و در بصائر الدرجات به سند معتبر از ابوبصير از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت اين آيه را خواند بعد از آن فرمود كه: خدا نگفت كه در ميان دو جلد مصحف است بلكه گفت: در سينه آنهاست كه علم به ايشان داده شده است؛ ابوبصير گفت كه: شمائيد آنها؟ فرمود: كه بغير ما مى تواند بود؟ (1)

قريب به بيست سند روايت كرده است كه اين آيه در شان ايشان است (2) و محتمل است كه فى صدور الذين اوتوا العلم را متعلق به بينات گردانيده باشند، يعنى وضوحش در سينه آنهاست و كسى به غير ايشان معانى و اسرار را نمى داند پس در فهم قرآن رجوع به آنها بايد كرد.

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه ميمونه (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَـٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ) (3) يعنى،: آنها كه كتاب به ايشان داده ايم تلاوت مى كنند آن را چنانچه سزاوار تلاوت كردن است، ايشانند كه ايمان آورده اند به كتاب حضرت فرمود: آنها كه كتاب به ايشان داده شده است، ائمه اند. (4)

مترجم گويد كه: بعضى از مفسران گفته اند كه مراد به كتاب، تورات است؛ و آنها كه علمش به ايشان داده شده است؛ آن جماعتند از يهود و نصارى كه ايمان به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده بودند. و بعضى گفته اند كه: كتاب، قرآن است؛ و آنها كه كتاب به ايشان داده شده است مؤ منان اين امتند. (5)

و تفسيرى كه آن حضرت فرموده اند مبتنى بر اين است و موافقتر است به سياق آيه كريمه زيرا كه حق تلاوت قرآن موقوف است بر علم به اسرار و بطون آن و آن مخصوص ايشان است چنانچه ايمان كامل داشتن به قرآن بعمل نمى آيد مگر از ايشان.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٢٠٥؛ كافى ١/٢١٤.

2- بصائرالدرجات ٢٠٤)-٢٠٧: همچنين رجوع شود به تفسير فرات كوفى ٣١٩؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٧ و ٤١٠ و ٤٥٣.

3- سوره بقره: ١٢١.

4- تفسير عياشى ١/٥٧؛ كافى ١/٢١٥، تاويل الآيات الظاهرة ١/٧٧.

5- تفسير بغوى 1/١١٠ - ١١١؛ تفسير فخر رازى ٤/٣٥.

و كلينى به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير اين آيه كريمه (وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَـٰذَا الْقُرْ‌آنُ لِأُنذِرَ‌كُم بِهِ وَمَن بَلَغَ) (1) يعنى: وحى كرده شده بسوى من اين قرآن كه بترسانم به آن شما را و هر كه برسد حضرت فرمود كه: يعنى هر كه به حد امامت برسد از آل محمد عليه‌السلام و انذار مى كند مردم را به قرآن چنانچه انذار مى كرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن.(2)

على بن ابراهيم روايت كرده است كه و من بلغ امام است؛ و فرموده كه: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انذار مى كرد و ما انذار مى كنيم چنانچه آن حضرت انذار مى كرد. (3)

مترجم گويد كه: اكثر مفسيرين گفته اند و من بلغ عطف است بر ضمير مفعول در لانذركم يعنى از براى آنكه انذار كنم شما را و انذار كنم هر كس را كه قرآن به او برسد تا روز قيامت؛ و بنا بر آنچه در احاديث وارد است عطف است بر ضمير فاعل انذركم خواهد بود.

و على بن ابراهيم به سند معتبر روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: قرآن زجر كننده است و امر كننده؛ امر مى كند به بهشت و زجر مى كند از جهنم. و در آن محكم هست - كه واضح الدلاله است بر معنى مقصود - و متشابه است - كه معانى بسيار در آن محتمل است، و فهم معنى مقصود از آن مشكل است - اما محكم را پس ايمان مى آورى به آن و عمل مى كنى به آن و اعتقاد مى كنى به آن؛ و اما متشابه را پس ايمان مى آورى به آن و عمل نمى كنى به آن و اين است معنى قول حق تعالى (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّـهُ وَالرَّ‌اسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَ‌بِّنَا) (4) و راسخوندر علم آل محمد عليه‌السلام اند. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعام: ١٩.

2- كافى ١/٤١٦ و ٤٢٤.

3- تفسير قمى ١/١٩٥.

4- سوره آل عمران: ٧.

5- تفسير قمى ٢/٤٥١.

و ايضا على بن ابراهيم و صاحب اختصاص به سندهاى معتبر صحيح و معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده اند كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهترين راسخان در علم بود و دانست آنچه خدا بر او فرستاده بود از تنزيل قرآن و تاويل آن - يعنى ظهر و بطن قرآن - و نخواسته بود كه بر او فرو فرستد آيه را تعليم او نكند، و اوصياى او كه بعد از او آمدند همه تنزيل و تاويل قرآن را مى دانستند. (1)

و در كافى و بصائر تتمه اى هست كه: آنها كه تاويلش را نمى دانند - از شيعيان - چون عالم - يعنى امام - از روى علم و دانائى در ميان ايشان بيان كند مى گويند: ايمان آورديم به آن همه از جانب پروردگار ماست، و قران در آن خاص و عام مى باشد و محكم و متشابه مى باشد و ناسخ و منسوخ مى باشد و راسخان در علم همه را مى دانند. (2)

مترجم گويد: اول آيه چنين است (هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ) يعنى: اوست خداوندى كه فرستاده است بر تو قرآن را (مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ) از جمله قرآن آيه اى چند هست واضح الدلاله كه آنها اصل قرآن است، (وَأُخَرُ‌ مُتَشَابِهَاتٌ) و آيه اى چند ديگر هست كه معنى آنها شبيه به يكديگر است و معنى مقصود در آن واضح نيست (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ) پس آنها كه در دلهاى ايشان ميل بسوى باطل هست (فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ) پس متابعت مى كنند آنچه متشابه است از قرآن، (ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ) از براى آنكه مردم را گمراه كنند و به شبه انذارند و از براى آنكه به خواهش خود تاويل كنند (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّـهُ وَالرَّ‌اسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) يعنى: نمى دانند تاويل متشابه را مگر خدا و آنان كه ثابتند در علم و بناى علم ايشان بر يقين است، و در اينجا خلاف است ميان مفسران اكثر ايشان وقف مى كنند بر الله و اين را ابتداى كلام مى دانند (قُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَ‌بِّنَا) (3) را خبر آن مى دانند، يعنى راسخون در علم مى گويند: ايمان آورديم به متشابه، همه از جانب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٤٥١؛ بصائرالدرجات ٢٠٣.

2- كافى ١/٢١٣؛ بصائرالدرجات ٢٠٤، تفسير عياشى ١/١٦٤.

3- سوره آل عمران: ٧.

پروردگار ماست هرچند معنى آن را ندانيم، و بعضى بر الله وقف نمى كنند و راسخون را عطف بر الله مى كنند، يعنى راسخون در علم نيز مى دانند يعنى متشابه قرآن را. و احاديث بسيار وارد شده است بر اين تفسير و بر آنكه مراد از راسخون، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام اند. (1)

و در بعضى از روايات وارد شده است كه يقولون استيناف كلام است، و فاعل آن: شيعيان است، يعنى چون شيعيان از ائمه خود كه راسخ در علمند تاويل متشابه كلام را مى شنوند تصديق ايشان مى كنند و مى گويند همه از جانب پروردگار ماست. (2)

و كلينى به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم راسخان در علم و ما مى دانيم تاويل متشابه قرآن را. (3) و به سند صحيح و معتبر ديگر از آن حضرت روايت شده است كه: راسخان در علم، اميرالمؤ منين و امامان بعد از اوست. (4)

و در بصائرالدرجات روايت كرده است به سند صحيح از امام محمد باقر عليه‌السلام كه: هيچ آيه در قرآن نيست مگر آنكه آن را ظهرى و بطنى هست، و هيچ حرفى در آن نيست مگر آنكه اشاره است به امرى كه حادث مى شود و حدوث و ظهور آن بر امام وقتى دارد، و بر امام زنده علم آن فائض مى شود و بر امام گذشته چنانچه خدا مى فرمايد كه: نمى داند تاويل آن را مگر خدا و راسخان در علم و ما مى دانيم آن را. (5)

و على بن ابراهيم روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه كريمه (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِ‌ينَ) (6) يعنى: خواهند گفت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٢٠٢-٢٠٤؛ كافى ١/٢١٣.

2- بحارالانوار ٢٣/١٩٩-٢٠٠.

3- كافى ١/٢١٣؛ بصائرالدرجات ٢٠٤؛ تفسير عياشى ١/١٦٤.

4- كافى ١/٢١٣.

5- بصائرالدرجات ٢٠٣؛ تفسير عياشى ١/١١؛ كه روايت در هر دو مصدر با كمى اختلاف آمده است.

6- سوره نحل: ٢٧.

آن جماعتى كه داده شده است به ايشان علم كه: خوارى امروز و حال بد بر كافرين است حضرت فرمود كه: آن جماعت كه علم به ايشان داده شده است ائمه اند. (1).

و ايضا روايت كرده است در تفسير اين آيه (وَيَرَ‌ى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّ‌بِّكَ هُوَ الْحَقَّ) (2) يعنى: و مى دانند آنها كه علم به ايشان داده شده است كه آنچه نازل شده است بسوى تو از پروردگار تو آن حق است حضرت فرمود كه: مراد اميرالمومنين عليه‌السلام است كه تصديق كرد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در آنچه خدا بر او فرستاده است. (3)

و كلينى روايت كرده است به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام كه: دعوى نكرده است احدى از مردم كه همه قرآن را چنانچه نازل شده است مى داند مگر دروغگويى، و جمع نكرده و حفظ نكرده است قرآن را چنانچه خدا فرستاده است گر على بن ابيطالب عليه‌السلام و ائمه بعد از او عليه‌السلام؛ و در روايت ديگر فرمود: نمى تواند دعوى كند كسى كه نزد او جميع قرآن هست ظاهرش و باطنش غير اوصياى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (4)

و در حديث صحيح ديگر فرموده كه: از جمله علمها كه خدا به ما داده است تفسير قرآن است و احكام قرآن، و علم تغيير زمانه و حوادثى كه واقع مى شود، پس فرمود: اگر ضبط كننده مى يافتيم كه اسرار ما را فاش نكند يا كسى كه رازى به او توان گفت، مى گفتيم. (5) و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: بخدا سوگند كه من مى دانم كتاب خدا را از اول تا آخر چنانچه گويا در كف من است، در قرآن بر آسمان هست و خبر زمين و خبر گذشته و خبر آينده، و خدا مى فرمايد فيه تبيان كل شى ء (6) يعنى:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/٣٨٤. و در آنجا روايت از امام صادق عليه السلام نيست.

2- سوره سبا: ٦.

3- تفسير قمى ٢/١٩٨.

4- كافى ١/٢٢٨ بصائرالدرجات ١٩٣.

5- كافى ١/٢٢٩.

6- چنين آيه اى وجود ندارد، شايد منظور سوره نحل: ٨٩ و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شى ء باشد.

در قرآن است بيان همه چيز (1)

و در حديث ديگر فرمود كه: خدا در شان آصف وزير سليمان عليه‌السلام گفته اند كه: گفت آن كسى كه نزد او علمى از كتاب بود كه من آورم براى تو تخت بلقيس را پيش از آنكه چشم بر هم زنى (2) پس حضرت انگشتها را گشود و بر سينه حقيقت دفينه خود گذاشت و فرمود: و الله علم جميع كتاب نزد ماست. (3)

و به سند صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: معاوية بن عمار از آن حضرت سؤ ال كرد از تفسير اين آيه (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّـهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (4) يعنى بگو با محمد كه: بس است خدا گواه ميان من و شما و آن كه نزد اوست علم كتاب يعنى علم قرآن يا لوح محفوظ، حضرت فرمود: مراد مائيم، و على عليه‌السلام اول ما و افضل و بهتر ماست بعد از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (5) و در بصائر به سند معتبر روايت نموده است كه: شخصى به خدمت امام موسى عليه‌السلام عرض نمود كه: شما تفسيرى چند مى كنيد كتاب خدا را كه ما نشنيده ايم از ديگرى، حضرت فرمود: قرآن بر ما نازل شده پيش از ديگران و از براى ما تفسير شده پيش از آنكه در ميان مردم منتشر گردد؛ پس ما مى دانيم حرام و حلال قرآن را و ناسخ و منسوخ آن را و ما مى دانيم كه كدام آيه در سفر نازل شده است و كدام آيه در حضر نازل شده و در كدام شب نازل شده و در شان كه و در چه باب نازل شده، پس ما حكيمان و دانايان خدائيم در زمين او و گواهان خدائيم بر خلق او، و اين مفاد قول حضرت عزت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٢٢٩؛ بصائرالدرجات ١٩٤.

2- سوره نمل: ٤٠.

3- كافى ١/٢٢٩؛ بصائرالدرجات ٢١٢.

4- سوره رعد: ٤٣.

5- كافى ١/٢٢٩؛ بصائرالدرجات ٢١٥؛ تفسير عياشى ٢/٢٢٠. و روايت در هر سه مصدر از يزيد بن معاويه مى باشد. و در رجال شيخ طوسى ذكر شده است ه بريد بن معاويه از اصحاب امام باقر و امام صادق عليه السلام است ، و همچنين گفته است كه معاوية بن عمار از اصحاب امام صادق عليه السلام بوده است.

مى باشد (سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ) (1) يعنى: بزودى نوشته مى شود شهادت ايشان و از ايشان سؤ ال مى كنند حضرت فرمود: شهادت از براى ماست و سؤ ال كردن از براى مشهود عليه است كه ساير امت باشند، پس اين علم آن چيزى است كه اعلام كردم بسوى تو و ادا نمودم بسوى تو آنچه لازم شده بود بر من، پس اگر قبول كنى شكر كن و اگر ترك كنى پس خدا بر همه چيز گواه است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- زخرف: ١٩.

2- بصائرالدرجات ١٩٨.

### فصل چهارم در بيان آنكه آيات خدا و بينات خدا و كتاب خدا ايشانند در بطن قرآن

على بن ابراهيم روايت نموده است در تفسير اين آيه (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَإِ اللَّـهُ يُضْلِلْـهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَ‌اطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (1) ظاهر لفظش آن است كه: كسانى كه تكذيب كردند به آيات ما كرانند كه نمى شنوند آيات را شنيدنى كه از آن منتفع گردند، و لالانند كه گويا به حق نمى گروند و در تاريكيهاى كفر و ضلالت و جهالت حيران مانده اند، هركه خدا خواهد گمراهى او را، گمراه گرداند او را - يعنى هر كه مستحق الطاف الهى نيست او را به خود وا مى گذارد - و هر كه را خواهد مى گرداند او را بر راه راست حضرت فرمود: اين آيه نازل شد در شان جماعتى كه تكذيب كردند اوصياى انبياء را كران و لالانند، چنانچه خدا فرموده است در ظلماتند، هر كه از فرزندان شيطان است تصديق نمى كند به اولياء و ايمان نمى آورد به ايشان هرگز، و اينهايند كه خدا گمراه كرده است ايشان را، و هر؟ از فرزندان آدم است - كه شيطان در نطفه او شريك نشده است - ايمان مى آورد به اوصياء و ايشانند كه بر راه راستند.

راوى گفت: از حضرت شنيدم كه مى فرمود: هر جا كه كذبوا بآياتنا در قرآن وارد شده است مراد تكذيب به همه اوصيا است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعمام: ٣٩.

2- تفسير قمى ١/١٩٩.

مترجم گويد: تكذيب به آيات را تاويل كردن به تكذيب اوصياء دو وجه دارد: اول آنكه: مراد به آيات، علامات عظمت جلال الهى باشد، و ايشان اعظم علامات بزرگى الهى اند چنانچه بعد از اين خواهد آمد.

دوم آنكه: مراد آياتى باشد كه در شان آنها وارد شده است و تكذيب به آنها متضمن تكذيب به همه قرآن است.

و ايضا على بن ابراهيم در تفسير اين آيه روايت كرده است (وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ) (1) يعنى: و آن جماعتى كه ايشان از آيات ما غافلند كه مراد از آيات، اميرالمومنين عليه‌السلام و ائمه عليه‌السلام اند، و دليل بر اين، قول حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام است كه فرمودن خدا را آيتى از من بزرگتر نيست. (2)

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: پرسيدند از تفسير قول حق تعالى (وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ‌ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ) (3) يعنى: فائده نمى بخشد آيات و نذر - يعنى ترسانندگان - گروهى كه ايمان نمى آوردند فرمود كه: آيات، ائمه اند و نذر پيغمبران.(4) و باز فرموده است در اين آيه (وَالَّذِينَ كَفَرُ‌وا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَـٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) (5) يعنى: آنها كه كافر شدند و تكذيب نمودند به آيات ما پس از براى ايشان است عذاب خوار كننده كه مراد آن گروهى اند كه ايمان نياورده اند به ولايت اميرالمؤ منين و ائمه عليه‌السلام. (6) و باز گفته است در تفسير اين آيه (سَيُرِ‌يكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِ‌فُونَهَا) (7) يعنى: بزودى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره يونس: ٧.

2- تفسير قمى ١/٣٠٩.

3- سوره يونس ، ١٠١.

4- تفسير قمى ١/٣٢٠.كافى ١/٢٠٧.

5- سوره حج: ٥٧.

6- تفسير قمى ٢/٨٦.

7- سوره نمل: ٩٣.

مى نمايد خدا به شما آيات خود را پس خواهيد شناخت آنها را فرمود كه: مراد اميرالمؤ منين و ائمه عليه‌السلام اند؛ چون بر مى گردند در رجعت، دشمنان ايشان مى شناسند ايشان را چون مى بينند آنها را (1)

و باز روايت كرده است به سند حسن كالصريح از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه (إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) (2) يعنى: اگر خواهيم مى فرستيم بر ايشان از آسمان آيتى پس بر مى گردند گردنهاى ايشان براى آن آيه خاضغ و ذليل كه مراد خضوع گردنهاى بنى اميه است در وقتى كه صدا از آسمان به اسم صاحب الامر عليه‌السلام ظاهر مى گردد. (3)

و ايضا گفته است در تفسير قول حق تعالى (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُ‌ونَ) (4) يعنى: انكار نمى كنند آيات ما را مگر كافران (5) كه مراد آن است كه انكار نمى كنند امير المؤ منين و ائمه عليه‌السلام را مگر كافران. و ايضا به سند معتبر از حضرت امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه ذلك بانه كانت (تَّأْتِيهِمْ رُ‌سُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ) (6) كه مراد از بينات، ائمه عليه‌السلام اند، (7) و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه ميمونه (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْ‌جُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْ‌آنٍ غَيْرِ‌ هَـٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ) (8) يعنى: و چون تلاوت مى شود بر ايشان آيات ما در حالتى كه بين و واضحند مى گويند آن جماعتى كه اميد ملاقات ما ندارند - يعنى اعتقاد به آخرت ندارند -: بياور قرآنى غير اين

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٣٢.

2- سوره شعراء: ٤.

3- تفسير قمى ٢/١١٨.

4- سوره عنكبوت: ٤٧.

5- تفسير قمى ٢/١٨٨.

6- سوره تغابن: ٦.

7- تفسير قمى ٢/٣٧٣.

8- سوره يونس: ١٥.

يا بدل كن اين را حضرت فرمود كه: يعنى بدل كن على عليه‌السلام را (1) گويا مراد اين باشد كه ايشان مى گفتند قرآنى بياور كه ولايت على عليه‌السلام در آن نباشد يا در اين قرآن به جاى على عليه‌السلام ديگرى را قرار ده.

و در احاديث بسيار به روايت ابن ماهيار و ديگران از حضرت صادق و امام رضا عليه‌السلام وارد شده است در تفسير اين آيه (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (2) كه اكثر مفسران گفته اند كه مراد آن است كه: بدرستى كه قرآن در لوح محفوظ نزد ما محفوظ است از تغيير و بلند مرتبه است در ميان كتابهاى آسمانى و حكيم است يعنى مشمتل است بر حكمتها يا محكم است، و منسوخ نمى گردد به غير خود، (3) فرمودند: مراد آن است كه حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در سوره حمد كه ام الكتاب است مذكور است حكيم و دانا است، (4) و اين مبتنى بر آن است كه الصراط المستقيم على عليه‌السلام است، و راه، ولايت و متابعت او، چنانچه منقول است كه از حضرت امام رضا عليه‌السلام پرسيدند كه: در كجاى ام الكتاب ذكر على بن ابى طالب عليه‌السلام است؟ فرمود كه: (اهْدِنَا الصِّرَ‌اطَ الْمُسْتَقِيمَ) (5) كه على عليه‌السلام صراط مستقيم است (6) و در دعاى روز غدير ذكر شده است كه: شهادت مى دهم كه على عليه‌السلام امام هادى و رشيد است و امير مؤ منان است؟ او را در كتاب خود ذكر كرده است كه گفته و انه فى ام الكتاب لدينا لعلى حكيم (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٤١٩؛ تفسير عياشى ٢/١٢٠؛ تفسير قمى ١/٣١٠.

2- سوره زخرف: ٤.

3- مجمع البيان ٥/٣٩. تفسير بيضاوى ٤/٩٩.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٥٢؛ تفسير قمى ٢/٢٨٠؛ معانى الاخبار ٣٢.

5- سوره فاتحه: ٦.

6- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٥٢.

7- مصباح المجتهد ٦٩٢؛ اقبال الاعمال ٢/٢٨٤؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٥٣.

### فصل پنجم در بيان آنكه برگزيده بندگان وآل ابراهيم، ائمه عليه‌السلام اند و در اين باب چند آيه است

آيه اول - آنكه حق تعال مى فرمايد (ثُمَّ أَوْرَ‌ثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَ‌اتِ بِإِذْنِ اللَّـهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ‌ ﴿٣٢﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا) (1) تا آخر آيه، يعنى: پس به ميراث داديم كتاب را كه قرآن باشد يا تورات يا مطلق كتابهاى الهى را. الذين اصطفينا من عبادنا به آنها كه برگزيده ايم از بندگان خود، بعضى گفته اند كه اين برگزيده ها پيغمبرانند؛ و بعضى گفته اند كه علماى امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند؛ و احاديث بسيار خواهد آمد كه اين مخصوص اهل بيت است، فمنهم ظالم لنفسه پس بعضى از ايشان ستم كننده اند مر نفس خود را، اختلاف كرده اند مفسران در مرجع ضمير منهم، سيد مرتضى و جماعتى از مفسران گفته اند كه ضمير راجع است به عباد، يعنى: بعضى از بندگان ما ستم كننده اند بر نفس خود؛ و بعضى گفته اند كه راجع است به برگزيدگان، و منهم مقتصد و بعضى از ايشان ميانه رواند و منهم سابق بالخيرات باذن الله و بعضى از ايشان پيشى گيرنده اند به خيرات و نيكيها به توفيق خدا، ذلك هو الفضل الكبير اين است آن فضيلت بزرگ. باز اختلاف كرده اند مفسران در احوال اين سه فرقه كه در آيه مذكور شده: بعضى گفته اند همه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فاطر: ٣٣ و ٣٢.

نجات مى يابند؛ و بعضى گفته اند آنها كه ظالمند از عذاب الهى نجات نمى يابند، چنانكه قتاده گفته است كه: ظالم، اصحاب مشئمه، و مقتصد، اصحاب ميمنه است؛ و سابق، سابقون مقربونند. جنات عدن يدخلونها بهشتهاى عدن و دار اقامت است كه ايشان داخل مى شوند آنها را خلاف كرده اند در آنكه ضمير فاعل يدخلونها به چه راجع است؛ بعضى گفته اند كه به هر سه راجع است و هر سه داخل بهشت مى شوند؛ و بعضى گفته اند راجع است به برگزيدگان كه فرمود الذين اصطفينا من عبادنا؛ و بعضى گفته اند راجع است به مقتصد و سابق، و ظالم داخل نيست. (1)

و اما احاديث كه در اين باب وارد شده است:

در معانى الاخبار از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه: ظالم پيوسته متابعت شهوات نفس خود مى كند، و مقتصد دور دل خود مى گردد - يعنى سعى در تصحيح عقايد خود مى نمايد يا در پى اصلاح نفس خود است، يا در پى عبادت است و اغراض دنيوى نيز او را منظور مى باشد - و سابق به خيرات گرد پروردگار خود مى گردد - يعنى از مرادات خود خالى شده و بغير رضاى پرورگار خود غرضى نمى دارد - (2)

و ايضا به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: ظالم از ذريه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن است كه حق امام را نداند؛ و مقتصد آن است كه امامت امام را اعتقاد كند و حق او را داند، و سابق به خيرات امام است. (3).

و در مجمع البيان از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است اين مضمون را و در آخرش فرمود كه همه ايشان آمرزيده اند، جنات عدن يدخلونها يعنى سابق و مقتصد داخل جنت مى شوند. (4)

و ايضا به سند معتبر از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: از تفسير اين آيه سؤال

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به مجمع البيان ٤/٤٠٨، تفسير قرطبى ١٤/٣٤٦؛ تفسير فخر رازى ٢٦/٢٤.

2- معانى الاخبار ١٠٤.

3- معانى الاخبار، ١٠٤ و در تفسير روح المعانى ١١/٣٦٩ از امام صادق عليه السلام نقل شده است.

4- مجمع البيان ٤/٤٠٩.

كرده اند فرمود: كه در حق ما اهل بيت نازل شده.

ابوحمزه ثمالى گفت كه: پرسيدم: ظلم كننده بر خود، از شما كيست؟

فرمود: آن است كه گناه و ثواب او برابر باشد از ما اهل بيت، يعنى ذريه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس او ظلم كننده است بر نفس خود كه تقصير در عبادت خدا كرده است.

گفتم: كيست مقتصد از شما؟

فرمود: آن است كه عبادت خدا كند در حال شدت و رخا، يا در حال غلبه اهل حق و حال غلبه اهل باطل تا وقتى كه مرگ متيقن به او برسد.

گفت: كيست سابق به خيرات از شما؟

فرمود: آن است كه مردم را به راه پروردگار خود بخواند و امر كند مردم را به نيكيها و طاعات و نهى كند مردم را از بديها و معاصى و ياور گمراه كنندگان نباشد و از جانب خيانت كنندگان خصمى ننمايد و راضى به حكم فاسقان نباشد مگر كسى كه بر نفس خود و دين خود ترسد و ياورى نيابد كه با ايشان معارضه كند و از روى تقيه با ايشان مدارا كند. (1) على بن ابراهيم گفته: الذين اصطفينا ائمه عليه‌السلام اند، ظالم لنفسه از آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غير ائمه اند كه انكار حق امام كنند، و مقتصد آن است كه اقرار به امام كند از آل محمد عليه‌السلام؛ و سابق الخيرات امام است. (2)

و در احتجاج روايت نموده كه: ابوبصير از حضرت صادق عليه‌السلام سؤ ال كرد از تفسير اين آيه، حضرت فرمود، تو چه مى گوئى؟ گفت: من مى گويم مخصوص فرزندان فاطمه عليه‌السلام است، حضرت فرمود: كسى كه شمشير بلند كند و مردم را بسوى خود دعوت كند و بسوى ضلالت و گمراهى و به ناحق دعوى كند خواه از فرزندان: فاطمه باشد و خواه از غير ايشان داخل اين آيه نيست، گفت: پس كه داخل است در اين آيه؟ فرمود كه: ظالم بر نفس خود آن است كه مردم را نه بسوى ظلالت مى خواند و نه بسوى هدايت؛ و مقتصد از ما اهل بيت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانى الاخبار ١٠٥.

2- تفسير قمى ٢/٢٠٩؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٨٣.

آن است كه حق امام را مى شناسد؛ و سابق بالخيرات امام است. (1)

و در بصائرالدرجات به چهارده طريق معتبر روايت كرده كه: سابق به خيرات امام است. (2)

از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده كه: (الَّذِینَ اَصطَفینا) آل محمد عليهم‌السلام اند؛ و سابق به خيرات امام است(3).

از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده كه: اين آيه در شان ما نازل شده است، و سابق به خيرات امام است. (4)

و به سند ديگر از آن حضرت روايت نموده كه: سابق به خيرات امام است، و اين آيه در شان فرزندان على و فاطمه عليه‌السلام نازل شده است. (5)

و در كشف الغمه از دلايل حيمرى روايت كرده كه ابوهاشم جعفرى گفت: سوال كردم از حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام از تفسير اين آيه، فرمود كه: هر سه از آل محمدند، و ظالم لنفسه آن است كه اقرار به امام نمى كند.

ابوهاشم گفت: پس آب از ديده من ريخت و در خاطر خود گذرانيدم كه اين چه بزرگى است كه خدا به آل محمد داده است؛ حضرت به اعجاز مى دانست كه اين معنى در خاطر من خطور كرده، پس نظر كرد بسوى من و فرمود كه: امر امامت عظيمتر و رتبه امام بزرگتر است از آنچه در خاطر گذرانيدى از عظمت شان آل محمد، پس حمد كن خدا را كه تو را متمسك به حبل ايشان گردانيده است و معتقد به امامت ايشان نموده، تو را در روز قيامت به نام ايشان خواهند طلبيد در وقتى كه هر گروهى را به نام امام خود بخوانند؛ پس شاد باشى اى ابوهاشم كه تو بر مذهب حقى،. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- احتجاج ٢/٣٠١.

2- بصائرالدرجات ٤٤-٤٧.

3- بصائرالدرجات ٤٦.

4- بصائرالدرجات ٤٦.

5- بصائرالدرجات ٤٥.

6- كشف الغمة ٣/٢١٥؛ خرايج ٢/٦٨٧.

و در مجمع البيان در ابوالدردا روايت نموده كه گفت: شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در تفسير اين آيه فرمود كه: سابق داخل بهشت مى شود بى حساب؛ و مقتصد را حساب مى كنند حساب آسان؛ و ظلم كننده بر نفس خود در مدتى طويل در مقام حساب او را حبس مى كنند پس داخل بهشت مى شود، پس ايشانند كه مى گويند: (الْحَمْدُ لِلَّـهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ) (1) يعنى: حمد و سپاس خداوندى را سزاست كه از ما برطرف كرد ترس و اندوه و بدى عاقب را. (2)

و از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: ظلم كننده از ما آن است كه عمل شايسته كند و عمل ديگر بد و ناشايسته كند؛ و مقتصد عبادت كننده است كه سعى بسيار در عبادت كند؛ و سابق به خيرات على و حسن و حسين عليه‌السلام است و هر كه شهيد كشته شود از آل محمد عليه‌السلام.(3)

و سيد ابن طاووس در كتاب سعدالسعود از تفسير محمد بن العباس روايت نموده، و صاحب تاويل الآيات الباهره نيز از او روايت كرده است به سند او از ابى اسحاق سبيعى كه گفت: به حج رفتم محمد بن على را ملاقات كردم - يعنى ابن الحنيفه را - پس از تفسير اين آيه پرسيدم، او گفت: قوم تو در تفسير اين آيه چه مى گويند - و مراد از قوم او اهل كوفه اند؟ گفتم كه: مى گويند مراد شيعيانند، فرمود: پس چرا مى ترسند هر گاه از اهل بهشتند؟ گفتم: پس تو چه مى گويى فداى تو شوم؟ فرمود كه: اين مخصوص ما اهل بيت است، اى اسحاق! اما سابق به خيرات پس على بن ابى طالب و حسن و حسين عليه‌السلام است و هر امامى از ما - و در بعضى از نسخ: و هر شهيدى از ما -؛ و مقتصد آن است كه روزها روزه مى دارد و شب به عبادت مى ايستد؛ و اما ظالم بر خود، پس در او هست آنچه در حق توبه كاران نازل شده است - و در بعضى از روايات: آنچه در ساير مردم است - و او آمرزيده است، اى ابواسحاق! به سبب ما زايل مى گرداند خدا عيبهاى شما را و به ما ادا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فاطر: ٣٤.

2- مجمع البيان ٤/٤٠٨.

3- مجمع البيان ٤/٤٠٩؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٤٢؛ تفسير روح المعانى ١١/٣٦٩.

مى كند قرضهاى شما را و به ما افتتاح مى كند خلافت و هدايت را و به ما ختم مى كند نه به شما، و مائيم غار شما و پناه شما مانند اصحاب كهف، و مائيم كشتى نجات شما مانند كشتى نوح، و مائيم درگاه حطه شما مانند باب حطه بنى اسرائيل.

و سيد رحمه الله فرموده است كه: محمد بن العباس تاويل اين آيه را به اين وجه به بيست طريق روايت كرده است به اندك زيادتى و نقصانى. (1)

و فرات بن ابراهيم نيز روايت كرده است به اندك تفاوتى. (2)

و در كتاب تاويل الآيات الباهره از تفسير محمد بن العباس به سند معتبر از سورة بن كليب روايت كرده است كه: از امام محمد باقر عليه‌السلام سوال كردم از تفسير اين آيه، حضرت فرمود كه: ظالم لنفسه آن است كه امام را نشناسد؛ گفتم، پس مقصدت كيست؟ گفت: آن است كه امام را شناسد، گفتم: سابق به خيرات كيست؟ گفت: امام است؛ گفتم: پس از براى شيعيان شما چيست؟ گفت: گناهان ايشان آمرزيده مى شود و قرضهاى ايشان ادا مى شود و مائيم باب حطه ايشان و به ما آمرزيده مى شود گناهان ايشان.(3)

و ايضا به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: الذين اصطفينا آل محمد عليه‌السلام اند كه برگزيده خدايند، و ظلم كننده بر نفس خود، هالك است؟ و مقتصد، صالحانند، و سابق به خيرات، على مرتضى عليه‌السلام است، خداوند عالم مى فرمايد ذلك هو الفضل الكبير يعنى قرآن، جنات عدن يدخلونها يعنى آل محمد عليه‌السلام داخل مى شوند در قصور بهشتها كه هر قصرى از يك دانه مرواريد است كه در آن شكافى و وصلى نيست، اگر جمع شوند اهل سلام در آن قصر گنجايش همه داشته باشد، و در آن قصر قبه ها از زبرجد بوده باشد و در هر قبه دو درگاه بوده باشد كه هر درگاهى طولش دوازده ميل بوده باشد كه چهار فرسخ است؛ بعد از آن خدا مى گويد كه: ايشان چون داخل بهشت شوند گويند: حمد و سپاس خداوندى را سزاست كه از ما برداشت حزن را،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سعدالسعود ١٠٧؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٨١.

2- تفسير فرات كوفى ٣٤٨.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٨١.

حضرت فرمود كه: آن چيزى است كه در دينا به ايشان رسيده باشد از ترسها و شدتها و سختيها (1)

مترجم گويد كه: حاصل اين احاديث به يكى از دو وجه بر مى گردد:

اول آنكه: ضماير راجع است به اهل بيت عليه‌السلام و ساير ذريه طيبه بوده باشد؛ و ظالم، فاسق ايشان باشد، و مقتصد، صالح ايشان باشد، و سابق به خيرات، امام باشد، و بنابراين در اين قسمت داخل نخواهد بود كسى كه دعوى امامت به ناحق كند يا از جهت ديگر عقايدش درست نباشد.

دوم آنكه: ظالم كسى باشد كه اعتقادش درست نباشد؛ و مقتصد كسى باشد كه عقايدش درست باشد و امرى كه منافى ايمان باشد از او صادر نشود، پس ضمير يدخلونها راجع به مقتصد و سابق است نه ظالم، و مى تواند بود كه هر دو مراد باشند به حسب ظهر و بطن آيه يا بطون مختلفه؛ و بر هر تقدير مراد به اصطفينا آن خواهد بود كه خدا اين ذريه طيبه را برگزيده است به آنكه در ميان ايشان اوصياء و ائمه قرار داده نه آنكه هر يك زا ايشان را وصى و امام گردانيده؛ و همچنين مراد به ميراث در آن كتاب آن است كه بعضى از ايشان را علم كتاب داده و اين شرفى است براى همه اگر ضايع نكنند.

آيه دوم - (إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَ‌اهِيمَ وَآلَ عِمْرَ‌انَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾ ذُرِّ‌يَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (2) يعنى: بدرستى كه حق تعالى برگزيد براى نبوت و امامت و خلافت آدم و نوح را و آل ابراهيم را - كه اولاد اويند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام نيز داخلند - و آل عمران را و خلاف است كه كيستند: بعضى گفته اند مراد موسى و هارون و اولاد ايشانند زيرا كه موسى و هارون پسرهاى عمران بودند؛ و بعضى گفته اند مريم و عيسى مرادند زيرا كه مريم دختر عمران بود.(3) و شيخ طبرسى رحمه الله گفته است كه در قرائت اهل بيت چنين است: و آل محمد على

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٨٢-٤٨٣.

2- سوره آل عمران: ٣٣ و ٣٤.

3- تفسير تبيان ٢/٤٤١؛ مجمع البيان ١/٤٣٣؛ تفسير كشاف ١/٣٥٤؛ تفسير بغوى ١/٢٩٤.

العالمين؛ و از ائمه عليه‌السلام منقول است كه: آل ابراهيم آل محمد عليه‌السلام اند. (1)

و ايضا طبرسى گفته است كه: واجب است كه آن جماعتى كه خدا ايشان را برگزيده است مطهر و معصوم و منزه باشند از قبايح، زيرا كه خدا اختيار نمى كند و بر نمى گزينند مگر كسى را كه چنين باشد و ظاهرش مثل باطنش باشد در طهارت و عصمت، پس بنابراين اصطفا مخصوص كسى خواهد بود كه معصوم باشد از آل ابراهيم و آل عمران خواه پيغمبر باشد و خواه امام. ذريه يعنى اولاد و اعقابى چندند، بعضها من بعض كه بعضى از ايشان از بعضى ديگرند يعنى يارى يكديگر مى كنند در دين، يا از نسل يكديگرند زيرا كه ذريه آدمند پس ذريه نوح پس ذريه ابراهيم؛ چنانچه از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه فرموده است: آنها كه خدا ايشان را بگزيده است بعضى از نسل بعضى اند. تمام شد كلام (2) طبرسى.

و على بن ابراهيم در تفسير گفته است كه: عالم - يعنى امام موسى كاظم عليه‌السلام - فرمود كه: آيه چنين نازل شده: و آل ابراهيم و آل عمران و آل محمد على العالمين، پس آل محمد را از قرآن انداختند. (3)

و شيخ طوسى در مجالس به سند معتبر از ابراهيم بن عبدالصمد روايت كرده كه گفت: شنيدم از حضرت صادق عليه‌السلام كه اين آيه را چنين مى خواند ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل محمد على العالمين و فرمود: چنين نازل شده.(4)

و در كتاب تاويل الآيات از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چيست حال جماعتى كه چون آل ابراهيم و آل عمران را ياد مى كنند شاد مى شوند و چون آل محمد را ياد مى كنند دلهاى ايشان منقبض مى شود؟ سوگند ياد مى كنم به آن خدائى كه جان محمد در دست قدرت اوست كه اگر يكى از آنها به قيامت بيايد با عمل هفتاد پيغمبر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ١/٤٣٣، تفسير تبيان ٢/٤٤١.

2- مجمع البيان ١/٤٣٣.

3- تفسير قمى ١/١٠٠.

4- امالى شيخ طوسى ٣٠٠.

خدا قبول نكند تا ولايت من و على بن ابى طالب را اقرار نكند.(1) و ايضا روايت كرده است از ابن عباس كه گفت: رفتم به خدمت حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و گفتم: اى ابوالحسن! خبر ده مرا به آنچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وصيت فرموده است بسوى تو، گفت: خبر مى دهم شما را بدرستى كه خدا برگزيده از براى شما دين خود را و پسنديد آن را از براى شما و تمام كرد نعمت خود را بر شما و شما سزاوارتر بوديد به آن نعمت و اهل آن بوديد، و بدرستى كه حق تعالى وحى كرد بسوى پيغمبرش كه وصيت كند بسوى من پس حضرت فرمود: يا على! حفظ كن وصيت مرا و رعايت كن امان مرا و وفا كن به عهد من و به وعده هاى من و اداكن قرضهاى مرا و احيا كن سنتهاى مرا و دعوت كن مردم را بسوى ملت من، زيرا كه خدا برگزيد مرا و پسنديد مرا پس به خاطر آوردم دعاى برادرم موسى عليه‌السلام را پس گفتم: خداوندا! بگردان از براى من وزيرى از اهل من چنانچه هارون از براى موسى قرار دادى، پس حق تعالى وحى كرد بسوى من كه: على وزير توست و ياور توست و خليفه توست بعد از تو؛ يا على! تو از امامان هدايتى و اولاد تو از تواند، پس شما كشانندگانيد بسوى هدايت و تقوى و درختيد كه من اصل آنم و شما شاخه ها و فرع آنيد، هر كه به آن درخت چنگ زند پس بتحقيق كه نجات يافته است و هر كه از آن تخلف كند پس هلاك گرديده است و در دركات ضلالت فرو رفته است، و شمائيد آنها كه حق تعالى واجب گردانيده است مودت و محبت شما را و اقرار به امامت شما را، و شمائيد آن جماعتى كه ايشان را در كتابش ياد كرده است و وصف نموده ايشان را از براى بندگانش پس فرموده است ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين \* ذرية من بعض و الله سميع عليم پس شمائيد بگزيده از جانب خدا از آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران و بهترين قبيله اند و شيعه ايد از اسماعيل و عترت و هدايت كنندگانيد از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ١/١٠٦. و همچنین رجوع شود به امالی شیخ طوسی140.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/١٠٦.

و عياشى از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير ان الله اصطفى تا ذرية بعضها من بعض فرمود: ما از آن ذريتيم و بقيه آن عترتيم. (1) و به سند ديگر روايت كرده است كه: در قرآن به جاى و آل عمران، و آل محمد بوده است، آنها كه قرآن را جمع كرده اند نامى را به جاى نامى گذاشته اند. (2)

و به چند سند ديگر روايت كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: روح و راحت و رحمت و نصرت و آسانى و توانگرى و خشنودى و غلبه بر اعادى و قرب خدا و محبت از جانب خدا و از جانب رسول او از براى كسى است كه على را دوست دارد و پيروى كند اوصياء بعد از او را، بر من واجب است كه ايشان را داخل گردانم در شفاعت خود و بر پروردگار من لازم است كه شفاعت مرا در حق ايشان قبول كند زيرا كه ايشان اتباع منند و هر كه متابعت من نمايد از من است، مثل ابراهيم جارى شده است در من كه ابراهيم گفت: (فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) (3) زيرا كه ابراهيم از من است و من از اويم، و دين من دين او و دين او دين من است، سنت من سنت اوست و سنت من است، و فضيلت من فضيلت اوست و من از او افضلم، و اين تصديق فرموده پروردگار من است كه فرمود ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم (4)

و ابن بطريق در كتاب عمده از تفسير ثعلبى روايت كرده است از ابى وابل كه گفت: خوانده ام در مصحف عبدالله بن مسعود: ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل محمد على العالمين. (5)

آيه سوم - قول خدا است (الْحَمْدُ لِلَّـهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ) (6) يعنى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/١٦٨.

2- تفسير عياشى ١/١٦٨ و ١٦٩.

3- سوره ابراهيم: ٣٦.

4- تفسير عياشى ١/ ١٦٩.

5- عمده ابن بطريق ٥٥.

6- سوره نمل: ٥٩.

سپاس مخصوص خداوند عالميان است و سلام خدا بر بندگان او كه برگزيده است ايشان را.

على بن ابراهيم گفته است كه: آن بندگان برگزيده، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند. (1)

آيه چهارم - (رَّ‌بَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّ‌يَّتِي) تا آخر آيات، در وقتى كه حضرت ابراهيم عليه‌السلام اسماعيل و هاجر را به امر الهى در نزد كعبه معظمه گذاشت گفت: اى پروردگار ما! بدرستى كه من ساكن گردانيدم بعضى از ذريه و فرزندان خود را (بِوَادٍ غَيْرِ‌ ذِي زَرْ‌عٍ) در واديى كه ذر آنجا زراعت نمى شود و قابل زراعت نيست چون سنگ است، (عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّ‌مِ) نزد خانه تو كه مكرم و محترم است هميشه (رَ‌بَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ) اى پروردگار ما! از براى آنكه نماز را برپا دارند. (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) پس بگردان دلهاى چند از مردم را كه سرعت كنند به مودت و شوق بسوى ايشان يا دوست و مشتاق ايشان باشند (وَارْ‌زُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَ‌اتِ) و روزى كن ايشان را از ميوه ها، (لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُ‌ونَ) (2) شايد كه ايشان شكر كنند اين نعمتها را.

عياشى و ابن شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: مائيم بقيه آن عترت و دعاى حضرت ابراهيم از براى ما بود و بس؛ (3) و به روايت ديگر: مائيم بقيه آن ذريه. (4) و در تفسير فرات از ابن عباس روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مراد از افئدة من الناس دلهاى شيعيان ماست كه ميل مى كنند و مسارعت مى نمايند بسوى محبت ما.(5)

و به سند ديگر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه حق تعالى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٢٩.

2- سوره ابراهيم: ٣٧.

3- تفسير عياشى ٢/٢٣٢؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٩٥. مجمع البيان ٣/٣١٨.

4- تفسير عياشى ٢/٢٣١.

5- تفسير فرات كوفى ٢٢٤.

فرمود فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم كه ضمير راجع به ذريه باشد، و نفرمود اليه كه ضمير راجع به خانه كعبه باشد، پس شما گمان مى كنيد كه خدا بر شما واجب گردانيده است آمدن بسوى سنگها را و دست ماليدن بسوى اينها را و واجب نگردانيده است، بر شما آمدن بسوى ما را و سؤ ال كردن مسائل از ما را و محبت ما اهل بيت را، و الله كه بر شما واجب نگردانيده است غير اين را. (1)

آيه پنجم - (اِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَ‌اهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّـهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) (2) يعنى: سزوارترين مردم به انتساب به حضرت ابراهيم آن جماعتند كه پيروى او كردند و اين پيغمبر و آنها كه ايمان آورده اند به او و خدا ولى و ياور مومنان است.

در كافى به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد به اينها كه ايمان آورده اند، ائمه عليه‌السلام اند و اتباع (3) ايشانند. و در مجمع البيان از عمر بن يزيد روايت كرده است كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: شما و الله از آل محمديد، گفتم: از خودشان؟ گفت: بلى و الله از خودشان؛ سه مرتبه فرمود پس نظر كرد بسوى من و من نظر كردم بسوى او، پس فرمود: اى عمر! حق تعالى در كتابش مى فرمايد ان اولى الناس تا آخر آيه. (4)

آيه ششم - (أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّ‌يَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّ‌يَّةِ إِبْرَ‌اهِيمَ وَإِسْرَ‌ائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّ‌حْمَـٰنِ خَرُّ‌وا سُجَّدًا وَبُكِيًّا) (5) ترجمه ظاهر لفظش آن است كه: ايشان آن جماعتند كه انعما كرده است خدا بر ايشان پيغمبران از فرزندان آدم و از آن جماعت كه ايشان را بار كرديم با

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٢٢٣-٢٢٤.

2- سوره آل عمران: ٦٨.

3- كافى ١/٤١٦؛ تفسير عياشى ١/١٧٧. و در آنجا روايت از امام صادق عليه السلام است.

4- مجمع البيان ١/٤٥٨. تفسير قمى ١/١٠٥. تفسير عياشى ١/١٧٧. امالى شيخ طوسى ٤٥.

5- سوره مريم: ٥٨.

نوح در كشتى و از ذريه ابراهيم و اسرائيل - كه يعقوب است - و از آن جماعت كه ايشان را هدايت كرديم و برگزيديم گروهى هستند كه هر گاه خوانده مى شود بر ايشان آيات خداوند رحمان بر زمين مى افتند سجده كننده گان و گريه كنندگان. محمد بن العباس روايت كرده است به سند معتبر از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام كه از آن حضرت پرسيدند از تفسير اين آيه، فرمود: مائيم ذريه ابراهيم و مائيم آنها كه با نوح در كشتى سوار شديم و مائيم برگزيده خدات و اما قول حق تعالى و ممن هدينا و اجتبينا پس ايشان بخدا سوگند كه شيعيان مايند كه خدا هدايت كرده است ايشان را بسوى مودت و محبت ما و اختيار كرده است ايشان را از براى دين ما پس بر دين ما زندگى مى كنند و بر آن مى ميرند؛ و وصف كرده است حق تعالى ايشان را به عبادت و خشوع و رقت قلب به آنكه فرموده است اذا تتلى عليهم تا(1) بكيا

مترجم گويد: تفسيرى كه حضرت فرموده مبتنى بر آن است كه و ممن هدينا جمله مستانفه باشد چنانچه جمعى از مفسران گفته اند (2)

آيه هفتم - (وَلَقَدِ اخْتَرْ‌نَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) (3) يعنى: برگزيديم ايشان را دانسته بر عالميان.

در تفسير محمد بن العباس به سند معتبر از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: يعنى امامان از مؤ منان را تفضيل داديم بر غير ايشان.(4)

مترجم گويد: اگر چه ظاهر آيه اين است كه ضمير راجع به حضرت موسى عليه‌السلام و قوم او بوده باشد اما چون حكم بنى اسرائيل و اين امت متشابه است و به جاى پيغمبران كه در امت موسى بودند كه خلفاى او بودند در اين امت ائمه قائم مقام حضرت رسولند و افضلند از ساير امت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٠٥.

2- مجمع البيان ٣/٥١٩.

3- سوره دخان: ٣٢. ٤٨٦- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٧٤.

4- تاويل الآيات الظاهرة 2/574.

### فصل ششم در بيان وجوب مودت و محبت اهل بيت عليه‌السلام است و آنكه مودت ايشان مزدرسالت است

حق تعالى مى فرمايد (وَلَقَدْ أَرْ‌سَلْنَا رُ‌سُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّ‌يَّةً) (1) و مى فرمايد (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرً‌ا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْ‌بَىٰ وَمَن يَقْتَرِ‌فْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ‌ شَكُورٌ‌) (2)

شيخ طبرسى رحمه الله در تفسير اين آيه اولى روايت كرده است از ابن عباس كه: كافران سرزنش كردند حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به بسيار تزويج كردن زنان، و گفتند: اگر پيغمبر مى بود هر آينه مشغول مى كرد او را پيغمبرى از خواستن زنان؛ پس اين آيه نازل شد. (3) و روايت كرده اند از حضرت صادق عليه‌السلام كه اين آيه را خواند پس اشاره نمود به سينه خود و گفت: مائيم بخدا سوگند ذريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.(4)

و در تفسير آيه دوم گفته است كه: اختلاف كرده اند در معنى صدر آيه بر چند قول:

اول آنكه: سوال نمى كنيم در تبليغ رسالت مزدى مگر دوستى و محبت كردن در چيزى كه موجب قرب الهى باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره رعد: ٣٨.

2- سوره شورى: ٢٣.

3- مجمع البيان ٣/٢٩٧.

4- مجمع البيان ٣/٢٩٧. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٣٥.

دوم آنكه: مراد آن باشد كه: مگر آنكه دوست داريد مرا در قرابتى كه با شما دارم.

سوم آنكه: نمى خواهم از شما بر رسالت مزدى مگر آنكه دوست داريد خويشان و عترت مرا، و حفظ نمائيد حرمت مرا در ايشان. و اين معنى منقول است از على بن الحسين عليه‌السلام و سعيد بن جبير و عمرو بن شعيب و امام محمد باقر عليه‌السلام و امام جعفر صادق عليه‌السلام و جماعتى. (1)

و در شواهد التنزيل روايت نموده است از ابن عباس كه: چون اين آيه نازل شد صحابه گفتند: يا رسول الله! كيستند آن جماعت كه ما را امر كرده اند به دوستى ايشان؟ حضرت فرمود كه: على و فاطمه و فرزندان ايشان.(2)

و ايضا از ابو امامه باهلى روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت كه: حضرت عزت خلق كرد پيغمبران را از درختهاى متفرق، و مخلوق شديم من و على از يك درخت پس من اصلم و على فرع آن است و حسن و حسين ميوه هاى آنند و شيعيان ما برگهاى آنند، پس هر كه به شاخه اى از شاخه هاى آن بچسبد نجات مى يابد، و هر كه ميل كند از آن فرو مى رود در دركات عذاب الهى، و اگر بنده اى عبادت كند خدا را در ميان صفا و مرده هزار سال پس هزار سال تا آنكه مانند مشك پوسيده شود پس درنيايد محبت ما را، خدا او را سرنگون در آتش جهنم اندازد؛ پس اين آيه را خواند قل لا اسلكم عليه اجرا الا المودة فى القربى (3)

وزاذان از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت نموده است كه: در سوره هاى حم در شات مودت ما آيه اى هست كه حفظ نمى كند مودت ما را مگر هر مؤ منى؛ پس اين آيه را خواند. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- براى اطلاع از اقوال گذشته رجوع شود به تفسير تبيان ٩/١٥٨؛ مجمع البيان ٥/٢٨. تفسير بغوى ٤/١٢٥.

2- شواهد التنزيل ٢/١٨٩. تفسير الدر المنثور ٦/٧؛ مناقب ان المغازلى ٢٥٩. عمده ابن بطريق ٤٧.

3- شواهد التنزيل ٢/٢٠٥. مجمع البيان ٥/٢٩.

4- شواهد التنزيل ٢/٢٠٥؛ مجمع البيان ٥/٢٩.

پس شيخ طوسى رحمه الله گفته است كه: بر هر تقدير در اين مودت دو قول است:

اول آنكه: استثناء منقطع است، زيرا كه اين مودت به سبب اسلام واجب است پس مزد پيغمبرى نخواهد بود.

دوم آنكه: استثناى متصل است، يعنى: سؤ ال نمى كنم مزدى مگر مودت كه به اين مزد راضى شدم و اين نفعش به شما بر مى گردد، پس گويا مزدى سوال نكرده ام. (1)

و ابوحمزه ثمالى در تفسيرش از ابن عباس روايت نموده است كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون به مدينه تشريف آورد و مستحكم شد اسلام، انصار در ميان خود گفتند كه: مى رويم به خدمت آن حضرت و عرض مى كنيم كه: خرجها بر تو وارد مى شود اينك مالهاى ما از توست هر حكم كه مى خواهى در آنها بكن بى آنكه حرجى بر تو باشد يا حرام باشد بر تو؛ پس چون اين عرض را كردند اين آيه نازل شد قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة فى القربى پس آيه را بر ايشان خواند و فرمود كه: بايد خويشان مرا دوست بداريد بعد از من؛ پس از خدمت بيرون آمدند انقياد كنندگان فرموده آن حضرت را، پس منافقان گفتند: محمد اين را دز همين مجلس افترا كرد مى خواهد ما را ذليل خويشان خود گرداند بعد از خود، پس اين آيه نازل شد )افْتَرَىٰ عَلَى اللَّـهِ كَذِبًا( (2) پس فرستاد بسوى ايشان و آيه را بر ايشان خواند، پس گريستند و نزول اين آيه بر ايشان دشوار آمد، پس اين آيه نازل شد )وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ( (3) يعنى اوست خداوندى كه قبول مى كند توبه از بندگانش، پس از عقب ايشان فرستاد و ايشان را بشارت داد و فرمود )وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا( (4) يعنى: و مستجاب مى گرداند خدا دعاى آنها را كه ايمان آوردند، يا ثواب مى دهد ايشان را، يا ايشان اجابت مى كنند دعوت خدا را؛ پس گفت: مراد آن جماعتند كه اول انقياد كردند فرموده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٥/٢٩.

2- سوره شورى: ٢٤.

3- سوره شورى: ٢٥.

4- سوره شورى: ٢٦.

خدا را و من يقترف حسنة نزد له فيها حسنا يعنى: هر كه طاعتى بكند زياده مى كنيم براى او در اين طاعت، نيكى را؛ يا آنكه ثواب از براى او واجب مى گردانيم؛ يا مضاعف مى گردانيم ثواب او را. و ابوحمزه ثمالى از سدى روايت كرده است كه: اقتراف حسنه؛ دوستى آل محمد است. (1)

در حديث صحيح روايت شده است از حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام كه خطبه اى براى مردم خواند و در خطبه فرمود كه: من از اهل بيت هستم كه خدا فرض گردانيده است مودت ايشان را بر هر مسلمانى، پس گفته است، قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة فى القربى و من يقترف حسنة نزد له فيها حسنا و اقتراف حسنه، دوستى با اهل بيت است. (2) و از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه: اين آيه نازل شده است در شان ما اهل بيت؟ اصحاب عبائيم. (3) تا اينجا كلام طبرسى بود.

و علامه حلى قدس الله سره در كشف الحق گفته است كه: روايت كرده اند سنيان در صحيح بخارى و مسلم و احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبى در تفسير خود كه: چون اين آيه نازل شد صحابه گفتند: يا رسول الله! كيستند قرابت تو كه خدا واجب گردانيده است بر ما مودت ايشان را؟ فرمود كه: على و فاطمه و دو فرزند ايشان؛ (4) و واجب بودن مودت مستلزم وجوب اطاعت است. و اين روايت را بيضاوى نيز در تفسيرش روايت نموده.(5)

فخر رازى كه از معظم علماى ايشان است در تفسير كبير خود روايت نموده از ابن عباس كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون به مدينه آمد و خرجها بر او وارد مى شد و حقوق بر او لازم مى شد به سبب بسيار آمدن عرب و غير آن، و وسعت مالى در دست او نبود؛ انصار به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٥/٢٩؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٥.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٦؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٥.

3- مجمع البيان ٥/٢٩، تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٥.

4- نهج الحق ١٧٥؛ كفاية الطالب ٩١.

5- تفسير بيضاوى ٤/٩١. المعجم الكبير ٣/٤٧. فرائد المسطمين ٢/١٣. شواهد التنزيل ٢/١٩٦.

يكديگر گفتند كه: خدا شما را هدايت كرد بر دست اين مرد و او خواهر زاده شماست و نازل شده است در شهر شمات پس از براى او، جمع كنيد قدرى از اموال خود را؛ پس قدرى از اموال خود جمع نمودند و به خدمت آن حضرت آوردند، حضرت قبول نفرمود و رد كرد بر ايشان پس اين آيه نازل شد قل لا اسالكم عليه اجرا الا الامودة فى القربى يعنى: بر ايمان آوردن شما مزدى نمى خواهم مگر آنكه دوست داريد اقارب و خويشان مرا پس تحريض و ترغيب كرد ايشان را بر مودت اقارب خود. (1)

پس نقل نموده است از صاحب كشاف كه او روايت كرده است از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: هر كه بميرد بر محبت آل محمد شهيد مرده است، و هر كه بر محبت آل محمد بميرد؛ آمرزيده مرده است؛ و هر كه بر محبت آل محمد بميرد توبه كرده است؛ و هر كه بر محبت آل محمد بميرد با ايمان كامل مرده است؛ و هر كه بر محبت آل محمد بميرد، بشارت دهد او را ملك موت به بهشت پس بشارت مى دهند او را منكر و نكير به بهشت؛ و هر كه بميرد بر محبت آل محمد؛ او را زفاف كنند بسوى بهشت چنانچه زفاف مى كنند عروس را به خانه شوهرش؛ و هر كه بر محبت آل محمد بميرد؛ بر سنت و جماعت مرده است؛ و هر كه بر بغض و عداوت آل محمد بميرد، كافر مرده است؛ و هر كه بر بغض آل محمد بميرد، بوى بهشت را نشنود. (2)

فخر رازى گفته است: اين است آنچه صاحب كشاف روايت نموده است و من مى گويم: آل محمد آن جماعتند كه امر ايشان به آن حضرت راجع مى شود، و هر كه بر گرديدن امرش به آن حضرت شديدتر باشد مى بايد او آل باشد، شك نيست در آنكه فاطمه و على و حسن و حسين تعلق ميان ايشان و ميان رسول خدا شديدترين تعلقات بود، و اين از بابت معلوم متواتر است، پس مى بايد كه ايشان آل باشند. و ايضا اختلاف كرده اند مردم در آل: بعضى گفته اند خويشانند؛ و بعضى گفته اند امت آن حضرتند. پس اگر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فخر رازى ٢٧/١٦٤.

2- تفسير فخر رازى ٢٧/١٦٥؛ تفسير كشاف ٤/٢٢٠)-٢٢١.

حمل بر خويشان كنيم؛ ايشان آلند؛ و اگر حمل كنيم بر امتى كه قبول دعوت آن حضرت كرده اند؛ باز ايشان آلند؛ پس ايشان بر هر تقدير آلند. و اما غير ايشان پس خلافى است، پس بر هر تقدير ايشان آل محمدند.

و روايت نموده است صاحب كشاف كه: چون اين آيه نازل شد گفتند: يا رسول الله! كيست قرابت تو، آن قرابتى كه واجب است بر ما مودت ايشان؟ آن حضرت فرمود كه: على و فاطمه و دو پسر ايشان؛ پس ثابت شد كه اين چهار نفر اقارب پيغمبرند، و هر گاه اين ثابت شد واجب است كه ايشان مخصوص باشند به زيادت تعظيم. و دلالت مى كند بر اختصاص ايشان به زيادت تعظيم و تكريم به چند وجه:

اول: قول حضرت عزت الا المودة فى القربى چنانچه گذشت.

دوم: چون ثابت شده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت فاطمه عليه‌السلام را بسيار دوست مى داشت فرمود: فاطمة بضعة منى يؤ ذنى ما يؤ ذنها (1)، و ثابت شده است به نقل متواتر از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه او دوست مى داشت على و حسن و حسين عليه‌السلام را، هرگاه اين ثابت شد بر همه ملت امت مثل آن واجب است، به دليل قول حق تعالى فاتبعوه لعلكم تفلحون (2) يعنى: پس متابعت كنيد حضرت رسول را شايد فلاح و رستگارى بيابيد، و فرموده است )فَلْيَحْذَرِ‌ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِ‌هِ( (3) يعنى: بايد حذر كنند آنها كه مخالفت مى كنند از امر خدا از آنكه به ايشان برسد فتنه يا عذاب اليمى، و فرموده است )قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّـهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّـهُ( (4) بگو - يا محمد - به ايشان كه: اگر دوست مى داريد خدا را پس متابعت كنيد مرا تا خدا شما را دوست دارد؛ و باز فرموده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به صحيح بن مسلم ٤/١٩٠٢؛ صحيح بخارى مجلد ٣، جزء ٦/١٥٨؛ حلية الاوليا ٢/٤٠؛ صفة الصفوة ١/٣٩٣. اسد الغابة ٧/٢١٧.

2- ایه ای به این عبارت نسیت، در سوره اعراف:158 (و اتبعوه لعلکم تهتدون) می باشد، و همچنین در مصدر است.

3- سوره نور: ٦٣.

4- سوره آل عمران: ٣١.

است )لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَ‌سُولِ اللَّـهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ( (1) يعنى: بتحقيق كه بود شما را در رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اقتدا و متابعت نيكو

سوم آنكه: دعاكردن از براى آل آن حضرت منصب عظيمى است و لهذا اين دعا را خاتمه تشهد قرار دادند در همه نمازها كه مى گويند اللهم صل على محمد و آل محمد و اين تعظيم در غير آل بعمل نيامده.

پس اينها همه دلالت مى كنند بر آنكه محبت آل محمد واجب است؛ پس شعرى چند از شافعى نقل نموده است از جمله اين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان كان رفضا حب آل محمد |  | فلیشهد الثقلان انی رافض |

يعنى: اگر دوستى آل محمد رفض است، پس گواه باشند انس و جن كه من رافضى ام. تمام شد كلام فخر رازى. (2)

و صاحب كشاف زياده بر آنچه رازى از آن نقل كرده روايت نموده است از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام كه: شكايت كردم بسوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حسد بردن مردم را بر من، حضرت فرمودند كه: آيا راضى نيستم كه چهارم چهار نفر باشى؛ اول كسى كه داخل بهشت مى شود منم و تو و حسن و حسين و زنان ما از جانب راست و چپ ما، و فرزندان ما از عقب زنان.

و از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه: حرام است بهشت بر كسى كه ظلم كند اهل بيت مرا و آزار كند مرا در حق عترت من، و هر كه احسان كند بسوى يكى از فرزندان عبدالمطلب و او جزا ندهد او را بر آن احسان، من جزا مى دهم او را بر آن احسان در وقتى كه در قيامت ملاقات كند مرا. (3)

و على بن ابراهيم در تفسير خود روايت كرده است از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام در تفسير

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره احزاب: ٢١.

2- تفسير فخر رازى ٢٧/١٦٦.

3- تفسير كشاف ٤/٢٢٠.

اين آيه )قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ‌ فَهُوَ لَكُمْ( (1) فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قومش سؤ ال كرد كه اقارب او را دوست دارند و آزار نرسانند به ايشان، پس اين آيه نازل شد كه: آن مزدى كه سوال كرده ام از شما ثوابش و منفعتش به شما عايد مى شود. (2)

و در كافى و مناقب اين شهر آشوب و قرب الاسناد به سندهاى صحيح روايت كرده اند كه حضرت صادق عليه‌السلام از مومن الطاق پرسيد كه: به بصره رفته اى؟ گفت: بلى، فرمود،: سرعت مردم را در امر تشيع و دخول ايشان در دين حق چگونه ديده اى؟ گفت: و الله كه بسيار كم است، بعضى از ايشان ميل مى كردند اما بسيار كم، فرمود كه: بر تو باد به جوانان كه به هر چيزى مسارعت ايشان بيشتر است از پيران؛ پس فرمود: چه مى گويند اهل بصره در اين آيه قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة فى القربى؟ گفت: فداى تو شوم مى گويند اين آيه از براى خويشان حضرت رسول است و از براى اهل بيت او، فرمود كه: نازل نشده است مگر در شان ما اهل بيت: حسن و حسين و على و فاطمه كه اصحاب عبايند. (3)

و در قرب الاسناد و اختصاص به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: چون آيه قل لا اسالكم تا آخر آيه بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد آن حضرت در ميان ايشان ايستاد و فرمود: ايهاالناس! بدرستى كه حق تعالى واجب نموده است از براى من بر شما فرضى، آيا ادا مى كنيد آن را؟ هيچيك از ايشان جواب نگفتند؛ در روز سوم نيز چنين كرد و هيچيك از آنها جواب نگفتند: پس بگو، فرمود كه: حق تعالى اين آيه را فرستاده است، گفتند: اگر اين است قبول داريم و اداى آن مى كنيم و مودت اهل بيت تو را بر خود واجب مى گردانيم.

پس حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: بخدا سوگند كه وفا به اين عهد نكرده مگر هفت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره سبا: ٤٧.

2- تفسير قمى ٢/٢٠٤.

3- کافی/93؛ مناقب ان شعر آشوب4/6 با اختلاف؛ قرب الاسناد128.

نفر: سلمان و ابوذر و عمار و مقداد بن الاسود كندى و جابر بن عبدالله انصارى و ثبيت آزادى كرده رسول خدا و زيد بن ارقم. (1)

على بن ابراهيم به سند كالصحيح از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْ‌بَىٰ) يعنى: در اهل بيت آن حضرت، فرمود كه: انصار آمدند بسوى خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و گفتند كه: ما پناه داديم تو را و يارى كرديم تو را پس بگير قدرى از اموال ما را و استعانت نما بر خرجهائى كه بر تو وارد مى شود؛ پس حق تعالى فرستاد (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرً‌ا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْ‌بَىٰ) يعنى: سوال نمى كنم از شما مزدى بر پيغمبرى (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْ‌بَىٰ) يعنى: مگر مودت در اهل بيت آن حضرت، پس فرمود كه نمى بينى كه شخصى سينه اش صاف نمى باشد، با آن دوست، پس خدا خواست كه در نفس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خدشه اى از امتش نباشد پس واجب گردانيد مودت خويشان و اهل بيت او را؛ اگر قبول كنند؛ امر واجبى را قبول كرده اند؛ و اگر ترك نمايند، امر واجبى را ترك كرده اند.

پس چون آيه را حضرت بر صحابه خواند و از مجلس آن حضرت بيرون رفتند بعضى از آنها گفتند كه: ما اموال خود را بر او عرض كرديم، او گفت: بعد از من قتال كنيد از جانب اهل بيت من، و طايفه اى گفتند: اين را آن حضرت از پيش خود گفت، و انكار كردند او را، پس خدا فرستاد (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَ‌ىٰ عَلَى اللَّـهِ كَذِبًا) يعنى بلكه آيا ايشان مى گويند افترا بسته است بر خدا به دروغ، پس خدا فرمود (فَإِن يَشَإِ اللَّـهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ) يعنى: اگر خواهى بر خدا افترا كنى، خدا مى تواند مهر زند بر دل تو كه نتوانى آن افترا را القا كنى. (وَيَمْحُ اللَّـهُ الْبَاطِلَ) فرمود كه: يعنى خدا باطلى مى گرداند و برطرف مى كند باطل را. (وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ) يعنى: و ثابت مى گرداند حق را به كلمات خود، حضرت فرمود: يعنى به ائمه و قائم آل محمد عليه‌السلام، (وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا) حضرت فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قرب الاسناد ٧٨؛ اختصاص ٦٣؛ و رد آن بجاى ثبيت ؛ شبيب آمده است.

آنها كه تصديق كردند و گفتند: گفته رسول خداست، و من يقترف حسنة فرمود كه: حسنه، اقرار به امامت اهل بيت و احسان كردن به ايشان و نيكى و صله ايشان، نزد له فيها حسنا يعنى: مكافات مى دهيم ايشان را به احسان. (1)

و در بصائر به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: و الله واجب است از جانب خدا بر بندگان از براى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اهل بيت او. و به روايت محاسن از آن حضرت فرمود كه: قربى ائمه عليه‌السلام اند، كه صدقه بر ايشان حلال نيست. (2)

و ايضا روايت نموده كه حضرت صادق عليه‌السلام از ابوجعفر پرسيد كه: چه مى گويند علماى عامه كه نزد شمايند در تفسير اين آيه؟ گفت: حسن بصرى مى گفته است كه مراد، تمام خويشان منند از عرب، حضرت فرمود؟: جماعتى از قريش نزد ما مى باشند مى گويند از براى ما و شما است همه، پس من مى گويم به ايشان كه: مرا خبر دهيد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر گاه شدتى عارض مى شد كى را مخصوص به آن مى گردانيد؟ در وقتى كه ملاعنه با نصاراى نجران كرد دست على و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام را گرفت و ايشان را در عرصه نفرين درآورد؛ و در روز بدر اول كسى را كه به چنگ فرستاد على عليه‌السلام بود و حمزه و عبيدة بن الحارث بودند، پس شيرين را براى شما قرار داده و تلخ را مخصوص ما گردانيده؟ (3).

و در تفسير فرات به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده است كه فرمود: مائيم درختى كه اصلش پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرعش على عليه‌السلام است و شاخهايش فاطمه عليه‌السلام و ميوه اش حسن و حسين عليه‌السلام است، و مائيم درخت پيغمبرى و خانه رحمت و كليد رحمت و معدن علم و موضع رسالت و محل آمد و شد ملائكه و موضع اسرار الهى و وديعه خدا و امانتى كه عرض كردند بر آسمانها و زمين و كوهها، و مائيم حرم بزرگ خدا و بيت الله

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٢٧٥.آيه هايى كه در اين روايت آمده اند، آيه هاى ٢٣-٢٦ سوره شورى مى باشند.

2- محاسن ١/٢٤١.

3- محاسن ١/٢٤٠-٢٤١ با كمى اختلاف.

العتيق، و نزد ماست علم مرگهاى مردم و بلاهاى آنها و قضاهاى خدا و وصاياى پيغمبران و فصل خطاب جداكننده حق از باطل، و مى دانيم كه كى بر اسلام متولد شده و نسبهاى عرب را.

بدرستى كه ائمه نورى بودند در دور عرش پروردگار، پس امر كرد ايشان را كه تنزيه كنند خدا را، پس اهل آسمانها به تنزيه ايشان تنزيه خدا كردند و ايشانند صافون و مسبحون كه خدا در قرآن فرموده؛ هر كه به عهد ايشان وفا كند، به عهد خدا وفا كرده است؛ و هر كه حق ايشان را بشناسد، حق خدا را شناخته است، و هر كه انكار حق ايشان كند، انكار حق خدا كرده، ايشانند واليان امر خدا و خازنان وحى خدا و وارثان كتاب خدا، و ايشانند اهل بيت پيغمبر و عترت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و ايشانند كه انس مى گيرند به بال زدن ملائكه، و ايشانند آنها كه غذا داده است جبرئيل ايشان را به امر خدا، و ايشانند خانه آباده اى كه خدا ايشان را گرامى داشته است به شرف خود، و شرف داده است ايشان را به كرامت خود، و عزيز كرده است ايشان را به هدايت خود، و ثابت گردانيده است ايشان را به وحى خود، و گردانيده است ايشان را پيشوايان هدايت كننده و نور در تاريكى فتنه ها، و مخصوص گردانيده است ايشان را براى دين، خود و زيادتى داده است ايشان را بر ديگرى به علم خود، و داده است به ايشان آنچه نداده است به احدى از عالميان، و گردانيده است ايشان را ستون دين خود، و سپرده است به ايشان رازهاى پنهان خود را، و گردانيده است ايشان را امنا بر وحى خود و گواهان بر خلق خود، و برگزيده است ايشان را، و مخصوص گردانيده است و زياديت داده است ايشان را، و پسنديده است ايشان را، و گردانيده است ايشان را نورى از براى شهرها و ستودن براى بندگان و حجت بزرگ خود و اهل نجات و قرب خود، و ايشانند برگزيدگان گرامى و قاضيان حكم كننده به حق و ستاره هاى راه نماينده، و ايشانند صراط مستقيم و راهى كه درست ترين راهها است، هر كه از راه ايشان بگردد از دين به در رفته است، و هر كه پس ماند از ايشان باطل است، و هر كه ملازمم طريقه ايشان باشد به ايشان ملحق مى گردد، و ايشانند نور خدا در دلهاى مؤ منين و درياها كه گوارا است براى آشامندگان و ايمنى اند از براى كسى كه به ايشان

ملتجى گردد، و امانند از براى كسى كه به ايشان تمسك جويد، بسوى خدا مى خوانند مردم را و از براى خدا تسليم و انقياد مى نمايند، و به امر خدا عمل مى كنند و به بيان خدا حكم مى كنند. در ميان ايشان خدا مبعوث گردانيده پيغمبر خود را، و بر ايشان نازل شده است ملائكه او، و در ميان ايشان فرود مى آيد سكينه او، و بسوى ايشان مبعوث گرديده است روح الامين، اين نعمتى است از خدا بر ايشان كه ايشان را به ان مخصوص گردانيده و بر ديگران فضيلت داده، و به ايشان عطا كرده است تقوا، و به حكمت تقويت كرده است ايشان را.

ايشانند فروع طيبه و اصول مباركه و خزينه داران علم و وارثان حلم و صاحبان پرهيزكارى و عقل و نور و ضياء و ايشانند وارثان انبياء و بقيه اوصياء از جمله ايشان است طيب محمد مصطفى و برگزيده و رسول امى، و از جمله ايشان است شير بيشه شجاعت حمزة بن عبدالمطلب، و از ايشان است عباس عم پيغمبر، و از ايشان است جعفر صاحب دو بال و نماز كرده به دو قبله و هجرت كننده به دو هجرت بسوى حبشه و مدينه و بيعت كرده به دو بيعت، و از ايشان است دوست محمد و برادر او و تبليغ كننده بعد از او برهان را و تاويل را و محكم تفسير را اميرمؤ منان و ولى، و اولى به امر ايشان و وصى رسول خدا على بن ابى طالب عليه‌السلام. اينهايند كه خدا فرض و واجب گردانيده است مودت و ولايت ايشان را بر هر مرد و زن مسلمانى.

پس فرموده است در آيه محكم كتابش خطاب به پيغمبرش قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة فى القربى و من يقترف حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور حضرت فرمود: كه اقتراف حسنه، محبت ما اهل بيت است. (1)

و ايضا از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون جبرئيل اين آيه را آورد گفت: يا محمد! هر دين اصلى و ستونى و فرعى و بنيانى دارد؛ و اصل اين دين و ستونش گفتن لا اله الا الله است، و فرعش و بنيانش، محبت شما اهل بيت است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٣٩٥؛ اليقين فى امرة المؤ منين ٣١٨.

و متابعت شما در آنچه موافق حق باشد. (1)

مترجم گويد كه: بر مضامين مزبوره احاديث بسيار است، به همين اكتفا كرديم. و از جمله آياتى كه موافق احاديث معتبره دلالت بر وجوب مودت اهل بيت طهارت مى كند، اين آيه كريمه است (وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ) (2) اگر چه قرائت مشهوره مهموز است بر وزن مفعول اما در قرائت اهل بيت عليه‌السلام به فتح واو و دال مشهود است بدون همزه.

(3) و شيخ طبرسى رحمه الله گفته كه: موؤ ده دخترى را گويند كه زنده دفن كنند، و در جاهليت چنين بود كه زن حامله وقت ولادتش كه مى شد گودالى مى كند و بر سر آن گودال مى نشست، اگر دختر مى زائيد آن را در آن گودال مى افكند و خاك بر سر آن مى ريخت و آن قبرش بود، و اگر پسر مى زائيد نگاه مى داشت؛ يعنى در روز قيامت سؤ ال مى شود از دختر كه: به چه گناه كشته شدى؟ و غرض از اين سوال، سرزنش و تهديد كشنده است كه چرا كشته شده است؟ و بعضى گفته اند: سوال از كشنده مى كنند كه چرا كشته شده است. (4)

و از حضرت امام محمد باقر و از امام جعفر صادق عليه‌السلام روايت شده است كه: ايشان و اذا المودة به فتح ميم و واو خوانده اند. و از ابن عباس نيز چنين روايت شده است. پس مراد رحم و خويشى خواهد بود و آنكه سؤ ال خواهند كرد از قطع كننده رحم كه: چرا قطع رحم كردى. از ابن عباس نيز روايت نموده اند كه: مراد كسى است كه در مودت ما اهل بيت كشته شود. و از امام محمد باقر عليه‌السلام منقول است كه: يعنى قراب، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كسى كه در جهاد كشته شود. و در روايت ديگر: كسى كه كشته شود در مودت و ولايت ما. تمام شد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٣٩٧.

2- تکفیر:8 و 9.

3- تفسير فرات كوفى ٥٤١. كافى ١/٢٩٥.

4- در صورت اول كه از كشته شده سوال مى شود، قراءت به اين نحو مى باشد: سئلت و در صورت دوم كه از كشنده سوال مى شود، سالت مى باشد.

كلام طبرسى. (1)

و على بن ابراهيم به سند معتبر از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده است كه: مراد كسى است كه در مودت ما كشته شود. (2) و محمد بن العباس در تفسير خود روايت نموده از زيد بن على بن الحسين كه: و الله مراد؛ مودت ماست و در شان ما نازل شده است و بس. و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد كسى است كه در مودت ما كشته شود و از كشنده او مى پرسند كه: چرا او را كشتى؟ و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد كسى است كه در مودت ما كشته شده است. و به روايت ديگر فرمود كه: مراد شيعه آل محمد عليه‌السلام است، سوال مى كنند كه: به چه گناه كشته شده اند. و به سند معتبر از آن حضرت روايت نموده كه: مراد مودت ما و در حق ما نازل شده است. (3) و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده نموده كه: مراد حضرت امام حسين عليه‌السلام است. (4)

و در تفسير فرات از محمد بن الحنفيه روايت نموده كه: مراد مودت ماست.(5) و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده كه: سوال خواهند كرد از مودتى كه نازل شده بر شما فضل آن، به چه گناه آنها را كشته ايد؟ (6) و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه: مراد مودت ماست و آن حقى است از ما كه واجب است بر مردم و محبت ماست كه واجب است بر خلق، ايشان كشتند مودت ما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٤٤٤ و ٥/٤٤٢.

2- تفسير قمى ٢/٤٠٧.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٧٦٧ و ٢/٧٦٦.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٦٧ و كامل الزيارات ٦٣.

5- تفسير فرات كوفى ٥٤١.

6- تفسير فرات كوفى ٥٤٢. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٩٢.

را. (1)

مترجم گويد كه: بناى اين احاديث بر قرائت دوم است، و آنچه به خاطر مى رسد به چهار وجه تاويل مى توان كرد:

اول آنكه: مضافى در كلام تقدير كنند، يعنى از اهل مودت سوال مى كنند كه: به چه گناه ايشان را كشتند؟

دوم آنكه: اسناد قتل به مودت، اسناد مجازى باشد و مراد از قتل اهل مودت باشد.

سوم آنكه: تجوزى در قتل ارتكاب كنيم و تضييع مودت را قتل گفته باشد مجازا، و مراد از تقل مودت، باطل كردن آن و عدم قيام به آن و به حقوق آن باشد.

چهارم آنكه: بعضى از روايات را حمل كنيم بر قرائت مشهوره به آنكه مراد به موؤ ده، نفس مدفونه در تراب باشد مطلقا - مرده يا زنده - يا اشاره باشد به آنكه چون در راه خدا كشته شده اند مرده نيستند بلكه زنده اند نزد خدا و روزى مى خورند، چنانچه حق تعالى فرموده است )وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ( (2) تا آخر آيه، پس گويا زنده، مدفون شده اند، و اين وجه نهايت لطف دارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٥٤٢.

2- سوره آل عمران: ١٦٩.

### فصل هفتم در تاويل والدين و ولد و ارحام و ذوى القربى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وائمه هدى عليه‌السلام

حق تعالى مى فرمايد )وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ( (1) يعنى: سوگند ياد مى كنم به پدر و آنچه از او متولد شده است. بعضى از مفسران گفته اند: والد حضرت آدم عليه‌السلام است، و ما ولد فرزندان اويند همه، يا انبياء و اوصياء از فرزندان او. و بعضى گفته اند: والد حضرت ابراهيم عليه‌السلام، و ما ولد فرزندان اويند. و بعضى گفته اند، هر پدر و فرزندى را شامل است. (2) و ابن شهر آشوب از سليم بن قيس روايت كرده است كه: والد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و ما ولد اوصياء از فرزندان آن حضرت است. (3)

و در تفسير محمد بن العباس و كافى به سندهاى معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده اند كه: والد حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام، و ما ولد ائمه عليه‌السلام است (4) و به روايت معتبر ديگر و ما ولد حسن و حسين عليه‌السلام است. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بلد: ٣.

2- مجمع البيان ٥/٤٩٣.

3- مناقب ابن شهر آشوب ١/٣٤٧، و در آن مسنم بن قيس است ؛ بصائرالدرجات ٣٧٢؛ اختصاص ٣٢٩.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٩٧؛ كافى ١/٤١٤.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٩٨.

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير قول حق تعالى (وَأَنتَ حِلٌّ بِهَـٰذَا الْبَلَدِ) (1) يعنى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و والد على عليه‌السلام، و ما ولد اولاد آن حضرت است. (2)

و در كافى به سند معتبر از اصبغ بن نباتة روايت كرده است كه او سوال كرد از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام از تفسير قول حق تعالى (أَنِ اشْكُرْ‌ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ‌) (3) حضرت فرمود: والدان كه خدا شكر ايشان را واجب گردانيده آن دو پدرند كه علم از ايشان متولد شده و حكمت از ايشان به ميراث مانده و مامور شده اند مردم به اطاعت ايشان، پس فرمود حق تعالى الى المصير پس بازگشت بندگان بسوى خداست، و دليل بر اين تاويل لفظ والدان است، پس برگردانيد سخن را به ابوبكر و عمر و فرمود و ان جاهداك على ان تشرك بى يعنى: اگر ابوبكر و عمر با تو مجادله كنند كه شرك بياورى يعنى در وصيت شريك گردانى به آن كسى كه خدا امر فرموده است كه وصى خود گردانى - يعنى على بن ابى طالب عليه‌السلام - نه ديگرى را، پس اطاعت ايشان مكن و سخن ايشان را مشنو، پس برگردانيد سخن را بسوى والدين و فرمود و صاحبهما فى الدنيا معروفا يعنى: به مردم بشناسان فضيلت ايشان را و مردم را دعوت كن به راه متابعت ايشان، و اين است معنى قول حق تعالى (وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْ‌جِعُكُمْ) (4) يعنى: بسوى خدا، پس بازگشت كن بسوى ما پس از خدا بترسيد و معصيت و مخالفت والدين مكنيد كه رضاى ايشان موجب رضاى خداست و غضب ايشان موجب غضب خداست. (5)

مترجم گويد كه: اين حديث از اخبار مشكله و بطون غريبه تفسير است، و حاصلش آن است كه: حق پدر و مادر جسمانى از جهت آن است كه در حيات فانى دينا كه بزودى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بلد: ٢.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٩٨؛ تفسير برهان ٤/٤٦٢.

3- سوره لقمان: ١٤.

4- سوره لقمان: ١٥.

5- كافى ١/٤٢٨؛ تفسير قمى ٢/١٤٨.

منقضى مى شود مدخليتى فى الجمله دارند و از مال فانى دنيا ممكن است كه ميراثى از ايشان به او برسد كه در حيات فانى شايد از آن منتفع گردند، و دو پدر روحانى كه پيغمبر و امام است سبب حيات ابدى آخرت مى شوند به سبب ايمان و معرفت و عبادت كه موجب نعيم ابدى بهشت مى گردند، و ميراثى كه از ايشان مانده و حكمتهاى ربانى است كه اثر آنها ابدالآباد با نفس هست، پس حق ايشان عظيم تر و حق رعايت ايشان اولى خواهد بود؛ و اما به حسب لفظ خود ترجيح ندارد زيرا كه اطلاق والدين بر والد و والده تغليبا مجاز است، و بنابراين تاويل در لفظ والد و اطلاق آن بر والد روحانى تجوزى شده واحد تجويزين اولى از ديگرى نيست با آنكه آن مرجحات معنويه كه مذكور شد از آن طرف هست؛ و دفع اشكالات وارده بر حديث را در كتاب بحارالانوار ذكر كرده ايم. (1) در تفسير فرات از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تاويل قول حق تعالى (وَلَا تُشْرِ‌كُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) (2) كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على بن ابى طالب عليه‌السلام والدانند، و به ذى القربى مراد حسن و حسين عليه‌السلام اند. (3) و در تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام مذكور است در تفسير قول حق تعالى (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَ‌ائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّـهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) (4) كه رسول خدا فرمود كه: بهترين والدين شما و سزاوارترين آنها به شمر شما، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام اند.

و على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود: شنيدم از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: من و على دو پدر اين امتيم، و حق ما بر ايشان عظيمتر است از حق پدر و مادر ولادت ايشان زيرا كه ما خلاص مى كنيم ايشان را اگر اطاعت ما بكنند از آتش جهنم و مى رسانيم ايشان را بسوى بهشت كه دار قرار و ملحق مى گردانيم ايشان را از بندگى شهوات به بهترين آزادان. و حضرت فاطمه عليه‌السلام فرمود: دو پدر اين امت محمد و على عليه‌السلام است كه راست

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحارالانوار ٢٣/٢٧٠.

2- سوره نساء: ٣٦.

3- تفسير فرات كوفى ١٠٤.

4- سوره بقره: ٨٣.

مى كنند ايشان را و نجات مى دهند ايشان را از عذاب اليم اگر اطاعت ايشان كنند، و مباح مى گردانند از براى ايشان نعيم دايم بهشت را اگر موافقت كنند با ايشان: و حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام فرمود: محمد على عليه‌السلام دو پدر اين امتند، پس خوشا حال كسى كه عارف باشد به حق ايشان و در همه احوال مطيع ايشان باشد؛ خدا او را از بهترين ساكنان بهشت گرداند و سعادتمند گرداند او را به كرامتها و خشنودى خود. و امام حسين عليه‌السلام فرمود: هر كه بشناسد حق دو پدر افضلش را محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام و اطاعت كند ايشان را چنانچه حق اطاعت است، به او گويند در قيامت كه: در هر جاى از بهشت كه خواهى به وسعت و رفاهيت ساكن شو.

و امام زين العابدين عليه‌السلام فرمود: اگر پدر و مادر حق ايشان عظيم شده است بر اولاد ايشان از براى احسانى كه نسبت به ايشان مى كنند، پس احسان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بسوى اين امت جليلتر و عظيمتر است، پس ايشان به پدر بودن و رعايت حق ايشان نمودن سزاوارترند. و امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود: هر كه قدر خود را نزد حضرت عزت بداند، پس بايد نظر كند كه قدر دو پدر افضل او كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام اند نزد او چگونه است، يعنى هر چند ايشان نزد او عظيمتر است قدر او به آن نسبت نزد خدا بزرگتر است. و امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: هر كه رعايت كند حق دو پدر افضل خود را محمد و على صلوات الله عليهما، ضرر نمى رساند او را آنچه ضايع گرداند از حق پدر و مادر خود و از حقوق ساير عبادالله، زيرا كه آن دو پدر بزرگوار ايشان را راضى مى گردانند از او در قيامت.

و حضرت موسى عليه‌السلام فرمود: بزرگ مى شود ثواب نماز به قدر تعظيم صلوات فرستادن بر دو پدر افضلش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام. و حضرت امام رضا عليه‌السلام فرمود: آيا كراهت ندارد احدى از شما از آنكه نفى كنند او را از پدر و مادرى كه از ايشان متولد شده است؟ گفتند: بلى و الله، و فرمود: پس جهد كند كه او را نفى نكنند از دو پدر كه افضلند از پدر و مادر او.

امام محمد تقى عليه‌السلام روزى شخصى در حضور آن حضرت گفت: من محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام را چنان دوست دارم كه اگر اعضاى مرا از يكديگر جدا كنند يا بدن مرا به مقراض ببرند، ترك آنها نخواهم كرد، حضرت فرمود: محمد و على جزاى تو را به قدر محبت تو خواهند داد و در روز قيامت از براى تو استدعا خواهند كرد از كرامتها و درجات عظيمه آنقدر كه آنچه تو در محبت ايشان بعمل آورده اى وفا به يك جزء از صدهزار جزء آن نتواند كرد.

و حضرت امام على نقى عليه‌السلام فرمود: هر كه دو پدر دينى او كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام است نزد او گرامى تر نباشد از پدر و مادر نسبى او، او را نزد حق تعالى هيچ منزلتى و كرامتى نخواهد بود.

و امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود: هر كه اختيار كند اطاعت دو پدر دينى خود را بر اطاعت پدر و مادر نسبى خود حضرت عزت او را خطاب كند كه: البته تو را اختيار كنم چنانچه مرا اختيار كردى و تو را شريف و بزرگ گردانم در حضور پدر دينى تو چنانچه خود را شرف دادى به اختيار محبت ايشان بر محبت پدر و مادر نسبى خود.

پس امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود: امام قول حق تعالى وذوى القربى پس ايشان خويشان تواند از پدر و مادر تو، به تو گفته است حق تعالى كه: بشناس حق ايشان را چنانچه عهد گرفته ايم بر بنى اسرائيل، و گرفته است بر شما اى گروه امت محمد عهد و پيمان كه بشناسيد قرابات محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه امامان بعد از اويند و هر كه بعد از مرتبه ايشان است از برگزيده هاى اهل دين ايشان.

بدرستى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كه رعايت كند حق خويشان پدر و مارد خود را خدا در بهشت هزار درجه به او كرامت كند كه ما بين هر دو درجه صد سال راه باشد به دويدن اسب تندرو فربه كرده، وى كى درجه از نقره باشد و ديگرى از طلا و ديگرى از مرواريد و ديگرى از زبرجد ديگرى از زمرد و ديگرى از مشك و ديگرى از عنبر و ديگر از كافور، و همچنين ساير درجات از اصناف مختلفه است، و هر كه رعايت كند حق خويشان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام را حق تعالى عطا كند به او از زيادتى درجات و مثوبات

به قدر زيادتى فضيلت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بر پدر و مادر نسبى او.

و حضرت فاطمه عليه‌السلام به بعضى از زنان گفت: كه راضى كن دو پدر دينى خود را محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام به سخط و غضب پدر و مادر نسبى خود، و راضى مگردان پدر و مادر نسبى خود را به غضب دو پدر دينى خود زيرا كه اگر پدر و مادر نسبى تو با تو در غضب باشند راضى مى گردانند ايشان را به ثواب يك جزو از هزاران جزو از يك ساعت از طاعتهاى خود، و اگر دو پدر دينى تو با تو در غضب باشند پدر و مادر نسبى تو قادر نيستند به راضى كردن ايشان زيرا كه ثواب طاعتهاى جميع دنيا برابرى نمى كند با غضب ايشان.

و حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام فرمود كه: بر تو باد به احسان كردن به قرابات دو پدر دينى خود محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام و هر چند ضايع كنى قرابات پدر و مادر نسبى خود را، و زنهار ضايع مكن قرابت دو پدر دينى خود را به تلافى خويشان پدر و مادر نسبى خود زيرا كه اين جماعت بسوى دو پدر دينى تو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام فايده مندتر است از شكر آن قرابات بسوى دو پدر نسبى تو، بدرستى كه قرابات دو پدر دينى تو هر گاه شكر كنند تو را نزد ايشان به اندك نظر شفقتى از ايشان جميع گناهان تو از تو مى ريزد هر چند گناهان تو پر كند مابين ثرى تا عرش را، و قرابات پدر و مادر نسبى تو اگر تو را شكر كنند نزد ايشان و حال آنكه ضايع كرده باشى قرابات دو پدر دينى خود را هيچ فايده به تو نخواهد بخشيد.

و حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام فرمود ه: حق قرابات دو پدر دينى ما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام دوستى ايشان سزاوارتر است از قرابات پدر و مادر نسبى ما، بدرستى كه دو پدر دينى ما راضى مى گرداننند پدر و مادر نسبى ما را. و پدر و مادر نسبى ما قادر نيستند كه راضى گردانند از ما مادر و پدر دينى ما را محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام.

و حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود: هر كه دو پدر دينى او محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام برگزيده تر باشند نزد او و خويشان ايشان گرامى تر باشند نزد او از پدر و مادر نسبى و خويشان ايشان، حق تعالى خطاب مى فرمايد او را كه: تفضيل دادى فاضلتر را و اختيار كردى كسانى را كه اولى اختيار كردن ايشان را، پس سزاوارتر آن است كه تو را در

بهشت كه دار قرار است نديم و هم صحبت دوستان خود گردانم.

و حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: هر كه دست تنگ شود و نتواند قرابات دو پدر دينى و قرابات پدر و مادر نسبى هر دو را رعايت كند پس مقدم دارد رعايت قرابات دو پدر دينى را بر قرابات پدر و مادر نسبى خود، حق تعالى در روز قيامت مى فرمايد: چنانچه مقدم داشتى رعايت قرابت دو پدر دينى خود را بر قرابت نسبى خود، پس مقدم داريد او را بسوى بهشتهاى من؛ پس زياد مى كنند بر آنچه از براى او مهيا كرده بودند هزار هزار برابر.

و حضرت موسى عليه‌السلام فرمود كه: اگر بر كسى دو متاع را عرض كنند و هزار درهم داشته باشد و وفا به يكى از آن دو متاع كند، و بپرسند كه: كدام از اين دو متاع براى من سودمندتر است؟ گويند كه: اين متاع رنجش هزار برابر زياده از آن متاع ديگر است، آيا نه چنين است به مقتضاى عقل او كه بايد بهتر را اختيار كند؟ حاضران مجلس گفتند: بلى، حضرت فرمود كه: همچنين اختيار كردن دو پدر دينى تو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام ثوابش زياده است نسبى به زياده از اين، زيرا كه فضلش به قدر فضيلت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام است بر پدر و مادر نسبى او.

و مردى به حضرت رضا عليه‌السلام عرض نمود كه: مى خواهيد خبر دهم شما را به زبانكار پس مانده؟

فرمود كه: كيست؟ گفت: فلان مرد ده هزار اشرفى داشت داد و ده هزار درهم گرفت. حضرت فرمود كه: اگر ده هزار اشرفى را به هزار درهم بفروشد آيا زيانش بيشتر نيست؟ گفتند: بلى.

فرمود كه: خبر دهم شما را به كسى كه زيانكاريش و حسرتش از اين بيشتر است، اگر هزار كوه از طلا داشته باشد و بفروشد به هزار حبه از نقره مغشوش حسرتش از اين زياده نيست؟ گفتند: بلى.

فرمود كه: از اين هم زيانكارتر و صاحب حسرت تر كسى است كه اختيار كند در بر و نيكى و احسان، قرابت پدر و مادر نسبيش را بر قرابت دو پدر دينيش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام زيرا كه فضل قرابات محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بر قرابت پدر و مادر نسبيش زياده

است از فضل هزار كوه طلا بر هزار حبه نقره تار.

حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام فرمود كه: هر كه اختيار كند قرابات دو پدر دينى خود را محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بر قرابات پدر و مادر نسبيش، خدا او را اختيار كند بر رؤ وس اشهاد در روز قيامت كه همه خلايق بينند و او را در ميان ايشان مشهور گرداند به خلعتهاى كرامت خود و شرف دهد او را بر همه بندگان مگر كسى كه مثل او باشد در اين فضيلت يا زياده بر او باشد.

و حضرت امام على نقى عليه‌السلام فرمود كه: از جمله بزرگ شمردن جلال خدا، اختيار كردن قرابت دو پدر دينى توست محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بر قرابت پدر و مادر نسبى تو؛ و از جمله حقير شمردن بزرگى خدا، اختيار نمودن خويشان پدر و مادر نسبى توست بر خويشان دو پدر دينى تو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام.

و حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود كه: شخصى عيالش گرسنه شدند از خانه بيرون آمد كه از براى ايشان چيزى تحصيل كند، يك درهم تحصيل كرد و نان خورشى خريد و خواست براى عيال خود بياورد، در اثناى راه به مردى و زنى از قرابات محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بر خورد و ايشان را گرسنه يافت، با خود گفت كه: ايشان سزاوارترند از خويشان من؛ آنها كه خريده بود به ايشان داد و حيران مانده بد كه عيال خود را چه جواب بگويد، در اين انديشه متفكر بود و قدرى حركت كرد ناگاه پيكى را ديد كه او را طلب مى نمايد، چون نشان دادند نامه اى به او داد با پانصد اشرفى در ميان هميانى و گفت: اين بقيه مال پسر عم توست كه در مصر فوت شده و صد هزار درهم از او مانده است كه بر ذمه تجار مكه و مدينه است و اضعاف آن از عقار و مستغلات و اموال در مصر دارد؛ پس آن پانصد اشرفى را گرفت و بر عيال خود توسعه كرد.

و چون شب به خواب رفت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام را در خواب ديد كه به او فرمودند: چگونه ديدى غنى كردن ما تو را چون اختيار كردى قرابت ما را بر قرابت خود؟ پس نماند در مكه و مدينه از آنها كه بر ذمت ايشان چيزى از آن صد هزار درهم بود مگر آنكه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام در خواب ديدند كه به ايشان فرمودند كه: اگر بامداد حق فلان مرد را

از ميراث پس عمش به او نرسانى ما بامداد تو را هلاك و مستاصل مى گردانيم و نعمت تو را از تو زايل مى نمائيم و تو را از حشم و اهلت جدا مى كنيم، صبح كه شد هر كه از آن مال بر ذمت او بود همه را به نزد آن مرد آورد تا آنكه در همان بامداد جميع آن صد هزار درهم نزد او حاضر شد، و هر كه در مصر مالى از او نزد او بود محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام در خواب او را امر كردند با تهديد؟ تعجيل كنند در رساندن مال آن مرد و در اسرع ازمنه به او برسانند.

و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام به خواب آن مرد مومن آمدند و به او گفتند: چگونه ديدى صنع خدا را نسبت به تو؟ امر كرديم هر كه در مصر مال تو نزد او بود كه بزودى به تو برساند، آيا مى خواهى امر كنيم حاكم مصر را كه مستغلات و املاك تو را بفروشد و حواله كند كه در مدينه به تو بدهند كه به عوض آنها املاك در مدينه بخرى؟ گفت: بلى، پس محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام در خواب حاكم مصر را فرمودند كه املاك او را بفروشد و زرش را حواله ند. حاكم، املاك را به سيصد هزار اشرفى فروخت و از براى او فرستاد و او مالدارترين اهل مدينه شد، پس حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خواب به او فرمود: اى بنده خدا! اين جزار توست در دنيا براى آنكه اختيار كردى قرابت مرا بر قرابت خود و در آخرت بدل هر حبه اى از اين مال در بهشت هزار قصر به تو عطا مى كنم كه كوچكترين آنها از جميع دنيا بزرگتر باشد و به قدر هر سوزنى از آنها بهتر از دنيا و آنچه در دنيا است بوده باشد. (1)

و ايضا امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود در تفسير رحمن كه: رحمن مشتق است از رحمت و در بعضى از نسخه ها از رحم.

و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود: شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود: خداوندا عالم مى فرمايد كه: منم رحمن و از براى رحم نامى از نام خود اشتقاق كردم و آن را رحم ناميدم، هر كه وصل كند رحم مرا من وصل نمايم او را به رحمت خود، و هر كه قطع كند رحم مرا من قطع كنم او را از رحمت خود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٣٢٩)-٣٣٨.

پس حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام از يكى از اصحاب خود پرسيد كه: مى دانى اين كدام رحمت است كه هر كه او را وصل كند خداوند رحمان او را به رحمت خود وصل مى كند و هر كه او را قطع كند خداوند رحمن او را قطع كند؟ گفتند ترغيب فرموده است حق تعالى هر قومى را كه گرامى دارند خويشان و رحمهاى خود را.

حضرت فرمود كه: آيا ترغيب نموده است كه رحمهاى كافر خود را صله كنند و تعظيم نمايند كسى را كه خدا او را حقير شمرده است؟ گفت: نه، و ليكن ترغيب كرده است ايشان را صله رحمهاى مؤ من خود. حضرت فرمود كه: واجب گردانيده است حقوق رحمها را از براى آنكه متصل مى شود نسب ايشان به پدر و مادرهاى ايشان؟

گفت: بلى اى رسول خدا. فرمود كه: پس در صله رحم ايشان رعايت حقوق پدران و مادران مى كنند؟ گفت: بلى اى برادر رسول خدا.

فرمود كه: پدران و مادران ايشان غذا داده اند ايشان را در دنيا و نگاه داشته اند ايشان را از مكاره دنيا، و اينها نعمتى چندند زايل و مكروهى چندند كه منقضى مى شوند؛ و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى برد ايشان را بسوى نعمت دائم كه آخر شدن ندارد و نگاه مى دارد ايشان را از مكروه ابدى چند كه برطرف نمى شوند، پس كداميك از اين دو نعمت عظيمتر است؟ گفت: نعمت رسول خدا جليلتر و بزرگتر است. حضرت فرمود كه: پس چگونه جايز باشد كه ترغيب كند بر قضاى حق كسى كه خدا حق آن را حقير شمرده و تحريص نكند بر قضاى حق كسى كه خدا حق آن را بزرگ شمرده؟ گفت: جايز نيست.

فرمود كه: پس حق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عظيمتر از حق پدر و مادر، و حق رحم و خويشان او عظيمتر است از حق رحم پدر و مادر، پس رحم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اولى است به صله و اعظم است در قطع كردن، پس عذاب و كل عذاب براى كسى است كه قطع

كند آن را، و ويل و اعظم عذاب براى كسى است كه قطع تعظيم حرمت آن بكند، اگر نمى دانيد كه حرمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حرمت خداست و حق تعالى حقش عظيمتر است از هر منعمى كه غير اوست زيرا كه هر منعمى كه غير اوست انعام نمى كند مگر به توفيق او. و خطاب نمود حق تعالى به حضرت موسى عليه‌السلام كه: يا موسى! آيا مى دانى كه رحمت من نسبت به تو به چه مرتبه رسيده است؟

موسى عرض كرد: تو رحم كننده ترى نسبت به من از مادر من.

حق تعالى فرمود: يا موسى! مادرت رحم نكرده است تو را مگر به سبب زيادتى رحمت من، من او را مهربان گردانيدم بر تو و من او را چنين كردم كه خواب شيرين خود را ترك كرد از براى تربيت تو، اگر چنين نمى كردم او و ديگران نسبت به تو يكسان بودند؛ يا موسى! آيا مى دانى كه بنده اى از بندگان من آنقدر گناه مى دارد كه به اطراف آسمان مى رسد و من مى آمرزم گناهان او را و پروا نمى كنم؟

موسى گفت: چگونه پروا نمى كنى؟

فرمود كه: براى يك خصلت شريف كه در آن بنده است كه آن خصلت را دوست مى دارم، و آن خصلت آن است كه دوست مى دارد برادران مؤ من خود را و احوال ايشان مى رسد و ايشان را با خود مساوى مى گردانم و تكبر نمى كند بر ايشا: پس چون چنين كند مى آمرزم گناهانش را و پروا نمى كنم، يا موسى! بدرستى كه فخر كردن رداى من است و كبريا از آن من، هر كه با من در اين دو صفت منازعه كند او را عذاب مى كنم به آتش خود؛ يا موسى! از جمله تعظيم جلال من آن است كه هر كه را بهره اى از مال فانى دنيا به او داده باشم گرامى دارد بنده مؤ من مرا كه دستش از دنيا كوتاه باشد، و اگر تكبر كند بر او عظيم جلال مرا سبك شمرد.

پس حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود كه: آن رحمى كه خدا آن را رحمان مشتق نموده رحم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و از جمله عظيم دانستن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و از جمله عظيم دانستن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عظيم دانستن رحم و خويشان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است

و بدرستى كه هر مرد مؤ منه و زن مؤ منه از شيعيان ما و از رحم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و تعظيم ايشان تعظيم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، پس واى بر كسى كه استخفاف كند به چيزى از رحم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خوشا حال كسى كه تعظيم كند حرمت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را و گرامى دارد و صله كند رحم و قرابت او را. (1) و در اخبار بسيار در كافى و ساير كتب منقول است در تفسير قول حق تعالى (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّـهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّ‌سُولِ وَلِذِي الْقُرْ‌بَىٰ) (2) كه مراد از ذى القربى، ائمه معصومين عليه‌السلام اند كه يك حصه خمس از امام زمان است و حصه خدا و حصه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اوست، پس نصف خمس از امام زمان است و نصف ديگر از يتيمان و مساكين و ابناء سبيل سادات است. (3)

ايضا اخبار بسيار روايت نموده اند در تفسير اين آيه انفال كه مى فرمايد (مَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَىٰ رَ‌سُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَ‌ىٰ فَلِلَّـهِ وَلِلرَّ‌سُولِ وَلِذِي الْقُرْ‌بَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ) (4) كه مراد از ذوى القربى، ائمه معصومين عليه‌السلام اند(5). و ايضا اخبار كثيره روايت كرده اند در تفسير قول حق تعالى (وَأُولُو الْأَرْ‌حَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّـهِ) (6) يعنى: اولوالارحام و خويشان، بعضى از ايشان اولايند به بعضى در كتاب خود كه فرموده اند: اين آيه در شان فرزندان حضرت امام حسين عليه‌السلام نازل شده است و در باب امامت و امارت و خلافت است كه به فرزند مى رسد و به برادر و عم نمى رسد؛ (7) و در بعضى روايات وارد شده كه: مراد آن است كه قرابت پيغمبر و خويشان او احقند به خلافت او از ديگران.(8)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٣٤)-٣٧.

2 سوره انفال: ٤١.

3 كافى ١/٥٣٨؛ تفسير قمى ١/٢٧٨.

4 سوره حشر: ٧.

5- كافى ١/٥٣9؛ تأویل الآیات الظاهرة2/677.

6 سوره انفال: ٧٥؛ سوره احزاب: ٦.

7 كافى ١/٢٨٨؛ علل الشرايع ٢٠٦؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٤٧-٤٤٨.

8 كفاية الاثر ١٧٥؛ تفسير عياشى ٢/٧٠ و ٧٢.

و در تفسير على بن ابراهيم و عياشى از حضرت امام موسى عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير اين آيه كريمه (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ‌ اللَّـهُ بِهِ أَن يُوصَلَ) (1) يعنى: آن جماعتى كه وصل مى كنند آن چيزى را كه خدا امر به وصل آن كرده حضرت فرمود كه: رحم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چسبيده به عرش الهى و مى گويد: خداوندا! وصل كن هر كه مرا وصل كند و قطع كن هر كه مرا قطع كند؛ و اين آيه در رحمهاى ديگر نيز جارى است. (2)

در معانى الاخبار روايت كرده است كه: رحم ائمه از آل محمد عليه‌السلام چنگ مى زند به عرش در روز قيامت و رحمهاى مؤ منان نيز چنگ مى زنند و مى گويند: پروردگارا! وصل كن به رحمت خود هر كه ما را وصل نموده باشد و و قطع كند رحمت خود را از هر كه از ما قطع كرده باشد، پس حق تعالى مى فرمايد كه: منم رحمان و توئى رحم، اشتقاق نموده ام نام تو را از نام خود پس هر كه تو را وصل نموده باشد من او را وصل مى كنم به رحمت خود و هر كه تو را قطع نموده باشد من او را قطع مى كنم؛ و به اين سبب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: رحم قرابتى است از خداوند رحمن مشترك ميان خدا و بندگان.(3)

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام در تاويل اين آيه روايت نموده است كه: صله رحم داخل است در اين آيه، و غايت تاويلش صله و احسان توست نسبت به ما اهل بيت.(4) و ابن شهر آشوب نيز از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى (وَاتَّقُوا اللَّـهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْ‌حَامَ) (5) كه مراد از ارحام، قرابت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و سيد و بزرگ ايشان حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است، امر كرد خدا مردم را به مؤ دت ايشان پس مخالفت نمودند آنچه را به آن مامور شده بودند. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره رعد: ٢١.

2- تفسير قمى ٣/٣٦٣؛ تفسير عياشى ٢/٢٠٨.

3- معانى الاخبار ٣٠٢.

4- تفسير عياشى ٢/٢٠٨.

5- سوره نساء: ١.

6- مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٩٥.

و در تفسير فرات از ابن عباس روايت كرده كه: اين آيه نازل شده در شان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ذى ارحام او، زيرا كه هر سبب و نسبى منقطع مى شود در روز قيامت مگر كسى كه سبب و نسبش به آن حضرت منتهى مى شود. (1) مترجم گويد كه: اكثر قراء و والارحام به نصب خوانده اند، و حمزه كه يكى از قراى سبعه است و الارحمام به كسر خوانده، و بناى تاويل اين دو حديث بر قرائت اول است يعنى: بپرهيزيد از رحمها و قطع كردن آنها. و عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كريمه (إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُ‌ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْ‌بَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ‌ وَالْبَغْيِ) (2) يعنى: خدا امر مى كند به عدالت - كه توسط در عقايد است - ميان افراط و تفريط مثل امر بين الامرين ميان جبر و تفويض و اخراج حق تعالى از حد تعطيل و تشبيه و امثال آنها، و احسان كه نيك بعمل آوردن عبادات يا نيكى كردن به عبادالله و ايتاء ذى القربى يعنى: به خويشان عطا نمودن آنچه ايشان را در كار باشد، و نهى مى كند از فحشاء يعنى افراط در متابعت قوه شهوانى، و منكر كه افراط در متابعت غضبى و بغى كه استيلاو تسلط و تجبر بر خلق باشد، اينها موافق ظاهر لفظظ و اقوال مفسران است.

حضرت فرمودند كه: عدل، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه اساس عدالت را آن حضرت گذاشت؛ و احسان، على ابن ابى طالب عليه‌السلام است؟ شرايع و عبادات از براى خلق تمام كرد. و فرمود: ايتاء ذى القربى مراد قرابت ما است كه خدا امر كرده است بندگان را به مودت ما و ادا كردن حقوق ما و نهى كرده است ايشان را از فحشا و منكر و بغى يعنى بغى بر اهل بيت و خواندن مردم بسوى غير ايشان (3)

و محمد بن العباس و غير او به سندهاى معتبر روايت نموده اند كه: جبرئيل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است و عرض نمود: يا محمد! از براى تو فرزندى متولد خواهد شد كه امت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ١٠١؛ تفسير حبرى ٢٥٣؛ شواهدالتنزيل ١/١٧٤.

2- سوره نحل: ٩٠.

3- تفسير عياشى ٢/٢٦٧.

تو او را شهيد خواهند كرد بعد از تو، حضرت فرمود كه: يا جبرئيل! من به چنين فرزندى احتياج ندارم، جبرئيل گفت: يا محمد! امامان از او بهم خواهند رسيد. و به روايت ديگر: به آسمان رفت و برگشت و گفت: پروردگارت تو را سلام مى رساند و بشارت مى دهد تو را كه در ذريه او امامت و ولايت و وصيت را قرار داده، و گفت: راضى شدم.

پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نزد فاطمه عليه‌السلام آمد و فرمود: فرزندى از تو متولد خواهد شد كه امت من بعد از من او را خواهند كشت، حضرت فاطمه عليه‌السلام گفت: من به چنين فرزندى احتياج ندارم؛ سه مرتبه اين را فرمود و اين جواب را شنيد، در آخر فرمود: ائمه و اوصياء از او بهم خواهند رسيد، گفت: راضى شدم اى پدر.

پس حامله شد به حضرت امام حسين عليه‌السلام پس خدا او را با آنچه در بطن مطهر او بود با شر شيطان حفظ نموده، و شش ماه ديگر كه گذشت متولد شد، و كسى نشنيده است كه فرزنيد شش ماهه متولد شود و بماند مگر حضرت امام حسين عليه‌السلام و حضرت يحيى عليه‌السلام.

و چون متولد شد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زبان مبارك خود را در دهان شريف او گذاشت و مكيد و شير و عسل در دهان او مى ريخت، و امام حسين عليه‌السلام از زنى شير خورد و گوشت و خونش از آب دهان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روئيده شد، و اشاره به اين است قول حق تعالى (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْ‌هًا وَوَضَعَتْهُ كُرْ‌هًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرً‌ا) (1) يعنى: وصيت كرديم انسان را به پدر و مادرش نيكى كند، حمل كرد مادرش او را از روى كراهت و بر روى زمين گذاشت از روى كراهت و مدت حملش تا شير بازگرفتنش سى ماه بود. (2) پس اين آيه مناسب آن حضرت است از چند جهت:

يكى آنكه: حمل از روى كراهت بودن مخصوص آن حضرت است به اعتبار خبر شهادت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره احقاق: ١٥.

2- تأویل الآیات2/578-580؛ کامل الزیارات55-57؛ کافی 1/464؛ علل الشرایع 206.

دوم آنكه: مدت حمل و فصال سى ماه بودن به آيه ديگر كه دلالت مى كند بر آنكه مدت رضاع دو سال است اشاره است به آنكه مدت حمل شش ماه بوده، و دانستى كه در اين امت مخصوص آن حضرت بود.

سوم آنكه: بعد از اين مى فرمايد: (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْ‌بَعِينَ سَنَةً قَالَ رَ‌بِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ‌ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْ‌ضَاهُ). (1) يعنى: تا آنكه رسيد به حد نهايت قوت بدن و عقل و رسيد به چهل سال گفت: پرورگارا! الهام كن مرا و توفيق بده كه شكر كنم نعمت تو را نعمتى كه انعام كرده اى تو بر من و بر پدر و مادر من و اينكه بكنم عملى كه بپسندى آن را. و اين مناسب آن حضرت است كه امامت آن حضرت در حوالى سال چهل از عمر شريف آن حضرت بود.

چهارم آنكه: بعد از اين فرموده است (وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّ‌يَّتِي) (2) يعنى: و اصلاح كن از براى من در ميان ذريه من يعنى بعضى از ايشان را، و اين مناسب آن حضرت است كه دعا از براى امامان از ذريه خود كرد به امامت؛ لهذا دعا از براى بعضى از ايشان كرد زيرا كه نمى توانست بود كه همه امامان شوند، چنانچه حضرت صادق عليه‌السلام فرمودن لاگر اصلح لى ذريتى مى گفت هر آينه همه ذريه آن حضرت امام (3) مى شدند.

و احاديث بسيار در آيه (وَآتِ ذَا الْقُرْ‌بَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ) (4) وارد شده از طريق عامه و خاصه كه مراد از ذى القربى، فاطمه عليه‌السلام است، و مراد از حق، فدك است. و بعد از نزول اين آيه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليه‌السلام را طلبيد و فدك را به او تسليم نمود. (5) و ذكر هر يك از اين اخبار، موضع ديگر دارد كه انشاءالله در آنجا بيان خواهد شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره احقاف: ١٥.

2- سوره احقاف: ١٥.

3- كامل الزيارات ٥٧؛ علل الشرايع ٢٠٦.

4- سوره اسراء: ٢٦.

5- كافى ١/٥٤٣. امالى شيخ صدوق ٤٢٤. شواهد التنزيل ١/٤٣٨)-٤٤٢. تفسير الدر المنثور ٤/١٧٧.

### فصل هشتم در بيان آنكه در قرآن امانت به معناى امامت است و آن در دو آيه است

آيه اول: آنكه خدا مى فرمايد (إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُ‌كُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّـهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرً‌ا) (1) بدرستى كه خدا امر مى كند شما را كه امانتها را ادا كنيد بسوى اهل آنها، و هر گاه محكم كنيد در ميان مردم آنكه حكم كنيد به عدالت، بدرستى كه خدا خوب چيزى است آنچه پند مى دهد شما را به آن، بدرستى كه خدا بوده است و هست و شنوا و بينا. و در مورد نزول آيه ميان مفسران خلاف است بر چند قول:

اول آنكه: در باب هر كس است كه او را امانتى امين گردانند؛ و امانتهاى خدا اوامر و نواهى است، و امانتهاى بندگان آن چيزها است كه امين مى كنند بعضى از ايشان بعضى را بر آنها از مال و غير مال چنانچه در روايات متعدد منقول است از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام؛ (2) حتى در بعضى از روايات وارد شده كه: اگر قاتل اميرالمؤ منين عليه‌السلام شمشيرى كه آن حضرت را به آن شهيد نموده به من سپارد، البته به او رد مى كنم. (3)

دوم: در باب خلفا و واليان امر است. شيخ طبرسى گفته كه: خدا امر كرده است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: 58.

2- مجمع البيان ٢/٦٣.

3- رجوع شود به امالى شيخ صدوق ٢٠٤ و روضة الواعظين ٣٧٣.

ايشان را كه قيام نمايند به حق رعيت و بدارند ايشان را بر احكام دين و شريعت، (1)، و اين را روايت نموده اند از اصحاب ما از حضرت باقر و حضرت صادق عليه‌السلام كه فرمودند: خدا امر كرده است هر يك از ائمه را كه تسليم كند امانت را به امام بعد از خود، (2) و مؤ يدش آن است كه بعد از اين امر بيان كرده است رعيت را به اطاعت واليان امر و ائمه عليه‌السلام، فرموده اند: دو آيه است يكى از براى ماست و ديگرى از براى شماست، حق تعالى مى فرمايد: ان الله يامركم ان تؤ دوا الامانات الى اهلها تا آخر آيه؛ و فرموده است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ‌ مِنكُمْ) (3) (4).

و طبرسى گفته است كه: اين قول داخل است در قول او زيرا كه اين از جمله چيزى چند است كه حضرت عزت امين كرده است بر آن ائمه صادقيه عليه‌السلام را. و همچنين امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود: اداء نماز و زكات و روزه و حج از جمله امانات است، و از جمله آن است امرى كه واليان را امر كرده اند به قسمت غنايم و صدقات و غير ذلك از چيزهائى كه حق رعيت به آنها تعلق دارد. (5)

سوم آنكه: خطاب به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه رد كند كليد كعبه را به عثمان بن طلحه در وقتى كه در فتح مكه كليد را از او گرفت و خواست كه به عباس بدهد. (6) و در بصائر به سند موثق از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده كه: اين آيه در شان ما نزول شده و از خدا يارى مى طلبيم. (7)

و باز به سندهاى صحيح از آ:حضرت روايت كرده است كه در تفسير اين آيه فرمود: مراد آن است كه امام مى بايد كه امامت را به امام بعد از خود بدهد و نبايد كه از او بگرداند و به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ، ٢/٦٤.

2- تفسير عياشى ١/٢٤٩؛ بصائر الدرجات ٤٧٥؛ مناقب ابن شهر آشوب ١/٣١١.

3- سوره نساء: ٥٩.

4- مجمع البيان ٢/٦٣.

5- مجمع البيان ٢/٦٣.

6- مناقب ابن شهر آشوب ٢/١٦٣. اسباب النزول ١٣٠. الجواهر ١/٣٦٠.

7- بصائرالدرجات ٤٧٥.

ديگرى بدهد. (1)

و به سند صحيح ديگر روايت كرده است كه: مراد مائيم كه بايد امام اول از ما به امام بعد از خود بدهد كتابها كه نزد اوست و سلاح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل يعنى: وقتى كه ظاهر شويد حكم كنيد به آن احكام عدلى كه در دست شماست. (2) و به سندهاى صحيح روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه در تفسير ان الله يامركم ان تؤ دوا الامانات الى اهلها فرمود كه: بخدا سوگند مراد، اداى امامت و وصيت است بسوى امام. (3) و ايضا به سند معتبر روايت كرده است كه حضرت باقر عليه‌السلام از مالك جهنى سوال كرد كه: اين آيه در كى نازل شده است؟ مالك گفت: مى گويند در همه مردم نازل شده: حضرت فرمود كه: پس همه مردم حاكم مى توانند كرد در ميان مردم زيرا كه خطاب و اذا حكمتم به همه جماعت نازل شده؟ پس بدان كه در شان ما نازل شده. (4)

و به سند موثق كالصريح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده كه: امام را به سه خصلت مى توان شناخت:

اول آنكه: اولاى ناس باشد از جهت نسب به امامى كه قبل از او بوده.

دوم آنكه: سلاح رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه ذوالفقار است نزد او باشد.

سوم آنكه: امام سابق او را وصى نموده باشد. اين است كه حضرت يارى مى فرمايد: ان الله يامركم ان تؤ دوا الامانات الى اهلها؛ و فرمود كه: سلاح در ميان ما بمنزله تابوت است در ميان بنى اسرائيل، نزد هر كس كه سلاح است با اوست پادشاهى، چنانچه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٤٧٥.

2- بصائر الدرجات ٤٧٥. كافى ٢/٢٧٦. تاويل الآيات الظاهرة ١٣٤.

3- بصائرالدرجات ٤٧٦ و ٤٧٧.

4- بصائرالدرجات ٤٧٦.

در ميان بنى اسرائيل تابوت به هر كجا كه مى رفت پادشاهى در آنجا بود. (1)

و در معانى الاخبار از امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه از تفسير اين آيه پرسيدند، فرمود كه: اين خطاب به ماست و بس، خدا امر كرده است هر امامى از ما را كه ادعا كند امامت را به امامى بعد از خود و او را وصى خود گرداند، پس جارى شد آيه در ساير امانتهاى مردم؛ مرا خبر داد پدرم از پدرش كه على بن الحسين عليه‌السلام به اصحاب خود فرمود: بر شما باد به اداى امانت كه اگر قاتل پدرم حسين بن على عليه‌السلام مرا امين مى كرد به آن شمشيرى كه با آن پدرم را كشته بود، هر آينه به او رد مى كردم. (2) و نعمانى به سند صحيح از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده كه: اين آيه در شان ماست، امر كرده امام از ما را كه ادا كند امامت را به امام بعد از او و او را نيست كه به ديگرى بدهد، مگر نشنيده اى كه بعد از آن مى فرمايد و اذا حكمتم بين الناس پس معلوم شد كه خطاب با حكام است. (3)

و فرات در تفسير خود روايت نموده از شعبى كه در تفسير ان الله يامركم ان تؤ دوا الامانات الى اهلها گفت: مى گويم و از غير خدا نمى ترسم، بخدا سوگند كه ولايت على بن ابى طالب است. (4)

آيه دوم: (إِنَّا عَرَ‌ضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ‌ضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) (5) و در تاويل اين آيه اقوال بسيار هست:

اول آنكه اشاره است به آيه سابق (وَمَن يُطِعِ اللَّـهَ وَرَ‌سُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) (6).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ، ١٨٠، تفسير عياشى ١/٢٤٩.

2- معانى الاخبار ١٠٧-١٠٨. و همچنين رجوع شود به امالى شيخ صدوق ٢٠٤ و روضة الواعظين ٣٧٣.

3- غيبت نعمانى ٤٨.

4- تفسير فراالهى كوفى ١٠٧.

5- سوره احزاب: ٧٢.

6- سوره احزاب: ٧١.

و اطاعت خدا و رسول را امانت ناميده از جهت آنكه واجب است اداى آن، و مراد آن است كه عظمت شان اين اطاعت به مرتبه اى است كه اگر عرض كنند بر اين اجسام عظيمه و صاحب شعور باشند ابا خواهند كرد از حمل آن، لهذا ثوابش در دنيا و عقبى عظيم است، بدرستى كه او ظلم كننده بود بر نفس خود كه حق آن را چنانچه بايد رعايت كرد: نكرد و جاهل و نادان بود به عاقبت آن، وصف متعلق به نوع است به اعتبار اغلب افرادش.

دوم آنكه: مراد به امانت، اطاعت است، اعم از آنكه طبيعى باشد يا اختيارى، و مراد به عرض، استدعاى آن است، اعم از آنكه از مختار طلب كنند يا اراده صدور آن نمايند از غير مختار؛ و مراد به حمل، خيانت در امانت است و امتناع از اداى آن چنانچه حامل امانت كسى را مى گويند كه خيانت كند در آن و بر ذمه اش باقى بماند؛ پس مراد به ابا كردن، اتيان اوست به آنچه ممكن باشد كه از او بعمل آيد؛ و مراد به ظلم و جهالت، خيانت و تقصير است. سوم آنكه: صانع تعالى شانه اين اجرام را خلق كرد و در اينها فهمى و شعورى خلق نمود و گفت: من فريضه اى واجب گردانيدم و بهشتى خلق كرده ام براى كسى كه مرا اطاعت كند و آتشى آفريده ام براى كسى كه مرا معصيت كند؛ گفتند؛ ما مسخريم براى آنچه ما را از براى آن خلق نموده اى و تاب فريضه نداريم و ثواب و عقابى نمى خواهيم. و چون آدم را خلق كرد مثل اين را بر او عرض كرد و او قبول كرد و ظلم كننده بود بر نفس خويش كه بر آن بار كرد چيزى كه دشوار بود بر او و نادان بود به بدى عاقبت آن. چهارم آنكه: مراد به امانت، عقل است يا تكليف، و مراد به عرض بر ايشان، رعايت استعداد و قابليت ايشان آن امر را؛ و مراد به اباى ايشان اباى طبيعى است كه عبارت از عدم لياقت و استعداد است، و مراد به حمل انسان، قابليت داشتن آن است؛ و ظلوم و جهل بودن عبارت است از غلبه قوه شهوانى و غضبى بر او. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير بيضاوى ٣/٣٩٥.

)

و بعضى امانت را كنايه از محبت گرفته اند، و صوفيه وجوه ديگر نيز گفته اند.و اما تاويلاتى كه در اخبار وارد شده است: در كافى و غير از آن از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده اند كه: مراد از امانت، ولايت حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است. (1) و در عيون الاخبار روايت شده است كه از حضرت امام رضا عليه‌السلام سوال كردند از تفسير اين آيه، حضرت فرمود كه: امانت، ولايت است، هر كه ادعا كند آن را بغير حق، كافر است. (2) و در معانى الاخبار به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه: امانت، ولايت است و انسان ابوالشرور منافق است يعنى ابوبكر. (3)

و على ابن ابراهيم روايت كرده است كه: امانت، امامت و امر و نهى است؛ و دليل بر امامت بودن آن است كه خدا خطاب نموده است به ائمه عليه‌السلام ان الله يامركم ان ان تؤ دوا الامانات الى اهلها پس مراد آن است كه امامت را عرض كردند بر آسمانها و زمين و كوهها پس ابا كردند از آنكه دعوى كنند آن را به ناحق يا غصب كنند آن را به ناحق از اهلش و ترسيدند از آن؛ و حمل كرد آن را انسان - يعنى ابوبكر - بدرستى كه او ظالم و جاهل بوده براى آنكه عذاب كند حق تعالى مردان منافق و زنان منافقه را و مردان مشرك و زنان مشركه را و قبول كند توبه مردان مؤ من و زنان مؤ منه را و بود خدا و هست آمرزنده و مهربان؛ (4) اين ترجمه آيه بعد از اين آيه است. و در بصائر كافثى به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه: امانت، ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام است. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٤١٣. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٧٠)-٤٧١. و در آنها روايت از امام صادق عليه السلام نقل شده است.

2- عيون اخبارالرضا ١/٣٠٦. معانى الاخبار ١١٠.

3- معانى الاخبار ١١٠.

4- تفسير قمى ٢/١٩٨.

5- بصائرالدرجات ٧٦؛ كافى ١/٤١٣ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٧٠.

و ايضا در بصائر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: امانت، ولايت است، ابا كردند از آنكه حمل كنند آن را و كافر شوند در حمل آن، و آن انسانى كه آن را حمل كرد ابوبكر بود. (1)

و ابن شهر آشوب در مناقب روايت نموده از مقاتل از محمد بن حنيفه از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام كه فرمود در تفسير انا عرضنا الامانة: عرض كرد حضرت عزت امامت مرا بر آسمانها هفتگانه با ثواب و عقاب، گفتند: پروردگارا! با ثواب و عقاب حمل نمى كنيم و ليكن بدون ثواب و عقاب حمل مى كنيم؛ و عرض كرد امامت و ولايت مرا بر مرغان، پس اولى مرغى كه به آن ايمان آورد بازهاى سفيد و قبره بود، و اول مرغى كه انكار نمود بوم و عنقا بود، اما بوم نمى تواند كه در روز ظاهر شود براى بغضى كه ساير مرغان نسبت به آن دارند؛ و اما عنقا پس پنهان شد در درياها كه كسى آن را نمى بيند؛ و بدرستى كه عرض كرد امامت مرا بر زمينها، پس هر بقعه اى كه ايمان آورد به ولايت من، آن را طيب و پاكيزه گردانيد و گياه و ميوه اش را شيرين و گوارا گردانيد و آبش را صاف و شيرين ساخت، و هر بقعه اى كه انكار امامت و ولايت من كرد آن را شوره زار گردانيد و گياهش را تلخ و ميوه اش را عوسج و حنظل كرد و آبش را شور و تلخ گردانيد؛ بعد از آن فرمود و حملها الانسان يعنى: امت تو يا محمد حمل كردند ولايت اميرالمؤ منين را و امامت او را با آنچه در آن هست از ثواب و عقاب بدرستى كه بسيار ظالم بود مر نفس خود را و بسيار نادان بود امر پروردگار خود را، يعنى هر كه ادا نكرد حق آن را و علل به مقتضاى آن نكرد، ظالم و عداون كننده بود. (2)

و در بصائر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: ولايت ما را عرض نمودند بر آسمانها و زمين و كوهها و شهرها پس قبول نكردند مثل قبول كردن اهل كوفه. (3) و در تفسير فرات از حضرت فاطمه زهرا عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٧٦؛ و در آنجا روايت از امام باقر عليه السلام است.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٢/٣٥٠.

3- بصائرالدرجات ٧٧. امالى شيخ مفيد ١٤٢.

رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: چون مرا در شب معراج به آسمان بردند و از سدرة المنتهى گذشتيم و به مرتبه قاب قوسين او ادنى رسيدم و خدا را به دل ديدم نه به ديده، پس صداى اذان و اقامه شنيدم و صداى منادى شنيدم كه ندا كرد كه: اى ملائكه من و ساكنان آسمانها و شريك ندارم، گفتند: گواهى داديم و اقرار نموديم؛ باز ندا آمد كه: گواهى بدهيد اى ملائكه من و ساكنان آسمانها و زمين من و حاملان عرش من كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و رسول من است، گفتند: شهادت داديم و اقرار كرديم (باز ندا آمد كه: گواهى بدهيد اى ملائكه من و ساكنان آسمانها زمين من و حاملان عرش من كه على ولى من و ولى رسول من و ولى مؤ منان بعد از رسول من، گفتند: شهادت داديم و اقرار كرديم.)

حضرت باقر عليه‌السلام فرمود كه: هر گاه ابن عباس اين حديث را ذكر مى كرد مى گفت: اين همان امانتى است كه خدا در قرآن فرموده است (انا عرضنا الامانة) تا آخر آيه، و بخدا سوگند كه به آنها ديندار و درهمى نسپرد و نه گنجى از گنجهاى زمين و ليكن وحى كرد بسوى آسمانها و زمين و كوهها پيش از آنكه خلق كند آدم را كه: من در شماها خليفه مى گردانم ذريه محمد را، با ايشان چه خواهيد كرد هر گاه شما را بخوانند؟ اجابت كنيد ايشان را و اطاعت ايشان را و اطاعت بكنيد بر دشمن ايشان، پس آسمانها و زمين و كوهها ترسيدند از اين اطاعتى كه خدا ايشان را به آن امر كرد و فرزندان آدم قبول كردند و اين تكليف را بر ايشان بار كردند.

پس حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: قبول كردند و وفا نكردند. (1)

مترجم گويد كه: تاويلاتى كه در اين اخبار شريفه و امثال اينها وارد به چندين وجه بر مى گردد:

اول آنكه: حمل كرده باشند امانت را بر مطلق تكاليف، و تخصيص ولايت به ذكر به اعتبار اين باشد كه عمده و اصل ساير تكاليف است و شرط اعظم قبول آنهاست و محل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٤٥٢ و ٣٤٢.و عبارت داخل كروشه از متن عربى روايت اضافه شد.

اختلاف ميان امت است، و تخصيص ابوبكر و امثال او به ذكر به اعتبار اين باشد كه در ظاهر از روى نفاق بيعت كردند و پيش از ديگران شكستند و باعث شكستند ديگران نيز شدند؛ پس مراد به حمل قبول كردن ولايت است.

و مؤ يد آنكه مراد از امانت، تكاليف است؛ و مراد به حمل؛ قبول كردن، آن است كه ابن شهر آشوب و ديگران روايت نموده اند كه: چون وقت نماز داخل مى شد حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام اندام مباركش مى لرزيد و از رنگ به رنگ مى گرديد، چون مى پرسيدند كه: چه مى شود شما را؟ مى فرمود كه: رسيد هنگام اداى امانتى كه بر آسمانها و زمين عرض كردند و آنها ابا نمودند و ترسيدند و انسان متحمل آن شد و نمى دانم كه اين بار امانت كه متحمل شده ايم نيك ادا خواهم كرد يا نه. (1)

دوم آنكه: الف و لام الانسان از براى عهد باشد، و مراد ابوبكر باشد؛ و ولايت به كسر باشد به معنى خلافت و امارت؛ و مراد به عرض، آن باشد كه به ايشان القا كردند كه: آيا قبول مى كنيد كه دعوى امامت به ناحق بكنيد و عقوبتهاى الهى را متحمل شويد؟ ايشان ترسيدند از عقاب و ابا كردند، و آن ظالم جاهل با علم به عقوبت متحمل آن ورز شد.

سوم آنكه: بنابر هر يك از اين دو وجه مراد به حمل، خيانت باشد، نه قبول نمودن چنانچه سابقه مذكور شد، و به وجه دوم انسب است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب بن شهر آشوب ٢/١٤٢. تفسير روح المعانى ١١/٢٧١.

### فصل نهم در بيان آياتى كه دلالت بر وجوب متابعت اهل بيت عليه‌السلام مى كند.

حق تعالى مى فرمايد يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعمت فى شى ء فردوده الى الله ان كنتم تؤ منون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن تاويلا (1) و باز فرموده است ولو ردوده الى اولى الامر منهم لعمله الذين يستبطونه منهم (2) و باز فرموده است ام يحسدون الناس على ما آتيهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما \* فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و كفى بجهنم سعيرا. (3)

ترجمه آيه اول آن است كه: اى گروهى كه ايمان به خدا و رسول آورده ايد! اطاعت كنيد خدا و اطاعت كنيد رسول را و اولى الامر از شما را كه امر ايشان و حكم ايشان بر شما جارى است، پس اگر تنازع كنيد در چيزى پس رد كنيد آن را بسوى خدا و رسول اگر بوده ايد كه ايمان آورده ايد به خدا و روز قيامت، اين بهتر است از براى شما و عاقبتش نيكوتر است.

در آيه دوم فرموده است كه: اگر رد كنند آن امرى را كه افشا مى كنند از امن و خوف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٥٩.

2- سوره نساء: ٨٣.

3- سوره نساء: ٥٥-٥٤.

و موافق روايات مطلقه امر را بسوى رسول اولى الامر از ايشان هر آينه خواهند دانست آنها كه استنباط مى نمايند و عملش را طلب مى كنند از آن جماعت يا از اولى الامر موافق روايات ظاهره بدان كه خلاف كرده اند مفسران در تفسير اولى الامر: بعضى از مفسران عامه گفته اند كه مراد امرا، و سركرده هاى لشكر و پادشاهانند، و بعضى از ايشان گفته اند كه: مراد علماى امتند؛ (1) و علماى اماميه اتفاق كرده اند كه مراد، ائمه از آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند، (2) به مقتضاى رواياتى كه مذكور خواهد شد به آنكه اولى الامر صاحب اختيار در امر است، و چون مقيد به قيدى نشده است بايد كه صاحب اختيار مطلق در جميع امور دين و دنيا باشد و آن امام است و يا هر كه در امرى صاحب اختيار شود اطاعت او واجب باشد در آن امر، پس كسى كه صاحب اختيار در همه امور باشد مطاع مطلق خواهد بود و آن امام است.

و ايضا ترك لفظ اطيعوا ميان رسول و اولى الامر مشعر است به اينكه مرتبه امامت نظير مرتبه نبوت و مثل آن است، بلكه چنانچه نبوت رسالتى است از جانب خدا به وساطت ملك: امامت نيز فى الخليفه نبوتى است به وساطت نبى، و به اين سبب اطاعت اولى الامر عين اطاعت است به نبى، پس به اين سبب اطيعوا در ميان متوسط نشده بخلاف مرتبه نبوت كه هر چند بالاترين مراتب است مثل مرتبه الوهيت نيست، و توسط اطيعوا ميان لفظ جلاله و رسول اشاره است به اين.

و ايضا چون اطاعت اين جماعت را مقرون به اطاعت خود تعالى شانه و رسول خود گردانيد، البته جمعى بايد باشند منصوب ايشان كه امر و حكمشان امر و حكم ايشان باشد تا طاعتشان ايشان و مقرون به آن باشد والا لازم آيد كه طاعت جميع ملوك جباره مانند سلطان روم و اورنگ و غير ايشان همه داخل اطاعت اولى الامر باشند مثل خدا و رسول او. و قباحت و شناعت اين قول بر هيچ عاقل مخفى نيست.

چنانكه شيخ طبرسى عليه‌السلام گفته است كه: جايز نيست كه خداوند واجب گرداند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٢/٨٢. تفسير طبرى ٤/١٨٤. الجواهر الحسان ١/٣٧٠.

2- تفسير بيان ٣/٢٧٢. تفسير عياشى ١/٢٦٠.

طاعت شخصى را على الاطلاق مگر كسى كه عصمت او ثابت باشد و بداند كه باطن او مثل ظاهر اوست و ايمن باشد كه از او غلطى يا امر قبيحى صادر شود، و اين معنى در امراء و علماء غير ائمه معصومين عليه‌السلام حاصل نيست، و حق تعالى جليلتر است از آنكه امر كند به اطاعت كسى كه معصيت او كند به انقياد جماعتى كه مختلف در فعل و قول باشند، زيرا كه محال است اطاعت كرده شوند جماعت مختلف چنانه محال است اجتماع آنچه در آن اختلاف كرده اند، و از جمله دلايل آنچه گفتيم آن است كه حضرت عزت مقرون نكرده است اطاعت اولى الامر به اطاعت رسولش چنانكه مقرون كرده است اطاعت رسولش را به اطاعت خود مگر براى آنكه اولوالامر فوق جميع خلقند چنانچه رسول فوق اولى الامر است و فوق ساير خلق، و اين صفت ائمه از آل محمد عليه‌السلام است كه ثابت شده است امامت و عصمت ايشان و اجماع كرده اند امت بر علو مرتبه و عدالت ايشان:

فان تنازعتم فى شى يعنى اگر اختلاف نمائيد در چيزى از امور دين خود فردوه الى الله و الرسول پس رد كنيد آنچه در آن نزاع كرده ايد بسوى كتاب خدا و سنت رسول

و ما - گروه شيعه - مى گوئيم كه: رد بسوى ائمه كه قايم مقام رسولند بعد از وفات آن حضرت، مثل رد بسوى رسول است در حيات آن حضرت، زيرا كه ايشان حافظان شريعت آن حضرت و خليفه هاى اويند در ميان امت. (1) تا اينجا كلام شيخ طبرسى بود. و در اول آيه ذكر اولى الامر شده و در آخر آيه نشده بنا بر قرائت مشهور، و نكته اى كه شيخ طبرسى فرموده مذكور شد و مى تواند بود كه نكته آن باشد كه نزاعى كه در امامت اولى الامر شود نيز بايد رجوع شود به كتاب و سنت، پس مى بايد امام منصوص از جانب خدا و رسول باشد نه به روشى كه مخالفان قائلند كه امامت را مستند به اجماع مى دانند و نصب امام را از جانب امت مى دانند؛ اما در بعضى از اخبار وارد شده است كه: در قرائت اهل بيت عليه‌السلام والى اولى الامر در آخر نيز بوده، چنانچه على بن ابراهيم گفته است كه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٢/٦٤.

مراد از اولى الامر حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است، پس روايت نموده است به سند كالصريح از حضرت صادق عليه‌السلام كه: آيه چنين نازل شده: فان تنازعتم فى شى ء فارجعوه الى الله و الى الرسول و الى اولى الامر منكم. (1)

و عياشى نيز روايت نموده كه: حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام آيه را چنين تلاوت فرمودند. (2) و كلينى به سند كالصحيح روايت كرده است كه: حضرت باقر عليه‌السلام آيه را چنين تلاوت نمودند اطيعوا الله واطيعوا الرسول والى اولى الامر منكم پس حضرت فرمود كه: چگونه امر مى كند به اطاعت ايشان و رخصت مى دهد در منازعه ايشان، اين خطاب را با جماعتى فرمود كه مامور شده اند به اطاعت خدا و رسول. (3) مترجم گويد كه: مراد حضرت آن است كه: اگر والى اولى الامر در آخر آيه نباشد آيه مشعر خواهد بود به تجويز منازعه ساير امت با ايشان و اين منافات دارد با امر به اطاعت ايشان در اول آيه.

و عياشى به سند ديگر روايت نموده است كه: حضرت باقر عليه‌السلام آيه را چنين خواند فان تنازعتم فى شى ء فارجعوه الى الله والى الرسول واولى الامر منكم (4)

و در عيون اخبار الرضا روايت نموده است از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام كه: وصيت نمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسوى على و حسن و حسين عليه‌السلام، پس فرمود در قول حق تعالى اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم كه: مراد به اولى الامر امامانند از فرزندان على و فاطمه عليه‌السلام تا روز قيامت. (5) و در اكمال الدين نيز همين مضمون را به سند صحيح از حضرت باقر عليه‌السلام روايت کرده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/١٤١.

2- تفسير عياشى ١/٢٥٤.

3- كافى ٨/١٨٤.

4- تفسير عياشى ١/٢٥٤.

5- عيون اخبار الرضا ٢/١٣١.

6- كمال الدين ٢٢٢، مناقب ابن شهر آشوب ١/٣٣٤.

و در اعلام الورى و مناقب ابن شهر آشوب از تفسير جابر جعفى روايت شده است كه جابر انصارى گفت كه: پرسيدم از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قول حق تعالى يا ايها الذين آمنوا اطيعواالله و اطيعواالرسول خدا و رسول را شناختيم، اولى الامر كيستند؟ حضرت فرمود كخ: خليفه هاى منند اى جابر و امامان مسلمانانند بعد از من: اول ايشان على بن ابيطالب است، پس حسن، پس حسين، پس على بن الحسين، پس محمد بن على كه معروف است در تورات به باقر و زود باشد كه تو او را دريابى اى جابر پس چون او را ملاقات كنى سلام مرا به او برسان پس صادق جعفر بن محمد، پس موسى بن جعفر، پس على بن موسى، پس محمد بن على، پس على بن محمد، پس حسن بن على، پس همنام من و هم كنيت من حجت خدا در زمين او و بقيه خليفه هاى خدا در ميان بندگانش فرزند حسن بن على آن كه فتح مى كند خدا بر دست او مشرقهاى زمين و مغربهاى آن را، و آن است كه غايب مى گردد از شيعيانش غايب شدنى كه ثابت نمى ماند بر قول امامت او مگر كسى كه امتحان كرده باشد حق تعالى دل او را به ايمان. (1)

و كلينى و عياشى از بريد بن معاويه روايت كرده اند كه گفت: سوال نمودم از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام از تفسير قول حق تعالى اطيعوا الله و اطيعوا الرسول والى الامر منكم حضرت شروع فرمود به تاويل اول آيات: (أَلَمْ تَرَ‌ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ) (2) يعنى: آيا نمى بينى و نظر نمى كنى بسوى آنها كه بهره اى از كتاب به ايشان داده شده است ايمان مى آورند به جبت و طاغوت كه دو بت قريش بودند؛ مفسران گفته اند كه: مراد كعب بن الاشرف و جماعتى از يهود كه به مكه رفتند و بتهاى قريش را سجده كردند.(3) حضرت فرمود كه: مراد به جبت و طاغوت دو بت منافقانند ابوبكر و عمر.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اعلام انورى ٣٩٧. مناقب ابن شهر آشوب ١/٣٤٣)-٣٤٤؛ كفاية الاثر ٥٣. كمال الدين ٢٥٣.

2- سوره نساء: ٥١.

3- تفسير تبيان ٣/٢٢٣. مجمع البيان ٢/٥٩. تفسير طبرى ١٣٤. تفسير بيضاوى ١/٣٥٢.

(وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُ‌وا هَـٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا). (1) به قول مفسران يعنى: مى گفتند به كافران - كه ابوسفيان و اصحاب او بودند - كه ايشان هدايت يافته ترند از محمد و اصحابش به راه دين و حق. (2) حضرت فرمود كه: مراد خلفاى جور و امامان گمراهند كه مردم را بسوى آتش جهنم مى خوانند، ايشان مى گفتند كه: اينها هدايت يافته ترند از آل محمد. (أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّـهُ) ((اينهايندآن جماعت كه خدا ايشان را لعنت كرده است)) (وَمَن يَلْعَنِ اللَّـهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرً‌ا) (3) ((و هر كه خدا او را لعنت كند پس نمى يابى از براى او ياورى)). (أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ) آيا از براى ايشان بهره اى از ملك هست؟ حضرت فرمود كه: مراد از ملك امامت، و خلافت است، (فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرً‌ا) (4) يعنى: پس اگر بهره اى از خلافت با ايشان باشد، نخواهند داد به مردم نه قليلى و نه كثيرى حتى به قدر نقيرى نخواهند داد، حضرت فرمود كه: مراد از ناس كه به ايشان چيزى نخواهند داد؛ مائيم و مراد از نقير آن نقطه اى است كه مى بينى در ميان دانه خرما. (اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ) (5) بلكه آيا حسد مى برند مردم را بر آنچه خدا عطا كرده است به ايشان از فضل خود، بعضى گفته اند مراد به اينها كه حسد بر ايشان مى برند حضرت رسول است كه بر پيغمبرى او حسد مى برند و بر آنكه حق تعالى نه زوجه بر او حلال كرده، و بعضى گفته اند محمد و اصحابش مرادند، و بعضى گفته اند محمد و آلش مرادند. (6) و فضل در آن حضرت پيغمبرى است و در آلش امامت. (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٥١.

2- مجمع البيان ٣/٥٩. تفسير كشاف ٢/٥٢١ تفسير بغوى ١/٤٤١.

3- سوره نساء: ٥٢.

4- سوره نساء: ٥٣.

5- سوره نساء: ٥٤.

6- براى اطلاع بيشتر از گفته هاى مفسرانن ، رجوع شود به تفسير تبيان ٣/٢٢٩. مجمع البيان ٢٢/٦١. تفسير طبرى ٤٥/١٤٢. تفسير روح المعانى ٣/٥٥. تفسير الدر المنثور ٢/١٧٣.

7- تفسير تبيان ٣/٢٢٨. مجمع البيان ٢/٦١.

و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده اند چنانچه خواهد آمد، حضرت فرمود كه: مراد مائيم كه حسد مى برند بر ما كه خدا امامت را مخصوص ما گردانيد و به احدى از خلق غير ما نداد.

(فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَ‌اهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا) (1) پس به تحقيق كه عطا كرديم به آل ابراهيم كتاب را و حكمت را - كه پيغمبرى باشد - و عطا كرديم به ايشان پادشاهى عظيم را. حضرت فرمود كه: مراد آن است كه گردانيديم ميان آل ابراهيم رسولان و پيغمبران و امامان و پس چرا اقرار مى كنند اينها را در آل ابراهيم و انكار مى كنند در آل محمد.

(فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرً‌ا) پس بعضى از امت به ابراهيم ايمان آوردند و بعضى روگردان شدند و ايمان نياوردند، و بس است آتش جهنم براى سوختن و عذاب ايشان؛ و بعضى گفته اند كه مراد اين است كه بعضى از اهل كتاب ايمان به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند و بعضى ايمان نياوردند.

راوى گفت: پرسيدم كه: ملك عظيم كه خدا به آل ابراهيم داد چيست؟ حضرت فرمود كه: مراد آن است كه در ميان ايشان امامانى قرار داد كه هر كه طاعت ايشان كد اطاعت خدا كرده باشد و هر كه معصيت ايشان كند معصيت خدا نموده باشد، اين است پادشاهى عظيم. پس حضرت فرمود: كه حضرت بارى بعد از اين فرمود كه (إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُ‌كُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا)، حضرت فرمود كه: مراد مائيم كه بايد امام سابق به امام بعد از خود تسليم كند كتابها و علم و سلاح رسول الله را.

(وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) (2) يعنى: چون حكم كنيد ميان مردم حكم نمائيد به آن عدالتى كه در دست شما است. پس حق تعالى خطاب كرد به ساير مردم كه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) پس خدا جمع كرد در اين خطاب جميع مؤ منان را تا روز

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٥٤.

2- سوره نساء: ٥٨.

قيامت اطيعوا الله و طيعواالرسول واولى الامر منكم مراد اولى الامر مائيم و بس. فان خفتم فى الامر فارجعوا الى الله والى الرسول واولى الامر منكم آيه چنين نازل شده و چگونه امر مى كند ايشان را به طاعت اولى الامر و رخصت مى دهد ايشان را در منازعه ايشان؟ اين خطاب متوجه ماموران است كه ايشان را امر به اطاعت كرده است. (1) و عياشى نيز روايت كرده نموده كه: ابان بن تغلب به خدمت امام رضا عليه‌السلام رفت و سوال كرد از اولى المر، حضرت فرمود: على بن ابى طالب صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ و ساكت شد. پس ابان پرسيد كه: بعد از او كه بود؟ فرمود: امام حسن عليه‌السلام؛ و باز ساكت شد. من باز سئوال نمودم، فرمود: حضرت امام حسين عليه‌السلام؛ و باز ساكت شد. پس سئوال كردم كه: بعد از او كيست؟ فرمود: حضرت على بى الحسين عليه‌السلام؛ و همچنين هر يكى را كه مى فرمود ساكت مى شد و من سئوال مى كردم تا آنكه تا آخر ائمه عليه‌السلام را فرمود. (2)

و ايضا روايت نموده از عمران حلبى كه حضرت صادق عليه‌السلام به او فرمود كه: شما گروه شيعه دين خدا را از اصلش اخذ نموده ايد: از گفته خدا كه اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم و از گفته رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: دو چيز در ميان شما مى گذارم كه تا به آنها متمسك شويد هرگز گمراه نمى شويد، نه از گفته ابوبكر و عمر و امثال ايشان (3)

و ايضا از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: در شان على و ائمه از فرزندان اوست، خدا ايشان را به جاى پيغمبران قرار داده است، و فرقى كه هست اين است كه ايشان چيزى را حلال نمى كنند و چيزى را حرام نمى كنند بلكه شريعت حضرت رسالت را به خلق مى رسانند (4)

و ايضا روايت نموده است از حكيم كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم كه: فداى تو شوم، اولوالامر كه خدا امر به طاعت ايشان نموده است كيستند؟ فرمود: على بن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/٢٤٦. كافى ١/٢٧٦.

2- تفسير عياشى ١.

3- تفسير عياشى ١/٢٥١.

4- تفسير عياشى ١/٢٥٢.

ابى طالب است و حسن و حسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد كه منم، پس حمد و شكر كنيد خداوندى را كه به شما شناسانيد امامان و پيشوايان شما را در وقتى كه مردم انكار ايشان كردند. (1) و به روايت ديگر از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت است كه: اولوالامر على بن ابى طالب عليه‌السلام است و اوصياى بعد از او. (2)

و فرات بن ابراهيم روايت كرده است كه: از حضرت صادق عليه‌السلام سئوال نمودند از اولوالامر، فرمود (3) كه: صاحب دانائى و علم مراد است، پرسيدند كه: مخصوص ما اهل بيت است. (4)

و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: اولوالامر در اين آيه، آل محمدند. (5)

و در كتاب اختصاص روايت نموده است كه از حضرت صادق عليه‌السلام سئوال كردند كه: آيا اطاعت اوصياء واجب است؟ فرمود كه: بلى آنهايند كه خدا فرموده است اطيعو الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم و آنهايند كه در شان ايشان فرموده است (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّـهُ وَرَ‌سُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَ‌اكِعُونَ) (6) (7).

و فرات و كلينى روايت كرده اند كه از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدند از دعا ئم و ستونهاى اسلام كه جايز نيست احدى را كه تقصير كند از معرفت چيزى از آنها و اگر تقصير كند دين او فاسد مى گردد و اعمال او مقبول نيست و اگر آنها را بداند ندانستن چيزهاى ديگر به او ضرر ندارد، حضرت فرمود كه: لا اله الا الله است و ايمان به رسول خدا و اقرار به آنچه آن حضرت از نزد پروردگار آورده است و حقى كه در اموال واجب است كه آن زكات

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/٢٥٢.

2- تفسير عياشى ١/٢٥٣.

3- كلمه فرمود از متن عربى روايت اضافه شد.

4- تفسير فرات كوفى ١٠٨.

5- تفسير فرات كوفى ١٠٨.

6- سوره مائده: 55.

7-اختصاص277.

است؛ و ولايتى كه خدا به آن امر كرده است، ولايت محمد آل محمد عليه‌السلام.

پرسيدند كه: آيا در ولايت دليلى هست كه كسى كه منمسك به آن شود استدلال به آن تواند كرد؟ حضرت فرمود كه: بلى، حق تعالى فرموده اطيعوا الله تا آخر

و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: هر كه بميرد و امام زمان خود را نداند، به مردن جاهليت مرده است؛ پس امام در زمان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت بود؛ و بعد از او على بود - و بعضى به جاى على عليه‌السلام معاويه را امام دانستند - پس بعد از حضرت امير المومنين عليه‌السلام امام حسن عليه‌السلام امام بود، پس بعد از او حضرت امام حسن عليه‌السلام - و ديگران گفتند: يزيد بن معاويه، آيا معاويه را در برابر اميرالمومنين عليه‌السلام و امام حسن عليه‌السلام قرار مى توان داد و يا امام حسين عليه‌السلام و يزيد پليد را برابر مى توان كرد، مساوى نيستند. پس بعد از حسين عليه‌السلام على بن الحسين و امام محمد باقر عليه‌السلام بود، و شيعيان مناسك حج و حلال و حرام خود را نمى دانستند تا آنكه امام محمد باقر عليه‌السلام اين در را بر ايشان گشود و بيان نمود براى ايشان اعمال حج و حرام و حلال ايشان را به مرتبه اى كه علماى اهل سنت در مسائل محتاج ايشان شدند بعد از آنكه ايشان محتاج آنها بودند، و هميشه همچنين بود كه مقابل عالى از علماى اهل بيت جاهل و شقى از خلفاى جور بود، و به مقتضاى آيه و حديث بايد كه در هر زمان امامى باشد و هر كه او را نشناسد بر جاهليت و كفر مرده است، و هر زمانى را كه ملاحظه مى كنى در برابر امامان اهل بيت عليه‌السلام جمعى بودند كه هر عاقل كه تامل كند مى داند كه ايشان اولى بودند به امامت از آنها، پس بايد كه ايشان اولوالامر و امام باشند.

پس حضرت فرمود كه: محتاجترين احوال تو به دين حق آن وقتى است كه جان تو به اينجا رسد - و اشاره به حلق مبارك خود فرمود - و در وقتى كه دنيا از تو منقطع مى گردد و در آن وقت آثار دين حق بر تو ظاهر خواهد شد و خواهى گفت: در خوب دينى بودم. (1)

و عياشى از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير قول

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٢/١٩؛ تفسير فرات كوفى ١٠٩، و در آنجا قسمتى از روايت ذكر شده است.

حق تعالى (وَلَوْ رَ‌دُّوهُ إِلَى الرَّ‌سُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ‌ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ) (1) كه فرمود: يعنى آل محمد و ايشانند كه استنباط مى كنند از قرآن، و حلال و حرام را از آن مى دانند، و ايشانند حجت خدا بر خلق. (2)

و ايضا از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده كه: اولو الامر در اين آيه ائمه عليه‌السلام اند. (3) و ابن شهر آشوب در مناقب گفته است كه: امت در تفسير آيه يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم بر دو قولند: اول آنكه اولو الامر، ائمه مايند؛ دوم آنكه امراى لشكرند. و هر گاه يكى باطل شود ديگرى ثابت مى شود، والا لازم مى آيد كه حق از امت خارج باشد، و دليل بر آنكه مراد ائمه ما عليه‌السلام اند آن است كه ظاهر آيه اقتضاى عموم اطاعت اولوالامر مى كند از اين جهت كه عطف فرموده است امر به طاعت ايشان را بر امر به طاعت خود و طاعت رسول خود، و چنانچه اطاعت خدا و رسول عام است و در همه چيز واجب است بايد كه اطاعت ايشان نيز عام باشد، و اگر خاصى مى بود به امر مخصوصى بايست كه بيان فرمايد، و هر گاه وجوب اطاعت ايشان در همه چيز ثابت شد پس امامت ايشان نيز ثابت شد زيرا كه معنى امامت همين است. و هر گاه آيه اقتضاى وجوب اطاعت اولوالامر در همه چيز كند بايد كه معصوم نيست از آنكه امر به قبيح كرده باشد زيرا كه غير معصوم مامون نيست از آنكه امر به قبيح كرده باشد زيرا كه غير معصوم مامون نيست از آنكه امر به قبيح كند يا قبيحى از او صادر شود، و هر گاه قبيحى از او صادر شود متابعت او در آن امر قبيح، قبيح خواهد بود، پس مراد امراى لشكر نمى باشند زيرا كه به اتفاق عصمت ايشان شرط نيست و خصوصيت امراء از آيه فهميده نمى شود. و بعضى گفته اند: اولوالامر علماى امتند، و اين نيز باطل است زيرا كه ايشان در رايها اختلاف دارند و اطاعت بعضى موجب معصيت ديگرى است، و حق تعالى به چنين چيزى امر نمى فرمايد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٨٣.

2- تفسير عياشى ١/٢٦٠.

3- تفسير عياشى ١/٢٦٠. تفسير تبيان ٣/٢٧٣. مجمع البيان ٢/٨٢.

و ايضا حق تعالى وصف نموده است اولوالامر را به صفتى كه دلالت بر علم و امارت هر دو مى كند در آن آيه كه فرموده است و اذا جاءهم امر بين الامن او الخوف ادعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلهم الذين يستنبطونه منهم پس امن و خوف را رد كرده است به امراء و استنباط را به علماء و اين هر دو جمع نمى شود مگر در اميرى كه عالم باشد. و شعبى گفته است كه: ابن عباس مى گفت كه: ايشان امراى لشكرهايند و على عليه‌السلام اول ايشان است.

و حسن بن صالح از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد از تفسير اولوالامر، فرمود كه: ايشان امامان از اهل بيت رسولند.

و مجاهد در تفسيرش گفته است: اين آيه در شان اميرالمؤ منين عليه‌السلام نازل شده است در هنگامى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را خليفه خود گردانيد در مدينه، و حضرت امير عليه‌السلام گفت: يا رسول الله! به جنگ مى روى و مرا در ميان زنان و كودكان مى گذارى؟ حضرت فرمود كه: يا على! آيا راضى نيستى كه نسبت به من به منزله هارون باشى از موسى در وقتى كه موسى به هارون گفت (اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ) (1) يعنى خليفه من باش در ميان قوم من و اصلاح كن در ميان ايشان، حضرت امير عليه‌السلام فرمود: بلى والله، پس نازل شد والى الامر منكم يعنى على بن ابى طالب عليه‌السلام كه حق تعالى امر امت را به او گذاشت بعد از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و او را خليفه نمود در مدينه، پس امر كرد خداوند بندگان را كه اطاعت او را لازم شمارند و مخالفت او نكنند. و فلكى در ابانه روايت نموده است كه: اين آيه در وقتى نازل شد كه شكايت كرد ابوبرده از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام تا اينجا كلام ابن شهر آشوب بود. (2)

اما آيه سوم: ابن شهر آشوب و عياشى و غير ايشان روايت كرده اند به سندهاى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف: ١٤٢.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٩-٢١.

معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام كه فرمود: مائيم قومى كه حضرت عزت واجب گردانيده است طاعت ما را، و از ماست انفال و برگزيده مال، و مائيم راسخون در علم، و مائيم حسد برده شدگان بر ايشان كه خدا در شان ايشان فرموده (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ) (1)

و عياشى و ديگران از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير قول حق تعالى (وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا) (2) يعنى: عطا كرديم به آل ابراهيم پادشاهى بزرگ را حضرت فرمود كه: ملك عظيم آن است كه در ميان ايشان امامان قرار داد كه هر كه اطاعت ايشان كند خدا را اطاعت نموده و هر كه معصيت ايشان كند معصيت خدا كرده است، اين است ملك عظيم.(3)

و در بصائر الدرجات از حضرت باقر عليه‌السلام به سند صحيح روايت نموده است در تفسير قول حق تعالى (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ) كه فرمود: مائيم آنها كه حسد مى برند بر ما. (4) و به سند كالصحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه اشاره به سينه مبارك خود فرمود و گفت: مائيم آنها كه حسد مى برند بر ايشان.(5) و به سند صحيح ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه در تفسير اين آيه فرمود كه: مائيم آن ناس كه حسد مى برند بر ما امامتى كه خدا به ما داده است و هيچكس ديگر از امت داخل نيستند. (6)

و به سندهاى صحيح ديگر بسيار روايت كرده است كه: ملك عظيم، طاعت مفروضه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن شهر آشوب ٢/٣٤٧ و ٣/٢٣٤ و تفسير عياشى ١/٢٤٧؛ كافى ١/١٨٦، تهذيب الاحكام ٤/١٣٢؛ مجمع البيان ٢/٦١.

2- سوره نساء: ٥٤.

3- تفسير عياشى ١/٢٤٨. بصائرالدرجات ٣٦.

4- بصائرالدرجات ٣٥. مناقب ابن شهر آشوب ١٨٦.

5- بصائرالدرجات ٣٥.

6- بصائرالدرجات ٣٥؛ كافى ١/٢٠٥. تفسير فرات كوفى ١٠٦؛ تاويل الآيات ظاهرة ١/١٣٠.

است، (1) يعنى اطاعت ايشان را كه خدا بر خلق واجب نموده.

و به سند صحيح روايت كرده است كه از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كردند كه: اين ملك عظيم چيست؟ فرمود كه: فرض اطاعت است حتى آنكه در قيامت، جهنم نيز اطاعت ايشان مى كند؛ (2) هر كه را مى گويند بگير، مى گيرد؛ و هر كه را مى گويند بگذار، مى گذارد كه بر صراط بگذرد. و به سند صحيح ديگر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه در تاويل اين آيه (قَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَ‌اهِيمَ الْكِتَابَ) (3) فرمود كه: كتاب، پيغمبرى است؛ (وَالْحِكْمَةَ) فرمود كه: فهم و حكم كردن در ميان مردم است؛ (وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا) فرمود كه: وجوب اطاعت است. (4)

و در حديث معتبر ديگر فرمود كه: مائيم بخدا سوگند آن ناس كه حسد برده مى شوند و مائيم اهل آن پادشاهى كه - در زمان قائم - به ما مى گردد. (5) و عياشى روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام كه: كتاب، پيغمبرى است؛ والحكمة، حكيمان از پيغمبران برگزيده اند؛ و ملك عظيم، امامان هدايت كنندگان برگزيده(6)؛ و احاديث بر اين مضامين بسيار است. (7) به همين اكتفا كرديم.

و عياشى روايت كرده است كه: داوود بن فرقد به حضرت صادق عليه‌السلام عرض نمود كه: حق تعالى مى فرمايد: (قُلِ اللَّـهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ) (8) يعنى: بگو: خداوندا! اى مالك پادشاهى! عطا مى كنى پادشاهى را به هر كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 بصائرالدرجات ٣٥، كافى ١/١٨٦. تفسير عياشى ١/٢٤٨. تفسير قمى ١/١٤٠.

2 بصائرالدرجات ٣٥.

3 سوره نساء: ٥٤.

4 بصائرالدرجات ٣٦؛ تفسير قمى ١/١٤٠.كافى ١/٢٠٦.

5 بصائرالدرجات ٣٦

6-تفسیر عیاشی1/248؛ کافی8/118.

7 رجوع شود به تفسير عياشى ١/٢٤٦)-٢٤٨.و بصائر الدرجات ٣٦.

8 سوره آل عمران: ٢٦.

مى خواهى و باز مى ستانى پادشاهى را از هر كه مى خواهى پس خدا پادشاهى را به بنى اميه داده است؟ حضرت فرمود كه: چنين نيست كه مردم فهميده اند، خدا به ما داده است پادشاهى را و بنى اميه از ما غصب كرده اند مانند كسى كه جامه اى داشته باشد و دگرى به جبر بگيرد، پس آن شخص مالك آن جامه نخواهد بود. (1)

و ايضا از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه: حق تعالى تاديب نمود پيغمبرش را موافق خواهش و محبت خود، پس او را خطاب نمود كه (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (2) يعنى: بدرستى كه تو بر خلق عظيم هستى و در جميع اخلاق حسنه كامل گرديده اى. پس مردم را خطاب كرد كه (مَا آتَاكُمُ الرَّ‌سُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا) (3) يعنى: هر چه رسول عطا كند به شما و امر كند شما را به آن، پس بگيريد آن را و قبول كنيد آن را؛ و هر چه شما را از آن نهى كند، منتهى شويد و ترك كنيد آن را، و فرمود كه (مَن يُطِعِ الرَّ‌سُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّـهَ) (4) يعنى: هر كه اطاعت رسول مى كند پس بتحقيق كه اطاعت كرده است خدا را.

پس حضرت فرمود كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تفويض كرد امر امت را بسوى على عليه‌السلام و او را امين گردانيد بر دين خدا و احكام الهى و امور امت، پس شما تسليم كرديد و قبول كرديد و انكار كرديد ساير امت، پس بخدا سوگند كه ما دوست مى داريم شما را كه سخن گوئيد هر گاه ما سخن گوئيم و خاموش باشيد هر گاه ما خاموش باشيم، و مائيم واسطه ميان خدا و شما،و بخدا سوگند كه خدا چيزى نداده است به احدى در مخالفت امر ما. (5)

و ابن شهر آشوب روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/١٦٦؛ كافى ٨/٢٦٦.

2- سوره قلم: ٤.

3- سوره حشر: ٧.

4- سوره نساء: ٨٠.

5- تفسير عياشى ٢/٢٥٩. بصائر الدرجات ٣٨٤؛ كافى ١/٢٦٥.

(وَاللَّـهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ) (1) يعنى: مى دهد خدا پادشاهى خود را به هر كه مى خواهد فرمودند كه: اين آيه در شان ما نازل شده است. (2) و فرات بن ابراهيم روايت نموده است از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه (وَ مَن يُطِعِ اللَّـهَ وَرَ‌سُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) (3) يعنى: هر كه اطاعت كند خدا و رسول او را، پس رستگار شده است رستگارى عظيمى و فرمود كه: مراد اطاعت در ولايت اميرالمؤ منين و امامان بعد از اوست. (4)

در تفسير محمد ابن عباس از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير آيه (قُلْ أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ) (5) يعنى: بگو - يا محمد - كه: اطاعت كنيد خدا و رسول را، پس اگر پشت كنند و قبول نكنند پس بر رسول است آنچه را تكليف كرده اند كه تبليغ رسالت باشد و بر شماست آنچه شما را تكليف كرده اند كه اطاعت كنيد، فرمود كه: (فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ) يعنى: بر اوست آنچه تكليف كرده اند او را كه بشنود و اطاعت كند و خيانت نكند در رسالت و صبر كند بر آزارهاى امت، و بر شما است كه قبول كنيد و وفا كنيد به عهدها كه خدا بر شما گرفته است در امامت على عليه‌السلام و آنچه در قرآن بيان كرده است از واجب بودن اطاعت او، (وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) (6) يعنى: اگر اطاعت كنيد - على را - هدايت مى يابيد، (وَمَا عَلَى الرَّ‌سُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ)، (7) يعنى: و نيست بر رسول مگر رسانيدن رسالت خدا را. (8)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ٢٤٧.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٥٨.

3- سوره احزاب: ٧١.

4- تفسير قمى ٢/١٩٨.كافى ١/٤١٤. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٢٧.

5- سوره نور: ٥٤.

6- سوره نور: ٥٤.

7- سوره نور: ٥٤.

8- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٦٨.

### فصل دهم در تاويل آيات نور در اهل بيت عليه‌السلام، وبيان آنكه ايشانند انوارسبحانى و تاويل مساجد وبيوت مقدسه به خانه هاى ايشان وتاويل ظلمت به اعداى ايشان

آيه اولى: (اللَّـهُ نُورُ‌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ‌ضِ مَثَلُ نُورِ‌هِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّ‌يٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَ‌ةٍ مُّبَارَ‌كَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْ‌قِيَّةٍ وَلَا غَرْ‌بِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ‌ نُّورٌ‌ عَلَىٰ نُورٍ‌ يَهْدِي اللَّـهُ لِنُورِ‌هِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِ‌بُ اللَّـهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّـهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (1) اين آيه كريمه از آيات متشابه است و در تاويل آن وجوه بسيار گفته اند؛ اما ظاهر لفظ آيه آن است كه: حق تعلى نور دهنده آسمانها و زمين است به نور وجود و علم هدايت و انوارهدايت و انوار ظاهره از كواكب و غير آنها، مثل و صفت خدا مانند مشكاة است - و آن سوراخى است كه چراغ را در ميان آن مى گذاردند، و بعضى گفته اند لوله اى است در ميان قنديل كه فتيله را در ميان آن مى گذارند - و در ميان آن مشكاة چراغى بوده باشد، و چراغ در ميان قنديلى از آبگينه بوده باشد، و آن قنديل را افروخته باشند از درخت با بركتى كه درخت زيتون است، و چنان درخت زيتونى باشد كه نه شرق باشد و نه غربى.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نور: ٣٥.

بعضى گفته اند كه: در طرف مشرق يا مغرب نروئيده باشد كه آفتاب گاهى بر آن تابد و گاهى نتابد، بلكه در صحراى گشاده يا قله كوهى بوده باشد كه پيوسته آفتاب بر آن تابد تا آنكه ميوه اش خوب برسد و روغنش صافتر شود. و بعضى گفته اند: در مشرق و مغرب معموه نباشد بلكه در وسط معموره باشد كه بلاد شام است و زيتونش بهترين زيتونها است.

و بعضى گفته اند: در جائى نروئيده باشد كه پيوسته آفتاب بر آن بتابد كه آن را بسوزانند، و در جائى نباشد كه آفتاب بر آن نتابد و خام بماند، بلكه گاهى تابد و گاهى نتابد، نزديك باشد كه روغن روشن شود بى آنكه آتشى به آن برسد و نور آن بر نور بيفزايد، زيرا كه نور چراغ مضاعف مى شود به سبب صفاى روغن زيت و درخشندگى قنديل و ضبط نمودن چراغدان نور آن را، هدايت مى كند خدا بسوى نور خود هر كه را خواهد، و مى زند خدا مثلها از براى مردم و خدا به همه چيز داناتر است. (1)

و تاويل اين آيه به وجوه بسيار كرده اند:

اول آنكه: اين مثلى است كه خدا براى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده؛ و مشكاة، سينه حقيقت دفينه آن حضرت است؛ و زجاجه؛ دل حكمت او؛ و مصباح پيغمبرى است؛ نه شرقى است و نه غربى يعنى نه نصرانى است و نه يهودى؛ زيرا كه نصارى به جانب شرق نماز مى كنند و يهود به جانب غرب، و شجره مباركه، پيغمبرى است كه ابراهيم عليه‌السلام باشد و نور محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك است كه ظاهر گردد از براى مردم هر چند سخن نگويد.

دوم آنكه: مشكاة ابراهيم عليه‌السلام است، و زجاجة، اسماعيل عليه‌السلام؛ و مصباح محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و شجره مباركه، ابراهيم عليه‌السلام است زيرا كه اكثر پيغمبران از صلب او بهم رسيده اند، و نه شرقى و نه غربى يعنى نه يهودى و نه نصرانى است. يكاد زيتها يعنى نزديك است كه محاسن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظاهر گردد پيش از آنكه وحى به او برسد؛ و نور على نور يعنى پيغمبرى از نسل پيغمبرى.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٤/١٤٣؛ تفسير بيضاوى ٣/١٩٩.

سوم آنكه: مشكاة، عبدالمطلب است، زجاجه عبدالله است؛ و مصباح، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، نه شرقى و نه غربى مكه بلكه مكى است كه مكه وسط دنيا است.

چهارم آن است كه: اين مثلى است كه حضرت عزت از براى مؤ من زده است، و مشكاة نفس اوست؛ و زجاجه، سينه اوست؛ و مصباح، ايمان است و قرآن كه در دل اوست و افروخته مى شود از شجره مباركه كه اخلاص خداوند يگانه است، پس آن درخت پيوسته سبز و خرم است مانند درختى كه درختان ديگر بر گرد آن درخت بر آمده باشند و آفتاب به آن نرسد نه در هنگام طلوع و نه در هنگام غروب، و مؤ من چنين است و اثر هيچ فتنه به او نمى رسد، پس او در ميان چهار خصلت است: اگر خدا به او عطا مى كند، شكر مى كند، و اگر مبتلا مى شود به بلائى صبر مى كند و اگر حكم مى كند، به عدالت حكم مى كند، و اگر سخن مى گويد، راست مى گويد، پس او در ميان ساير مردم مثل مرد زنده است كه در ميان قبرهاى مردگان راه رود، نور بر نور است، كلامش نور است و علمش نور است و داخل شدنش در هر امرى نور است و بيرون رفتنش نور است و بازگشتنش در قيامت بسوى نور است.

پنجم آنكه: اين مثلى است كه خدا براى قرآن زده است؛ و مصباح قرآن است، و زجاجه دل مؤ من است و مشكاة زبان و دهان اوست؛ و شجره مباركه شجره وحى است.

يكاد زيتها يضى ء يعنى: نزديك است كه حجتهاى قرآن واضح گردد هر چند خوانده نشود؛ يا آنكه: نزديك است كه حجتهاى خدا بر خلقش روشن شود براى كسى كه تفكر و تدبر نمايد در آنها هر چند قرآن نازل نشود، و نور است يعنى قرآن نور است با ساير نورها كه پيش از آن بوده.

يهدى الله لنوره من يشاء يعنى: هدايت مى كند خدا از براى دينش و ايمانش يا از براى پيغمبرى و امامت هر كه را خواهد. (1)

و تاويلات ديگر نيز در اين آيه كرده اند كه ذكر شان موجب تطويل كلام است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٤/١٤٣. تفسير بغوى ٣/٣٤٦.تفسير قرطبى ١٢/٢٦٣.

و اما احاديثى كه در تاويل اين آيه وارد شده است چند نوع است:

اول آنكه: على بن ابراهيم در تفسير خود روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: مشكاة، حضرت فاطمه است، فيها مصباح مصباح در اينجا حضرت امام حسن عليه‌السلام است؛ المصباح فى زجاجة اين مصباح، حضرت امام حسين عليه‌السلام است، و چون هر دو از يك نورند تعبير از هر دو به مصباح نموده اند، و فرموده اند كه: مراد به زجاجه نيز حضرت فاطمه عليه‌السلام است، يعنى گويا فاطمه عليه‌السلام كوكب درخشنده است ميان زنان دنيا و زنان اهل بهشت، و شجره مباركه ابراهيم عليه‌السلام است؛ لا شرقيه ولا غربيه يعنى: نه يهوديه و نه نصرانيه است؛ يكاد زيتها يضى ء يعنى: نزديك است كه علم از او و از ذريه او بجوشد، نور على نور يعنى: امامى از او بهم مى رسد بعد از امامى؛ يهدى الله لنوره من يشاء يعنى: هدايت مى كند خدا بسوى ائمه عليه‌السلام هر كه را مى خواهد. (1) و كلينى و فرات بن ابراهيم نيز اين روايت را به چندين سند روايت كرده اند. (2)

و علامه رحمه الله در كشف الحق و ابن بطريق در عمده و سيد ابن طاووس در طرايق از ابن مغازلى شافعى قريب به اين مضمون را روايت نموده اند، و گفته اند: مشكاة، فاطمه است؛ و مصباح، حسن و حسين عليه‌السلام است؛ و فاطمه، كوكب درخشنده بود ميان زنان عالميان تا آخر. (3)

و از جهت مزيد توضيح و تشيبه و تطبيق بر مشبه مى گوئيم كه: چو: حضرت ابراهيم عليه‌السلام اصل و عمده انبياء بود، و انبياء به منزلت شاخه هاى او بودند و از شاخه هاى مختلف منشعب شد از انبياء و اوصياء در فرزندان اسحاق كه بنى اسرائيلند و در فرزندان اسماعيل كه عمده ايشان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اوصياى اويند و از ايشان انوار عظيمه در سه فرقه از اهل كتب كه يهود و نصارى و مسلمان باشند ساطع گرديد. پس ابراهيم عليه‌السلام به منزله شجره زيتونه است از جهت اين شعب و انوار، و چون ثمار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١٠٢. تاويل الايات الظاهرة ١/٣٦٠.

2- كافى ١/١٩٥. تفسير فرات كوفى ٢٨٢.

3- نهج الحق ٢٠٨)-٢٠٧. عمده ابن بطريق ٣٥٦؛ طرائف ١٣٥. مناقب ابن مغازلى ٢٦٣.

شجره و سريان انوار اين زيتونه در پيغمبر ما واهل بيت او كاملتر و بيشتر و تمامتر بود زيرا كه ايشان از همه انبياء و اوصيا افضل بودند و امت وسط و ائمه وسطى ايشان بودند و شريعت و سيرت و طريقت ايشان اعدل سير بود چنانچه حق تعالى فرموده است (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) (1) و مويد وسط بودن ايشان توسط در شرايع ايشان است چنانچه يهود بسوى مغزب نماز مى كردند و نصارى به سمت مشرق و قبله اين امت ميان اين دو قبله واقع شده.

و همچنين در حكم و قصاص و ديات و ساير احكام ايشان را وسط قرار داده اند، پس تشبيه نمود خدا حضرت ابراهيم عليه‌السلام را از جهت تشعب اين انوار عظيمه از او به زيتونه كه نه شرقيه و نه غربيه باشد يعنى منحرف نباشد از اعتدال بسوى افراط يا تفريط كه در ملت يهود و نصارى تحقق يافته، و ايماء كرد به شرقيه بسوى نصارى و به غربيه به سوى يهود به اعتبار قبله هاى ايشان، و ممكن است كه مراد به آيه كريمه، زيتونه باشد كه در وسط شجره باشد نه در شرق آن كه آفتاب بعد از عصر بر آن نتابد و نه در غرب آن كه آفتاب، در اول روز بر آن نتابد، پس تشبيه تمامتر و كاملتر مى شود.

و مراد در مشبه ماده بعيده علم است كه امامت و خلافتى باشد كه منبعش ابراهيم عليه‌السلام است چنانچه حق تعالى به او خطاب نمود كه (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (2) و سرايت نمود در ذريه مقدسه او؛ و مراد به زيت، مواد غربيه است از وحى و الهام، و اضائت زيت عبارت از منفجر شدن علم است از اين مواد.

ولو لم تمسسه نار مراد از نار، وحى است يا تعليم از بشر يا سؤ ال زيرا كه سؤ ال نيز آتش علم را بر مى افروزد؛ و (نُّورٌ‌ عَلَىٰ نُورٍ‌) را تاويل به امام بعد از امام فرموده براى آنكه هر امامى كه بعد از ديگرى مى آيد نور و علم و حكمت الهى را در ميان خلق مى افزايد، و به اين نحو كه تقرير نموديم اين تاويل را متانت و حسن اين تاويل كنار على

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ١٤٣.

2- سوره بقره: ١٢٤.

علم ظاهر و هويدا است.

دوم: ابن بابويه در توحيد و معانى الاخبار روايت كرده است به سند معتبر از فضيل بن يسار كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم از الله نور السموات و الارض، فرمود كه: چنين است خداى عزوجل آسمانها و زمين به نور او روشن است.

گفتم: مثل نوره فرمود كه: نورش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

گفتم: (کَمِشْكَوةٍ)، فرمود: مشكاة، سينه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

گفتم: (فِيهَا مِصْبَاحٌ) ، فرمود که یعنی: د آن نور علم است، یعنی پیغمبری.

گفتم: (الِمصباحُ فِی زُجاجَةٍ)، فرمود كه: علم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتقل شد به دل على عليه‌السلام.

گفتم: (كَاَنَها)، فرمود: چرا (كَاَنَها) مى خوانى؟

گفتم: پس به چه نحو بخوانم؟ فرمود: كانه كوكب درى.

گفتم: (يُوقَدُ مِن شَجَرَ‌ةٍ مُّبَارَ‌كَةٍ زَیتُونَةٍ لَّا شَرْ‌قِيَّةٍ وَلَا غَرْ‌بِيَّةٍ)، فرمود كه: اينها اوصاف على ابن ابى طالب عليه‌السلام است، نه يهودى است و نه نصرانى،.

گفتم: (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ)، فرمود كه: يعنى نزديك است كه علم بيرون آيد از دهان عالم از آل محمد پيش از آنكه از او سؤ ال كنند يا پيش از آنكه آن علم گفته باشد به او به الهام.

گفتم: (نُّورٌ‌ عَلَىٰ نُورٍ‌)، فرمود كه: امامى بعد از امامى. (1)

مترجم گويد كه: قرائت كانه در قرائت شاذه نقل نكرده اند، و تذكير ضمير يا به اعتبار خبر است يا به تاويل زجاجه يا به آنكه زجاجه دوم در قرائت اهل بيت نبوده باشد. در بصائر و اختصاص از حضرت باقر عهع روايت كرده است كه مثل نوره نور، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است(فِيهَا مِصْبَاحٌ) مصباح، علم است، (الِمصباحُ فِی زُجاجَةٍ) زجاجه، اميرالمومنين عليه‌السلام است و علم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد اوست. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- توحيد ١٥٧.معانى الاخبار ١٥.

2- بصائرالدرجات ؛ اختصاص ٢٧٨.

و ايضا فرات در تفسير از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مثل نوره (مَثَلَ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ) يعنى: علم در سينه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ و (زُجاجَةٍ) سينه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام است؛ (يُوقَدُ مِن شَجَرَ‌ةٍ مُّبَارَ‌كَةٍ) نور علم است؛ (لَّا شَرْ‌قِيَّةٍ وَلَا غَرْ‌بِيَّةٍ) يعنى: از آل ابراهيم بسوى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد،و از او به على بن ابى طالب رسيد، نه شرقى است و نه غربى يعنى نه يهودى و نه نصرانى است؛(يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) يعنى: نزديك است كه عالم از آل محمد سخن بگويد به علم پيش از آنكه از او سوال كنند. (1) و در كشف الغمه از دلايل حميرى روايت كرده است كه: به خدمت حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام نوشتند و سوال كردند از معنى مشكاة، حضرت در جواب نوشت كه: مشكاة، دل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (2)

و ايضا در توحيد از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است: (كَمِشْكَوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ) يعنى نور علم در سينه پيغمبر است؛ المصباح فى (الِمصباحُ فِی زُجاجَةٍ) زجاجه، سينه على عليه‌السلام است، علم پيغمبر به سينه على عليه‌السلام آمد، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه علم خو را تعليم او كرد، (يُوقَدُ مِن شَجَرَ‌ةٍ مُّبَارَ‌كَةٍ) نور علم است؛ (لَّا شَرْ‌قِيَّةٍ وَلَا غَرْ‌بِيَّةٍ) نه يهودى و نه نصرانى؛ (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ) يعنى: نزديك است كه عالم از آل محمد سخن بگويد به علم پيش از آنكه از او سؤ ال كنند، (نُّورٌ‌ عَلَىٰ نُورٍ‌) يعنى: امامى مؤ يد به نور علم و حكمت امامى بعد از امامى از آل محمد، و اين امر هميشه بوده است و خواهد بود از زمان آدم تا قيام قيامت، و ايشانند اوصياء كه حق تعالى ايشان را خليفه هاى خود گردانيده است در زمين و حجتهاى خود گردانيده است بر خلق خود و در هيچ عصرى زمين خالى از يكى از ايشان نمى باشد. (3)

و در كافى به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علمى كه نزد او بود گذاشت نزد وصى خود، و آن است معنى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 كشف الغمة ٣/٢١٨.

2 كشف الغمه ٣/٢١٨.

3 توحيد ١٥٨.

قول حق تعالى (اللَّـهُ نُورُ‌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ‌ضِ) مى گويد: منم هدايت كننده اهل آسمانها و زمين، مثل علمى كه به او عطا نمودم و آن نور من است كه به آن هدايتا مى يابند مثل مشكاتى است كه در آن مصباح بوده باشد، پس مشكاة، دل محمد است، و مصباح نور علم است كه در آن قلب است. و قول حق تعالى (الِمصباحُ فِی زُجاجَةٍ) يعنى: محمد را بسوى خود مى بردم و علمى كه نزد اوست نزد وصى او مى گذارم چنانچه چراغ را در ميان قنديل آبگينه مى گذارند.

(كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّ‌يٌّ) يعنى: بيان فضيلت وصى او على بن ابى طالب عليه‌السلام است، (يُوقَدُ مِن شَجَرَ‌ةٍ مُّبَارَ‌كَةٍ) اصل شجره مباركه ابراهيم است چنانچه حق تعالى فرموده است در حق او (رَ‌حْمَتُ اللَّـهِ وَبَرَ‌كَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ) (1) و فرموده است (إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَ‌اهِيمَ وَآلَ عِمْرَ‌انَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾ ذُرِّ‌يَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (2)

(لَّا شَرْ‌قِيَّةٍ وَلَا غَرْ‌بِيَّةٍ) يعنى: شما يهود نيستيد كه نماز كنيد به جانب مغرب، ونصارى نيستيد كه نماز كنيد به جانب مشرق، و شما بر ملت ابراهيميد، و حق تعالى فرموده است (مَا كَانَ إِبْرَ‌اهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَ‌انِيًّا وَلَـٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِ‌كِينَ) (3) يعنى: نبود ابراهيم يهودى و نه نصرانى و ليكن بود مايل از دينهاى باطل بسوى دين حق و مسلمانان، و نبود از جمله مشركان.

و اما قول حق تعالى (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) تا آخر آيه، مراد آن است كه مثل اولاد شما كه از شما متولد مى شوند مثل زيت است كه از زيت مى فشارند، نزديك است كه تكلم نمايند، به علم پيغمبرى هر چند ملك بر ايشان نازل نشود. (4)

سوم: على بن ابراهيم و فرات روايت نموده اند كه: عبدالله بن جندب به خدمت امام رضا عليه‌السلام نوشت: فداى تو شوم، من پير و ضعيف و عاجز شده ام از بسيارى آن چيزها كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره هود: ٧٣.

2- سوره آل عمران: ٣٤ و ٣٣.

3- سوره آل عمران: ٦٧.

4- كافى ٨/٣٨٠-.٣٨١.

پيشتر قوت آنها را داشتم، مى خواهم فداى تو شوم مرا تعليم كنى سخنى كه مرا به پروردگار خود نزديك گرداند و فهم و علم مرا زياد گرداند. حضرت در جواب نوشت كه: نامه بسوى تو فرستاديم بخوان و درست بفهم كه در آن شفا هست براى كسى كه خدا شفاى او را خواهد، و در آن هدايت هست براى كسى كه خدا هدايت او را خواهد پس بسيار بگو: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم.

حضرت على بن الحسين عليه‌السلام گفت: بدرستى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امين خدا بود در زمين و چون او را از دنيا برد ما اهل بيت امينان اوئيم در زمين، نزد ما است علم بلاهاى مردم و مرگهاى مردم و نسبهاى عرب و آنكه كى بر اسلام متولد شده و ما مى شناسيم كسى را كه مى بينيم او مؤ من است يا منافق، و شيعيان ما نامهاى ايشان و پدران ايشان نزد ما نوشته است، و خدا بر ما و بر ايشان پيمان گرفته است هر جا كه ما وارد مى شويم ايشان وارد مى شوند و هر جا كه ما داخل مى شويم ايشان داخل مى شوند، و نيست بر ملت ابراهيم غير ما و ايشان، و ما در روز قيامت چنگ مى زنيم به نور پيغمبر خود، و پيغمبر ما متمسك مى شود به نور خدا و شيعيان ما متمسك مى شوند به نور ما، هر كه از ما جدا مى شود هلاك مى شود و هر كه متابعت مى كند نجات مى يابد، و كسى كه انكار ولايت ما مى كند كافر است و كسى كه متابعت ما كند و متابعت دوستان ما كند مؤ من است، و دوست نمى دارد ما را كافريب و دشمن نمى دارد ما را مؤ منى، هر كه بميرد و ما را دوست دارد بر خدا لازم است كه او را با ما مبعوث كند، ما هدايت كننده ايم براى كسى كه متابعت ما كند و به ما هدايت يابد، هر كه ما را نخواهد از ما نيست و هر كه از ما نباشد از اسلام هيچ بهره اى ندارد. به ما فتح كرده است دين را و به ما ختم كرده آن را، به بركت ما خدا روزى شما را از زمين مى روياند و به بركت ما خدا باران را از آسمان مى فرستد و به بركت ما خدا شما را ايمن مى گرداند از غرق شدن در دريا و از فرورفتن به زمين در صحرا، و به ما نفع مى بخشد خدا به شما در زندگانى شما و در قبرهاى شما و در صحراى محشر و نزد صراط و نزد ميزان و نزد داخل شدن جنان، مثل ما در كتاب خدا مثل مشكاة است، و مشكاة در قنديل است، پس مائيم مشكاة كه در آن مصباح است و مصباح، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و مصباح در

زجاجه است كه عنصر طاهر آن حضرت است. (1)

و به روايت فرات: مائيم زجاجه، (لَّا شَرْ‌قِيَّةٍ وَلَا غَرْ‌بِيَّةٍ) يعنى در نسب شريفش هيچگونه قدحى نيست كه گاه به مشرق نسبت دهد و گاه به مغرب؛ (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ) ولو لم تمسسه نار مراد از نار، قرآن است؛ (نُّورٌ‌ عَلَىٰ نُورٍ‌) يعنى: امامى بعد از امام؛ (يَهْدِي اللَّـهُ لِنُورِ‌هِ مَن يَشَاءُ) نور، على ابن ابى طالب عليه‌السلام است، خدا هدايت مى كند بسوى ولايت ما هر كه را دوست مى دارد و لازم است بر خدا كه مبعوث گرداند ولى ما و شيعه ما را در حالتى كه رويش منور باشد و برهانش واضح و حجتش نزد خدا عظيم باشد و بيايد دشمن ما در روز قيامت با روى سياه و حجتش نزد خدا باطل باشد و لازم است بر خدا كه بگرداند دوست ما را رفيق پيغمبران و صديقان و شهيدان و صالحان، و نيكو رفيقانند ايشان؛ و شهيد ما را فضيلتى و زيادتى هست بر ساير شهيدان به ده درجه؛ و شهيد شيعيان ما را فضيلت و زيادتى هست بر ساير شهيدان به هفت درجه. پس مائيم نجيبان و مائيم فرزندان انبياء و اوصياء و مائيم اولاى ناس به خدا و مائيم مخصوصان در كتاب خدا و مائيم اولاى ناس به پيغمبر خدا و دين خدا و مائيم كه خدا دين خود را براى ما مقرر كرده است در آن آيه فرموده است (شَرَ‌عَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَ‌اهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ) يعنى مقرر كرد از براى شما از دين آنچه وصيت نمود به آن نوح را و آنچه وحى كرديم بسوى تو اى محمد و آنچه وصيت نمود به آن ابراهيم و موسى و عيسى را آنكه برپا داريد دين را، (وَلَا تَتَفَرَّ‌قُوا فِيهِ) و متفرق مشويد در آن، حضرت فرمود: يعنى بر جماعت محمد باشيد، (كَبُرَ‌ عَلَى الْمُشْرِ‌كِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ) فرمود: يعنى: بزرگ و دشوار است بر آنها كه شرك آورده اند - به ولايت على - آنچه تو ايشان را بسوى آن مى خوانى - كه ولايت على است -، (اللَّـهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ) (2) فرمود: يعنى خدا برمى گزيند بسوى خود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٠٤ و در آن قسمتى از روايت ذكر شده است ؛ تفسير فرات كوفى ٢٨٣.

2- سوره شورى: ١٣.

هر كه را مى خواهد و هدايت مى كند بسوى خود هر كه اجابت تو مى كند - بسوى ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام.(1)

و ايضا محمد بن العباس از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت على بن الحسين عليه‌السلام فرمود كه: مثل ما در كتاب خدا مثل مشكاة است، پس مائيم مشكاة - و مشكاة سوراخى است كه چراغ را در آن مى گذارند - و چراغ در زجاجة است، و زجاجه، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ (كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّ‌يٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَ‌ةٍ مُّبَارَ‌كَةٍ) على بن ابى طالب عليه‌السلام است، نور على نور قرآن است؛ (يَهْدِي اللَّـهُ لِنُورِ‌هِ مَن يَشَاءُ) خدا هدايت مى كند بسوى ولايت ما هر كه را دوست مى دارد.(2)

چهارم: على بن ابراهيم روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: حضرت باقر عليه‌السلام در تفسير اين آيه (اللَّـهُ نُورُ‌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ‌ضِ) فرمود: ابتدا نمود به نور خود مثل هدايت او در دل مؤ من؛ (كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ) مشكاة، اندرون مؤ من است؛ و قنديل دل اوست، و مصباح نورى است كه خدا در دل او قرار داده است (يُوقَدُ مِن شَجَرَ‌ةٍ مُّبَارَ‌كَةٍ)، مؤ من است؛ (لَّا شَرْ‌قِيَّةٍ وَلَا غَرْ‌بِيَّةٍ) يعنى: در ميان كوه واقع شود، نه شرقى باشد كه نزديك آفتاب بر آن نتابد، نه غربى باشد كه در وقت طلوع آفتاب بر آن نتابد، بلكه در هنگام طلوع و غروب و ساير اوقات بر آن تابد؛ (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) يعنى: نزديك است آن نورى كه خدا در دل او قرار داده روشنى بخشد هر چند سخن نگويد؛ (نُّورٌ‌ عَلَىٰ نُورٍ‌) يعنى: فريضه بر بالاى فريضه و سنت بر بالاى سنت، (يَهْدِي اللَّـهُ لِنُورِ‌هِ مَن يَشَاءُ) يعنى: هدايت مى كند خدا بسوى فريضه ها و سنتهاى او هر كه او را خواهد، (وَيَضْرِ‌بُ اللَّـهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ) (3) فرمود،: پس اين مثلى است كه خدا براى مؤ من زده است، پس مومن مى گردد در پنج نور: داخل شدنش در هر كار نور است. و بيرون رفتنش نور است، و سخنش نور است، و عملش نور است، وبازگشتنش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٢٨٣-٢٨٥.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٥٩-٣٦٠.

3- سوره نور: ٣٥.

در قيامت بسوى بهشت نور است.

راوى به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كرد كه: سنيان مى گويند كه: اين مثل نور پروردگار است، حضرت فرمود: سبحان الله! خدا را مثل نور نمى باشد، خدا مى فرمايد (فَلَا تَضْرِ‌بُوا لِلَّـهِ الْأَمْثَالَ) (1) يعنى: پس مزنيد از براى خدا مثلها (2)

آيه ثانيه: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّـهُ أَن تُرْ‌فَعَ وَيُذْكَرَ‌ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٣٦﴾ رِ‌جَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَ‌ةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ‌ اللَّـهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ‌ ﴿٣٧﴾ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّـهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّـهُ يَرْ‌زُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ‌ حِسَابٍ) (3) اين آيه كريمه تتمه تشبيهى است كه در آيه سابقه مذكور شد، يعنى: اين چراغهاى هدايت و انوار امامات و خلافت در خانه اى چند يا در خانه آباده اى چند افروخته مى شود كه خدا رخصت داده است و مقدر فرموده است كه بلند گردانند آنها را به بنا كردن و تعظيم و تكريم نمودن يا از خانه آبادها رفعت قدرشان را شناختن و اعتقاد به امامت و خلافت ايشان كردن و متابعت ايشان نمودن.

بعضى گفته اند مراد از اين خانه ها مساجد است، چنانچه منقول است كه: مساجد خانه هاى خدا است در زمين و روشنى مى دهد براى اهل آسمانها چنانچه ستاره ها روشنى مى دهند اهل زمين را (4) و بعضى گفته اند خانه هاى پيغمبران است چنانچه حق تعالى فرموده است (إِنَّمَا يُرِ‌يدُ اللَّـهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّ‌جْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) (5)، و فرموده است (رَ‌حْمَتُ اللَّـهِ وَبَرَ‌كَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ) (6) (7).

و شيخ طبرسى گفته است كه: اذن الله ان ترفع بيوت انبياء و اوصياى مطلق است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل: ٧٤.

2- تفسير قمى ٢/١٠٣.

3- سوره نور: ٣٦)-٣٨.

4- مجمع البيان ٤/١٤٤؛ تفسير بغوى ٣/٣٤٧؛ تفسير فخر رازى ٢٤/٣.

5- سوره احزاب: ٣٣.

6- سوره هود: ٧٣.

7- مجمع البيان ٤/١٤٤.

و مراد به رفع آنها تعظيم است و رفع نجاسات از آنها كردن و از معاصى و گناهان مطهر داشتن؛ و بعضى گفته اند مراد به رفع، رفع حوايج است در آنها به سوى خدا.

ويذكر فيها اسمه يعنى: مذكور مى شود در آنها نام خدا؛ گفته اند به آنكه قرآن در آنها خوانده شود يا اسماء حسنى در آنها گفته شود. يسبح له فيها بالغدو والاصال يعنى: تنزيه كنند از براى خدا در آن خانه ها در بامداد و پسين، بعضى گفته اند مراد نماز كردن است، و بعضى گفته اند مراد تنزيه خداست از چيزى كه جايز نيست بر خدا و وصف نمودن خداست به صفاتى كه مستحق آنها است لذاته و افعاله كه همه مقرون است به حكمت و صواب. (1)

پس بيان كرد كه تسبيح كنندگان كيستند، فرمود كه رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله يعنى: مردانى چند كه غافل و مشغول نمى گرداند ايشان را تجارتى و نه 9 بيعى از ياد خدا و بر پاداشتن نماز و دادن زكات يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار و با اين عبادتها مى ترسند از روزى كه از هول آن متغير و مضطرب مى گردد دلها و ديده ها تا جزا دهد خدا ايشان را بهترين جزائى بر كرده هاى ايشان و زياده گرداند ايشان را از فضل خود، و خدا روزى مى دهد هر كه را خواهد بى حساب اين ترجمه لفظ آيه است.

و اما اخبار عامه و خاصه:

از انس و بريده روايت كرده اند كه: چون رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين آيه را تلاوت كردند مردى برخاست و گفت: كدام خانه ها است آنها يا رسول الله؟ فرمود كه: خانه هاى پيغمبران است؛ پس ابوبكر برخاست و اشاره كرد به خانه على و فاطمه عليه‌السلام و گفت: اين خانه هم از آنهاست؟ حضرت فرمود كه: بلى از بهترين آنها است.(2)

وشاذان روايت كرده از ابن عباس كه گفت: در مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم كسى اين آيه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٤/١٤٤-١٤٥.

2- كشف الغمه ١/٣٢٦. تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٦٢. عمده ابن بطريق ٢٩١؛ تفسير الدر المنثور ٥/٥٠. شواهد التنزيل ١/٥٣٣؛ تفسير روح المعانى ٩/٣٦٧.

را خواند، من گفتم: يا رسول الله! كدام خانه ها است؟ فرمود كه: خانه هاى پيغمبران - و اشاره به دست خود نمود بسوى منزل فاطمه عليه‌السلام. (1)

و محمد بن العباس به سند معتبر از محمد بن الفضيل روايت كرده است كه از حضرت امام موسى عليه‌السلام سوال كرد از تفسير اين آيه، فرمود كه: بيوت محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، پس خانه هاى على عليه‌السلام نيز از آن جمله است. (2) و به سند ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه: خانه هاى آل محمد، خانه على، و فاطمه و حسن و حسين و حمزه و جعفر عليه‌السلام است.

گفتم: بالغدو والآصال، فرمود كه: مراد نماز در اوقات فضيلت است. پس وصف نمود ايشان را كه رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ايشانند رجال و غير ايشان را به ايشان مخلوط نگردانيد. پس فرمود كه ليجريهم الله احسن ما عملوا و يزيدهم من فضله مراد آن چيزها است كه ايشان را مخصوص به آنها گردانيده است از واجب بودن مودت و اطاعت و ماواى ايشان را بهشت گردانيده.(3)

و كلينى روايت كرده است از ابوحمزه ثمالى كه: قتاده بصرى به خدمت امام محمد باقر عليه‌السلام آمد، حضرت از او پرسيد كه: توئى فقيه اهل بصره؟ گفت: بلى.

حضرت فرمود: واى بر تو اى قتاده! بدرستى كه حق تعالى جمعى را خلق نمود و ايشان را حجت خدا بر خلق خود گردانيد، پس ايشان ميخهاى زمينند مانند كوهها، قيام نمايندگان به امر خدا و نجيبانند به سبب علم خدا، بگزيد ايشان را پيش از آنكه خلايق را خلق كند و اجسام لطيفه بودند در جانب راست عرش خدا.

پس قتاده مدت طويلى ساكت شد پس گفت: بخدا سوگند كه در نزد فقها نشسته ام و پيش ابن عباس نشسته ام، در پيش هيچيك از آنها دلم اين اضطراب را بهم نرسانيد كه در خدمت تو بهم رسانيد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فضائل شاذان بن جبرئيل ١٠٢.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٦٢.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٣٦٢-٣٦٣.

حضرت فرمود: مى دانى كه در كجا نشسته اى؟ در پيش خانه آباده نشسته اى كه اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه تا آخر آيه، تو آنجا نشسته اى و ما آن جماعتيم كه خدا در اين آيه ياد كرده است.

قتاده گفت: راست مى گوئى بخدا سوگند، خدا مرا فداى تو كند، بخدا قسم كه اين خانه سنگ و گل نيست، (1) يعنى خانه آباده عزت و رفعت و شرف است. و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير فى بيوت اذن الله ان ترفع كه مراد خانه هاى پيغمبر است. (2) و در خصال از حضرت امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده كه: خدا از خانه آبادها چهار خانه آباده را برگزيده است چنانچه فرموده است ان (إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَ‌اهِيمَ وَآلَ عِمْرَ‌انَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (3) (4).

و در احتجاج روايت نموده است كه: ابن كوا سوال كرد از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام از تفسير اين آيه كريمه (لَيْسَ الْبِرُّ‌ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِ‌هَا وَلَـٰكِنَّ الْبِرَّ‌ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) (5) كه ترجمه اش اين است كه: نيست نيكى آنكه درآييد در خانه ها از پشت آنها وليكن نيكى نيكى كسى است كه پرهيزكار باشد و درآييد خانه ها را از درهاى آنها، حضرت فرمود: مائيم آن خانه ها كه خدا امر كرده است كه از درهاى آنها درآيند، و مائيم درگاههاى خدا و خانه هاى او كه بسوى خدا از آن درها و خانه ها بايد رفت، پس كسى كه متابعت ما و اقرار به ولايت ما نمايد خانه ها را از درگاههاى آنها درآمده، و كسى كه مخالفت ما كند و ديگرى را بر ما تفضيل دهد خانه ها را از عقب آنها درآمده. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٦/٢٥٦.

2- كافى ٨/١٩٩.و روايت در آنجا از امام محمد باقر عليه السلام است.

3- سوره آل عمران: ٣٣.

4- خصال ٢٢٥.

5- سوره بقره: ١٨٩.

6- احتجاج ١/٥٤٠. تاويل الآيات الظاهرة ١/٨٦. همچنين رجوع شود به مناقب ابن شهر آشوب ٢/٤٢.

مترجم گويد كه: حضرا اين آيات آن است كه خدا نور هدايت و نبوت و امامت و خلافت را در خانه آباده افروخته كه از زمان آدم عليه‌السلام دست به دست داده شده تا به حضرت ابراهيم عليه‌السلام رسيده و از او به آباى طاهرين حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتهى شده و از ايشان به آن حضرت رسيده و از آن حضرت به اوصياى كرام او منتقل گرديده، و خدا مقرر گردانيده كه هميشه اين خانه آباده بلند آوازه و محل امامت و خلافت بوده باشد و به نور علم ايشان عالم منور بوده باشد، و همه خانه ها و منازل ايشان را در حيات ايشان تعظيم بايد نمود و بسوى آن خانه ها بايد آمد براى كسب معارف ربانى و اخذ شرايع دين مبين، و هم بعد از وفات ايشان تعظيم ضرايح مقدسه ايشان بايد نمود و تطهير آنها از انجاس و ارجاس بايد كرد، و خانه آباده ايشان را تعظيم و تكريم بايد نمود و اطاعت و متابعت ايشان را واجب بايد شمرد و دست از متابعت ايشان نبايد برداشت.

آيه ثالثه و رابعه: (وَالَّذِينَ كَفَرُ‌وا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَ‌ابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّـهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّـهُ سَرِ‌يعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ‌ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَ‌جَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَ‌اهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّـهُ لَهُ نُورً‌ا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ‌) (1)

و چون در آيات سابقه تمثيل نمود ايمان و علم و نبوت و امامت و مؤ منان كامل را به نور، در اين دو آيه تمثيل احوال كافران كه ضد ايشانند بيان مى فرمايد كه: آنها كه كافر شده اند به خدا و رسول، اعمال ايشان مانند سرابى است كه در بيابانى ظاهر شود كه تشنه گمان كند آن را آبى است تا آنكه به نزد آن بيايد هيچ چيز نبايد آن را، و عقاب الهى را نزد او بيايد و جزاى او را، و خدا بزودى حساب خلايق مى نمايد. يا مثل ايشان مانند تاريكيها است كه در درياى عميقى بوده باشد و موجى فراگيرد آن دريا را و از بالاى آن موج موج ديگر، و از بالاى آن موج ابرى، تاريكيهاى بعضى بر بالاى بعضى هر گاه دست خود را كه ظاهرترين اعضاى اوست بيرون آورد نزديك نيست كه تواند ديدن او را،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نور: ٣٩ و ٤٠.

و هر كه را خدا از براى او نورى قرار نداده پس از براى او هيچ نورى نيست.

ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده كه: مراد به الذين كفروا بنى اميه است؛ و مراد به ظمآن و تشنه لب، عثمان است كه بنى اميه را بسوى سراب مى برد كه اين آب است چون به آنجا رسيدند بغير عذاب الهى چيزى نديدند.(1)

و در تفسير على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: ظلمات اشاره است به فتنه ابوبكر و عمر، يغشاه موج مراد فتنه عثمان است؛ من فوقه موج اشاره است به فتنه طلحه و زبير؛ ظلمات بعضها فوق بعض اشاره به فتنه هاى معاويه و ساير بنى اميه است. هر گاه مؤ من دست خود را در تاريكيهاى فتنه هاى ايشان بدر آورد نزديك نيست كه تواند ديد؛ و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور يعنى: هر كس را كه خدا از براى او امامى از فرزندان فاطمه عليه‌السلام قرار نداده پس او را در قيامت امامى نخواهد بود كه به نور او راه رود، چنانچه در آيه ديگر فرموده است (نُورُ‌هُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) (2) فرمود كه: يعنى ائمه مؤ منين در قيامت نور ايشانند كه در پيش رو و دست راست ايشان مى روند تا شيعيان را در منازل ايشان در بهشت نازل گردانند. (3)

و كلينى به سند صحيح و موثق اين حديث را روايت كرده به اندك اختلافى.(4) و ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه كظلمات فى بحر لجى اشاره به ابوبكر و عمر است؛ من فوقه موج اشاره به اصحاب جمل و صفين و نهروان است؛ من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض بنى اميه اند؛ اذا اخرج يده لم يكد يراها يعنى: هرگاه اميرالمؤ منين عليه‌السلام دست خود را بدر آورد در ظلمتهاى فتنه هاى ايشان نزديك نيست كه ببيند؛ يعنى اگر سخن حكمتى در ميان ايشان بگويد قبول نكند از او كسى كه اقرار به ولايت و امامت او كرده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٣٦٣.تفسير برهان ٣/١٣٩.

2- سوره تحريم: ٨.

3- تفسير قمى ٢/١٠٦.

4- كافى ١/١٩٥.

باشد؛ و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور يعنى: هر كس خدا در دنيا براى او امامى قرار نداده باشد پس او را در آخرت نورى نيست، يعنى امامى نيست كه او را ارشاد نمايد بسوى بهشت. (1)

آيه خامسه: (فَآمِنُوا بِاللَّـهِ وَرَ‌سُولِهِ وَالنُّورِ‌ الَّذِي أَنزَلْنَا) (2) يعنى: پس ايمان بياوريد به خدا و رسول و نورى كه ما فرو فرستاديم، اكثر مفسران گفته اند كه: مراد از نور در اين آيه قرآن مجيد است. (3)

و كلينى و على بن ابراهيم و ديگران به سندهاى معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده اند كه: حضرت فرمود: نور - والله - در اى آيه ائمه از آل محمدند تا روز قيامت، و ايشانند بخدا سوگند نور خدا كه فرستاده است، و ايشانند - والله - نور خدا در آسمانها و در زمين، و بخدا سوگند كه نور امام در دلهاى مؤ منان روشن تر است از آفتاب در روز، و ايشان - والله - كه منور مى گردانند دلهاى مؤ منان را و محجوب مى گرداند خدا نور ايشان را از هر كه خواهد پس تاريك مى شود دلهاى ايشان، والله كه دوست نمى دارد ما را بنده اى و ولايت ما را اختيار نمى كند مگر آن كه خدا دل او را پاك مى گرداند، و خدا پاك نمى گرداند دل بنده را تا آنكه منقاد گردد از براى ما و با ما در مقام مسالمت شود، و چون منقاد ما گردد حق تعالى او را سالم مى گرداند از شدايد حساب و ايمن مى گرداند او را از فزع اكبر روز قيامت. (4)

مترجم گويد كه: بنابر اين تاويل نسبت انزال و فرو فرستادن به ايشان به اعتبار فرستادن ارواح مقدسه ايشان است بسوى ابدان مطهره ايشان، يا به اعتبار آنكه بعد از روحانيت و نورانيت ايشان در نهايت مرتبه قرب، ايشان را امر كردن به تبليغ رسالات و دعوت خلق و معاشرت ايشان بمنزله نزول از درجه رفيع به مرتبه پستى است چنانچه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٦٥.تفسير برهان ٣/١٤٠.

2- سوره تغابن: ٨.

3- مجمع البيان ٥/٢٩٩.تفسير ابن كثير ٤/٣٢٨.تفسير جلالين ٧٤٦.

4- كافى ١/١٩٤. تفسير قمى ٢/٣٧١.مختصر بصائر الدرجات ٩٦. و روايت در آن از امام صادق عليه السلام است.

پررودگار فرموده (قَدْ أَنزَلَ اللَّـهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرً‌ا ﴿١٠﴾ رَّ‌سُولًا) (1)، يا به اعتبار آنكه در بعضى اخبار وارد شده است كه: حق تعالى نور مقدس ايشان را فرستاد و در صلب آدمى عليه‌السلام ساكن گردانيد، يا به اعتبار آنكه محبت و ولايت ايشان را بر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاد؛ و ممكن است كه مراد از نور، قرآن شود، و اطلاقش بر ايشان به اعتبار آن باشد كه سابقا تحقيق شود كه كتاب الله ناطق و قرآن حقيقى ايشانند و حافظ و حامل و مفسر كتاب ايشانند و اكثر قرآن به حسب بطون ايشان است، پس به اين ترتيب سبب نور را به ايشان تاويل كرده اند، و اين اظهر وجوه است، و احاديث در تاويل آيه بر اين وجه بسيار است، بعضى بعد از اين مذكور خواهد شد انشاءالله تعالى.

آيه سادسه: (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّ‌سُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَ‌اةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُ‌هُم بِالْمَعْرُ‌وفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ‌ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّ‌مُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَ‌هُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُ‌وهُ وَنَصَرُ‌وهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ‌ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (2)

حق تعالى در اوصاف مومنين و متقين كه رحمت خود را براى ايشان نوشته مى فرمايد: آنها كه متابعت مى نمايند رسول پيغمبر امى را - يعنى سواد و خط نداشت، يا آنكه از اهل مكه بود كه امر القرى (3) است - آن پيغمبرى كه نعت و صفت و پيغمبرى او را مى يابند نوشته شده نزد ايشان در تورات و در انجيل، امر مى كند ايشان را به نيكيها و نهى مى كند ايشان را از بديها، و حلال مى گرداند براى ايشان چيزهاى طيب و پاكيزه را و حرام مى گرداند بر آنها چيزهاى بد و خبيث را، و بر مى دارد از ايشان بارهاى گران را كه تكاليف دشوار است و غلها كه بر ايشان - از عهدها بر ذمت ايشان بود - يا تكاليف صعبه - پس آنها كه ايمان آوردند به او و تعظيم نمودند او را و يارى كردند او را و متابعت و پيروى كردند نورى را كه نازل گرديده است با او، ايشانند رستگاران.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طلاق: ١٠ و ١١.

2- سوره اعراف: ١٥٧.

3- مجمع البيان ٢/٤٨٧.

اكثر مفسران نور را تفسير كرده اند به قرآن.(1)

و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده كه: مراد به نور در اين آيه، امير المومنين عليه‌السلام است و ائمه عليه‌السلام اند. (2) و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: نور، اميرالمومنين عليه‌السلام است، پس خدا پيمان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر پيغمبران گرفته كه خبر دهند امتهاى خود را و يارى كنند او را پس يارى كردند به قول او و امر كردند امتهاى خود را به اين، و زود باشد كه در رجعت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برگردد و پيغمبران برگردند به دنيا و در دنيا يارى او بكنند. (3)

و كلينى نيز در حديث ديگر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است: فالذين آمنوا به يعنى: ايمان آوردند به امام؛ وعزروه تا آخر آيه، يعنى: اجتناب از عبادت جبت و طاغوت نكردند كه ابوبكر و عمرند، و عبادت ايشان، اطاعت ايشان است. (4) عياشى از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد به نورى در اين آيه على عليه‌السلام است. (5)

مترجم گويد كه: وجوهى كه در توجيه انزال نور در آيه خامسه مذكور شد، همه در اينجا جارى مى شود، و نازل شدن با آن نهايت مناسبت دارد به وجه سوم و پنجم نيز به اعتبار آنكه در اول كه نبوت نازل شد ولايت اميرالمومنين عليه‌السلام با آن نازل شد.

آيه سابعه: (يُرِ‌يدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ‌ اللَّـهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّـهُ مُتِمُّ نُورِ‌هِ وَلَوْ كَرِ‌هَ الْكَافِرُ‌ونَ) (6) يعنى: اراده مى نمايند كه فرونشانند و خاموش گردانند نور خدا را به دهانهاى خود مانند كسى كه خواهد نور آفتاب را به باد دهان فرونشاند و خدا تمام كننده است نور خود را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير بغوى ٢/٢٠٦. تفسير كشاف ٢/١٦٦. تفسير بيضاوى ٢/١١٧.

2- كافى ١/١٩٤.

3- تفسير قمى ١/٢٤٢.

4- كافيى ١/٤٢٩.و روايت در آن از امام باقر عليه السلام است.

5- تفسير عياشى ٢/٣١.

6- سوره صف: ٨.

هرچند كراهت داشته باشند كافران.

و كلينى و ديگران به سندهاى معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه از آن حضرت از تفسير اين آيه پرسيدند، حضرت فرمود كه: يعنى خواستند فرونشانند ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام را به دهانهاى خود و خدا تمام مى گرداند امامت را چنانچه در آيه ديگر فرموده است (آمِنُوا بِاللَّـهِ وَرَ‌سُولِهِ وَالنُّورِ‌ الَّذِي أَنزَلْنَا) (1) نور در اينجا امام است (2).

پرسيدند از تفسير آيه بعد از اين: (هُوَ الَّذِي أَرْ‌سَلَ رَ‌سُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَ‌هُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) (3) فرمود كه: يعنى اوست خداوندى كه امر كرده است رسولش رابه ولايت از براى وصى خود على ابن ابى طالب - و ولايت دين حق است - تا غالب گرداند او را بر همه دينها نزد قيام قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنانچه فرموده است كه: خدا تمام مى كند نورش را به ولايت قائم ولو كره الكافرون بولاية على يعنى هر چند نخواهند كافران به ولايت على عليه‌السلام.

پرسيدند كه: آيه چنين نازل شده است؟ فرمود: بلى. (4)

و على بن ابراهيم روايت كرده است در تفسير والله متم نوره كه: خدا تمام مى كند نور خود را به قائم از آل رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا آنكه چون بيرون آيد خدا غالب گرداند او را بر همه دنيا تا آنكه در هيچ جا غير خدا عبادت كرده نشود چنانچه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: پر كند زمين را از قسط و عدالت بعد از آنكه پر شده باشد از جور و ظلم. (5)

و در اكمال الدين روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: زمين خالى نمى باشد از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره تغابن: ٨.

2- كافى ١/١٩٦ و ٤٣٢. مناقب ابن شهر آشوب ٣/٩٨. تاويل الآيات الظاهرة ٣/٦٨٦. كه روايت در هر سه مصدر از حضرت ابى الحسن الماضى عليه السلام نقل شده است.

3- سوره توبه: ٣٣.

4- كافى ١/٤٣٢.رجوع شود به مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٠٠.

5- تفسير قمى ٢/٣٦٥.

حجت خداى دانائى كه زنده گردان در زمين آنچه را بميرانند از حق، پس اين آيه را خواند يريدون ليطفئوا نور الله تا آخر آيه. (1)

و محمد بن العباس روايت نموده است كه: حضرت باقر عليه‌السلام اين آيه را تلاوت فرمود كه: بخدا سوگند اگر شما دست از دين حق و ولايت اهل بيت برداريد خدا دست برنمى دارد؛ (2) يعنى البته جمعى را مى آورد كه اين دين را اختيار كنند، يا قائم آل محمد را ظاهر مى گرداند كه همه خلايق را به اين دين درآورد.

و ايضا روايت نموده است از حضرت امير عليه‌السلام كه: روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منبر آمد و فرمود كه: خدا نظر كرد بسوى اهل زمين نظر كردنى پس مرا از ميان همه اختيار كرد، پس نظر ديگر كرد و على را اختيار كرد كه برادر من و وزير من و وارث من و وصى و خليفه من است در امت من و ولى و امام هر مومن است بعد از من، هر كه با او دوستى كند با خدا دوستى كرده و هر كه با او دشمنى كند با خدا دشمنى كرده، و هر كه او را دوست دارد خدا او را دوست دارد و هر كه او را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد، و بخدا سوگند كه دوست نمى دارد او را مگر مؤ منى و دشمن نمى دارد او را مگر كافرى، و او نور زمين است بعد از من و ركن زمين است، و اوست كلمه تقوى و عروة الوثقى كه خدا در قرآن فرموده، پس حضرت اين آيه را خواندند (يُرِ‌يدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ‌ اللَّـهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّـهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَ‌هُ وَلَوْ كَرِ‌هَ الْكَافِرُ‌ونَ) (3) پس فرمود كه: ايها الناس! اين سخنان مرا حاضران به غايبانم رسانند، خداوندا! تو را گواه مى گيرم بر ايشا:

پس خدا بعد از آن در مرتبه سوم نظر كرد بسوى اهل زمين و اختيار كرد بعد از من و بعد از برادرم على عليه‌السلام يازده امام يكى بعد از ديگرى كه هر يك از دنيا برود ديگرى قايم مقام او خواهد بود. مثل ايشان مثل ستاره هاى آسمان است كه هر يك ستاره كه فرو مى رود ستاره ديگر طلوع مى كند، هاديانند و هدايت يافتگانند، ضرر نمى رساند به ايشان مگر كسى كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٢٢١؛ بصائر الدرجات ٤٨٧.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٨٦.

3- سوره توبه: ٣٢.

به ايشان مكر كند و يارى ايشان نكندت ايشان حجت خدايند در زمين و گواهان خدايند بر خلق، هر كه ايشان را اطاعت نمايد خدا را اطاعت كرده است و هر كه نافرمانى آنها را كند خدا را معصيت نموده است، ايشان با قرآنند و قرآن با ايشن، از قرآن جدا نمى شوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند. (1)

آيه ثامنه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَآمِنُوا بِرَ‌سُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّ‌حْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورً‌ا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ‌ لَكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ‌ رَّ‌حِيمٌ) (2)

مفسران گفته اند كه: اى جماعتى كه ايمان آورده ايد به يگانگى خدا و تصديق نموده ايد به موسى و عيسى! بپرهيزيد از عذاب خدا و ايمان بياوريد به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - يا آنكه ايمان آورده ايد به خدا و رسول، ظاهرا؛ ايمان بياوريد به رسول خدا باطنا - تا عطا كند به شما دو بهره از رحمت خود و بگرداند از براى شما نورى كه به آن نور راه رويد - در قيامت؛ و بعضى گفته اند مراد قرآن است - و تا بيامرزد شما را و خدا آمرزدنده و مهربان است (3)

كلينى و ابن ماهيار و ديگران به سندهاى بسيار روايت كرده اند كه: مراد از كفلين حسن و حسين عليه‌السلام است، (وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورً‌ا تَمْشُونَ بِهِ) يعنى: قرار دهد براى شما امامى كه پيروى او نمائيد. (4)

و ابن ماهيار به سند ديگر روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام كه: مراد از كفلين حسنين عليه‌السلام است، (وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورً‌ا تَمْشُونَ بِهِ) يعنى: امام عادلى كه به او اقتدا نمائيد و او على عليه‌السلام است. (5) و ايضا از جابر انصارى به سند معتبر روايت نموده است كه: كفلين: حسنين عليه‌السلام اند؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٨٦.

2- سوره حديد: ٢٨.

3- مجمع البيان ٥/٢٤٣. تفسير طبرى ١١/٦٩٣. تفسير بغوى ٤/٣٠٢.

4- كافى ١/٤٣٠.تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٦٩.تفسير قمى ٢/٣٥٢.مناقب ابن شهر آشوب ٣/٤٣١.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٦٦٩.

و نور على عليه‌السلام است. (1)

و فرات نيز از ابن عباس اين مضمون را روايت نموده است. (2)

و ايضا از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده كه: مراد از كفلين حسنين عليه‌السلام اند؛ بعد از آن فرمود كه: ضرر نمى رساند كسى را كه خدا او را گرامى دارد با آنكه او را از شيعيان ما گرداند، هر بلائى كه در دينا به او برسد هرچند قادر نباشد بر چيزى كه بخورد مگر گياه زمين. (3)

مترجم گويد كه: مراد به رحمت، يا رحمت اخروى است يا دنيوى؛ و چون امام اعظم رحمتها و نعمتهاى خدا است بر بندگان، در اين اخبار اعظم مصداق دو رحمت را بيان فرمودند؛ و محتمل است كه مراد، امام ناطق و امام صامت باشد در هر عصرى، و ذكر آن دو معصوم بر سبيل تمثيل باشد كه در وقت نزول آيه موجود بودند؛ و محتمل است كه مراد به كفلين، نعمت دنيوى و اخروى باشد؛ و چون حضرت امام حسن عليه‌السلام اعظم مصداق نعمت دنيوى بود به اعتبار آنكه صلح نمود با معاويه و خون و مال شيعيان را محفوظ گردانيد، و حضرت حسين عليه‌السلام اعظم مصداق نعمت اخروى بود كه اصحاب او به اعلا درجات شهادت فايز گردانيد، به اين سبب تخصيص به ايشان فرمودند.

و تمشون كه در آيه وارد شده بنابراين تاويل ممكن است مراد مشى روحانى باشد به مراتب كمالات عقلائى و سعادات اخروى، و ممكن است مراد مشى در قيامت باشد چنانچه در تاويل يسعى نورهم مذكور خواهد مى شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٦٦٩؛ شواهد التنزيل ٢/٣٠٩.

2- تفسير فرات كوفى ٤٦٨ ؛ شواهد التنزيل ٢/٣٠٨.

3- تفسير فرات كوفى ٤٦٨.

آيه تاسعه و عاشره: (يَوْمَ تَرَ‌ى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُ‌هُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَ‌اكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِ‌ي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ‌ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُ‌ونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِ‌كُمْ قِيلَ ارْ‌جِعُوا وَرَ‌اءَكُمْ فَالْتَمِسُوا

نُورً‌ا فَضُرِ‌بَ بَيْنَهُم بِسُورٍ‌ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّ‌حْمَةُ وَظَاهِرُ‌هُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَـٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَتَرَ‌بَّصْتُمْ وَارْ‌تَبْتُمْ وَغَرَّ‌تْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ‌ اللَّـهِ وَغَرَّ‌كُم بِاللَّـهِ الْغَرُ‌ورُ‌ ﴿١٤﴾ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُ‌وا مَأْوَاكُمُ النَّارُ‌ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ‌) (1) يعنى: روزى كه ببينى مردان مؤ من و زنان مؤ منه را كه مى رود بسرعت نور ايشان در پيش روى ايشان و جانب راست ايشان، ملائكه به ايشان گويند: بشارت باد شما را بهشتى چند كه جارى مى گردد در زير آنها نهرها هميشه در آنجا باشيد، اين است رستگارى عظيم، روزى كه گويند مردان و زنان منافق به جماعتى كه ايمان آورده اند: انتظار ما بكشيد - يا نظر كنيد بسوى ما - تا ما بهره بيابيم از نور شما، در جواب ايشان گفته شود كه: برگرديد از عقب خود به دنيا و كسب نور بكنيد به ايمان صالحه - يا به صحراى محشر، يا به هر جا كه خواهيد برويد - كه از ما به شما بهره اى نمى رسد، پس ديوارى كشيده شود ميان مؤ منان و منافقان كه درگاهى داشته باشد كه مؤ منان از آن درگاه داخل شوند، اندرون آن ديوار و يا درگاه رحمت خدا باشد كه بهشت است و بيرونش عذاب الهى باشد كه جهنم است، ندا كنند منافقان مؤ منان را كه: مگر در دنيا ما با شما نبوديم؟ مؤ منان گويند: بلى بوديد وليكن مفتون كرديد انفس خود را به نفاق و انتظار بلاها براى مؤ منان مى كشيديد و شك در دين مى كرديد و فريب داد شما را آرزوها تا آنكه امر خدا - كه مرگ است - به شما رسيد و غافل گردانيد شما را از خدا شيطان فريب دهنده يا دنيا، پس امروز از شما فدائى گرفته نمى شود و نه از كافران، مسكن شما جهنم است آن سزاوارتر است به شما و بد محل بازگشتنى است جهنم از براى شما. و در جاى ديگر فرموده است (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّـهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَ‌بُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ‌ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِ‌ي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ‌ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّـهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُ‌هُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَ‌بَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَ‌نَا وَاغْفِرْ‌ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ‌) (2) يعنى: اى گروهى كه ايمان آورده ايد، توبه كنيد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حديد: ١٢-١٥.

2- سوره تحريم: ٨.

بسوى خدا از گناهان توبه اى نصوح كه ديگر به آن گناهان نكنيد شايد پروردگار شما يك نظر كند و بيامرزد گناهان شما را و داخل كند شما را در بهشتهائى كه جارى مى شود در زير آنها نهرها در روزى كه خوار نمى گرداند خدا در آن روز پيغمبر را و آنها را كه ايمان آورده اند به او، نور ايشان مى رود در پيش روى ايشان و در جانب راست ايشان، مى گويند: اى پروردگار ما! تمام گردان از براى ما نور ما را بدرستى كه كه تو بر همه چيز قادر و توانائى.

على بن ابراهيم روايت نموده از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير قول حق تعالى (يَسْعَىٰ نُورُ‌هُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم) فرمود كه: امامان، مومنان، نور ايشانند سعى مى كنند از پيش رو و جانب راست ايشان تا ايشان را نازل گردانند در منزلهاى ايشان در بهشت. (1) و در تفسير فرات از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: سؤ ال كردم از تفسير (يَومَ تَری المُومِنیِنَ و المُؤمِناتِ يَسْعَىٰ نُورُ‌هُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم)، فرمود كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: آن نور، امام مؤ منين است كه در روز قيامت مى رود در پيش روى انسان در وقتى كه خدا رخصت مى فرمايد امام را كه برود بسوى منازل خود در جنات عدن و ايشان از پى او روند تا آنكه با او داخل شوند؛ و اما قول حق تعالى (وَ بِاَيمانِهِم) پس شما در قيامت مى گيريد دامان آل محمد عليه‌السلام را و متوسل مى شويد به ايشان و ايشان مى گيرند دامان حسن و حسين عليه‌السلام را تا آنكه داخل بهشت مى شوند با آن حضرت در جنت عدن، پس اين است معنى قول حق تعالى (بُشاركُمُ اليَومَ جَنّاتُ) تا آخر. (2)

و ابن شهر آشوب در مناقب از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: تمام گردان از براى ما نور ما را، يعنى ملحق گردان به ما شيعيان ما را.(3)

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٣٧٨. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٥٩.

2- تفسير فرات كوفى ٤٦٧.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٩٨-٩٩.

آيه كريمه انظرونا نقتبس من نوركم فرمود كه: حق تعالى قسمت مى كند نور را در روز قيامت به قدر اعمال مردم و قسمت مى كند از براى منافق، پس نورى در ابهام پاى چپ ايشان بهم مى رسد و بزودى برطرف مى شود، (1) پس به اين سبب مومنان مى گويند كه: نور ما را تمام كن.

على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است كه: هر كه در قيامت نورى دارد، نجات مى يابد و هر مومنى البته نورى دارد.

و ايضا روايت كرده است در تفسير (يَسْعَىٰ نُورُ‌هُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم) كه قسمت مى كنند نور را ميان مردم در قيامت به قدر ايمان ايشان و قسمت مى كنند از براى منافقان پس نور ايشان در ابهام پاى چپ ايشان ظاهر مى شود و زود برطرف مى گردد، پس مى گويند منافقان به مؤ منان كه: باشيد در جاى خود تا ما بهره از نور شما بيابيم، پس مومنان به ايشان مى گويند: برگرديد به عقب خود پس طلب نمائيد نورى، پس بر مى گردند، و در پس ايشان ديوارى ظاهر مى شود پس منافقان از پس ديوار ندا مى كنند مؤ منان را: مگر ما با شما نبوديم در دنيا؟ ايشان مى گويند: بلى و ليكن فريب داد شما را نفسهاى شما به گناهان و شك نموديد در دين و انتظار بلاها براى مؤ منان كشيديد، (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ) فرمود كه: بخدا سوگند كه مقصود از اين آيه يهود و نصارى نيستند و اراده نكرده است مگر اهل قبله را، هى مولاكم يعنى: آتش جهنم اولى است به شما. (2)

و در خطبه غدير حضرت امير عليه‌السلام مذكور است كه: مسابقت كنيد بسوى چيزى كه سبب آمرزش از جانب پروردگار شما باشد پيش از آنكه ديوارى كشيده شود كه باطنش رحمت باشد و ظاهرش عذاب پس نشنوند شما را و شيون كنيد و پروا نكنند شيون شما را. (3)

و در حديث طويلى در كتاب خصال روايت كرده كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود که:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٩٩. الزهد ٩٣.

2- تفسير قمى ٢/٣٥١.

3- مصباح المجتهد ٧٠١.

: محشور مى شوند امت من در قيامت بر پنج علم:

اول: علمى كه وارد مى شود با فرعون اين امت كه ابوبكر است.

دوم: با سامرى اين امت كه عمر باشد.

سوم: با جاثليق اين امت كه عثمان است.

چهارم: با معاويه.

پنجم با تو يا على، كه در زير آن مؤ منان خواهند بود، و تو امام ايشانى؛ پس خدا خطاب كند كه به اصحاب آن چهار علم كه: برگرديد به عقب خود پس طلب كنيد نورى را، پس در ميان ايشان ديوارى كشند كه در آن درگاهى باشد كه اندرون آن رحمت است و ايشان شيعيان و مواليان منند، و آن جماعتى كه با من بودند در قتال فئه باغيه و محاربه عدول كنندگان از اراه راست و درگاه رحمت، شيعيان منند، پس ندا كنند آنها را كه: آيا ما با شما نبوديم....تا آخر آنچه گذشت.

پس حضرت فرمود كه: پس وارد مى شوند امت من و شيعيان من و شيعيان من بر حوض محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و در دست من عصائى بوده باشد از چوب درخت عوسج كه مى رانم به آن دشمنان خود را چنانچه شتر غريب را از حوض شتران ديگر مى رانند. (1)

و ايضا در خصال از جابر انصارى روايت كرده است كه گفت: روزى در خدمت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم با اميرالمومنين عليه‌السلام، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اميرالمؤ منين عليه‌السلام گفت خدا عطا كرده شيعيان و محبان تو را هفت خصلت: مداراى در وقت مردن، و ايمنى نزد وحشت، و نور در تاريكى، و ايمنى از فزع و ترس قيامت، و عدالت نزد ترازوى اعمال، و گذشتن بر صراط و داخل شدن بهشت پيش از ساير مردم، بعد از آن آيه را خواند (يَسْعَىٰ نُورُ‌هُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم) (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به خصال ٤٥٩. كه مضمون روايت در آنجا با تفاوتهايى ذكر شده است.

2- خصال ٤٠٢.

آيه حادى عشر: (اللَّـهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِ‌جُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ‌ وَالَّذِينَ كَفَرُ‌وا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِ‌جُونَهُم مِّنَ النُّورِ‌ إِلَى الظُّلُمَاتِ) (1) يعنى: خدا ولى و دوست يا متولى امر آن جماعت است كه ايمان آورده اند، بيرون مى برد ايشان را از تاريكيهاى كفر و ضلالت و جهالت بسوى نور ايمان و هدايت و علم، و آنها كه كافر شده اند - يعنى در علم الهى باشد كه كافر خواهند شد - دوستان ايشان يا ياوران ايشان طاغوت است يعنى شيطان است؛ و پيشوايان كفر و ضلالت بيرون مى برند ايشان را از نور ايمان و علم و هدايت - يا قابليت اين مراتب - بسوى ظلمات كفر و ارتكاب فسوق يا از نور براهين يقينيه بسوى ظلمات شكوك و شبهات. و در تفسير عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد از نور در اين آيه، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند و ظلمات، دشمنان ايشانند. (2)

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد آن است كه هر كه ايمان بياورد به امامان كه از جانب خدا منصوب گرديده اند هر چند بدكردار باشند در اعمال خود، خدا ايشان را از ظلمات قيامت بيرون مى آورد بسوى نور عفو و آمرزش و داخل بهشت مى كند ايشان را، و آنها كه كافر شده اند به امام حق و اعتقاد كرده اند به امامت امامها كه از جانب خدا منصوب نگرديده اند مخلد در جهنم خواهند بود هر چند در اعمال خود نهايت زهد و ورع و عبادت داشته باشند. (3)

و كلينى به سند معتبر از ابن ابى يعفور روايت كرده است كه: به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم كه: من مخالطه مى كنم با مردم و تعجب بسيار مى كنم از جماعتى كه ولايت شما را ندارند و ولايت ابوبكر و عمر دارند و صاحب امانت و وفا و راستى اند، و از گروهى چند كه ولايت شما را دارند شما را دوست دارند و آن امانت و راستى و وفا را ندارند.

حضرت درست نشستند شبيه به آدم غضبناك و فرمودند كه: دين ندارد كسى كه عبادت خدا كند با ولايت امام جائرى كه منصوب از جانب خدا نباشد تو عتابى نيست

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ٢٥٧.

2- تفسير عياشى ١/١٣٩.

3- تفسير عياشى ١/١٣٩.

بر كسى كه عبادت خدا كند با ولايت امام عادلى كه از جانب خدا منصوب باشد.

من از روى تعجب گفتم كه: آنها را دين نيست و بر اينها عتاب نيست؟!

فرمود: بلى، مگر نشنيده اى قول حق تعالى را (اللَّـهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِ‌جُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ‌) يعنى: بيرون مى برد ايشان را از تاريكيهاى گناهان بسوى نور توبه و آمرزش به جهت آنكه اعتقاد كرده اند به امامت هر امامى عادل كه از جانب خدا تعيين شده است، و فرموده است (وَالَّذِينَ كَفَرُ‌وا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِ‌جُونَهُم مِّنَ النُّورِ‌ إِلَى الظُّلُمَاتِ). راوى گفت: كه من عرض كردم كه: مراد از (الَّذِينَ كَفَرُ‌وا) كافران نيستند؟

حضرت فرمود كه: كافران را چه نور هست كه ايشان را از آن نور بيرون برند بسوى ظلمات بلكه مقصود آن جماعتند كه بر نور اسلام بودند، پس چون اختيار ولايت هر امام جائر كردند كه از جانب خدا منصوب نيستند به سبب اين بيرون رفتند از نور اسلام بسوى ظلمات، پس واجب گردانيد خدا بر ايشان آتش جهنم را با كافران، پس ايشان اصحاب نار جهنمند و هميشه در جهنم خواهند بود. (1)

و شيخ طوسى در مجالس روايت نموده است از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين آيه را خواند تا هم (فِيهَا خَالِدُونَ)، از آن حضرت پرسيدند كه: كيستند اصحاب نار؟ فرمود كه: هر كه جنگ كند با على عليه‌السلام بعد از من، پس ايشان در آتش جهنم خواهند بود با كفار زيرا كه كافر شدند به حق بعد از آنكه بسوى ايشان آمد و حجت بر ايشان تمام شد. (2)

آيه ثانيه عشر: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْ‌هَانٌ مِّن رَّ‌بِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورً‌ا مُّبِينًا ﴿١٧٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّـهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَ‌حْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَ‌اطًا مُّسْتَقِيمًا) (3) يعنى: اى گروه مردمان! بتحقيق كه آمد بسوى شما برهانى از جانب پروردگار شما و فرستاديم بسوى شما نورى ظاهر كننده، پس آنها كه ايمان آوردند به خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٣٧٥. تفسير عياشى ١/١٣٨.غيبت نعمانى ١٤٦. تاويل الآيات الظاهرة ١/٩٦.

2- امالى شيخ طوسى ٣٦٤.

3- سوره نساء: ١٧٤ و ١٧٥.

و چنگ زدند به او پس بزودى داخل گرداند ايشان را در رحمتى از خود كه وعده داده است ايشان را و فضلى زياده بر آن و هدايت كند ايشان را بسوى خدا يا بسوى آنچه وعده به ايشان وعده داده شده در طريق مستقيم يعنى راهى است كه اسلام و ايمان و طاعت است در دنيا و طريق بهشت است در آخرت.

و بدان؟ بعضى از مفسران برهان را، معجزه؛ و بعضى، دين؛ و بعضى حضرت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفته اند؛ و گفته اند: مراد به نور، قرآن است. (1)

و در كتاب تاويل الآيات از ديلمى روايت كرده است كه: حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: برهان، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ و نور مبين، حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام. (2)

و على بن ابراهيم گفته است كه: نور، امامت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است؛ (الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّـهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ) آنهايند كه متمسك شده اند به ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و ائمه طاهرين عليه‌السلام. (3)

و در مجمع البيان از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه: برهان، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و نور، ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام است. (4)

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: برهان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و نور و صراط مستقيم، على بن ابيطالب عليه‌السلام است. (5)

آيه ثالثه: (أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورً‌ا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِ‌جٍ مِّنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِ‌ينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (6) يعنى آيا كسى كه مرده باشد - گفته اند: يعنى كافر باشد - پس زنده گردانيم كه هدايت كنيم او را و بگردانيم از براى او نورى كه راه رود به آن در ميان مردم - بعضى نور را به علم و حكمت تفسير

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٢/١٤٧. تفسير طبرى ٤/٣٧٧. تفسير فخر رازى ١١/١١٩.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/١٤٤. رجوع شود به تفسير فرات كوفى ١١٦.

3- تفسير قمى ١٥٩.

4- مجمع البيان ٢/١٤٧. با اندكى اختلاف.

5- تفسير عياشى ١/٢٨٥.

6- سوره انعام: ١٢٢.

نموده اند، (1) و بعضى به قرآن (2) و بعضى به ايمان (3) - مانند كسى است كه مثل و صفت او آن است كه در تاريكيهاى كفر و ضلالت و جهالت است و هرگز از آن بيرون نمى رود، چنين زينت داده شده است براى كافران كرده هاى ايشان.

و كلينى به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير وجعلنا له نورا كه مراد از نور، امامى است كه به او اقتدا كنند؛ كمثله فى الظلمات كسى است كه امام را نشناسد. (4)

و به سند معتبر ديگر روايت نموده است كه: چون خدا خواست حضرت آدم را خلق كند جبرئيل را فرستاد در اول ساعتى از روز جمعه، پس به دست راست يك قبضه گرفت از آسمان هفتم تا آسمان اول، و به دست چپ خود يك قبضه گرفت از زمين اول تا زمين هفت، پس حق تعالى خطاب نمود به آنچه در دست راست جبرئيل بود كه: از تو خلق مى كنم پيغمبران و اوصياء و صديقان و مؤ منان و سعادتمندان را، و خطاب كرد به آنچه در دست چپ او بود كه: از تو خلق مى كنم جباران و مشركان و كافران و اشقيا را. پس اين دو طينت را با يكديگر مخلوط كرد و در ولادت از يكديگر جدا مى شوند چنانچه مى فرمايد (يُخْرِ‌جُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِ‌جُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) (5) يعنى: بيرون مى آورند زنده را از مرده و مرده از را از زنده حضرت فرمود: زنده اى كه از مرده بيرون مى آيد آن مؤ منى است كه از طينت كافر، طينت او بيرون مى آيد؛ و مرده اى كه از زنده بيرون مى آيد كافرى است كه از طينت مؤ من بيرون مى آيد؛ پس زنده، مؤ من است، و مرده، كافر، و اين است معنى قول حق تعالى او من كان ميتا فاحييناه پس مرگش اختلاط طينت او با طينت كافر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير تبيان ٤/٢٥٩.

2- تفسير طبرى ٥/٣٣٢.

3- تفسير جلالين ١٨٣.

4- كافى ١/١٨٥. تفسير عياشى ١٠/٣٦٧.تاويل الآيات الظاهرة ١/١٦٦. و روايت در هر سه مصدر از امام باقر عليه السلام است.

5- سوره روم: ١٩.

و زندگيش در آن وقت است كه خدا جدا مى كند طينت او را از طينت كافر به قدرت خود. و همچنين حضرت عزت بيرون مى آورد مؤ من را در ولادت از ظلمت طينت كافر بعد از آنكه داخل در آن شده بود بسوى نور، و بيرون مى آورد كافر را از نور كه طينت مؤ من باشد بسوى ظلمت كفر چنانچه مى فرمايد (لِيُنذِرَ‌ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِ‌ينَ) (1) يعنى فرستاد پيغمبر را كه بترساند كسى را كه زنده باشد - يعنى مؤ من باشد - و ثابت شود و عيد عذاب بر كافران، يا حجت ايشان تمام گردد. (2)

و عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده در تفسير اين آيه كه: مراد از ميت كسى است كه اين امر امامت ما را نداند، و زنده شدن او را به معرفت امامت است، و مراد از نور، على بن ابى طالب عليه‌السلام است؛ و آنكه مثلش آن است كه در ظلمات است، اين خلقند كه چيزى نمى دانند و امام خود را نمى شناسند - و به دست مبارك خود اشاره كرد بسوى ايشان - (3) و ابن شهر آشوب روايت نموده قريب به اين مضمون را.

و على بن ابراهيم گفته است: (أَوَمَن كَانَ مَيْتًا) يعنى جاهل باشد از حق، (فَأَحْيَيْنَاهُ) يعنى او را هدايت كنيم بسوى حق، (وَجَعَلْنَا لَهُ نُورً‌ا) مراد به نور، ولايت است، (كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ) يعنى در ولايت ائمه غير حق بوده باشد. (4)

آيه رابعة عشر: حق تعالى از حضرت نوح عليه‌السلام نقل كرده است (رَّ‌بِّ اغْفِرْ‌ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارً‌ا) (5) يعنى: اى پروردگار من! بيامرز مرا و پدر و مادر مرا و هر كه داخل خانه من مى شود با ايمان و مردان مؤ من و زنان مؤ منه را و زياد مكن ظالمان را مگر هلاك.

على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است: كه مراد به بيت، ولايت است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره يس: ٧٠.

2- كافى ٢/٥.

3- تفسير عياشى ١/٣٧٦.

4- تفسير قمى ١/٢١٥-٢١٦.

5- سوره نوح: ٢٨.

كه هر كه داخل ولايت شود داخل در خانه پيغمبران شده است. (1)

مترجم گويد كه: مراد به بيت، بيت معنوى است چنانكه سابقا مذكور شد يعنى خانه آباده عزت و كرامت و اسلام و ايمان، پس هر كه ولايت ايشان را اختيار نمايد داخل خانه آباده ايشان گرديده است و به ايشان ملحق شده، پس شيعيان كه اهل ولايتند در اين خانه داخلند و دعاى نوح عليه‌السلام ايشان را شامل است.

و شيخ طبرسى عليه‌السلام گفته كه: مراد به بيت، يا خانه آن حضرت است، يا مسجد آن حضرت، يا كشتى. و بعضى گفته اند: مراد خانه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و مراد به مؤ منين و مؤ منات، يا جميع مؤ منان است يا از امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (2)

آيه خامسة عشر: اخبارى است كه ماويل مسجد به اهل بيت و خانه هاى ايشان شده است. كلينى و ابن ماهيار از حضرت موسى عليه‌السلام روايت كرده اند در تاويل قول حق تعالى (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّـهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّـهِ أَحَدًا) (3) يعنى: مسجدها از خداست پس مخوانيد با خدا احدى را، حضرت فرمود كه: مراد به مساجد اوصياء عليه‌السلام اند. (4)

و على بن ابراهيم از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه: مساجد ائمه عليه‌السلام اند. (5) و ايضا ابن ماهيار از امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه گفت: از پدرم شنيدم كه مراد به مساجد، اوصياة و ائمه عليه‌السلام اند يكى بعد از ديگرى؛ پس مراد آن است كه: دعوت مكنيد مردم را بسوى غير ايشان، پس مانند كسى خواهيد بود كه با خدا ديگرى را خوانده باشد. (6)

مترجم گويد كه: اختلاف كرده اند مفسران در تاويل مسجد كه در اين آيه كريمه وارد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٣٨٨. كافى ١/٤٢٣. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٢٧.

2- مجمع البيان ٥/٣٦٥.

3- سوره جن: ١٨.

4- كافى ١/٤٢٥.تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٢٩.

5- تفسير قمى ٢/٣٩٠.

6- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٢٩.

شده است: بعضى گفته اند مواضعى است كه از براى عبادت بنا شده است و در بعضى اخبار نيز وارد شده است. (1)

و در احاديث بسيار از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و از حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام و امام محمد تقى عليه‌السلام منقول است كه: مراد به مساجد، هفت عضو است كه مى بايد با آنها سجده كنند: پيشانى و كفها و زانوها و دو انگشت مهين پاها. (2)

و اما تاويلى كه در آن اخبار وارد شده است، چند وجه احتمال دارد:

اول آنكه: مراد خانه هاى ايشان در حال حيات و روضات مقدسه ايشان بعد از وفات بوده باشد، پس تقدير مضافى در اخبار بايد كرد، و بنابراين وجه ممكن است كه مراد جميع بقاع مشرفه بوده باشد، و تخصيص اين فرد به ذكر براى آن باشد كه اشرف افراد آن است.

دوم آنكه: مراد بيوت معنويه بوده باشد چنانچه سابقا مذكور شد.

سوم آنكه: در آيه كريمه مضافى مثل اهل تقدير كنند زيرا كه ايشان اهل مساجدند حقيقتا.

و عياشى روايت كرده است از حضرت امام صادق عليه‌السلام در تفسير قول حق تعالى (وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ) (3) ترجمه اش آن است كه: بازداريد روهاى خود را نزد هر مسجدى - يعنى هر جاى نمازى يا وقت نمازى - فرمود كه: يعنى ائمه عليه‌السلام. (4)

مترجم گويد: ممكن است كه مراد آن باشد كه مراد به مسجد، خانه هاى ائمه عليه‌السلام است، يعنى بايد كه در حال حيات به منازل شريفه ايشان رجوع كنيد براى اخذ معالم دين از ايشان و انقياد و اطاعت ايشان، و بعد از وفات به مشاهد مشرفه ايشان براى زيارت؛ يا مراد از مسجد، اهل مسجد باشند زيرا كه ايشان عامران مساجد الهى، يا آنكه ايشان را مسجد ناميه اند مجازا براى آنكه خدا امر كرده است به خضوع نزد ايشان و تعظيم كردن ايشان.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير تبيان ١٠/١٥٥.مجمع البيان ٥/٣٧٢.

2- تفسير عياشى ١/٣٢٠.كافى ٣/٣١٢. من لا يحضره الفقيه ٢/٦٢٦. مجمع البيان ٥/٣٧٢.

3- سوره اعراف: ٢٩.

4- تفسير عياشى ٢/١٢.

و احاديث بسيار روايت شده كه مراد رو به قبله آوردن است در وقت نماز در مساجد يا مطلقا. (1) و ايضا عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى خذوا زينتكم عند كل (2) مسجد ترجمه اش آن است كه: بگيريد زينت خود را نزد هر مسجدى فرمود كه: مراد ائمه عليه‌السلام اند. (3) و اين حديث را به چند وجه توجيه مى توان كرد: اول آنكه: مراد تفسير مسجد باشد به خانه هاى منوره و مشاهد معطره ايشان چنانچه در بعضى احاديث وارد شده است.

دوم آنكه: مراد آن باشد كه خطاب در آيه كريمه متوجه ايشان است چنانچه در احاديث روايت شده است كه آيه كريمه مخصوص جمعه و عيدين است. (4) و با حضور ايشان مقدمند بر ديگران

سوم آنكه: مراد تاويل زينت باشد به ولايت، چنانچه از بعضى اخبار نيز ظاهر مى شود. (5) و لكن از بعضى احاديث ظاهر مى شود كه مراد، جامه فاخر پوشيدن است در وقت نماز، (6) ، و از بعضی بوی خوش کردن (7) ، و از بعضی شانه کردن در وقت هر نماز(8).

و جمع ميان اخبار به اين نحو به خاطر قاصر مى رسد كه مراد به زينت اعم از زينتهاى روحانى و جسمانى بوده باشد و ولايت اهل بيت عليه‌السلام اشرف و افضل زينتهاى روحانى است، و در هر حديث آنچه مناسب فهم رواى و موافق حال او باشد بيان فرموده باشند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تهذيب الاحكام ٢/٤٣. مجمع البيان ٢/٤١١. تفسير عياشى ٢/١٢.

2- سوره اعراف: ٣١.

3- تفسير عياشى ٢/١٣.

4- تفسير عياشى ٢/١٣. تفسير قمى ١/٢٢٩. كافى ٣/٤٢٤.

5- كافى ١/١٨٢. ٢/٤٨.

6- تفسير تبيان ٤/٣٨٦. مجمع البيان ٢/٤١٢. تفسير عياشى ٢/١٤.

7- تفسیر عیاشی2/13؛ تفسیر قمی 1/299؛ من لا یحضره الفقیه 1/128.

### فصل يازدهم در بيان آنكه ايشانند شهدا و گواهان بر خلق و آنكه اعمال عباد بر ايشان عرض مى شود

اما آيات

حق تعالى فرموده است: (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّ‌سُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) (1).

و فرموده است: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰؤُلَاءِ شَهِيدًا). (2)

(وَسَيَرَ‌ى اللَّـهُ عَمَلَكُمْ وَرَ‌سُولُهُ ثُمَّ تُرَ‌دُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (3)

و فرموده است: )وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَ‌ى اللَّـهُ عَمَلَكُمْ وَرَ‌سُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَ‌دُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.( (4)

(وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُ‌وا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ).(5) (6).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ١٤٣.

2- سوره نساء: ٤١.

3- سوره توبه: ٩٤.

4- سوره توبه: ٢٠٥.

5- سوره نحل: ٨٤.

6- دو آيه اى كه در اين صفحه داخل كروشه مى باشد از بحارالانوار ٢٣/٣٣٣ اضافه شدند تا با شماره گذارى و شرحى كه خواهد آمد مطابقت كند، چون ظاهرا از اين كتاب جا افتاده اند.

و فرموده است: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ).(1)

و فرموده است: (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) (2)

و فرموده است (وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ). (3)

و فرموده است: (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ). (4)

و فرموده است (وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ).(5)

و فرموده است: (أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ).(6)

و فرموده است: (وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ).(7)

آيه اول: ترجمه اش آن است كه: چنين گردانيديم شما را امت وسط - يعنى عدل يا متوسط ميان افراط و تفريط چنانچه سابقا مذكور شد، يا آنكه امتها - تا بوده باشيد گواهان بر مردم و بوده باشد رسول گواه بر شما.

شيخ طبرسى گفته است كه: در شاهد بودن ايشان سه قول است:

اول آنكه: گواهند بر مردم به اعمالى كه در آنها مخالفت حق كرده اند در دنيا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 سوره نحل: ٧٨.

2 سوره حج: ٧٨.

3-سوره قصص:75.

4 سوره زمر: ٦٩.

5 سوره هود: ١٨.

6 سوره هود: ١٧.

7 سوره ق: ٢١.

و آخرت چنانچه فرموده است وجى ء بالنبيين والشهداء

دوم آنكه: مراد آن باشد كه شما حجت باشيد بر مردم و بيان كنيد از براى ايشان حق و دين را و رسول گواه باشد و بيان كننده باشد دين را از براى شما.

سوم آنكه: ايشان گواهى مى دهند از براى پيغمبران بر امتهاى ايشان كه تكذيب ايشان كرده اند كه تبليغ رسالت الهى نموده اند، و گواه بودن رسول بر ايشان يا به اين است كه گواه بر اعمال ايشان باشد يا حجت بر ايشان شود يا آنكه در قيامت از براى ايشان گواهى دهد كه آنها راست گفته اند در گواهى كه دادند، پس على به معنى لام خواهد آمد،. (1)

مترجم گويد كه: احاديث بسيار وارد شده است كه اين خطاب در آيه متوجه ائمه عليه‌السلام است و ايشانند گواهان بر خلق، و اين احاديث بر يكى از دو وجه محمول مى تواند بود؛

اول آنكه: خطاب مخصوص ايشان باشد و مراد از امت، ايشان باشند، چنانچه در بعضى از اخبار وارد شده است كه آيه چنين نازل شده: وكذلك جعلناكم ائمه وسطا (2) دوم آنكه: خطاب متوجه جميع امت باشد به اعتبار آنكه ائمه در ميان ايشان هستند، پس آنچه فرمودند كه: مائيم امت وسط، مراد آن خواهد بود كه به سبب ما اين امت متصف به اين صفت شده اند.

كلينى و صفار و ابن شهر آشوب و عياشى به سندهاى بسيار از حضرت باقر و حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: در تفسير اين آيه فرمودند كه: مائيم امت وسطى و مائيم گواهان خدا بر خلق و حجتهاى خدا در زمين.(3)

و فرات به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير اين آيه فرمود كه: از ما اهل بيت عليه‌السلام به اهل هر زمان شهيدى يعنى گواهى هست، على عليه‌السلام در زمان خود و حسن عليه‌السلام در زمان خود و حسين عليه‌السلام در زمان خود، و هر امامى كه دعوت مى كند مردم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ١/٢٢٥.

2- بحارالانوار ١/٢٢٥.

3- كافى ١/١٩٠ و ١٩١ و بصائرالدرجات ٨٢ و ٨٣. مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٩٤. تفسير عياشى ١/٦٢. مجمع البيان ١/٢٢٤. تاويل الآيات الظاهرة ١/٨١.

را بسوى خدا در زمان خود. (1)

و ايضا در بصائر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: (أُمَّةً وَسَطًا) يعنى: عدلا (لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) يعنى ائمه عليه‌السلام كه گواهند بر مردم، (وَيَكُونَ الرَّ‌سُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) يعنى: گواه باشد رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ائمه عليه‌السلام. (2)

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم گواهان بر مردم به آنچه نزد ايشان است از حلال و حرام و آنچه ضايع كرده اند از احكام (3) الهى.

و در كافى و بصائر از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است كه: خدا ما را مطهر گردانيده است از بديها و معصوم گردانيده است از گناهان و گردانيده است ما را گواهان بر خلقش و حجتهاى او در زمين، و ما را با قرآن مقرون گردانيده است و قرآن را با ما مقرون ساخته، ما از او جدا نمى شويم و او از ما جدا نمى شود. (4)

و عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم اوسط و بهترين نمطها يعنى فرشها و مسندها كه در صدر مجلس فرش مى كنند يا اصناف خلق، چنانچه حق تعالى فرموده است (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) بسوى ما مى بايد برگردد غلو كننده و به ما ملحق شود تقصير كننده.(5)

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه را تلاوت نمودند پس فرمودند كه: گمان مى كنى مراد از گواهان در اين آيه جميع اهل قبله اند از آنها كه به يگانگى خدا قايلند؟! چنين نيست، آيا گمان مى كنى كسى كه در دينا گواهى او را بر كى صاع خرما قبول نمى كنند حق تعالى در قيامت طلب گواهى از او خواهند كرد و گواهى او را قبول خواهند كرد در حضور جميع امتهاى گذشته؟! چنين نيست، و خدا ايشان را اراده نكرده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٦٢.

2- بصائرالدرجات ٨٢.

3- بصائر الدرجات ٨٢.

4- كافى ١/١٩١. بصائرالدرجات ٨٣؛ كمال الدين ٢٤٠.

5- تفسير عياشى ١/٦٣.

است بلكه مراد آن امتند كه دعاى حضرت ابراهيم عليه‌السلام در حق ايشان مستجاب گرديده و آنها مرادند كه خدا به ايشان خطاب نمود كه (كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) (1) يعنى: بوديد شما بهترين امتى كه بيرون آورده شده است از براى مردم؛ بعد از آن اوصاف ايشان را فرموده كه: امر مى كنند به نيكيها و نهى مى كنند از بديها و مراد ائمه عليه‌السلام اند وايشانند امت وسطى و بهترين امتها. (2)

و ايضا از آن حضرت روايت كرده است كه: شهدا و گواهان بر مردم نستند مگر پيغمبران و امامان، زيرا كه جايز نيست حق تعالى گواهى بطلبد بر مردم از همه امت حال آنكه در ميان ايشان جمعى هستند كه در دنيا گواهى ايشان را بر يك بسته سبزى قبول نمى كنند. (3)

وابوالقاسم حسكانى در شواهد التنزيل روايت كرده است از حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام كه: حق تعالى ما را اراده و به ما خطاب فرمود در آنجا كه فرموده است (لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گواه است بر ما و ما گواهيم از جانب خدا بر خلق او و حجتهاى خداييم در زمين او، و مائيم آنها كه خدا فرموده است (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).(4)

آيه دوم: ترجمه اش آن است كه: پس چگونه خواهد بود حال كافران در وقتى كه بياوريم از هر امتى گواهى؟ مفسران گفته اند: يعنى پيغمبران كه گواهى براى امت خود دهند و بر ايشان و بياوريم تو را اى محمد بر ايشان گواه، و بعضى گفته اند كه: يعنى تو گواهى بر امت خود، و بعضى گفته اند: تو گواهى بر آن گواهان.(5)

چنانچه كلينى به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 سوره آل عمران: ١١٠.

2 تفسير عياشى ١/٦٣.

3 تفسير عياشى ١/٦٣. با كمى اختلاف.

4 شواهد التنزيل ١/١١٩. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٠٥. تاويل الآيات الظاهرة ٨١.

5 رجوع شود به مجمع البيان ٢/٤٩. تفسير بيضاوى ١/٣٤٦.تفسير طبرى ٤/٩٥.

نازل شده در امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بس، و در هر قرنى از ايشاتن امامى از ما هست كه گواه است بر ايشان و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گواه است بر ما. (1)

و در كتاب احتجاج در حديث طولانى از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود در وصف اهل موقوف: پس باز مى دارند رسولان را و سوال مى كنند از ايشان كه: آيا ادا كرديد رسالتها را كه بسوى شما فرستاده بوديم به امتهاى خود؟ ايشان گويند كه: ادا كرديم؛ پس از امتهاى ايشان سوال كنند كه: آيا پيغمبران رسالتهاى ما را به شما رسانيدند؟ كافران ايشان انكار كنند چنانچه خدا مى فرمايد (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (2)، پس كافران گويند (مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ) (3)، پس رسولان شهادت طلبند از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آن حضرت شهادت بدهد كه راست مى گويند پيغمبران و دروغ مى گويند آنها كه انكار تبليغ رسالت كرده ان از امتهاى ايشان، پس به هر امتى از ايشان خطاب مى فرمايد كه (فَقَدْ جَاءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (4) يعنى: بلكه بتحقيق آمد بسوى شما پيغبر بشارت دهنده و ترساننده و خدا بر همه چيز قادر است. حضرت فرمود كه: يعنى قادر است كه جوارح و اعضاى شما را به سخن آورد كه گواهى دهند بر شما به آنكه رسولان خدا رسالتهاى او را به شما رسانيده اند و اشاره است به اين قول حق تعالى (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا) تا آخر آيه، پس در آن وقت نمى توانند كه رد كنند گواهى حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از ترس آنكه مهر بزنند در دهان ايشان و گواهى دهند اعضا و جوارح بر كرده هاى ايشان، و باز گواهى دهد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر منافقان قوم خود و امت خود و كافران ايشان به آنكه ملحد شدند و از دين برگرديدند و عناد با اوصياى آن حضرت ورزيدند و عهدها و پيمانهاى او را شكستند و سنتهاى او را تغيير دادند و به اهل بيت او ستم كردند و از پس به پشت برگشتند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٩٠. تاويل الآيات الظاهرة ١/١٢٩.

2- سوره اعراف: ٦.

3- سوره مائده: ١٩.

4- سوره مائده: ١٩.

و مرتد شدند و پيروى كردند امتها را كه پيشتر خيانت ورزيدند با پيغمبران و ستم كردند بر اوصياى ايشان، پس در آن وقت همه اقرار مى كنند به كفر و ضلالت خود و مى گويند: (قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ) (1) يعنى پروردگارا غالب شد بر ما شقاوت و بوديم ما گروهى گمراهان (2)

و بعد از (وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا) خدا مى فرمايد كه (يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا) (3) يعنى در آن روز كه گواهان بر ايشان گواهى دهند دوست دارند و آرزو كنند كه بميرند و به زمين فرو روند و سخنى را از خدا كتمان نكرده باشند. على بن ابراهيم روايت كرده است كه: مراد آن است كه آرزو مى كنند آنها كه حق على بن ابيطالب عليه‌السلام را غصب نمودند كه: مراد آن است كه آرزو مى كنند آنها كه حق على ابن ابى طالب را غصب نمودند كه در آن موضع كه جمع شدند براى غصب حق آن حضرت، زمين ايشان را فرو مى برد و كتمان نمى كردند آنچه را حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق اميرالمؤ منين عليه‌السلام و خلافت او گفته بود. (4)

آيه سوم و چهارم: نزديك است مضمونشان به يكديگر، و مضمون آيه چهارم آن است كه: بگو يا محمد: بكنيد آنچه مامور شده ايد به آن، يا آنكه امر بر سبيل تهديد است پس زود باشيد كه خدا ببيند عمل شما را و رسول او و مؤ منان و بزودى برخواهيد گشت بسوى داناى پنهان و آشكار پس خبر مى دهد شما را به آنچه كرده ايد؛ و خلاف نموده اند مفسران در تفسير مؤ منان: بعضى گفته اند شهيدانند؛ و بعضى گفته اند ملائكه كاتبان اعمالند. (5)

و احاديث بسيار از طريق خاصه و عامه وارد شده كه مراد ائمه عليه‌السلام اند، چنانچه صفار و ابن شهر آشوب و عياشى و كلينى و ديگران به سندهاى معتبر بسيار روايت كرده اند از حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مومنون: ١٠٦.

2- احتجاج ١/٥٦٦.

3- سوره نساء: ٤٢.

4- تفسير قمى ١/١٣٩.

5- مجمع البيان ٣/٦٩.

صادق و باقر عليه‌السلام كه فرمودند: مراد از مؤ منان، مائيم. (1)

و در مجالس شيخ طوسى و بصائرالدرجات و تفسير عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده اند كه: روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان جمعى از اصحاب نشسته بود و فرمود كه: بودن من در ميان شما خير است از براى شما و مفارقت نمودن من از شما خير است از براى شما، پس جابر انصارى برخاست و گفت: يا رسول الله! بودن تو در ميان ما معلوم است كه خير است از براى ما، پس چگونه مفارقت تو خير است؟ از براى ما حضرت فرمود كه: بودن من در ميان شما خير است از براى شما به جهت آنكه خدا فرموده (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (2) يعنى نبوده است كه خدا عذاب كند ايشان را و حال آنكه تو در ميان ايشان باشى، و نبوده است كه خدا عذاب كننده ايشان باشد و حال آنكه ايشان استغفار مى كنند حضرت فرمود كه: يعنى عذاب ايشان به شمشير مى كنند، و اما خير بودن مفارقت من شما را براى آن است كه اعمال شما در هر روز دوشنبه و پنجشنبه بر من عرض مى شود، اگر عمل نيكى از شما مى بينم حمد مى كنم خدا را بر آن، و اگر عمل بدى مى بينم طلب آمرزش مى كنم از براى شما. (3)

و در مجالس شيخ و بصائر به سند معتبر روايت كرده اند كه: ابن اذينه از حضرت صادق عليه‌السلام سوال نمود از تفسير قول خدا (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) فرمود كه: مراد از مؤ منان، مائيم. (4)

و ايضا شيخ در مجالس و ديگران به سندهاى معتبر از داود بن كثير روايت كرده اند كه گفت: روزى در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام نشسته بودم، حضرت ابتدا فرمود بدون آنكه من سوال كنم: اى داود! عرض شد بر من اعمال شما در روز پنجشنبه پس ديدم آنچه عرض شد بر من صله و احسانى كه تو نسبت به فلان پسر عم خود كرده اى پس شاد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٤٢٧. مناقب ابن شهر آشوب ٢/٤٣٢. تفسير عياشى ٢/١٠٩. كافى ١/٢١٩.

2- سوره انفال: ٣٣.

3- امالى شيخ طوسى ٤٠٨)-٤٠٩. بصائرالدرجات ٤٤٤. تفسير عياشى ٢/٥٤.

4- امالى شيخ طوسى ٤٠٩. بصائرالدرجات ٤٢٧.

گردانيد مرا آن و دانستم كه اين صله تو باعث آن مى شود كه زودتر فانى گردد عمر او قطع شود اجل او.

داود گفت: من پسر عمى داشتم معاند و خبيث و به من خبر رسيد كه او و عيالش از پريشانى حال بدى دارند پس براتى ايشان حواله كردم پيش از آنكه روانه كعبه معظمه شوم، چون به مدينه رسيدم حضرت مرا خبر داد به آن.(1)

و على بن ابراهيم به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد به مومنون در اين آيه، ائمه طاهرين عليه‌السلام اند. (2)

و ايضا از آن حضرت روايت كرده است كه: اعمال بندگان در هر صباح بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض مى شود، اعمال نيكان ايشان و بدان ايشان، پس حذر كنيد و شرم نمائيد هر يك از شما از آنكه عرض شود بر پيغمبر او عمل قبيح او. (3)

و ايضا از آن حضرت روايت نموده است كه: هيچ مؤ منى و كافرى را در قبر نمى گذارند مگر آنكه عرض شود عمل او بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤ منين عليه‌السلام تا آخر ائمه كه اطاعت آنها را خدا بر خلق واجب گردانيده است، و اين است معنى قول حضرت عزت وقل اعملوا تا آخر آيه. (4)

و در معانى الاخبار و تفسير عياشى نقل كرده است از ابوبصير كه به خدمت حضرت صادق عليه‌السلام عرض كرد كه: ابوالخطاب مى گفت كه: در هر روز پنجشنبه اعمال امت بر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرص مى شود، فرمود: نه چنين است و ليكن عرض مى شود بر آن حضرت اعمال امت در هر صباح عمل نيك و بد ايشان پس حذر كنيد، پس حضرت اين آيه را تلاوت نمود و ساكت شد، ابوبصير گفت: مراد از مؤ منان، ائمه عليه‌السلام اند.(5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ طوسى ٤١٣. بصائرالدرجات ٤٢٩. خرايج ٢/٦١٢.مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٤٧.

2- تفسير قمى ١/٣٠٤.

3- تفسير قمى ١/٣٠٤.

4- تفسير قمى ١/٣٠٤. بصائرالدرجات ٤٢٨. تفسير عياشى ٢/١٠٩. و روايت در بصائر و تفسير عياشى از امام باقر عليه السلام است.

5- معانی الاخبار392؛ تفسیر عیاشی2/109؛ بصائر الدرجات424.

و در بصائر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: هر صباح عمل نيك و بد بندگان بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض مى شود پس حذر كنيد. (1)

و به روايت ديگر: محمد بن مسلم از آن حضرت سوال كرد كه: آيا اعمال بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض مى شود؟ حضرت فرمود: كه در آن شكى نيست؛ پس از تفسير اين آيه پرسيديم، فرمود كه: مؤ منون، ائمه عليه‌السلام اند كه گواهان خدايند در زمين. (2)

و ايضا از آن حضرت روايت نموده است كه: اعمال عباد در هر روز پنجشنبه عرض مى شود بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (3) و به روايت ديگر فرمود كه: در هر روز پنجشنبه عرض مى شود بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام. (4) و به روايت ديگر فرمود كه: در هر روز پنجشنبه عرض مى شود اعمال بندگان بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و چون روز عرفه مى شود حق تعالى اعمال دشمنان ما و دشمنان شيعيان ما را باطل مى گرداند چنانچه فرموده است كه (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا ) (5) يعنى: آمديم بسوى آنچه ايشان كرده اند از عمل پس گردانيديم آن را مانند ذره ها كه در هوا پهن گرديده كه هيچ از آن به دست نمى آيد و فايده اى بر آن مترتب نمى گردد. (6)

و به روايت ديگر در تفسير آيه فرمود كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام عرض مى شود بر ايشان اعمال بندگان در هر روز پنجشنبه. (7)

و به روايت ديگر فرمود كه: مؤ منان، ائمه عليه‌السلام اند، كه اعمال بندگان هر روز بر ايشان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٤٢٨. كافى ١/٢١٩.

2- بصائرالدرجات ٤٣٠؛ تفسير عياشى ٢/١٠٨.با كمى اختلاف.

3- بصائرالدرجات ٤٢٦.

4- بصائرالدرجات ٤٢٧.

5- سوره فرقان: ٢٣.

6- بصائرالدرجات ٤٢٦.

7- بصائرالدرجات ٤٢٧.

عرض مى شود تا روز قيامت. (1)

و ايضا روايت نموده است كه: يكى از خواص اصحاب حضرت امام رضا عليه‌السلام از آن حضرت التماس نمود كه: دعا كن از براى من و از براى اهل بيت من، حضرت فرمود: مگر دعا نمى كنم؟ بخدا سوگند كه اعمال شما در هر شب و روز بر من عرض مى شود، راوى گفت: من اين سخن را عظيم شمردم، حضرت فرمودئ كه: مگر نخوانده اى كلام خدا را قل اعملوا تا آخر آيه. (2)

و ايضا روايت كرده است كه حضرت صادق عليه‌السلام به اصحاب خود فرمود كه: چرا حضرت رسول عليه‌السلام را آزرده مى كنيد؟ يكى از ايشان گفت: فداى تو شوم چگونه آن حضرت را آزرده مى كنيم؟ فرمود: مگر نمى دانيد كه اعمال شما عرض مى شود بر آن حضرت و چون معصيتى و گناهى در آنها مى بيند آزرده مى شود؟ پس آزرده مكنيد آن حضرت را به معصيت و خوشحال نمائيد او را به اعمال صالحه. (3)

و كلينى روايت كرده است كه: مردى اين آيه را در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام خواند، حضرت فرمود كه: آيه همچون نيست و به جاى والمؤ منون والمامونون است و مائيم مامونون (4) يعنى امين خدائيم به دين او و علوم او و شرايع و احكام او.

و سيد ابن طاووس در رساله محاسبه النفس از تفسير ابن ماهيار روايت كرده است كه: عمار به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: آرزو دارم و دوست مى دارم كه شما در ميان ما به قدر عمر نوح زندگانى كنيد، پس حضرت فرمود كه: اى عمار! زندگانى من بهتر است از براى شما و وفات من بد نيست از براى شما؛ اما زندگانى من از براى آنكه شما كارهاى بد و خوب بفرستيد صلوت بر من و اهل بيت من، بدرستى كه شما عرض كرده مى شويد بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٤٢٧.

2- بصائرالدرجات ٤٢٩. كافى ١/٢١٩. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٠٧.

3- بصائرالدرجات ٤٢٦.كافى ١/٢١٩.

4- كافى ١/٤٢٤.

من با نامهاى شما و نامهاى پدران شما، اگر امر نيكى از شما بر من عرض مى شود حمد مى كنم خدا را، و اگر امر بدى عرض ميشود استغفار مى كنم از براى گناهان شما.

پس منافقان و آنهائى كه شك داشتند و آنها كه در دل ايشان مرض كفر و نفاق بود گفتند كه: گمان مى كنيد كه اعمال عباد بر او عرض مى شود بعد از وفات او با نامهاى مادران و پدران ايشان و نسبتهاى ايشان به قبيله هاى ايشان؟ اين سخن نيست مگر دروغ؛ پس خدا اين آيه را فرستاد قل اعملوا - تا - المؤ منون گفتند: يا رسول الله! كيستند مؤ منان؟ فرمود: مراد از مؤ منان در اين آيه آل محمدند، پس گفت: وستردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون حضرت فرمود كه: يعنى خبر مى كند شما را به آنچه مى كنيد از طاعت يا معصيت. (1)

و به هر يك از اين مضامين احاديث بسيار هست، و به اعتبار اتحاد مضامين، به آنچه مذكور شد اكتفا نموديم.

آيه پنجم: ترجمه اش اين است: ويادآور روزى را كه مبعوث گردانيم از هر امتى گواهى كه شهادت دهد از براى نيكان و بدان پس رخصت ندهند كافران را در عذر خواستند و از ايشان طلب بازگشت و توبه ننمايند كه خدا را از خود راضى گردانند. شيخ طبرسى و على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده اند در تفسير اين آيه كه: براى هر زمانى و هر امتى با امام خود مبعوث مى گردند. (2)

و در مناقب ابن شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه حضرت فرمود: مائيم گواهان بر اين امت. (3)

آيه ششم: ترجمه اش اين است: يادآور روزى را كه مبعوث مى گردانيم در ميان هر امتى گواهى بر ايشان از صنف ايشان.

على بن ابراهيم گفته است: يعنى از ائمه؛ و گفته است كه: پس گفت به پيغمبر خود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سعدالسعود ٩٨.

2- منقاب ابن شهر آشوب ٤/١٩٥.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٩٥.

و بياوريم تو را - اى محمد - گواه بر ايشان يعنى بر ائمه، پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گواه است بر ائمه و ائمه گواهند بر مردم. (1)

آيه هفتم: ترجمه اش اين است كه: جهاد نمائيد در راه خدا و اطاعت او آنچه سزاوار جهاد كردن است، او برگزيد شما را و نگردانيده بر شما در دين حرج و تنگى، ملت پدر شما ابراهيم است، او مسمى گردانيده است شما را به اسلام پيش از فرستادن قرآن و در اين قرآن تا آنكه بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشيد شما گواه بر مردم.

على بن ابراهيم روايت نموده است كه: اين آيه مخصوص آل محمد عليه‌السلام است، و رسول بر آل محمد گواه است، و آل محمد گواهانند بر مردم بعد از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت عيسى عليه‌السلام به خدا خواهند گفت كه: من بر امت خود گواه بودم مادامى كه در ميان ايشان بودم، و چون مرا قبض كردى تو گواه بودى بر ايشان و تو بر همه چيز گواهى، و خدا بر اين امت بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گواه قرار داده از اهل بيت او و عترت او مادامى كه در دنيا احدى از ايشان بوده باشد، پس چون ايشان برطرف شوند اهل زمين همه هلاك مى شوند.

و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: خدا ستاره ها را امان اهل آسمان گردانيده است و اهل بيت مرا امان اهل زمين گردانيده است. (2)

و ابن شهر آشوب روايت كرده است كه: (هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ) اشاره است به دعاى حضرت ابراهيم و اسماعيل عليه‌السلام از براى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه ملازم حرم بودند تا ايمان به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند، و پيغمبر بر آل محمد عليه‌السلام گواه است و ايشان گواهانند بر مردم بعد از او. (3)

و در تفسير فرات روايت كرده است كه: از حضرت باقر عليه‌السلام سؤ ال كردند از تفسير اين آيات، حضرت فرمود: مائيم مراد به اين آيات و مائيم برگزيدگان و بر ما در دين حرج قرار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/٣٨٨.

2- تفسير قمى ٢/٨٨.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٤١.

نداده؛ و حرج شديدترين تنگيهاست (مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) مراد مائيم و بس و خدا ما را مسلمين ناميده؛ (مِن قَبْلِهِ) يعنى: در كتب گذشته؛ (فِي هَٰذَا) يعنى: در اين قرآن، (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ) پس رسول گواه است بر ما به آنچه رسانيديم از جانب خدا و مائيم گواهان بر مردم پس هر كه راست گويد در روز قيامت تصديق او مى كنيم و هر كه دروغ گويد در روز قيامت تكذيب او مى كنيم. (1)

و در قرب الاسناد از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: حضرت عزت به امت من سه خصلت عطا كرده كه نداده است آنها را مگر به پيغمبرى:

اول آنكه: خدا پيغمبرى كه مى فرستاد به او مى فرمود كه: سعى كن در دين و بر تو حرجى نيست، و به امت من خطاب فرمود كه: خطاب عليكم فى الدين من خرج و مراد به حرج، تنگى است.

دوم آنكه: خدا پيغمبرى كه مى فرستاد به او وحى مى فرمود كه: هر گاه تو راامرى روى دهد كه مكروه تو باشد دعا كن مرا تا مستجاب گردانم دعاى تو را، و به امت من اين را عطا كرد در آنجا كه فرمود (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (2) يعنى دعا كنيد و بخوانيد مرا تا مستجاب گردانم دعاى شما را.

سوم آنكه: چون خدا پيغمبرى مى فرستاد او را به گواه بر قومش مى گردانيد و امت مرا بر خلق گواه گردانيد چنانچه فرموده است (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَي النّاسِ) (3)

و ابن بابويه در اكمال الدين روايت كرده كه: حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در ايام خلافت عثمان در حضور جمعى از مهاجران و انصار فرمود كه: سوگند مى دهم شما را بخدا كه آيا مى دانيد كه خدا در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى ٢٧٥؛ كافى ١/١٩١. تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٥١.

2- سوره غافر: ٦٠.

3- قرب الاسناد: ٨٤.

سوره حج فرستاد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و ﴿٧٧﴾ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) (1) تا آخر سوره؟ پس سلمان رحمه الله برخاست و گفت: يا رسول الله! كيستند آنها كه تو بر ايشان گواهى و ايشان گواهانند بر مردم و خدا برگزيده است ايشان را و بر ايشان در دين حرجى قرار نداده است و ملت پدر ايشان ابراهيم عليه‌السلام را به ايشان داده است؟ حضرت فرمود كه: سيزده نفرند از اين امت به خصوص، و ساير امت داخل نيستند؛ سلمان گفت: بيان فرما ايشان را از براى ما يا رسول الله، فرمود كه: من و برادرم على و يازده نفر از فرزندان من.

همه گفتند: بلى شنيديم. (2)

آيه هشتم: ترجمه اش آن است: و بيرون آورديم از هر امتى گواهى پس بگوئيم به امتها كه: بياوريد برهان خود را بر صحت دينى كه اختيار كرده بوديد، پس در آن وقت بدانند كه حق از خدا است و كم شود از ايشان و برطرف شود آنچه افترا مى كردند. على بن ابراهيم از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: از هر فرقه اى از اين امت امام ايشان را حاضر مى كنند كه گواهى دهد بر ايشان.(3)

آيه نهم: ترجمه اش آن است كه: در روز قيامت روشن گردد زمين به نور پروردگارش به عدالت چنانچه مفسران گفته اند.

على ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كهن رب زمين، امام زمين است؛ پرسيدند؛ امام كى بيرون خواهد آمد؛ چگونه خواهد بود؟ فرمود: مردم مستغنى خواهند گرديد از نور آفتاب و ماه و اكتفا مى كنند به نور امام. (4)

و در ارشاد مفيد از آن حضرت روايت نموده است: وقتى كه قائم عليه‌السلام ظاهر مى شود روشن گردد زمين به نور پروردگارش و مستغنى مى گردند بندگان از روشنائى آفتاب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره: حج ٧٧ و ٧٨.

2- كمال الدين ٢٧٨-٢٧٩.

3- تفسير قمى ٢/١٤٣.

4- تفسير قمى ٢/٢٥٣. المعحجة فيما نزل فى القائم الحجة ١٨٤. تاويل آلايات الظاهرة ٢/٥٢٤.

و ظلمت برطرف مى شود. (1)

(وَ وُضِعَ الْكِتَابُ) يعنى: واگذاشته شود كتاب و نامه حساب و بياورند پيغمبران و گواهان را، مفسران

گفته اند كه: گواهان، ملائكه اند يا مومنان.(2) و على بن ابراهيم گفته است كه: شهدا، ائمه عليه‌السلام اند. (3)

(وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ) يعنى و حكم كرده شود ميان ايشان به حق.

(وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) وايشان ظلم كرده نشوند.

آيه دهم: ترجمه اش اين است كه: بگويند گواهان كه: اينهايند آن جماعت كه دروغ گفتند به پروردگار خود، بدرستى كه لعنت بر ستمكاران است.

على بن ابراهيم روايت نموده كه: مراد به اشهاد، ائمه عليه‌السلام اند، و ظالمان، آنهايند كه ستم كردند بر آل محمد عليه‌السلام و غصب نمودند حق ايشان را. (4)

آيه يازدهم: موافق تفسير اكثر مفسران ترجمه اش ترجمه اش آن است كه: آيا كسى كه بر بينه و برهانى باشد از جانب پروردگار خود و از پى خود و از پى او بيايد گواهى از جانب خدا مانند كسى است كه چنين نباشد و تابع دنيا و لذات آن باشد. بعضى گفته اند: بينه، قرآن است؛ و گواه جبرئيل است كه تلاوت مى كند قرآن را. و بعضى گفته اند كه: شاهد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. و بعضى گفته اند: شاهد، ملكى است كه او را حفظ مى كند و بر حق مستقيم مى دارد. و بعضى گفته اند: شاهد، على بن ابى طالب عليه‌السلام است كه شهادت مى دهند بر حقيقت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و او از آن حضرت است. (5)

و احاديث به اين مضمون بسيار است، چنانچه شيخ طبرسى از حضرت امام رضا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ارشاد شيخ مفيد ٢/٣٨١.

2- مجمع البيان ٤/٥٠٩.

3- تفسير قمى ٢/٢٥٣.

4- تفسير قمى ١/٣٢٥.

5- مجمع البيان ٣/١٥٠. تفسير طبرى ٧/١٧. تفسير بغوى ٢/٣٧٧. تفسير فخر رازى ١٧/٢٠١. تفسير قرطبى ٩/١٦.

و امام محمد تقى عليه‌السلام روايت نموده است. (1)

و كلينى از امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه: اميرالمؤ منين عليه‌السلام شاهد است بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر بينه و برهان است از جانب پروردگارش.(2)

و در بصائرالدرجات روايت نموده است كه اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود كه: بخدا سوگند كه آيه اى نازل نشده در كتاب خدا در شب يا روز مگر آنكه مى دانم كه كى نازل شده، و كسى نيست كه تيغ بر سرش گرديده باشد از صحابه مگر آنكه آيه اى در شان او نازل شده است كه او را بسوى بهشت مى برد يا بسوى جهنم. پس مردى برخاست و گفت: يا امير المؤ منين، كدام است آن آيه كه در شان تو نازل شده؟ فرمود: مگر نشنيده اى كه خدا مى فرمايد افمن كان على بيتة من ربه ويتلوه شاهد منه پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر بينه است از جانب پروردگارش، و من شاهدم بر او و من از اويم. (3)

و شيخ طوسى نيز در مجالس اين مضمون را روايت كرده.(4)

و در تفسير عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: آن كه بر بينه است از جانب پروردگارش، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ و آن كه تالى اوست بعد از او و شاهد اوست بر او و از اوست، حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است پس اوصياى او يكى بعد از يكى. (5)

و در اين باب احاديث بسيار مذكور است و بعضى در مجلد آينده كه در بيان احوال اميرالمؤ منين عليه‌السلام است مذكور خواهد شد انشاءالله.

آيه دوازدهم: ترجمه اش اين است كه: بيايد در قيامت هر نفسى با او كشاننده اى باشد و گواهى.

در تفسير على بن ابراهيم و نهج البلاغه از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام منقول است كه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٣/١٥٠.

2- كافى ١/١٩٠.

3- بصائرالدرجات ١٣٣.

4- امالى شيخ طوسى ٣٧١.

5- تفسير عياشى ٢/١٤٢.

سائق مى كشاند او را بسوى محشر، و شاهد گواهى مى دهد بر او به اعمال او. (1)

و در كتاب تاويل آلايات از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: سائق، اميرالمؤ منين عليه‌السلام است؛ و شهيد، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسيرقمى ٢/٣٢٤. نهج البلاغه ١٦٦، خطبه ٨٥.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٠٩.

### فصل دوازدهم در بيان اخبارى است بر تاويل آيات مؤ منين و ايمان و مسلمين و اسلام به اهل بيت عليه‌السلام و ولايت ايشان، و تاويل آيات كفار و مشركين و كفر و شرك و اصنامبه اعداى ايشان وترك ولايت ايشان

ابن شهر آشوب از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام روايت كرده است؛ در تفسير قول حق تعالى (بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) (1) يعنى: بد چيزى است آنچه به آن خريدند جانهاى خود را آنكه كافر شوند به آنچه خدا فرستاده است از براى حسد بر اينكه بفرستد از فضل خود وحى را بر هر كه خواهد از بندگانش. حضرت فرمود كه: مراد، حسد بر ولايت اميرالمؤ منين و اوصياء از فرزندان اوست. (2)

و على بن ابراهيم روايت نموده است در تفسير قول حق تعالى (وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ) (3) يعنى: و همچنين فرستاديم بسوى تو كتاب را، پس آنها كه داده ايم به ايشان كتاب را ايمان آوردند به كتاب، و از اين جماعت نيز بعضى ايمان مى آورند به كتاب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ٩٠.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٣٤٦.

3- سوره عنكبوت: ٤٧.

و انكار نمى كنند آيات ما را مگر كافران.

على بن ابراهيم گفته است: مراد به اينها كه كتاب به ايشان داده شده، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند كه لفظ و معنى كتاب نزد آنها است، و از اين جماعت يعنى ساير مؤ منان از اهل قبله. (1)

و ايضا روايت كرده است در تفسير آيه كريمه (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ) (2) يعنى بتحقيق كه منت گذاشت خدا بر مؤ منان چون فرستاد در ميان ايشان رسولى از نفساى ايشان، فرمود: مراد از مؤ منان، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند، (3). و اين بهتر است از آنچه مفسران تكلف كرده اند كه مراد به انفس ايشان جنس ايشان است كه عرب باشند.

و ايضا روايت كرده است در تفسير آيه (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ) (4) يعنى: آنها كه ايمان آوردند و تابع ايشان گردانيديم فرزندان ايشان را در ايمان، ملحق گردانيديم به ايشان فرزندان آنها را - در داخل شدن بهشت، يا رسيدن به درجه پدران - و كم نكرديم به اين ملحق كردن از عمل بدرها ثواب ايشان چيزى را.

مشهور ميان مفسران آن است كه اين آيه در باب اطفال مؤ منان است كه خدا ملحق مى گرداند ايشان را به پدرهاى ايشان در بهشت. (5) و در احاديث ما نيز اين مفسران وارد شده است. (6)

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: (الَّذِينَ آمَنُوا) پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و اميرالمؤ منين عليه‌السلام، و ذريات ايشان، ائمه و اوصياء از فرزندان ايشانند كه در امامت و خلافت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٥٠. تاويل الآيآت الظاهرة ١/٤٣١.

2- سوره آل عمران: ١٦٤.

3- تفسير قمى ١/١٢٢.

4- سوره طور: ٢١.

5- مجمع البيان ٥/١٦٥ تفسير طبرى بغوى ٤/٢٣٦. تفسير جلالين ٦٩٧.

6- تفسير تبيان ٩/٤٠٨. كافى ٣/٢٤٩. من لا يحضر الفقيه ٣/٤٩٠.

ايشان را ملحق به اميرالمومنين عليه‌السلام گردانيد حق تعالى، و آن حجت و نصى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق اميرالمومنين عليه‌السلام بيان كرد هيچ كم نكرد در حق ذريه آن حضرت، و حجت امامت ايشان يكى است و اطاعت همه يكى است و پيروى همه واجب است. (1)

و حق تعالى مى فرمايد (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (2) يعنى: بگوئيد: ايمان آورديم به خدا و ه آنچه نازل شده بسوى ما - كه قرآن باشد - و به آنچه نازل شده بسوى ابراهيم و اسماعيل و اسسحاق و يعقوب و اسباط - كه فرزندان و فرزند زادهاى يعقوبند - و به آنچه داده شده است به موسى و عيسى و به آنچه داده شده اند پيغمبران از جانب پروردگار ايشان، ما جدائى نمى افكنيم ميان احدى از ايشان و ما از براى خدا انقياد كنندگانيم، پس اگر ايمان بياورند به مثل آنچه شما ايمان آورده ايد پس بتحقيق كه هدايت بافته اند، و اگر رو بگردانند و ايمان به مثل آنچه شما ايمان آورده ايد پس بتحقيق كه هدايت يافته اند، و اگر رو بگردانند و ايمان نياورند پس ايشان در مقام شقاق و معانده اند پس بزودى خدا كفايت شر ايشان مى كند و خدا شنوا است گفته هاى شما را و دانا است اخلاص شما را. كلينى و عياشى و ديگران از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده اند كه: خطاب (قُولُوا) در اين آيه بسوى آل محمد عليه‌السلام است، يعنى على و فاطمه و حسنين و امامان بعد از ايشان عليه‌السلام، و شرط (فَإِنْ آمَنُوا) يعنى: اگر ايمان بياورند، مراد ساير مردمند كه بايد ايمان ايشان مثل ايمان ائمه عليه‌السلام باشد و در عقايد و اعمال متابعت ايشان كنند. (3)

و اكثر مفسران خطاب (قُولُوا) را متوجه جميع مومنان گردانيده اند، (فَإِنْ آمَنُوا) پس اگر ايمان بياورند گفته اند: مراد اهل كتابند يهود و نصارى (4)؛ و تاويلى كه در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٣٣٢. كافى ١/٢٧٥. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦١٦.

2- سوره بقره: ١٣٧ و ١٣٦.

3- كافى ١/٤١٥)-٤١٦؛ تفسير عياشى ١/٦٢؛ تفسير الايات الظاهره ١/٨٠.

4- تفسير طبرى ١/٦١٨ و ٦٢٠؛ تفسير ابن كثير ١/١٦٤.

حديث است ظاهرتر است از تاويل ايشان به سبب آنكه (وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا) به اين تفسير انسب است، زيرا كه نزول قرآن اولا بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او كه در خانه وحى حاضر بودند شده و بعد از آن به ساير مردم رسيد.

و ايضا مقرون ساخته اند به آنچه نازل شده بر ابراهيم و اسماعيل و ساير پيغمبران عليه‌السلام پس، پس همچنان كه در قراين اين دو فقره ذكر پيغمبران و رسولان شده، در اين فقره نيز مناسب آن است كه منزل الهيم امثال و اضراب ايشان باشند از انبياء و اوصياء عليه‌السلام.

و كلينى و نعمانى روايت كرده اند از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام در تفسير اين آيه (و وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ) (1) يعنى: و از مردم كسى هست كه مى گيرد بغير از خدا مثلى چند از آنها كه دوست مى دارند ايشان را مانند دوستى خدا؛ حضرت فرمود كه: اينها دوستان ابوبكر و عمرند كه ايشان را امام گرفته اند بغير از امامى كه خدا از براى مردم قرار داده.

و ايضا فرموده است در تفسير اين آيات (وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ) (2) يعنى: اگر ببينند آنها كه ستم كرده اند بر خود - به آنچه از براى خدا شريك قرار داده اند - در وقتى كه عذاب را ببينند در قيامت آنكه قوت و قدرت از براى خداست همه و آنكه خدا شديد است عقاب او، در وقتى كه بيزار شوند آنها كه پيشوا بوده اند از آنها كه متابعت ايشان كرده اند و ببينند عذاب را و بريده شود به ايشان سببها و وسيله ها كه در ميان ايشان بود در دنيا، و بگويند آنها كه متابعت كرده اند: كاشكى ما را بازگشتنى مى بود به دنيا پس بيزار مى شديم از ايشان چنانچه ايشان بيزار شدند از ما، چنين مى نمايد خدا به ايشان عملهاى ايشان را حسرتها بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ١٦٥.

2- سوره بقره: ١٦٥-١٦٧.

ايشان، و ايشان بيرون آينده نيستند از آتش جهنم، حضرت فرمود: بخدا سوگند كه ايشان پيشوايان ظلمند - كه غضب حق اهل بيت نمودند - و تابعان ايشان. (1)

و در كتاب تاويل الايات از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است در تاويل قول حق تعالى (أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (2) يعنى: آيا خدائى هست با خداوند عالميان؟ بلكه اكثر ايشان نمى دانند حق را، حضرت فرمود كه: يعنى آيا امام هدايت با امام ضلالت شريك مى تواند بود كه با يكديگر مقرون باشند؟ (3)

و ايضا از تفسير ابن ماهيار به سند معتبر روايت كرده است كه حضرت امير المومنين عليه‌السلام فرمود كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: يا على! نيست فاصله اى ميان كسى كه تو را دوست دارد و ميان آن كه ببيند آنچه ديده هاى او به آن روشن شود مگر آنكه مرگ را ببيند، پس اين آيه را تلاوت نمود (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ) (4)، فرمود كه: يعنى دشمنان ما چون داخل جهنم شوند گويند: اى پروردگرا ما! بيرون آور ما ار از جهنم تا عمل شايسته بكنيم در ولايت على عليه‌السلام غير آنچه مى كرديم در عداوت او، پس در جواب او گويند (أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ) (5) آيا عمر نداديم شما را آنقدر كه پند گيرد كسى كه خواهد پند گيرد و آمد بسوى شما ترساننده اى؟، حضرت فرمود كه: نيست ستمكاران آل محمد عليه‌السلام را ياورى كه ايشان را يارى كند و از عذاب الهى نجات دهد. (6)

و حق تعالى مى فرمايد (وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ) (7) يعنى: آنها كه اجتناب كردند از بتها و پسشوايان باطل كه عبادت كنند آنها را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٣٤٧؛ غيبت نعمانى ١٤٤؛ تفسير عياشى ١/٧٢؛ اختصاص ٣٣٤.

2- سوره نمل: ٦١.

3- تاويل الايات الظاهره ١/٤٠١.

4- سوره فاطر: ٣٧.

5- سوره فاطر: ٣٧.

6- تاويل الايات الظاهره ٢/٤٨٥-٤٨٦.

7- سوره زمر: ١٧.

و بازگشت كردند بسوى خدا، از براى ايشان است مژده و بشارت.

ابن ماهيار روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه خطاب كرد به شيعيان كه: شمائيد آنها كه اجتناب نموديد از عبادت طاغوت كه ترك اطاعت خلفاى جور كرده ايد و هر كه اطاعت كند جبارى را پس بتحقيق كه او را پرستيده است. (1)

و ايضا ابن ماهيار روايت كرده است كه از حضرت صادق عليه‌السلام از تفسير قول حق تعالى سؤ ال كردند (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (2)، مفسران گفته اند: مراد آن است كه اگر با خدا شريك قرار دهى هر آينه حبط و باطل مى شود عمل تو و البته خواهى بود از جمله زيانكاران - و در بعضى احاديث وارد شده كه: ظاهر خطاب به آن حضرت است و مقصود تنبيه ديگران است چنانچه مى گويند: تو را مى گوئيم همسايه بشنود - (3) در اين حديث فرمود حضرت كه: مراد آن نيست كه شما گمان كرده ايد و فهميده ايد، حق تعالى در وقتى كه وحى نمود بسوى پيغمبرش كه حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام را علم و نشانه هدايت مردم گرداند و او را وصى و جانشين خود قرار دهد. معاذ بن جبل پنهان كسى را به خدمت آن حضرت فرستاد و گفت: شريك نكن در ولايت على عليه‌السلام ديگران را تا مردم ميل كنند به قول تو و تصديق تو را نمايند، پس خدا در ولايت على عليه‌السلام ديگران را تا مردم ميل كنند به قول تو و تصديق تو را نمايند، پس خدا در باب نصب حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام آيه اى فرستاد (أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ) (4) يعنى: اى رسول! برسان به مردم آنچه نازل شده است بسوى تو از جانب پروردگار توپ، در آن وقت حضرت شكايت كرد بسوى جبرئيل و گفت: مردم در باب خلافت على مرا تكذيب مى كنند و قبول قول من نمى كنند، پس خدا اين آيه را فرستاد كه: اگر با على در خلافت ديگرى را شريك گردانى عمل تو حبط مى شود؛ و نمى تواند بود كه خدا پيغمبرى را بسوى اهل عالم بفرستد و او شفيع گنهكاران باشد و ترسد كه او شريك با خدا قرار دهد؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهره ٢/٥١٣.

2- سوره زمر: ٦٥.

3- عيون اخبار الرضا ١/٢٠٢.

4- سوره مائده: ٦٧.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اوثق و امين تر بود نزد خدا از آنكه بگويد كه: اگر شريك بياورى به من و حال آنكه او از براى باطل كردن و ترك نمودن بتها و هر معبودى كه غير از خدا باشد، آمده بود، پس مراد آن است كه: شريك گردانى در ولايت على عليه‌السلام مردان ديگر را. (1)

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تاويل اين آيات (وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) يعنى: و همچنين واجب شده است حكم پروردگار تو بر آنها كه كافر شدند آنكه ايشان اصحاب آتش جهنمند. حضرت فرمود كه: يعنى بنى اميه، ايشانند كه كافر شدند و ايشانند اصحاب جهنم؛ پس حق تعالى فرمود (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) آنها كه بر مى دارند عرش را، حضرت فرمود كه: يعنى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اوصياى او كه حاملان علم الهى اند، (وَمَنْ حَوْلَهُ) يعنى: وآنها كه بر دور عرشند، فرمود كه: يعنى ملائكه: (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) يعنى: تنزيه و ثنا مى كنند پروردگارخود را و طلب آمرزش مى كنند براى آنها كه ايمان آورده اند، حضرت فرمود كه: ايشان شيعه آل محمد عليه‌السلام اند، (رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا) يعنى: مى گويند اى پروردگار ما! فراگرفته اى همه چيز را به رحمت و علم؛ (فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا) يعنى: پس بيامرز آنها را كه توبه كردند، فرمود كه: يعنى توبه كردند از ولايت و محبت ابوبكر و عمر و عثمان و بنى اميه؛ (وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) پيروى نمودند راه تو را، فرمود كه: يعنى متابعت اميرالمومنين عليه‌السلام كردند و او سبيل خدا است؛ (وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ) يعنى نگاه دار ايشان را از عذاب جهنم اى پرورگار ما، و داخل كن ايشان را در باغستانهاى اقامت كه از آنجا بيرون نيايند، آن باغستانهائى كه وعده داده اى ايشان را و هر كه شايسته است از پدران و زنان و فرزندان ايشان بدرستى كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٢.

توئى غالب و حكيم، و نگاه دار ايشان را از بديها، حضرت فرمود كه: مراد از سيئات و بديهلا، بنى اميه اند و ساير خلفاى جو و شيعيان ايشان؛ (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ) يعنى: و هر كه را نگاه دارى از بديه در روز جزا پس بدرستى كه رحم كرده اى او را و اين است فيروزى عظيم، بدرستى كه آنان كه كافر شدند تدا كرده شوند در قيامت: هر آينه دشمنى خدا بزرگتر است از دشمنى شما مر نفسهاى خود را در وقتى كه خوانده مى شويد بسوى ايمان پس كافر شديد و نگرويديد به آن، گويند: اى پروردگار ما! ميرانيدى ما دو مرتبه كى در دنيا و يكى در قبر بعد از سؤ ال، و زنده گردانيدى ما را دو مرتبه يكى در دينا و يكى در قيامت يا در قبر، پس اعتراف كرديم به گناهان خود پس هيچ زاهى هست به بيرون رفتن از جهنم؟، حضرت فرمود: مراد از آنان كه كافر شدند، بنى اميه اند؛ و مراد به ايمان، ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام است.

(ذَٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ) (1) يعنى: اين لازم بودن عذاب شما را به سبب آن است كه هر گاه اهل ايمان خدا را به وحدانيت و يگانگى مى خواندند در دنيا، كافر مى شديد، و اگر مشركان شريك با خدا مى خواندند ايمان مى آورديد، پس حكم امروز از براى خداوند بلند مرتبه و بزرگوار است، حضرت فرمود كه: اين خطاب با سنيان است كه چون خدا را به ولايت على عليه‌السلام به تنهائى مى خواندند كافر مى شديد، اگر با على عليه‌السلام در خلافت شريك قرار مى دادند و امامى غير او را نام مى بردند ايمان مى آورديد و قبول مى كرديد امامت او را. (2)

و ايضا از حضرت امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آيات اين روايت آيات ٦-١٢ سوره غافر مى باشند.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٨ )- ٥٢٩ و تفسير قمى ٢/٢٥٥.

در تفسير قول حق تعالى (فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) (1)، فرمود كه: يعنى البته بچشانيم آنان را كه كافر شدند به ترك ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام عذابى سخت در دنيا و هر آينه جزا دهيم ايشان را بدترين آنچه مى كردند - در آخرت - اين است جزاى دشمنان خدا آتش جهنم، ايشان راست در جهنم سراى جاويد يعنى هرگز بيرون نيايند، اين جزا به سبب آن است كه بودند در دنيا كه انكار مى كردند آيات ما را. حضرت فرمود كه: آيات خدا، ائمه عليه‌السلام اند. (2)

و ابن ماهيار روايت كرده است از حضرت على بن الحسين عليه‌السلام كه فرمود: مائيم اولاى مردم به خدا و سزاوارترين مردم به دين خدا و مائيم آنها كه مقرر كرده است و بيان نموده از براى ما دين خود را، پس فرمود كه (شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ) يعنى بيان كرد و ظاهر گردانيد از براى شما دين اى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا) آنچه وصيت كرد به آن نوح را كه بعمل آورد و حفظ كند حضرت فرمود كه: پس خدا وصيت كرد ما را به آنچه وصيت كرد به آن نوح را؛ (وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) وآنچه وحى كرديم بسوى تو اى محمد؛ (وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ) وآنچه وصيت كرديم به آن ابراهيم و موسى و عيسى را، حضرت فرمود كه: ما دانستيم علم ايشان را و رسانيديم آنچه دانستيم و به ما سپردند علم ايشان را پس مائيم وارث پيغمبران و وارث اولوالعزم از رسولان؛ (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ) ، آنكه برپا داريد دين را اى آل محمد؛ (وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ) ومتفرق و پراكنده مشويد و مجتمع باشيد در دين حق؛ (كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ) بزرگ و دشوار است بر مشركان آنچه مى خوانى ايشان را بسوى آن، حضرت فرمود كه: يعنى ولايت على عليه‌السلام، (اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ) ؛ (3) خدا بر مى گزيند و مى كشد بسوى خود هر كه انابه و بازگشت كند بسوى خدا حضرت فرمود كه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فصلت: ٢٧ و ٢٨.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٣٤-٥٣٥. و روايت آن از امام صادق عليه السلام است.

3- آيه اى كه در اين روايت آمده آيه ١٣ سوره شورى مى باشد.

يعنى اجابت تو كند بسوى ولايت على عليه‌السلام (1)

و ايضا ابن ماهيار روايت كرده است كه حضرت باقر عليه‌السلام به محمد بن حنيفه فرمود كه: محبت ما اهل بيت چيزى است كه خدا در جانب راست دل مؤ من مى نويسد، و هر كه اين محبت را خدا در دل او نوشت كسى محو نمى تواند كرد، مگر نشنيده اى كه حضرت عزت مى فرمايد (أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) (2) و محبت ما اهل بيت، ايمان است.(3)

و ايضا به سندهاى بسيار از حضرت صادق عليه‌السلام امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ) (4) آيا ديدى آن كسى را كه تكذيب كرد به دين و آن را به دروغ نسبت داد؟، فرمودند كه: مراد به دين، ولايت على عليه‌السلام است. (5) و فرات بن ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً) (6) يعنى طلب كنيد رنگ كردن خدا را و كيست نيكوتر از خدا از براى رنگ كردن به دين و ايمان؛ نه اينكه ترسايان فرزندان خود را در آب فرو مى بردند و مى گفتند: رنگ مى كنيم به رنگ نصرايت، حضرت فرمود كه: مراد رنگ كردن مومنان است به ولايت اهل بيت و اقرار به امامت ايشان در روز الست كه پيمان ولايت از ايشان گرفتند. (7)

و ايضا روايت كرده است از ابان بن تغلب كه گفت: از حضرت باقر عليه‌السلام پرسيدم از تفسير اين آيه كه (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ) (8) يعنى آنان كه ايمان آوردند و مخلوط نكردند ايمان خود را به ظلم، اين

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٣. بصائرالدرجات ١١٨)-١١٩ تفسير فرات كوفى ٢٨٤-٢٨٥.

2- سوره مجادله: ٢٢.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٧٦.

4- سوره ماعون: ١.

5- تاويل آلايات الظاهرة ٢/٨٤٥.

6- تفسير فرات ٦٢؛ كافى ٢/٤٢٢. تاويل الآيات الظاهرة ١/٨٠.

7- تفسير فرات كوفى ٦٢؛ كافى ١/٤٢٢؛ تاويل الايات الظاهره ١/٨٠.

8- سوره انعام: ٨٢

گروه مر ايشان را است ايمنى و ايشانند هدايت يافتگان، حضرت فرمود، اى ابان! شما مى گوئيد كه ظلم در اين آيه شرك به خدا است و ما مى گوئيم اين آيه در شان على بن ابى طالب و اهل بيت او عليه‌السلام نازل شده است زيرا كه ايشان يك چشم زدن به خدا شرك نياورده اند هرگز و عبادت لات و عزى نكردند چنانكه آن سه خليفه ناحق كردند، و حضرت امير عليه‌السلام اول كسى بود كه باپيغمبر نماز كرد و تصديق او كرد پس اين آيه در شان او نازل شده است.(1)

و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: مراد آن است كه ايمان آوردند به آنچه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است از ولايت و امامت حضرت امير المومنين عليه‌السلام و ذريه او و مخلوط نگردانند به ولايت ابى بكر و عمر و عثمان، پس ايمان ملبس به ظلم آن است كه به ولايت ايشان مخلوط گردانند. (2)

و ايضا در تفسير فرات از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير آيه (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (3) يعنى: آنان كه ايمان آوردند و آرام گرفت دلهيا ايشان به ياد خدا، بدانيد كه به ياد خدا آرام مى گيرد و ساكن مى شود دلها، حضرت فرمود كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جناب امير عليه‌السلام فرمود: مى دانى اين آيه در شان كه نازل شده است؟ عرض كرد: خدا و رسول خدا داناترند، فرمود: در شان كسى نازل شده كه تصديق كند مرا و ايمان آورد به من و دوست دارد تو را و فرزندان تو را بعد از تو و تسليم كند امامت را از براى تو و امامان بعد از تو. (4)

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است درتفسير اين آيه كه: ذكر خدا، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و دلها به او مطمئن مى گردد، و آن حضرت ذكر خداست و حجاب خداست(5).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فرات كوفى.١٣٤

2- كافى ١/٤١٣؛ تفسير عياشى ١/٣٦٦؛ تاويل الايات الظاهره ١/١٦٤.

3- سوره رعد: ٢٨.

4- تفسير فرات كوفى ٢٠٧.

5- تفسير قمى ١/٣٦٥.

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه (الَّذِينَ آمَنُوا) شيعيانند؛ و ذكر خدا، اميرالمومنين است و ائمه عليه‌السلام. (1)

و ايضا فرات از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: محبت ما ايمان است، و بغض و عداوت ما كفر است، پس اين آيه را خواند (لَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ). (1)

يعنى: و ليكن خدا دوست گردانيده بسوى شما ايمان راو زينت داده است آن را در دلهاى شما، و مكروه كرده بسوى شما كفر و فسوق و معصيت را، آن گروه ايشانند راه يافتگان به طريق صلاح و رستگارى (2)

و كلينى و على بن ابراهيم روايت كرده اند در تاويل اين آيه كه: ايمان، اميرالمومنين عليه‌السلام، و كفر، ابوبكر است؛ و فسوق، عمر؛ و عصيان، عثمان است. (3)

و كلينى روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير قول حق تعالى (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ) (4) يعنى: هدايت يافته شده اند مومنان بسوى پاكيزه و نيكوئى از گفتار و هدايت يافته شدند به راه خداوند مستحق حمد و ستايش فرمود كه: اين آيه در شان حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار نازل شده كه هدايت يافتند بسوى ولايت اميرالمومنين عليه‌السلام. (5)

و على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير قول رب العزه (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا) (6) يعنى: كافران مكر مى كنند مكر كردنى، حضرت فرمود: مراد ابوبكر و عمر است و ساير منافقانند كه مكر كردند با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و با

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1-تقسیر قمی 1/265.

2- سوره حجرات: ٧.

3- تفسير فرات كوفى ٤٢٨.

4- كافى ١/٤٢٦؛ تفسير قمى ٢/٣١٩؛ تاويل الايات الظاهره ٢/٦٠٥.

5- سوره حج: ٢٤.

6- كافى ١/٤٢٦؛ مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١٦.

7- سوره طارق: ١٥.

اميرامومنين عليه‌السلام و با فاطمه عليه‌السلام؛ و اكيدا كيدا (1) و من مكر با ايشان مى كنم مكر كردنى به آنكه در دنيا حكم اسلامى حكم اسلام را به ايشان جارى مى كنم و در آخرت با كافران ايشان را به جهنم مى برم يا جزاى مكر ايشان را مى دهم؛ (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا) (2) پس مهلت ده كافران را، مهلت ده ايشان را اندك زمانى حضرت فرمود كه: چون حضرت قائم مبعوث گردد و ظاهر شود انتقام مى كشد براى من از جباران و پيشوايان باطل از قريش و بنى اميه و ساير مردم. (3)

و ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كره است در تفسير اين آيه (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ) (4) يعنى: آنها كه كافر شدند از اهل كتاب و مشركان در آتش جهنم اند، حضرت فرمود كه: مراد آن جماعتند كه قرآن بر ايشان نازل شد پس مرتد شدند و كافر شدند به آنكه بعد از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معصيت اميرالمومنين عليه‌السلام كردند. (5)

و به روايت ديگر: (الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) آنهايند كه تكذيب شيعه مى كنند؛ و مشركان، آنهايند كه با اميرالمومنين عليه‌السلام، در خلافت قرار داده اند، يعنى، نبوده اند آنان كه كافر شده اند از تكذيب كنندگان شيعه و آنها كه اميرالمومنين عليه‌السلام ار از مرتبه اول خلافت به مرتبه چهارم قرار داده اند جدا از كفر و شرك تا بيايد بسوى ايشان بينه، فرمود كه: يعنى واضح شود حق از براى ايشان؛ (رَسُولُ مِنَ اللهِ) يعنى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، (یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً) (6) یعنی (تلاوت می‌کند صحیفه‌های پاکیزه را)، حضرت فرمود كه: يعنى دلالت مى كند مردم را بر الولوالامر بعد از خود كه ائمه عليه‌السلام اند و ايشانند صحف مطهره؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طارق: ١6.

2- سوره طارق: ١٧

3- تفسير قمى ٢/٤١٦، تاويل الايات الظاهره ٢/٧٨٤

4- سوره بينه: ٦

5- تفسرى قمى ٢/٤٣٢، و در آن روايت از على بن ابراهيم است.

6- سوره بينه: 2

(فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ) (1) فرمود كه: يعين نزد ايشان است حق واضح، (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) يعنى: متفرق نشدند آنها كه تكذيب شيعه كردند (إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ) (2) مگر بعد از آنكه حق به نزد ايشان آمد؛ (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) فرمود كه: يعنى مامور نشده اند اين اصناف مسلمانان مگر از براى آنكه عبادت كنند خدا را در حالتى كه خالص گردانيده باشند از براى خدا دين را به آنكه ايمان بياورند به خدا و رسول و ائمه عليه‌السلام (وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ) (3) و اين است دين قيمه فرمود كه: قيمه، فاطمه زهرا عليه‌السلام است - و به روايت ديگر: حضرت قائم عليه‌السلام است -؛ (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) فرمود: يعنى آنها كه ايمان آورده اند به خدا و رسول و به اولوالامر و اطاعت نموده اند ايشان را در آنچه امر كرده اند، (أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) (4) يعنى: ايشان بهترين خلايقند. (5)

و به روايت ديگر فرمود كه: اين آيه در شان آيه آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است. (6)

و در امالى شيخ از جابر انصارى روايت كرده است كه: روزى نزد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم ناگاه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام آمد، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: آمد بسوى شما برادر من، پس فرمود: بحق آن خداوندى كه جانم بدست قدرت اوست او و شيعيانش رستگارانند در روز قيامت، پس فرمود كه: بدانيد بخدا قسم بدرستى كه ايمان او به خدا بيش از همه شما است و او بر پادارنده تر است امر خدا را از شما و وفاكننده تر است به عهد خدا از شما، و او داناتر است به حكم خدا از شما و قسمت بالسويه را بيش از همه رعايت مى كند، و عدالتش در ميان رعيت بيش از همه شما است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بينه: 3.

2- سوره بيينه: 4.

3- سوره بيينه: 5.

4- سوره بينه: ٧.

5- تاويل الايآت الظاهرة ٢/٨٢٩.

6- تفسير قمى ٢/٤٣٢ و اين قول على بن ابراهيم است.

و مزيت و فضيلتش نزد خدا از همه بيشتر است؛ گفت كه جابر كه: پس اين آيه نازل شد، و هر گاه آن حضرت پيدا مى شد اصحاب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گفتند: آمد خيرالبريه. (1)

و ايضا از يعقوب پسر ميثم تمار روايت نموده است كه گفت: رفتم به خدمت حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام و گفتم: فداى تو شوم اى فرزند رسول خدا، در كتابهاى پدر خود يافتم كه حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام به پدرم ميثم گفت: دوست دار دوست آل محمد را هر چند فاسق و زناكار باشد، و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند بسيار روزه گيرد و بسيار نماز كننده باشد كه من شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه اين آيه را خواند ان الذين آمنوا - تا - خيرالبرية پس رو به جانب من گردانيد كه: ايشان والله تو و شيعيان تواند ياعلى، و وعده گاه تو و ايشان حوض كوثر است، خواهند آمد با روهاى نورانى و دست و پاهاى نورانى و تاجها بر سر.

پس حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود كه: در كتاب على عليه‌السلام چنين نوشته است. (2) و احاديث بسيار در باب نزول اين آيه در شان حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت شده است، (3) و احاديث بسيار در باب نزول اين آيه در شان حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت شده است (4)، و بعضى در مجلد احوال آن حضرت مذكور خواهد شد.

و بعد از اين حق تعالى فرموده است (رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) (5) يعنى: خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٤٣٢ و اين قول على بن ابراهيم است.

2- امالى شيخ طوسى ٢٥١. تفسير فرات كوفى ٥٨٥. شواهد التنزيل ٢/٤٦٧. ترجمة الامام على من تاريخ ابن عساكر ٢/٤٢٢. كفاية الطالب ٢٤٤.

3- امالى شيخ طوسى ٤٠٥.

4- طرائف ٨٧. شواهد التنزيل ٢/٤٧٣.

5- سوره بينه: ٨.

از ايشان راضى شد و ايشان از خدا راضى شدند.

از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: خدا راضى است از مؤ منان در دينا و آخرت، و مؤ من هر چند در دنيا از خدا راضى است اما در دلش چيزى هست براى آنچه مى بيند از تمحيص و ابتلاء و امتحان، و چون در روز قيامت ثوابهاى خدا را كه براى او مقرر كرده مى بيند در آن وقت راضى مى شود از خدا آنچه حق و سزاورار رضا و خشنودى است. (1) و ايضا روايت كرده است از ابان بن تغلب كه: حضرت صادق عليه‌السلام اين آيه را تلاوت نمود (وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ) (2) يعنى: واى بر مشركان! آنان كه نمى دهند زكات را و ايشان به آخرت كافرند، پس فرمود كه: اى ابان! آيا گمان مى كنى كه خدا از بت پرستان و مشركان زكات اموال ايشان را طلب مى كند و ايشان با خدا خداى ديگر مى پرستند؟ ابان گفت: پس كيستند ايشان؟ حضرت فرمود كه: يعنى واى بر آنها كه با امام اول شريك قرار دادند و رد نكردند بسوى امام آخر آنچه گفت در حق او امام اول و ايشان به او كافرند. (3) و على بن ابراهيم روايت نموده است در تفسير قول خدا (وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا) (4) يعنى: ياد كنيد نعمت خدا را بر شما و پيمان او را كه بر شما محكم گرفت چون گفتيد: شنيديم و اطاعت كرديم. فرمود كه: چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيمان گرفت بر ايشان به ولايت و امامت حضرت على بن ابى طالب عليه‌السلام گفتند: شنيديم و اطاعت كرديم، پس شكستند پيمان را بعد از آن حضرت.(5) و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول خدا (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ) (6) يعنى: اوست كه خلق كرده است شما را، پس بعضى از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٣٠.

2- سوره فصلت: ٧ و ٦.

3- تفسير قمى ٢/٢٦٢. تاويل الايات الظاهرة ٢/٥٣٤.

4- سوره مائده: ٧.

5- تفسير قمى ١/١٦٣.

6- سوره تغابن: ٢.

شما كافرند و بعضى مؤ من، فرمود كه: دانست خدا ايمان ايشان را به ولايت ما و كفر ايشان را به ولايت ما در روزى كه پيمان از ايشان گرفت در صلب آدم و ايشان ذره اى چند بودند. (1) و ايضا روايت كرده است از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام كه: خدا خطاب كرده است جناب امير عليه‌السلام را در قرآن در آنجا كه فرموده است (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (2) يعنى اگر آنان كه ايشان چون ستم كردند بر نفسهاى خود مى آمدند بسوى تو پس طلب آمرزش مى كردند از خدا و طلب آمرزش مى كرد براى ايشان رسول، هر آينه مى يافتند خدا را قبول كننده توبه و مهربان، پس نه بحق پروردگار تو كه ايمان ندارند ايشان تا آنكه حكم سازند تو را در آنچه نزاع و اختلاف افتد ميان ايشان پس نيابند در خاطر خود تنگى از آنچه حكم كنى تو انقياد كنند حكم تو را انقياد كردنى. حضرت فرمود: اين خطاب با جناب امير عليه‌السلام است در باب صحيفه ملعونه كه ابوبكر و عمر و جمعى از منافقان نوشتند و با يكديگر عهد كردند كه هر گاه خدا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از دنيا ببرد نگذارند كه خلافت به بنى هاشم برسد، (3) مراد از (مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ) اين است كه ستمى بر خود كردند، يعنى ايشان كافر شدند به اين عمل و ايمان ايشان درست نمى شود مگر آنكه بيايند به نزد جناب امير پس استغفار كنند و طلب مغفرت كند از براى ايشان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و اين قرينه است براى آنكه مخاطب به اين خطاب حضرت رسول نيست و اگر نه بايست واستغفرت لهم بگويد، هر آينه توبه ايشان قبول خواهد شد، پس بعد از آن بيان فرمود كيفيت توبه ايشان را كه توبه ايشان مقبول نيست و ايمان ايشان درست نيست مگر آنكه نه خدمت اميرالمؤ منين عليه‌السلام بيايند و اقرار به گناه بكنند و آن حضرت را حكم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٤١٣١. بصائرالدرجات ٨١. تفسير قمى ٢/٣٧١.

2- سوره نساء: ٦٤ و ٦٥.

3- كافى ١/٣٩١.

نمايند كه: اگر مى خواهى ما را به تلافى اين خطا كه كرديم بكش و خواهى عفو كن و ببخش، پس هر حكمى، كه از اينها بكند؛ در حق ايشان راضى باشند و دلتنگ نباشند، هرگاه چنين كنند توبه ايشان مقبول مى شود.

پس بعد از اين فرمود (وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ) (1) حضرت فرمود: يعنى اگر بكنند آنچه پند داده شدند به آن در باب على عليه‌السلام كه در آيه سابقه مذكور شد هر آينه بهتر خواهد بود از براى ايشان.(2) و ايضا از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير اين آيه (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) (3) يعنى: بلكه اختيار مى كنيد زندگانى دنيا را، حضرت فرمود كه: يعنى ولايت ابوبكر و عمر و عثمان و ساير خلفاء جور كه دنيا با ايشان بود، (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ) (4) وسراى آخرت بهتر و باقى تر است، حضرت فرمود كه: مراد ولايت حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام است كه ثواب آخرت مترتب است بر آن. (5) و ايضا از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا) (6) يعنى: پس راست گردان روى خود را براى دين حق در حالتى كه ميل كننده باشى از دينهاى باطل (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (7) يعنى: از خلقتى كه خدا مردم را بر آن خلق كرده. (8) و على بن ابراهيم و صفار و ابن بابويه به سندهاى معتبر از حضرت رضا و حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده اند كه: مراد آن است كه مفطور گردانيده ايشان را بر معرفت در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٦٦.

2- كافى ١/٤١٧.

3- سوره اعلى: ١٦.

4- سوره اعلى: ١٧.

5- كافى ١/٤١٨. تاويل الايات الظاهرة ٢/٧٨٥.

6- سوره روم: ٣٠.

7- سوره روم: ٣٠.

8- كافى ١/٤١٩. تاويل الآيات الظاهرة ١/٤٣٥. و در هر دو مصدر حضرت فرمود كه: مراد ولايت است.

روز الست به توحيد كه لا اله الا الله و محمد رسول الله و على ولى الله است، تا اينجا داخل توحيد است، (1) و هر كه اقرار به امامت على بن ابيطالب عليه‌السلام نكرده است به يگانگى خدا اقرارش درست نيست و مشرك است.

و ايضا به سند معتبر روايت نموده است از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير قول حق تعالى (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ) (2) يعنى: آنان كه ايمان آوردند، پس كافر شدند، پس ايمان آوردند، پس كافر شدند، پس زياده كفر را، نخواهد بود كه خدا بيامرزد ايشان را و نه آنكه هدايت كند ايشان را به راهى از راههاى خير و نجات، حضرت فرمود: اين آيه در حق ابوبكر و عمر و عثمان نازل شده كه ايمان آوردند به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اول امر يعنى به زبان، و كافر شدند يعنى كفر خود را ظاهر كردند در وقتى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد بر ايشان ولايت اميرالمؤ منين را و فرمود: من كنت مؤ لاه فعلى مولاه يعنى: هر كه من مولا و صاحب اختيار اويم على مولاى اوست، پس حضرت تكليف بيعت به آنها كه به ناچار به زبان اقرار كردند و بيعت با اميرالمؤ منين عليه‌السلام نمودند، پس كافر شدند در وقتى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رحلت فرمود پس اقرار به بيعت با اميرالمومنين عليه‌السلام نمودند، پس كافر شدند در وقتى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رحلت فرمود پس اقرار به بيعت نكردند پس كفر را زياد كردند و آنها را كه با اميرالمؤ منين عليه‌السلام در روز غدير بيعت كرده بودند جبر كردند كه با ابوبكر بيعت كنند، يا آنكه حضرت امير عليه‌السلام را جبر به بيعت كردند، پس باقى نماند از براى اين گروه هيچ جزو و بهره اى از ايمان،. (3) و فرمود در تفسير اين آيه (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ) (4) يعنى: بدرستى آنها كه برگشتند از دين بر پشتهاى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٥٥. بصائر الدرجات ٧٨. توحيد ٣٢٩. تفسير فرات كوفى ٣٢٢. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٢١. اليقين فى امرة اميرالمؤ منين ١٨٨ و ٤٣١.

2- سوره نساء: ١٣٧.

3- كافى ١/٤٢٠. تاويل الآيات الظاهرة ١/١٤٢)-١٤٣.

4- سوره محمد: ٢٥.

خود - يعنى به كفرى كه در آن بودند - بعد از آنكه ظاهر شده بود از براى آنها هدايت، شيطان زينت داد براى ايشان ضلالت ايشان را و دراز گردانيد آرزوهاى ايشان را، حضرت فرمود كه: ايشان ابوبكر و عمر و عثمانند كه از ايمان برگشتند به ترك ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام. (1) و ايضا فرمودند در تفسير اين آيه (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) (2) يعنى: هر كه اراده كند در جرم كارى كه ميل كند از حق و مقرون باشد به ستم، بچشانيم او را عذاب دردناك، حضرت فرمود كه: اين آيه در باب ابوبكر و عمر و ابوعبيده كه كاتب ايشان بود در وقتى كه داخل كعبه شدند و عهد و پيمان بستند بر كفر خود و انكار آنچعه نازل شده بود در شان اميرالمؤ منين عليه‌السلام، پس ملحد شدند در ميان خانه خدا به ظلمى كه كردند بر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ولى آن حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام پس دورند از رحمت خدا گروه ستمكاران. (3) و ايضا روايت نموده است از حضرت صادق عليه‌السلام در آيه كريمه (إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ) (4) يعنى: بدرستى كه شما در قول مختلفيد، فرمود كه: گفتار مختلف ايشان در ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام بود، برگردانيده مى شود از بهشت هر كه برگردد از ولايت على عليه‌السلام. (5) و ايضا كلينى و ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كردند كه: اين آيه چنين نازل شد فابى اكثر بولاية على الا كفورا يعنى: ابا كردند مردم مگر انكار ولايت على عليه‌السلام را. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٤٢٠.

2- سوره حج: ٢٥.

3- كافى ١/٤٢١. تفسير قمى ٢/٣٢٩. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١٦. و روايت در هر سه مصدر از امام باقر عليه السلام است.

4- سوره ذاريات: ٨ و٩.

5- كافى ١/٤٢٢. تفسير قمى ٢/٣٢٩. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١٦. و روايت در هر سه مصدر از امام باقر عليه السلام است.

6- كافى ١/٤٢٥. تاويل الايات الظاهرة ١/٢٩٢. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٢٨. تفسير عياشى ٢/٣١٧.

و فرمود: اين آيه نيز چنين نازل شده است وقل الحق من ربكم فى ولاية على فمن شاء فليؤ من و من شاء فليكفر انا اعتدنا للظالمين آل محمد نارا احاط بهم سرادقها يعنى بگو: حق و قول درست از جانب پروردگار شما ايت در ولايت على عليه‌السلام، پس هر كه خواهد ايمان بياورد و هر كه خواهد كافر شود، ما آماده كرده ايم از براى ستمكاران به آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آتشى كه احاطه كرده به ايشان پرده هاى آن.(1) و در كتاب تاويل الآيات از اخطب خوارزم كه علماى سنيان است روايت كرده كه او از ابن عباس روايت كرده است كه: جماعتى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند كه: اين آيه در حق كه نازل شده است (الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) (2) يعنى: وعده كرده است خدا آنها را كه ايمان آورده اند و عملهاى شايسته كرده اند از ايشان آمرزش گناهان و مزدى عظيم را؟ حضرت فرمود كه: چون روز قيامت شود بسته شود علمى از نور سفيد و ندا كند منادى كه: برخيزد سيد مؤ منان و برخيزد با او آنها كه ايمان آوردند بعد از مبعوث شدن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس برخيزد سيد مؤ منان و برخيزد با او آنها كه ايمان آوردند بعد از مبعوث شدن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس برخيزد على عليه‌السلام و علمى از نور سفيد بدست او دهند و در زير آن علم جميع سابقان اولان از مهاجران و انصار باشند، مخلوط نمى شوند با ايشان غير ايشان تا آنكه بنشيند بر منبرى از نور رب العزه و عرض نمايند جميع را بر آن حضرت يكى يكى و هر يك را مزدش و نورش را به او عطا مى كند، پس چون تا آخر ايشان مى رسد گويند: دانستيد صفت خود را و منازل خود را در بهشت؟ بدرستى كه پروردگار شما مى گويد كه: شما را نزد من آمرزش و مزد عظيم هست، يعنى بهشت، پس حضرت برخيزد و اين گروه در زير علم او باشند تا ايشان را داخل بهشت گرداند و غير آنها را داخل جهنم گرداند. پس اين است معنى قول حق تعالى (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ) (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٤٢٥. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٩٢)-٢٩٣. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٢٨. و روايت در تاويل الايات و مناقب با كمى اختلاف ذكر شده است.

2- سوره فتح: ٢٩.

3- سوره حديد: ١٩.

يعنى آنان كه ايمان به خدا و رسولهاى او آوردند، ايشان بسيار تصديق كنندگانند پيغمبران را و شهيدان يا گواهانند نزد پروردگار ايشان، مر ايشان را است اجر ايشان و نور ايشان، حضرت فرمود كه: يعنى سابقين اولين و مؤ منان و آنها كه ولايت اميرالمومنين عليه‌السلام دارند، (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) (1) يعنى: و آنان كه كافر شدند و تكذيب كردند به آيات ما، ايشانند اصحاب جهنم، فرمود كه: يعنى كافر شدند و دروغ پنداشتند ولايت را و انكار كردند حق على عليه‌السلام را. (2)

مترجم گويد كه: احاديث در تاويل اين نوع آيات بسيار است كه در بحارالانوار ذكر شده، (3) و بعضى در مجلد احوال حضرت امير عليه‌السلام است كه مذكور خواهد شد انشاء الله. و تاويل ايمان به ولايت اهل بيت عليه‌السلام ظاهر است زيرا كه جزو عمده ايمان است و مستلزم ساير اجزا نيز هست، و اصول و فروع ايمان به بيان ايشان معلوم مى شود، و تاويل به ايمان به ايشان به اعتبار همين جهات و كمال ايشان در ايشان واضح است، و تاويل كفر به انكار ولايت نيز معلوم است زيرا كه جزو عمده ايمان از ايشان مسلوب است. و ايضا انكار آنچه پيغمبر آورده است عين كفر است و تاويل شرك به شريك گردانيدن در ولايت يا انكار ولايت به چند وجه است:

اول آنكه: در برابر امامى كه خدا منصوب كرده ديگرى را نصب نمودن با خدا شريك شدن است.

دوم آنكه: اطاعت كسى كردن كه خدا نفرموده باشد، حكم پرستيدن او دارد چنانچه حق تعالى مكرر در قرآن فرموده كه: عبادت شيطان مكنيد؛ اطاعت او را عبادت فرموده و فرموده كه: اهل كتاب و علما و رهبانان خود را خدايان گرفته اند بغير از خدا، اطاعت ايشان را در باطل پرستيدن شمرده.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حديد: ١٩.

2- تاويل الايات الظاهرة ٢/٦٠٠. امالى شيخ طوسى ٣٧٨. مناقب ابن مغازلى ٢٦٧. مناقب ابن شهر آشوب ٣/٢٦٣.

3- رجوع شود به بحارالانوار ٢٣/٣٥٤.

سوم آنكه حق تعالى بسيارى از چيزها كه نسبت به دوستانش واقع شده به خود نسبت داده، چنانچه ظلم بر ايشان را ظلم بر خود شمرده، و اطاعت و بيعت ايشان را اطاعت و بيعت خود قرار داده، پس مى تواند بود كه شريك با ايشان قرار دادن را شريك با خود قرار داده باشد.

### فصل سيزدهم در بيان احاديثى كه دلالت مى كند بر آنكه ايشان ابرازند و متقيان وسابقان ومقربان، و شيعيان ايشان اصحاب يمينند، و دشمنان ايشان اشرار و فجار واصحاب شمالند

ابن ماهيار در تفسير قول خدا (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) (1) - مفسران گفته اند كه: يعنى آنها كه سبقت گرفته اند به ايمان و اطاعت به رسول خدا سبقت خواهند گرفت در آخرت بسوى بهشت، ايشانند مقربان در بهشتهاى نعيم - (2) از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: من اسبق سابقانم بسوى خدا و رسول.(3) و از ابن عباس روايت كرده است كه: سبقت گيرندگان سه كسند: حزقيل عليه‌السلام مومن آل فرعون كه پيش از همه ايمان آورده به حضرت موسى عليه‌السلام؛ و حبيب صادق ياسين كه پيش از همه ايمان آورد به حضرت عيسى عليه‌السلام؛ على بن ابى طالب عليه‌السلام كه پيش از همه ايمان آورده به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و او افضل ايشان است. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره واقعه: ١٠-١٢.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٤٢.

3- تاويل آلايات الظاهرة ٢/٦٤٢.

4- تاويل آلايات الظاهرة ١/٦٤١/٦٤٢. تفسير روح المعانى ١٤/١٣٢. و براى اطاع از اين روايت كه از ابن عباس و غير او به عبارتهاى متاوت نقل شده است ، رجوع شود به ترجمة الامام على من تاريخ ابن عساكر، پاورقى ١/٩١. احقاق الحق ٥/٥٨٧ و بعد از آن الغدير ٢/٣٠٦.

و ابن شهر آشوب از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم سابقون - كه پيشى گرفته ايم بر همه امت در همه كمالات - و مائيم آخرون - كه دولت ما بعد از همه خواهخد بود. - (1)

و ابن ماهيار از شيخ طوسى روايت كرده است به سند او از ابن عباس كه گفت: پرسيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تفسير آيه كريمه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) حضرت فرمود كه: جبرئيل گفت: ايشان على و شيعيان اويند كه سبقت مى گيرند بسوى بهشت و مقربند بسوى خدا به گرامى داشتن خدا ايشان را. (2) و ايضا از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير آيه مباركه (فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) (3) يعنى اگر ميت از جمله مقربان است پس از براى او روح هست - يعنى يا استراحت يا نسيم بهشت - و ريحان - يعنى زرق طيب و نيكو، يا گل بهشت كه در وقت مردن در مى آورند كه او ببويد - و بهشتى كه در آن تنعم كند، حضرت فرمود كه: اين آيه در شان حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است و امامان بعد از او عليه‌السلام. (4) و در عيون اخبار الرضا عليه‌السلام از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: در شان من اين آيه نازل شده است (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (5) و در كتاب سليم بن قيس روايت كرده است كه: حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در حجتها كه بر مهاجران و انصار تمام نمود فرمود كه: سوگند مى دهم شما را بخدا كه آيا مى دانيد در وقتى كه نازل شد (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ) (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٨.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٣٤. امالى شيخ طوسى ٧٢؛ امالى شيخ مفيد. ٢٩٨.

3- سوره واقعه: ٨٨ و ٨٩.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٥٢. تفسير برهان ٤/٢٨٥.

5- عيون اخبار الرضا ٢/٦٥.

6- سوره توبه: ١٠٠.

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) پرسيدند از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تفسير اين دو آيه، حضرت فرمود كه: خدا فرستاده است در شان پيغمبران و اوصياء ايشان پس من بهترين پيغمبران خدا و رسولان اويم، و وصى من بهترين اوصياء است كه على بن ابى طالب باشد!! گفتند: بلى شنيديم. (1) و شيخ طبرسى در مجمع البيان از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است كه: سابقان، چهار كسند: پسر آدم كه كشته شد؛ و سابق امت موسى و او مؤ من آل فرعون است؛ و سابق امت عيسى و او حبيب نجار است؛ و سابق امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و او على بن ابى طالب است. (2). و كلينى روايت كرده است كه: حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام به جماعتى از شيعه خطاب نمود كه: شما شيعيان خدائيد و شما ياوران خدائيد و شمائيد سابقون اولون و سابقون آخرون و سابقون در دنيا و سابقون در آخرت بسوى بهشت، ما ضامن شده ايم از براى شما بهشت را به ضامنى خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (3) و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: اصحاب ميمنه مؤ منانند كه گناهان كرده اند و ايشان را در موقف حساب باز مى دارند، و سابقون آنهايند كه سبقت مى نمايند بسوى بهشت بى حساب. (4) و كلينى از اصبغ بن نباته روايت كرده است كه: مردى آمد به خدمت حضرت امير عليه‌السلام و عرض نمود: يا اميرالمؤ منين! جماعتى مى گويند بنده زنا نمى كند در حالتى كه مؤ من باشد و دزدى نمى كند و شراب و ربا نمى خورد و خون حرام نمى ريزد در حالتى كه مؤ من باشد، و اين سخن سنگين است بر من وسينه ام تنگى مى كند كه بگويم اين بنده نماز را مثل من مى خواهند و مردم را دعوت به اسلام مثل من مى كند و او دختر به من مى دهد و من دختر به او مى دهم و او ميراث از من مى برد و من از او، از براى گناه اندكى كه كند از ايمان بدر مى رود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كتاب سليم بن قيس ١٤٧. با اندكى اختلاف ؛ احتجاج ١/٣٤١.

2- مجمع البيان ٥/٢١٥.

3- كافى ٨/٢١٣. فضائل شيعه ٩. امالى شيخ طوسى ٧٢٢. تفسير فرات كوفى ٥٤٩.

4- تفسير قمى ٢/٣٤٦.

حضرت فرمود كه: راست است آنچه گفتى و من شنيدم از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه چنين مى گفت و دليل بر اين كتاب خدا است، حق تعالى مردم را بر سه طبقه خلق نموده و سه منزلت دارد براى ايشان قرار داده است در قرآن: اصحاب ميمنه و اصحاب مشئم و سابقون؛ پس آنچه ذكر كرده است از امر سابقين پس ايشانند پيغمبران، بعضى مرسل و بعضى غير مرسل، و در ايشان پنج روح قرار داده است: روح القدس، و روح الايمان، و روح القوة و روح الشهوة، و روح البدن.

پس به روح القدس مبعوث گرديدند پيغمبران، بعضى مرسل و بعضى غير مرسل و به اين چيزها را مى دانند.

و به روح ايمان عبادت مى كنند خدا را و شريك نمى گردانند به او چيزى را.

و به روح قوت جهاد مى كنند با دشمن خود و تحصيل معاش خود مى كنند.

و به روح شهوت طعام لذيذ ميل مى نمايند و به حلال از زنهاى جوان نكاح مى كنند. و به روح بدن راه مى روند.

پس اين جماعت آمرزيده اند يعنى معصومند، و اگر به ندرت ترك اولى و مكروهى بكنند خدا عفو مى كند و اثرش با ايشان نمى ماند؛ پس حضرت فرمود كه: خدا مى فرمايد (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ) (1) يعنى: اين پيغمبران را فزونى و زيادتى داديم بعضى از ايشان بر بعضى به فضايل، از پيغمبران كسى بود كه خدا با او سخن گفت چون حضرت موسى عليه‌السلام و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و بلند كرد بعضى از ايشان را پايه هاى بسيار كه - محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است - و داديم عيسى پسر مريم را معجزه هاى واضح و قوت داديم او را به روح مقدس پاكيزه، و در باب جميع پيغمبران فرمود (وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ) (2) يعنى: و تقويت كرد ايشان را به روحى كه از اوست يعنى برگزيده اوست يا از عطاهاى اوست،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ٢٥٣.

2- سوره مجادله: ٢٢.

حضرت فرمود كه: يعنى گرامى داشت ايشان را به آن روح پس زيادتى داد ايشان را بغير ايشان.

پس ذكر كرد اصحاب ميمنه را و ايشان مؤ منانند چنانچه سزاوار ايمان است، و در ايشان چهار روح قرار داده: روح ايمان، روح قوت، و روح شهوت و روح بدن؛ پيوستته بنده اين چهار روح را كامل مى گرداند تا آنكه حالتى بر او وارد شود.

پس آن مرد گفت: يا اميرالمومنين! آن حالت كدام است؟

حضرت فرمود كه: اما اول آنها پس چنان است كه حق تعالى فرموده (وَ مِنکُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا) (1) يعنى: و بعضى از شما بر مى گردد به خسيس ترين عمرها - كه عمر خرافت باشد - تا آنكه نداند بعد از دانستن، هيچ چيزى را، حضرت فرمود: پس اين مرد كم مى شود از او جميع ارواح و از دين خدا بدر نمى رود زيرا كه خدا او را وارده كرده است بسوى خرافت، پس او نمى داند وقت نماز را و نمى تواند در شب و روز از براى نماز برخيزد و در صف جماعت با مردم بايستد، پس اين نقصانى است از روح ايمان و هيچ ضرر به او نمى رساند، و بعضى از ايشان هستند كه كم مى شود از او و روح قوت پس نمى تواند با دشمنان جهاد كند و قدرت بر طلب معاش ندارد، و بعضى كم مى شود از او روح شهوت به حيثتى كه اگر خوشروترين دختران آدم بر او بگذرد ميل نمى كند بسوى او و بر نمى خيزد و روح البدن در او مى ماند و راه مى رود و حركت مى كند تا ملك موت بسوى او بيايد، و اين مرد حالش خوب است زيرا كه خدا اين را نسبت به او نموده؛ و گاه هست حالتى چند او را عارض مى شود در ايام توانائى و جوانى او پس قصد گناه مى كند پس روح قوت او را شجاع مى گرداند و روح شهوت از برا او زينت مى دهد و روح بدن او را مى كشد تا او را به گناه مى افكند و مرتكب زنا مى شود، پس چون دست بر حرام گذاشت روح ايمان از او مفارقت مى كند و بر نمى گردد بسوى او تا توبه كند، پس اگر توبه كند خدا توبه اش را قبول مى كند، و اگر توبه نكند و باز عود كند به آن گناه خدا او ر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل: ٧٠.

داخل آتش جهنم مى كند.

و اما اصحاب مشئمه پس يهودند و نصارى، خدا مى فرمايد كه (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) (1) فرمود كه: يعنى مى شناسد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را و ولايت او و اهل بيت او را در تورات و انجيل چنانكه مى شناسد فرزندان خود را در خانه هاى خود؛ (وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (2) يعنى: و بدرستى كه جماعتى از ايشان مى پوشانند حق و را و حال آنكه مى دانند، (الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ) (3) فرمود كه: حق از جانب پروردگار توست كه تو رسولى بسوى ايشان؛ (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) (4) پس مباش تو البته از جمله شك كنندگان، پس چون آنچه را مى دانستند دانسته انكار كردند خدا ايشان را به اين مبتلا كرد، پس سلب كرد از ايشان روح ايمان را و ساكن گردانيد در بدن ايشان سه روح را: روح قوت، و روح شهوت، و روح بدن را، پس اضافه كرد و نسبت داد ايشان را به چهارپايان، پس فرمود (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) (5) يعنى: نيستند آنها مگر مانند چهارپايان زيرا كه چهارپا بار برمى دارد به روح قوت، و علف مى خورد به روح شهوت، و راه مى رود به روح بدن.

پس آن سائل گفت: زنده گردانيدى دل مرا به اذن و توفيق خدا اى اميرالمؤ منين.(6) و ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه (وَأَمَّا إِن كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) (7) تا آخر، يعنى: پس اگر بوده باشد آن ميت از اصحاب يمين. پس سلام بر تو باد اى صاحب اليمين از جانب اصحاب اليمين كه برادران تواند سلام مى كنند بر،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ١٤٦.

2- سوره بقره: ١٤٦.

3- سوره بقره: ١٤٧.

4- سوره بقره: ١٤٧.

5- سوره فرقان: ٤٤.

6- كافى ٢/٢٨١. بصائرالدرجات ٤٤٩.

7- سوره واقعه: ٩٠.

چنانچه اكثر مفسران گفته اند؛ (1) و حضرت در اين حديث فرمود كه: اصحاب اليمين شيعه اند، حق تعالى به پيغمبرش مى گويد: پس سلام مر تو را باد اصحاب يمين تو سالمى از ايشان كه فرزندان تو را نمى كشند. (2)

و در روايت ديگر فرمود كه: ايشان شيعيان و دوستان مايند. (3)

و در كتاب تاويل الآيات از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: (خداى عزوجل مى فرمايد:) (4) متوجه نشد بسوى من احدى از خلق من كه محبوبتر باشد بسوى من از دعا كننده كه بخواند مرا و سوال كند بحق محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او، بدرستى كه كلماتى كه آدم عليه‌السلام اخذ كرد از پروردگارش و به آن توبه اش مقبول شد اين بود كه گفت: اللهم انت وليى فى نعمتى والقادر على طلبتى وقد تعلم حاجتى فاسئلك بحق محمد و آل محمد الا رحمتى و غفرت زلتى يعنى: خداوندا! توئى صاحب اختيار من در نعمت من، و توئى قادر بر طلب و سؤ الى كه از تو مى كنم، و بتحقيق كه مى دانى حاجت مرا، پس سؤ ال مى كنم از تو بحق محمد و آل محمد كه البته مرا رحم كنى و بيامرزى لغزش مرا.

پس حضرت عزت وحى كرد بسوى او كه: اى آدم! من ولى نعمت توام و قادرم بر دادن مطلوب تو و بتحقيق مى دانم حاجت تو را، پس بگو چرا سؤ ال كردى از من بحق اين جماعت؟

آدم گفت: اى پروردگار من! چون دميدى در من روح را سر بلند كردم بسوى عرش تو ناگاه ديدم كه بر دور آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله پس دانستم كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرامى ترين خلق است نزد تو، پس نامها را بر من عوض كردى، پس از جمله آنها كه بر من گذشتند از اصحاب يمين آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شيعيان ايشان بودند پس دانستم كه ايشان نزديكترين خلقند بسوى تو.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير كشاف ٤/٤٧٠. تفسير بيضاوى ٤/٢٤٠.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٥١١.

3- تاويل آلايات الظاهرة ٢/٦٥١.

4- عبارت داخل كروشه از متن عربى روايت اضافه شد.

حق تعالى فرمود كه: راست گفتى اى آدم. (1)

و ايضا روايت كرده است از آن حضرت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود به حضرت امير عليه‌السلام كه: توئى كه خدا حجت گرفت به تو در ابتداى آفرينش در وقتى كه ايشان را بازداشت نزد خود و ايشان شبحى چند بودند پش به ايشان فرمود كه: آيا من پرورگار شما نبودم؟ گفتند بلى. فرمود كه: آيا محمد رسول من نيست؟ گفتند بلى، فرمود كه: آيا على اميرمومنان و پادشاه ايشان نيست؟ پس همه خلق ابا كردند و تكبر ورزيده طغيان كردند از ولايت تو مگر نفر قليلى و ايشان در نهايت قلت و كمى اند و ايشانند اصحاب يمين. (2) و ايضا روايت كرده است كه: از حضرت باقر عليه‌السلام پرسيدند از تفسير قول خدا (فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ) (3)، فرمود كه: مقربان آنهايند كه نزد امام قربى و منزلتى دارند؛ پس پرسيدند از اصحاب اليمين، فرمود كه: هر كه اقرار به امامت ائمه حق دارد داخل اصحاب اليمين است؛ پرسيدند از تفسير (وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ) (4) يعنى: اگر باشد ميت از تكذيب كنندگان پيغمبران و از گمراهان پس از براى اوست نزلى و پيشكشى از حميم گرم جهنم و در آوردن در آتش سوزان، حضرت فرمود كه: ايشان جماعتى اند كه تكذيب امام كنند. (5) و كلينى روايت كرده است كه: از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كردند از تفسير قول خدا (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ) (6) يعنى: اصحاب اليمين سئوال مى كنند از مجرمان و كافران كه چه چيز در آورد شما را در جهنم؟ ايشان جواب گويند: نبوديم از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل آلايات الظاهرة ٢/٦٥١.

2- تاويل الايات الظاهرة ٢/٦٥٢. امالى شيخ طوسى ٢٣٢)-٢٣٣؛ بشارة المصطفى ١١٨.

3- سوره واقعه: ٨٨.

4- سوره واقعه: ٩٢.

5- تاويل الايات الظاهره ٢/٦٥٣-٦٥٤

6- سوره مدثر: ٤٣-٤٢.

مطليان بنابر مشهور يعنى از نمازگزارندگان، و در اين روايت حضرت فرمود كه: مصلى در اين آيه به معنى نمازگزارنده نيست بلكه در برابر سابق است؛ (1) و در گرو تاختن اسبان، ده اسب مى باشند كه هر يك نامى دارند، آن كه پيش از همه است آن را سابق مى نامند، و مجلى نيز مى گويند، و بعد از آن مصلى است كه سرش محاذى دو استخوان جانب راست و چپ دم سابق است؛ پس سابقون، ائمه عليه‌السلام اند كه بر همه امت پيشى گرفته اند در عقايد و اعمال؛ و مصلى، شيعه ايشان است كه مى خواهد خود را به ايشان ملحق نمايد و متابعت ايشان مى نمايد اما در درجه از ايشان پست تر است، و اين معنى انسب است به سياق آيه، زير كه مخالف در اصول دين انسب است به احوال مجريان و مشركان از مخالفت در فروع كه نماز باشد.

و همچنين (وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ) (2) يعنى: طعام نمى داديم درويش را، آن نيز در حديث وارد شده است كه مراد دادن خمس است به آل محمد عليه‌السلام (3) پس از آن را نيز به اصول دين مى توان برگردانيد.

و ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود در تفسير آيه (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) (4) يعنى: هر نفسى به آنچه كرده است از اقوال و اعمال مرهون است، مگر اصحاب اليمين، حضرت فرمود كه: اصحاب يمين شيعيا: ما اهل بيتند؛ و فرمود در تفسير تتمه آيه (فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ) (5) است كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت امير عليه‌السلام فرمود: يا على! مجرمان آنهايند كه انكار ولايت و امامت تو كرده اند؛ و فرمود كه: چون از ايشان بپرسند كه چه چيز شما رابه جهنم درآورد؟ گويند: نبوديم از نمازگزارندگان و طعام نمى داديم به درويشان و شروع

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٤١٩؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٥٧-٣٥٨.

2- سوره مدثر: ٤٤.

3- تفسير قمى ٢/٣٩٥.

4- سوره مدثر: ٣٨و٣٩.

5- سوره مدثر: ٤٠و٤١.

مى كرديم در باطل با شروع كنندگان، چون اينها را گويند به ايشان، اصحاب يمين به ايشان گويند كه: اينها باعث دخول جهنم و خلود در آن نمى شود، ديگر بگوئيد كه چه مى كرديد؟ ايشان گويند: (وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ, ﴿٤٦﴾ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ) (1) يعنى: و بوديم كه تكذيب مى كرديم به روز جزا تا آمد ما را مرگ متيقن حضرت فرمود كه: چون اين را گويند، اصحاب يمين به ايشان گويند كه: اين است كه شما را به جهنم آورده اى اشقيا؛ و فرمود كه: يوم الدين روز ميثاق است كه پيمان ولايت تو را از ايشان گرفتند و ايشان تكذيب كردند و باور نداشتند و طغيان نمودند. (2)

و على بن ابراهيم از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير آيه كريمه (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ) (3) يعنى: چنين نيست كه شما گمان مى كنيد كه قيامت نخواهد بود، بدرستى كه نامه اعمال فجور كنندگان در سجين است يا در نامه ايشان نوشته شده است كه روح ايشان در آنجا است و آن در هفتم طبقه زمين است يا چاهى است در جهنم، يا آنكه سجين نامه عمل ايشان است؛ حضرت فرمود كه: مراد از فجار كه در اين آيه مذكور شده ابوبكر و عمر و اتباع ايشان است؛ بعد از اين فرموده (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ) (4) يعين: واى در آن روز بر تكذيب كنندگان كه تكذيب مى كنند و دروغ مى پندارند روز جزا را، حضرت فرمود كه: ايشان ابوبكر و عمرند؛ (وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (5) يعنى: و تكذيب نمى كند به روز جزا مگر هر تجاوز كننده از حد وگناهكار، هر گاه خوانده شود بر او آيات ما مى گويد: اين افسانه هاى پيشينيان است؛ تا آنجا كه فرمود (ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ) (6) يعنى: بدرستى كه ايشان افروزنده آتش جهنمند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مدثر: ٤٦ و ٤٧.

2- تاويل الايات الظاهره ٢/٧٣٨.

3- سوره مطففين: ٧.

4 سوره مطففين: ١٠ و ١١.

5- سوره مطففين: ١٢ و ١٣.

6- سوره مطففين: ١٦.

حضرت فرمود كه: اين آيات همه در شان ابوبكر و عمر است كه ايشان تكذيب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى كردند؛ و بعد از اين فرموده است (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) (1)، حضرت فرمود كه: مقربون حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمومنين و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام اند. (2) و ايضا به سند معتبر ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه: خدا خلق كرد ما را از بلندترين مراتب عليين و خلق كرد دلهاى شيعيان ما را از آنچه بدنهاى ما را از آن خلق كرد، پس دلهاى ايشان ميل مى كند بسوى ما زيرا كه خلق شده است از آنچه دلهاى ما از آن خلق شده، پس اين آيه كريمه را تلاوت فرمود (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) (3) يعنى: نه چنين است، بدرستى كه نامه هاى اعمال ابرار و نيكوكاران در عليين است، و چه خبر داده است تو را كه چه چيز است عليون؟ نامه اى است نوشته شده و واضح كه حاضرند نزد آن نامه و حفظ مى كنند آن رايا در روز قيامت گواهى مى دهند بر آن مقربان يا آنكه عليون نام محل آن كتاب است كه آسمان هفتم باشد يا سدره المنتهى يا بهشت؛ پس فرمود (يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتَامُهُ مِسْكٌ) (4) يعنى: مى آشامانند به ايشان از شراب خالص مهر كرده اى كه مهر به آن به مشك رده حضرت فرمود كه: آبى است كه هر گاه بياشامد آن را مومن بوى مشك از آن مى آيد؛ (وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ) (5) يعنى: در اين بايد رغبت كنند رغبت كنندگان، حضرت فرمود: يعنى در اينكه ذكر كرديم ثوابى هست كه طلب مى نمايد آن را مومنان؛ (وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ) (6) يعنى: آنچه با آن ممزوج مى گردانند، از چشمه تسنيم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مطففين: ٢٨.

2- تفسير قمى ٢/٤١٠-٤١١، و در آنجا قسمتى از روايت از على بن ابراهيم و قسمتى از امام باقر عليه السلام و قسمتى از امام صادق عليه السلام است.

3- سوره مطففين: ١٨-٢١.

4- سوره مطففين: ٢٥ و ٢٦.

5- سوره مطففين: ٢٦.

6- سوره مطففين: ٢٧.

است، حضرت فرمود كن: تسنيم بهترين شرابهاى اهل بهشت است و آن را براى آن تسنيم مى نامند كه از مكان بلندى مى ريزد در خانه هاى ايشان؛ (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) (1) حضرت فرمود كه: يعنى تسنيم چشمه اى است كه مقربان خالص آن را مى آشامند و ممزوج به چيز ديگر نمى گردانند، و مقربان، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند، خدا مى فرمايد (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (2) يعنى: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خديجه كبرى و على بن ابيطالب عليه‌السلام و امامان از ذريه ايشان نيز ملحقند به ايشان، خداى تعالى مى فرمايد (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (3) يعنى: ملحق گردانيديم به ايشان ذريات ايشان را و مقربان از تسنيم مى نوشند بحت و صرف آن را و ساير مومنان ممزوج آن را مى آشامند. (4)

پس على بن ابراهيم گفته كه: پس از اين جهت وصف كرد خدا مجرمانى را كه استهزا مى كنند به مؤ منان و مى خندند به ايشان و چشمك مى زنند به ايشان، پس فرمود كه: (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ) (5) يعنى: آنها كه مجرم شدند و شرك آورده بودند، بر آنها كه ايمان آوردند مى خنديدند، (وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ) (6) و چون مؤ منان مى گذشتند به ايشان به چشم اشاره ها مى كردند، (وَإِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ) (7) و چون باز مى گرديدند بسوى اهل خود باز مى گرديدند تنعم كنندگان به مذمت ايشان، (وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ) (8) و چون مى ديدند مؤ منان را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سروه مطففين: ٢٨.

2- سوره واقعه: ١٠ و ١١.

3- سوره طور: ٢١.

4- تفسير قمى ٢/٤١١.

5- سوره مطففين: ٢٩.

6- سوره مطففين: ٣٠.

7- سوره مطففين: ٣١.

8- سوره مطففين: ٣٢.

مى گفتند: اين جماعت گمراهانند، (وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ) (1) حق تعالى مى فرمايد كه: فرستاده نشدند ايشان بر مؤ منان حفظ كنندگان اعمال ايشان، (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ) (2) پس امروز - كه قيامت باشد - آنان كه ايمان آوردند به حال كافران مى خندند، (عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ) (3) در حالتى كه بر تختها تكيه زده اند و نظر مى كنند به احوال اهل جهنم، (هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (4) حضرت فرمود كه: يعنى آيا جزا دادن كافران را به آنچه كرده بودند ايشان. (5)

و به روايت ديگر فرمود كه: (الَّذِينَ أَجْرَمُوا) ابوبكر و عمر و اتباع ايشانند كه مى خنديدند و به چشم اشاره مى كردند به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اتباع آن حضرت. (6)

و در مجمع البيان روايت كرده است كه: (كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ) در شان على بن ابيطالب عليه‌السلام نازل شده، و سببش آن بود كه روزى در ميان جمعى از مسلمانان بود و آمدند به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس استهزاء كردند به ايشان منافقان و خنديدند و اشاره ها به چشم به يكديگر كردند پس برگشتند بسوى اصحاب خود و گفتند: ديديم امروز صلح را (يعنى اميرالمؤ منين كه موى پيش سر كم داشت)، پس خنديديم بر او؛ در آن وقت اين آيه نازل شد. اين را از مقاتل و كلينى روايت كرده.(7)

و ابوالقاسم حسكانى در شواهد التنزيل روايت نموده است از ابن عباس كه: (الَّذِينَ أَجْرَمُوا) منافقان قريشند، (و الَّذِينَ آمَنُوا) على بن ابيطالب عليه‌السلام است. (8)

ابن شهر آشوب روايت كرده است كه حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام فرمود كه: هر چه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مطففين: ٣٣.

2- سوره مطففين: ٣٤.

3- سوره مطففين: ٣٥.

4- سوره مطففين: ٣٦.

5- تفسير قمى ٤١٢.

6-تفسير قمى ٢/٤١١.

6- مجمع البيان ٥/٤٥٧. و در آن بجاى كلينى ، كلبى آمده است.

7- مجمع البيان ٥/٤٥٧. تفسير حبرى ٣٢٧. شواهد التنزيل ٢/٤٢٧.

در كتاب خدا (إِنَّ الْأَبْرَارَ) واقع شده پس بخدا سوگند كه اراده نكرده است مگر على بن ابيطالب و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام را، زيرا كه ما نيكوكارانيم با پدران و مادران خود و دلهاى ما بلند شده به طاعتها و نيكيها و بيزار شده از دنيا و محبت آن و اطاعت كرده ايم خدا را در جميع فرايض او و ايمان كامل آورده ايم به يگانگى او و تصديق تمام كرده ايم رسول او را. (1)

و از حضرت كاظم عليه‌السلام روايت كرده است كه: فجار آنهايند كه فجور كرده اند در حق ائمه عليه‌السلام و طغيان كرده اند در حق ايشان.(2)

و در مجمع البيان از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه: سجين پست تر چاهى است در جهنم كه سرش گشوده است؛ و فلق چاهى است در جهنم كه سرش پوشيده است. (3)

و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است؛ اما مؤ من پس بالا مى برند اعمال ايشان و ارواح ايشان را بسوى آسمان پس گشوده مى شود براى ايشان درهاى آسمان؛ و اما كافر پس عمل و روح او را بالا مى برند تا آنكه به آسمان مى رسد پس منادى ندا مى كند كه: ببريد آن را بسوى سجين و آن واديى است در حضرموت كه آن را برهوت مى گويند. (4)

و على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: سجين، زمين هفتم است، و عليون، آسمان هفتم است. (5)

و از حضرت امام حسن عليه‌السلام روايت كرده است كه: مردم محشور مى شوند نزد صخره بيت القدس پس اهل بهشت از جانب صخره محشور مى گردند و جهنم از جانب چپ صخره در منتهاى زمين هفتم قرار مى دهند، و فلق و سجين در آنجا است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب بن شهر آشوب ٤/٥.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٨. كافى ١/٤٣٥. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٧٢.

3- مجمع البيان ٥/٤٣٥.

4- مجمع البيان ٢/٤١٨.

5- تفسير قمى ٢/٤١٠.

6- تفسير قمى٢/٢٧٢.

و كلينى به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: ملك عمل بنده را بالا مى برد شاد و خرم، و چون حسناتش را بالا مى برد حق تعالى مى فرمايد: ببريد عملش را بسوى سجين كه غرض او از اين عمل، غير من بود. (1)

و ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ) (2) يعنى: بدرستى كه ابرار و نيكوكاران در نعيم بهشتند و فجار و كافران در آتش افروخته جهنمند، حضرت فرمود كه: ابرار مائيم، و فجار؛ دشمنان مايند.(3) و ايضا روايت كرده است در تفسير (وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ) (4) تا آخر آيه، يعنى مرقوم است به خير كه محبت محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (5)

و ايضا روايت كرده است از ابن عباس در تفسير آيه كريمه (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) (6) يعنى: آيا مى گردانيم آنان را كه ايمان آورده اند و كرده اند اعمال شايسته مانند افساد كنندگان در زمين يا مى گردانيم پرهيزكاران را مانند بدكاران.

ابن عباس گفت كه: آنها كه ايمان آورده اند و اعمال صالحه كرده اند، على عليه‌السلام و حمزه و عبيده است؛ و افسادكنندگان در زمين، عتبه و شيبه و وليدند كه بدست آنها كشته شدند؛ و پرهيزكاران، على عليه‌السلام و اصحاب اويند؛ و فجار، معاويه و اصحاب او. (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٢/٢٩٤-٢٩٥.

2- سوره انفظار ١٣و ١٤.

3- تاويل الايات الظاهرة ٢/٧٧١.

4- سوره مطففين: ١٩ و ٢٠.

5- تاويل الايات الظاهرة ٢/٧٧٥.

6- سوره ص: ٢٨.

7- تاويل الايات الظاهرة ٢/٥٠٣. رجوع شود به تفسير حبرى ٣١٤. شواهد التنزيل ٢/١٧٣.

### فصل چهاردهم در بيان اخبارى كه در باب تاويل صراط وسبيل و اشباه اينها به ائمه هدى عليه‌السلام وارد شده است

در تفسير حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام و معانى الاخبار مذكور است: كه حضرت فرمود در تفسير قول حق تعالى (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (1) يعنى: دائم گردان از ما براى ما توفيق خود را كه به آن اطاعت تو كرديم در ايام گذشته خود تا اطاعت كنيم تو را در آينده عمرهاى خود، و صراط مستقيم يعنى راه راست و آن دو صراط است: يكى صراط دنيا است و ديگرى صراط در آخرت؛ اما صراط مستقيم دنيا آن است كه از غلو پست تر باشد و از تقصير بلندتر باشد و راست باشد و ميل بسوى چيزى از باطل نداشته باشد؛ و صراط ديگر راه مؤ منان است بسوى بهشت در آخرت كه راست است و ميل نمى كند از بهشت بسوى جهنم و نه غير جهنم.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: يعنى ارشاد كن ما را بسوى راه راست و بسوى ملازمت راهى كه مى رساند اين كس را بسوى محبت تو و مى رساند به دين تو و مانع است از آنكه متابعت خواهشهاى نفس خود بكنيم يا عمل كنيم به رايهاى خود و هلاك شويم. (2)

(صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (3) فرمودند كه: يعنى بگوئيد: هدايت كن ما را به راه آن جماعتى كه انعام كرده اى به توفيق دادن از براى خود و طاعت خود،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فاتحه: ٦.

2- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٤٤؛ معانى الاخبار ٣٣.

3- سوره فاتحه: ٧.

و ايشان آن جماعتند كه خدا در شان ايشان فرموده (وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا) (1) يعنى: هر كه اطاعت كند خدا و رسول را پس اين جماعت با آنهايند كه خدا انعام كرده است بر ايشان از پيغمبران و بسيار تصديق كنندگان ايشان و شهيدان و صالحان (2)

و حضرت امير عليه‌السلام روايت فرموده است كه: نيستند اين جماعت كه خدا انعام كرده است بر ايشان به مال و صحت بدن اگر چه اينها نيز نعمتهاى ظاهر خدا است، مگر نمى بينيد كه اين جماعت اين نعمتهاى ظاهره را مى دارند بعضى كافر مى باشند و بعضى فاسق، و خدا شما را امر نمى كند كه شما دعا كنيد تا خدا شما را به راه ايشان ارشاد نمايد بلكه امر نموده است شما را كه دعا كنيد تا شما را ارشاد نمايد به راه آن جماعتى كه خدا انعام كرده است بر ايشان به ايمان به خدا و تصديق رسولان خدا و ولايت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آل طيبين او را و اصحاب نيكان و برگزيدگان او، و به تقيه نيكوئى كه سالم مانند به آن از شر بندگان خدا و زيادتى در گناهان دشمنان خدا و كفر ايشان به اينكه با ايشان مدارا كنيد و ايشان را تحريص به آزار خود و آزار مؤ منان ديگر نكنيد، و بشناسيد حقوق برادران مؤ من خود را زيرا كه هيچ بنده و كنيزى از بندگان و كنيزان خدا نيست كه دوستى با محمد و آل محمد بكند و دشمنى با دشمنان آنان بكند مگر آنكه از عذاب خدا قلعه منيعى و سپر حصينى اخذ كرده است، و هر بنده و كنيزى كه مدارا كند با بندگان خدا به بهترين مداراها كه داخل نشود به سبب آن در باطلى و بيرون نرود به سبب آن از حقى البته حق تعالى هر نفس او را ثواب تسبيحى دهد و عملش را قبول كند و عطا كند او را به صبرى كه بر كتمان اسرار ما كرده و خشمى كه فرو برده به سبب آنچه از دشمنان ما شنيده ثواب كسى كه در راه خدا به خون خود بغلطد، و هر بنده اى كه حقوق برادران مؤ من خود را به قدر طاقت خود ادا كند و عطا نمايد به ايشان آنقدر كه او را ممكن باشد و راضى شود از آنها به آنكه عفو كند از بديهاى ايشان و لغزشى كه از ايشان صادر شود در جزاى آنها مبالغه نكند و بيامرزد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٦٩.

2- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٤٧. معانى الاخبار ٣٦.

بديهاى ايشان را، خداوند عالم در روز قيامت به او گويد كه: اى بنده من! ادا كردى حقوق برادران مؤ من خود را و بر ايشان تنگ نگرفتى در حقوقى كه به آنها داشتى و من بخشتنده تر و كريمتر و سزاواترم به آنچه تو كرده اى از مسامحه و كرم، پس امروز به تو عطا مى كنم آنچه تو را وعده داده بودم و زياده بر آن عطا مى كنم از فضل واسع خود و بر تو تنگ نمى گيرم در تقصيراتى كه كرده اى در بعضى از حقوق من. پس خدا ملحق مى گرداند او را به محمد و آل محمد و قرار خواهد داد او را در ميان نيكان شيعيان ايشان.(1)

و در معانى الاخبار به سند معتبر روايت كرده است كه: از حضرت صادق عليه‌السلام سؤ ال كردند از صراط فرمود: آن طريق بسوى معرفت خداست، و صراط دو صراط است، صراط دنيا و صراط آخرت، اما صراط دنيا، پس آن امام است كه اطاعت او واجب است، كسى كه او را بشناسد در دنيا و پيروى كند هدايت او را مى گذرد بر صراطى كه آن جسر جهنم است در آخرت، و هر كه نشناسد او را در دنيا مى لغزد قدم او از صراط در آخرت و مى افتد در آتش جهنم. (2)

و ايضا به سند حسن از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) ترجمه اش آن است كه: هدايت كن ما را به راه راست، فرمود كه: صراط مستقيم، اميرالمؤ منين عليه‌السلام است و شناختن او، و دليل بر اين، آن است كه حق تعالى مى فرمايد (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (3) يعنى اميرالمؤ منين عليه‌السلام در ام الكتاب كه سوره حمد است مذكور است در آيه (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (4) و صراط مستقيم، على عليه‌السلام است كه عالم است به حكم و معارف ربانى،و مفسران ضمير را راجع به قرآن گرفته اند و ام الكتاب را به لوح محفوظ تفسير نموده اند. (5) يعنى قرآن در لوح محفوظ كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٤٨-٤٩. معانى الاخبار ٣٦-٣٧.

2- معانى الاخبار ٣٢.

3- سوره زخرف: ٤.

4- معانى الاخبار ٣٢-٣٣. تفسير قمى ٢/٢٨.

5- تفسير تبيان ٩/١٨٠. تفسير بغوى ٤/١٣٣.

نزد ماست بلند مرتبه و محكم است، يا ظاهر كننده حكمت است، و بنا به آنچه ما سابقا تحقيق كرديم كه على عليه‌السلام كتاب ناطق است مى توان با ظاهر آيه نيز منطبق ساخت.

و ايضا به سند معتبر از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام روايت نموده است كه: ميان خدا و حجت او كه امام زمان است حجابى و پرده اى نيست، مائيم درهاى علم الهى و مائيم صراط مستقيم و مائيم صندوق علم خداوند و بيان كننده وحى خدا و مائيم اركان توحيد خدا و مائيم محل رازهاى خدا.(1) و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) يعنى: در راه آن جماعتى كه انعام كرده اى بر ايشان فرمود كه: مراد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و ذريه او. (2)

و على بن ابراهيم به سند كالصحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرموده: مائيم بخدا سوگند آنها كه خدا امر كرده است به اطاعت ايشان، هر كه خواهد از اين راه برود و هر كه خواهد از آن راه، و بخدا سوگند كه چاره اى نمى يابند از بازگشت بسوى ما، مائيم والله آن سبيل و راهى كه خدا امر كرده است شما را به متابعت آن، و مائيم والله صراط مستقيم. (3)

و ايضا روايت كرده است به سند كالصحيح از آن حضرت كه: آخر سوره حمد را چنين خواندند، اهدنا صراط المستقيم صراط الذنى انعمت عليهم غيرالمغضوب عليهم ولا الضالين يعنى: هدايت كن ما را به راه راست آنها كه انعام كرده اى بر ايشان، نه راه آنها كه غضب نموده اى بر ايشان و نه گمراهان؛ حضرت فرمودند: آنها كه غضب كرده اى بر ايشان ناصبياند - يعنى مجموع سنيان غير مستضعفين يا آنها كه عداوت اهل بيت عليه‌السلام دارند - و گمراهان يهودند و نصارى. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانى الاخبار ٣٥.

2- معانى الاخبار ٣٦.

3- تفسير قمى ٢/٦٦-٦٧.

4- تفسير قمى ١/٢٩.

و ايضا به سند كالصحيح ديگر از آن حضرت روايت نموده است كه: مغضوب عليهم ناصبيانند، و ضالين شك كنندگان كه امام را نمى شناسند. (1)

و ابن شهر آشوب از تفسير وكيع كه از مفسران عامه است روايت كرده از ابن عباس در تفسير (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) كه: يعنى بگوئيد اى گروه بندگان: ارشاد و هدايت كن ما را بسوى محبت پيغمبر و اهل بيت او عليه‌السلام. (2)

و از تفسير ثعلبى روايت كرده است از ابى بريده كه: صراط مستقيم، راه محمد و آل اوست. (3)

و در كشف الغمه از محدث حنبل روايت كرده است از بريده مثل اين را. (4) و على ابن ابراهيم روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى (وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).(5)

يعنى: بدرستى كه اين راه من است راه راست پس متابعت كنيد آن را و متابعت مكنيد راههاى مختلف را كه آن راهها جدا كند شما را از راه حق، اين اتباع را وصيت كرد خدا شما را به آن شايد شما بپرهيزيد از گمراهى.

حضرت فرمود: كه صراط مستقيم در اين آيه، امام است؛ و سبل كه نهى از متابعت آنها در آيه مذكور شده، راه غير امام است؛ (فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ) يعنى: پراكنده شويد و اختلاف كنيد در امام. (6)

و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: مائيم سبيل خدا هر كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/٢٩. تاويل الآيات الظاهرة ١/٣١.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٨٩. شواهد التنزيل ١/٧٥.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٨٩. و در آن بجاى ابى بريده ، بريده است ، شواهد التنزيل ١/٧٤. طرائف ١٣١.

4- كشف الغمه ١/٣١٦.

5- سوره انعام: ١٥٣.

6- تفسير قمى ١/٢٢١.

نخواهد در آن راههاى ديگر سبلى است كه خدا نهى از متابعت آنها كرده است. (1)

و ايضا روايت نموده است در تفسير قول حق تعالى (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (2) يعنى: بتحقيق كه خدا هدايت كننده است آنها را كه ايمان آورده اند بسوى راه راست، فرمود كه: يعنى هدايت مى كند بسوى امام يقين. (3)

و در كتاب تاويل الآيات به سند كالصحيح از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تاويل (وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا) كه مراد راه امامت است، پس متابعت كنيد او را، (وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ) مراد راههاى ديگر است غير راه امامت.(4)

و از كتاب نهج الايمان روايت كرده است از ابوبريده اسلمى كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از نزول اين آيه فرمود كه: از خدا سوال نمودم كه اين آيه را در شان على قرار دهد و خدا چنين كرد. (5)

و در تفسير فرات از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تاويل (وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا) كه: مراد على بن ابيطالب و امامان از فرزندان فاطمه عليه‌السلام است، ايشانند صراط خدا و كسى كه ايشان را بخواهد، به راههاى ديگر نمى رود. (6)

و ابن شهر آشوب از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى (وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ) مائيم را خدا براى كسى كه اقتدا به ما كند و مائيم هدايت كنندگان بسوى بهشت و مائيم حلقه ها و عروه هاى اسلام. (7)

و ايضا از آن حضرت روايت كرده است در تفسير آيه كريمه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/٢٢١. و عبارت در آنجا به اين شكل است: هر كه نخواهد پس او كافر است.

2- سوره حج: ٥٤.

3- تفسير قمى ٢/٨٦.

4- تاويل الايات الظاهرة ١/١٦٧.

5-- تاويل الآيات الظاهرة ١/١٦٧.

6- تفسير فرات كوفى ١٣٧.

7- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٧.

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (1) يعنى و آنها كه جهاد كردند درراه دين ما هر آينه بنائيم به ايشان نازل شده است (2) و ايضا از آن حضرت روايت نموده است در تفسير (وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ) (3) يعنى: متابعت و پيروى كن راه آن كسى را كه بازگشت مى كند بسوى من. فرمود كه: يعنى پيروى كن راه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام را. (4)

و على بن ابراهيم روايت نموده است در تفسير قول حق تعالى (وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (5) و بدرستى كه تو هر آيينه مى خوانى ايشان را بسوى صراط مستقيم، فرمود كه: يعنى بسوى ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام. (6)

و ايضا روايت كرده است در تفسير قول الهى (وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ) (7) يعنى: و بدرستى كه آنها كه ايمان نمى آورند به آخرت، ايشان از راه راست عدول كنندگانند، فرمود كه: يعنى از امام عدول مى كنند. (8)

و در مناقب از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد آن است كه عدول كنندگان از ولايت ما. (9)

و محمد بن العباس به سندهاى بسيار روايت كرده است كه: مراد از صراط، ولايت اهل بيت عليه‌السلام است. (10)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره عنكبوت: ٦٩.

2- مناقت ابن شهر آشوب ٤/٣٠٨.

3- سوره لقمان ١٥.

4- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٨.

5- سوره مؤ منون: ٧٣.

6- تفسير قمى ٢/٩٢.

7- سوره مؤ منون: ٧٤.

8- تفسير قمى ٢/٩٣.

9- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٩٠.

10- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٥٥. همچنين رجوع شود به شواهدالتنزيل ١/٥٢٤. تفسير فرات كوفى ٢٢٧. فرائد السمطين ٢/٣٠٠.

و ايضا در مناقب از ابن عباس روايت كرده است در تفسير آيه كريمه مباركه (فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ) (1) يعنى: زود باشد كه بدانيد كه كيست اصحاب راه راست و كيست راه يافته به حق، حضرت فرمود كه: اصحاب صراط سوى والله محمد است و اهل بيت او؛ و هدايت يافته، اصحاب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند.(2)

و در تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام مروى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر بنده اى از بندگان و هر كنيزى از كنيزان خدا كه با اميرالمؤ منين عليه‌السلام در ظاهر بيعت كند و در باطن بيعت را بشكند و بر نفاق خود ثابت بماند، چون ملك موت براى قبض روح او بيايد متثمل شوند براى او شيطان و اعوان او، و متمثل گردد براى او آتشهاى جهنم و اصناف عذابهاى، آن، و متمثل گردانند ايضا از براى او بهشتها و منازل كه از براى او مقرر كرده بودند در آنها، اگر وفا مى كرد به بيعت خود و باقى مى ماند بر ايمان خود در آن منازل ساكن مى شد، پس ملك موت به او مى گويد كه: نظر كن بسوى آن بهشتها كه قدر حسن و بهجت و سرور آن را نمى داند بغير پروردگار عالميان، از براى تو مهيا بود اگر باقى مى ماندى بر ولايت خود نسبت به برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بازگشت تو بسوى اين منزلها بود در روز قيامت، وليكن بيعت را شكستى و مخالفت كردى پس اين آتشها و اصناف عذابهاى آن و زبانه هاى و افعى هاى آن دهان گشاده آن و عقربهاى دمها بلند كرده آن و درنده هاى نيشها آويخته آن و ساير اصناف عذابهاى آن، آنها همه از توست و بازگشت تو بسوى آنهاست، پس در اين وقت مى گويد (يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا) (3) يعنى اى كاش كه اخذ كرده بودم با رسول راهى و كاش كه قبول كرده بودم آنچه مرا به آن امر كرده بود و بر خود لازم ساخته بودم از مولات على عليه‌السلام آنچه لازم كرده بود. (4)

و ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت اين آيه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طه: ١٣٥.

2- منقاب ابن شهر آشوب ٣/٩٠. شواهدالتنزيل ١/٤٩٩.

3- سوره فرقان ٧..

4- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ١٣١. تاويل الايات الظاهرة ١/٣٧٣-٣٧٤.

را تلاوت فرمود: (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا) (1) يعنى: روزى كه بگريزد ستمكار از روى پشيمانى بر دستهاى خود و بگويد: اى كاش كه فرا گرفته بودم با پيغمبر خدا راهى كه فرموده بود، اى واى بر من كاش كه نمى گرفتمى فلان را دوست و يار خود، حضرت فرمود كه: ابوبكر اين سخن را نسبت به عمر مى گويد. (2)

و در حديث ديگر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: بخدا سوگند كه حق تعالى در قرآن كنايه به عنوان فلان نفرموده بلكه چنين است كه: ليتنى لم اتخذ الثانى خليلا يعنى بجاى فلان، اسم عمر مذكور است، و زود باشد كه آن قرآن ظاهر شود و مردم به اين روش بخوانند. (3)

و كلينى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام خطبه اى خواندند و در آن خطبه فرمودند كه: اگر آن دو شقى ترين مردم پيرآهن خلافت را بر من كندند و خو پوشيدند و با من منازعه كردند در امرى كه در آن حق نداشتند و مرتكب آن شدند از روى گمراهى و نادانى، پس بر بد جائى وارد شدند و بد عذابى از براى خود مهيا كردند، يكديگر را لعن خواهند كرد در خانه هاى خود و بيزارى خواهند جست هر يك از ايشان از ديگرى، عمر بن قرين خود ابوبكر خواهد گرفت وقتى كه يكديگر را ملاقات كنند: (يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ) (4) يعنى: اى كاش كه ميان من و تو دورى ميان شرق و مغرب بود، پس بد همنشينى بودى تو از براى من، پس جواب مى گويد آن شقى تر و در نهايت بد حالى: (يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَّقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا) يعنى: اى كاش كه نمى گرفتم تو را يار خود، بدرستى كه گمراه كردى مرا از ياد خدا بعد از آنكه آمده بود بسوى من، و هست شيطان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 سوره فرقان: ٢٧ و ٢٨.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٧٥. تفسير قمى ٢/١١٣.

3- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٧٤. تفسير برهان ٣/١٦٢.

4- سوره زخرف: ٣٨.

مر آدمى را فرو گذارنده. پس حضرت فرمود كه: منم آن ياد خدا كه از آن گمراه شدند، و منم سبيل و راه خدا كه از آن ميل كردند، و منم ايمانى كه به آن كافر شدند، و منم قرآنى كه از آن دورى نمودند، و منم آن دينى كه به آن تكذيب كردند و منم آن راه راست كه از آن برگرديدند. (1)

و در مناقب از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى (أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (2) ترجمه اش آن است كه:آيا كسى كه مى رود بر رو درافتاده و سرنگون، هدايت يافته تر است يا آن كسى كه مى رود راست ايستاده به راه راست؟ حضرت فرمود: آن كه كورانه و سرنگون مى رود دشمنان مايند، و آن كه راست مى رود سلمان و مقداد و عمار و خواص اصحاب اميرالمؤ منين اند. (3) و محمد بن العباس از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است: آن كه درست به راه راست مى رود، بخدا سوگند على است و اوصياى او عليه‌السلام.(4) و على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است در اين آيه (وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٨﴾ انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا) (5) يعنى: و گفتند ظالمان: متابعت نمى كنيد مگر مردى را كه جادو كرده اند او را، بنگر چگونه زدند براى تو مثلها، پس گمراه شدند پس نمى توانند راهى يافت بسوى طعن تو حضرت فرمود كه: آيه چنين نازل شده است قال الظالمون لآل محمد حقهم يعنى: گفتند آنها كه ستم كردند بر آل محمد و حق ايشان را غصب كردند، فرمود كه: آخر آيه دوم چنين است فلا يستطيعون الى ولاية على سبيلا يعنى: نمى يابند بسوى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٨/٢٧. تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٧٥.

2- سوره ملك: ٢٢.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٩٠.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٧٠٣. كافى ٨/٢٨٨.

5- سوره فرقان: ٨ و٩.

ولايت على عليه‌السلام راهى، و على عليه‌السلام سبيل و راه خداست. (1)

مترجم گويد كه: مى تواند بود كه مراد اين باشد كه اين آيه به اين معنى نازل شده نه آنكه لفظ آيه چنين بوده باشد.

و كلينى به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول خدا (قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) (2) يعنى: بگو - يا محمد: - اين راه من است مى خوانم مردم را بسوى خدا با بصيرت و بينائى من و هر كه پيروى من كند، حضرت فرمود كه: مراد از كسى كه متابعت ران حضرت كند جناب اميرالمؤ منين عليه‌السلام و ساير اوصيا و امامان بعد از اوست. (3) كه پيش از همه كس و پيش از ديگران متابعت آن حضرت را كرده و ايشان به نيابت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم را به دين دعوت مى نمايند. و در تفسير فرات از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد از سبيل در اين آيه، ولايت اهل بيت عليه‌السلام است، انكار نمى كند آن را احدى مگر گمراهى، و مذمت على عليه‌السلام نمى كند مگر گمراهى.(4)

و به سند ديگر روايت كرده است كه: مراد آن جماعتند كه متابعت مى كنند از اهل بيت من، پيوسته مردى بعد از مردى از اهل بيت دعوت مى كند بسوى آنچه من دعوت مى كنم بسوى آن. (5)

و كلينى به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير اين آيه (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (6) يعنى: پس چنگ زدن به آنچه وحى كرده شده است بسوى تو، بدرستى كه تو به راه راستى، حضرت فرمود كه: يعنى تو بر ولايت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١١١. تاويل آلايات الظاهرة ١/٣٧١.

2- سوره يوسف: ١٠٨.

3- كافى ١/٤٢٥. تفسير عياشى ٢/٢٠١. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٤١٠.

4- تفسير فرات كوفى ٢٠١. شواهدالتنزيل ١/٣٧٤. و روايت در هر دو مصدر از امام صادق عليه السلام نقل شده است.

5- تفسير فرات كوفى ٢٠٣. شواهدالتنزيل ١/٣٧٤.

6- سوره زخرف: ٤٣.

جناب اميرى، و على عليه‌السلام صراط مستقيم است. (1)

و در سوره حجر حق تعالى مى فرمايد (هذا الصِراطٌ مُسْتَقِيمٌ) (2)، و در اكثر قراءات على به فتح لام و ياء مشدد است، و گفته اند كه: يعنى: توحيد خدا راهى است كه بر من لازم است رعايت آن؛ و در بعضى از قرائات شاذه على به كسر لام و رفع ياء با تنوين خوانده اند يعنى اين راه بلندى است. (3) و در طرايف از حسن بصرى روايت كرده است كه او به كسر لام و تشديد ياء مكسور مى خوانده است و مى گفته كه: مراد اين است كه اين راه على بن ابيطالب است و از راه او و دين او مستقيم است و واضح است و كجى در آن نيست، پس متابعت كنيد راه او را و متمسك شويد به او. (4) و كلينى نيز اين قرائت را از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است. (5) و در سوره حم سجده مى فرمايد (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ) (6) يعنى: بدرستى كه آنها كه گفتند: پروردگار ما خداست، پس راست ايستادند بر توحيد يا بر عبادات، فرو آيند بر ايشان فرشتگان و گويند كه: مترسيد و غمگين مشويد و بشارت باد شما را به بهشتى كه وعده داده شده ايد به زبان پيغمبران، مائيم دوستان شما در زندگانى دنيا و آخرت و از براى شما حاصل شده است در آخرت آنچه آرزو كند نفسهاى شما و از براى شماست در آن آنچه خواهيد.

مترجم گويد: بدان كه احاديث مختلفه اى در تاويل اين آيه كريمه وارده شده است، از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٧/٤١٧. بصائرالدرجات ٧١. تفسير قمى ٢/٢٨٦. مناقب ابن شهر آشوب ٩١/٣.

2- سوره حجر: ٤١.

3- تفسير تبيان ٦/٣٣٧. مجمع البيان ٣/٣٣٦.

4- طرائف ٩٦. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٢٩.

5- كافى ١/٤٢٤. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٤٧-٢٤٨.

6- سوره فصلت: ٣١و ٣٠.

بعضى از احاديث ظاهر مى شود كه اين آيه در شان اهل بيت عليه‌السلام خطاب ملائكه به ايشان در دنيا است، چنانچه در بصائر به سند معتبر روايت نموده است كه: حمران از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد كه: فداى تو شوم به ما خبر رسيده است كه ملائكه بر شما نازل مى شوند، حضرت فرمود: بلى و الله نازل مى شوند و بر روى فرشهاى ما راه مى روند، مگر كتاب خدا را نخوانده اى كه مى فرمايد (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ) تا آخر آيه.(1)

و بعضى از اخبار در اين باب نزول ملائكه بر ايشان مذكور خواهد شد انشاءالله، پس بنابراين مراد از استقامت عصمت خواهد بود.

و از بعضى روايات ظاهر مى شود كه اين آيه در شان شيعيان نازل شده است و خطاب ملائكه با ايشان در وقت مرگ است يا در قبر و يا در روز قيامت، چنانچه ابن ماهيار از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير آيه (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) يعنى كامل گردانيدند اطاعت خدا و رسول او را و ولايت آل محمد پس ثابت و مستقيم ماندند بر آنها، (تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ) تا آخر آيه، فرمود كه: اينها آن جماعتند كه چون ترسند در روز قيامت در وقتى كه مبعوث شوند و از قبرها بيرون آيند، ملائكه ايشان را استقبال كنند و گويند به ايشان كه: مترسيد و اندوهناك مباشيد، مائيم آن ها كه بوديم با شما در زندگانى دنيا، از شما مفارقت نمى كنيم تا داخل بهشت شويد و بشارت باد شما را به بهشتى كه شما را وعده داده بودند.(2)

و ايضا ابن ماهيار و كلينى به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير اين آيه كه: مراد استقامت بر ولايت ائمه يكى بعد از ديگرى (3)؛ يعنى اعتقاد كنيد به امامت همه ائمه.

و ابن ماهيار به سند معتبر ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: فرمود كه: بخدا سوگند كه مراد اين مذهب حقى است كه شما شيعيان بر آن هستيد و نزول ملائكه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٩١، و روايت در آنجا از امام باقر عليه السلام است.

2- تاويل آلآيات الظاهرة ٢/٥٣٦-٥٣٧.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٣٧. كافى ١/٢٢٠ و ٤٢٠؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٥٧.

و بشارت دادن ايشان در وقت مرگ است و در روز قيامت. (1)

و در مجمع البيان از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد شيعيان است. (2) و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است: بشارت در وقت مرگ است. (3) و ايضا از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير (نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) يعنى: حراست و محافظت مى كنيم شما را در دينا وقت مرگ و در آخرت. (4)

و در تفسير حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام روايت كرده است از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: پيوسته مؤ من ترسان است از بدى عاقبت، و يقين ندارد به رسيدن به خشنودى خدا تا وقتى كه روح او را خواهند قبضى نمايند و ملك موت بر او ظاهر گردد، زيرا كه ملك موت وارد مى شود بر مؤ من در وقتى كه آزارش بسيار شديد است و سينه اش بسيار تنگ است به سبب مفارقت از اموال و عيال خود و به جهت آنچه در آن هست از اضطراب احوال او در حق آنها كه با او معامله دارد و در دل مانده است حسرت عيال و آرزوها كه در آن داشته و بعمل نيامده.

پس در اين حال ملك موت به او مى گويد كه: چرا اين غصه ها را فرو مى برى؟ در جواب مى گويد كه: به سبب اضطراب احوال من و بر هم خوردن آرزوهاى من.

ملك موت به او مى گويد كه: آيا عاقلى جزع مى ند از تلف شدند يك درهم ناروائى هر گاه به عوض آن هزار هزار دينار به او دهند؟ مى گويند: نه.

ملك موت مى گويد: نظر كن به جانب بالا، چون نظر مى كند درجات بهشتها را و قصرهاى آنها را مى بينيد كه فوق آرزوى كنندگان است، پس ملك موت به او مى گويد: اينها منزلها و نعمتها و مالها و زنان و عيال تواند، و هر كه از زنان و فرزندان تو

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٣٧.

2- مجمع البيان ٥/١٢.

3- مجمع البيان ٥/١٢.

4- مجمع البيان ٥/١٣.

صالح و شايسته اند در اين منزلها با تو خواهند بود، آيا راضى مى شوى كه بدل آنچه در دنيا مى گذارى اينها را بگيرى؟ مى گويد: بلى والله راضيم.

پس ملك موت به او مى گويد كه: باز نظر كن، چون نظر مى كند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام و آل طيبين ايشان را در اعلى عليين مشاهده مى كند، پس ملك موت به او مى گويد كه: اينها آقايان و پيشوايان تواند و در اين بهشتها و انيس تو خواهند بود، آيا راضى نيستى كه اينها از براى تو بدل مصاحبان دنيا بوده باشند؟: بلى بحق پروردگارم راضيم.

پس اين است معنى قول حق تعالى (تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا): يعنى: مترسيد از اهوالى كه در پيش داريد كه كفايت شر آنها از شما شده است، (وَلَاتَحْزَنُوا) يعنى: غمگين مباشيد بر آنچه در دنيا از فرزندان و عيال و اموال زيرا كه آنچه ديدى در بهشتها بدل آنهاست از براى شما و شاد باشيد به آن بهشتى كه وعده داده اند شما را، اين منزلهاست كه ديدى و آن بزرگواران انيس و جليس شما خواهند بود. (1)

و حق تعالى در سوره جن مى فرمايد (وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا ﴿١٦﴾ لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ) (2) يعنى: اگر مستقيم بمانند بر طريقه ايمان، هر آينه مى آشامانيم ايشان را - يعنى مى فرستيم از آسمان براى ايشان - آب بسياريب از براى آنكه امتحان كنيم ايشان را در آن.

و در احاديث اهل بيت عليه‌السلام در تاويل اين آيه دو وجه وارد شده است: اول آنكه: ابن ماهيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: يعنى اگر ايشان در عالم اضلال (3) و ارواح در وقتى كه حق تعالى پيمان از ايشان گرفت به وحدانيت خود و رسالت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامت ائمه عليه‌السلام، اگر ايشان بر ولايت ثابت مى ماندند هر آينه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٢٣٩. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٣٨.

2- سوره جن: ١٦ و ١٧.

3- عالم اضلال: عالم مجردات است كه ، آن مجردات در آن عالم نه اشياءاند و نه غير اشياء، بلكه مانند ظل كه سايه است ، مى باشند. (مجمع البحرين ٥/٤١٦.)

در طينت ايشان آب شيرين بسيار مى ريختيم. (1) نه از آب شور و تلخ كه در طينت كافران و منافقان مى ريزيم.

و از حضرت باقر عليه‌السلام نيز روايت كرده است همين مضمون را و در آخرش فرموده است كه: افتتان و امتحان ايشان در ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام است. (2)

دوم آنكه: آب كنايه از علم ايشان است، زيرا كه علم باعث حيات روح است چنانچه آب باعث حيات بدن است، چنانچه در چندين روايت معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام وارد شده است كه: يعنى اگر ايشان بر ولايت اهل بيت عليه‌السلام مستقيم بمانند هر آينه بر ايشان مى ريزيم علم بسيارى كه از ائمه عليه‌السلام ياد گيرند.(3)

و در بعضى از روايات وارد شده است كه: ضمير لنفتنهم راجع به منافقان است يعنى براى آنكه منافقان را به آن امتحان كنيم.(4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٢٧. مختصر بصائرالدرجات ١٧٤.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٢٨. مختصر بصائرالدرجات ١٧٤.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٣/٧٢٧. مجمع البيان ٥/٣٧٢.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٢٨.

### فصل پانزدهم در تاويل آياتى كه مشتمل است بر صدق و صادق و صديق

و آنها آيات بسيار است:

اول: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (1) يعنى اى گروهى كه ايمان آورده ايد! بترسيد از خدا و باشيد با راستگويان. شيخ طبرسى گفته است كه: در مصحف ابن مسعود و قرائت ابن عباس وكونوا من الصادقين است، يعنى: باشيد از راستگويان، (2) و گفته است: يعنى بوده باشيد بر مذهب كسى كه بكار برد در همه اقوال و افعال خود و با ايشان مصاحبت و رفاقت كنيد.(3) و از ابن عباس روايت كرده است كه: يعنى بوده باشيد با على عليه‌السلام و اصحاب او. (4)

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت است كه:یعنی بوده باشید با آل محمد عليه‌السلام.(5)

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت است كه: مراد از صادقان مائيم.(6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره توبه: ١١٩.

2- مجمع البيان ٣/٨٠.

3- مجمع البيان ٣/٨١.

4- مجمع البيان ٣/٨١. تفسير فرات كوفى ١٧٣. شواهد التنزيل ١/٣٤٢. فرائدالمسمطين ١/٣٧٠.كشف الغمه ١/٣١٨.

5- بصائرالدرجات ٣١؛ كافى ١/٢٠٨. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢١٢.

6- بصائرالدرجات ٣١؛ كافى ١/٢٠٨. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢١٢.

و از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه: صادقون ائمه عليه‌السلام اند، كه بسيار تصديق كنندگانند خدا و رسول را به اطاعت خود.(1) و در مناقب از طريق مخالفان از ابن عمر روايت كرده است كه: يعنى بوده باشيد با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او. (2)

و در كتاب كمال الدين از جناب امير عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون اين آيه نازل شد سلمان گفت: يا رسول الله! اين آيه عام است يا خاص است؟ فرمود كه: مامورون عامند و جميع مؤ منان مامور به اين شده اند، و اما صادقون پس مخصوص برادرم على و اوصياى بعد از اوست تا روز قيامت.(3)

و شيخ طوسى در مجالس روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) يعنى: باشيد با على بن ابيطالب عليه‌السلام (4)

و على بن ابراهيم گفته است: كه صادقون، ائمه عليه‌السلام اند. (5)

مترجم گويد كه: اين آيه كريمه از جمله آياتى است كه علما استدلال كرده اند به آنها بر اطاعت ائمه معصومين عليه‌السلام، و وجه استدلال آن است كه: حضرت عزت امر كرده است كافه مومنون را به بون با صادقون و ظاهر است مراد، بودن با ايشان به جسم و بدن نيست بلكه مراد ملازمت طريقه ايشان و متابعت ايشان در عقايدئ و اعمال و اقوال، و معلوم است كه حق تعالى امر نمى فرمايد عموما به متابعت كسى كه داند كه فسق و معصيت از او صادر مى شود با آنكه نهى كرده است از فسوق و معاصى، پس بايد كه البته ايشان معصوم باشند از فسوق و معاصى و مطلقا در اقوال و افعال خطا نكنند تا آنكه متابعت ايشان در جميع امور واجب باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٣١؛ كافى ١/٢٠٨. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢١٢.

2- منقاب ابن شهر آشوب ٣/١١١. و ٤/١٩٥. شواهد التنزيل ١/٣٤٥.

3- كمال الدين ٢٧٨.

4- امالى شيخ طوسى ٢٥٥-٢٥٦؛ مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١١. كفاية الطلب ٢٣٦.

5- تفسير قمى ١/٣٠٧.

ايضا اجماع كرده اند امت بر آنكه خطابهاى قرآن عام است و شامل جميع زمانها است و مخصوص به زمانى دون زمانى نيست، پس ناچار است كه در هر زمان امام معصوم بوده باشد كه مؤ منان آن زمان مامور باشند به متابعت او (1) و در كتاب احوال جناب امير عليه‌السلام مبسوطتر از اين انشاءالله مذكور خواهد شد.

آيه دوم: (وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا) (2) يعنى: و هر كه اطاعت خدا كند خدا و رسول را پس آن گروه با آن جماعتند كه انعام كرده خدا بر ايشان از پيغمبران و بسيار تصديق كنندگان پيغعمبران و شهيدان يا گواهان و نيكوكاران، و چه نيكويند اين جماعت به جهت رفاقت.

و در كتاب مصباح الانوار از انس روايت كرده كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزى نماز صبح را با ما بجا آورد پس روى خود را بسوى ما گردانيد، من از تفسير اين آيه از آن حضرت سوال كردم، فرمود كه: نبيون منم،صديقون بردارم على است، و شهدا عمم حمزه است، صالحون دختر من فاطمه و فرزندان اوست حسن و حسين (3) عليه‌السلام

و كلينى و فرات بن ابراهيم از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده اند كه: هرگه خدا جمع نمايد پيشينيان و پسينيان را، بهترين ايشان هفت نفر از ما خواهند بود كه فرزندان عبدالمطلبيم، پيغمبران گرامى ترين خلقند نزد خدا، و پيغمبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهترين پيغمبران است؛ پس اوصياى پيغمبران بعد از ايشان بهترن امتهايند، و وصى پيغمبر ما بهترين اوصياست؛ پس شهيدان، بهترين امتهايند بعد از اوصياء: حمزه سيد و بزرگ شهداء است، و جعفر صاحب دو بال است كه با ملائكه در بهشت پرواز مى كند و خدا پيش از او به ديگرى اين عطا را نكرده است و اين امرى است كه خدا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به آن گرامى داشته است؛ پس دو سبط و فرزندزاده محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است حسن و حسين عليه‌السلام؛ و مهدى اين امت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به كافى ١/١٦٨-١٧٤.

2- سوره نساء: ٦٩.

3- تاويل الآيات الظاهرة ١/١٣٧.

است كه خدا هر يك از اهل بيت را كه خواهد مهدى مى گرداند. پس اين آيه را خواند (فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ) تا آخر آيه. (1)

و ايضا روايت كرده اند از سليمان ديلمى كه گفت: در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بودم ناگاه ابوبصير كه از اكابر اصحاب آن حضرت بود داخل شد و نفس او تنگ شده بود، چون به جاى خود نشست حضرت فرمود كه: اى ابومحمد! اين نفس بلند چيست؟ گفت: فداى تو شوم اى فرزند رسول خدا! سن من بالا رفته و استخوانم باريك شده است و اجلم نزديك رسيده و نميدانم كه در آخرت حال من چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمود كه اى ابو محمد! تو اين سخن را مى گويى؟ گفت: چگونه نگويم؟ حضرت فرمود اى ابومحمد! خدا شما را ياد كرده است در كتابش در آنجا كه فرموده (فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم) تا آخر آيه، پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين آيه نبيين است، و مائيم صديقين، و شمائيد صالحين، پس نام خود را صالح گردانيد چنانچه خدا شما را صالح ناميده.(2)

و ايضا كلينى به سند معتبر از ابوالصباح روايت كرده است كه حضرت باقر عليه‌السلام به او فرمود كه: اعانت نمائيد ما را به ورع و پرهيزكارى از گناهان، بدرستى كه هر كه از شما خدا را ملاقات كند با ورع، او را نزد حق تعالى فرجى خواهد بود زيرا كه حق تعالى مى فرمايد (وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ) تا آخر آيه، پس از ماست نبى و صديقان و شهيدان و صالحان (3)

و از حضرت اما رضا عليه‌السلام روايت كرده كه: بر خدا لازم است كه دوست و شيعه ما را در قيامت با پيغمبران و صديقان و شهيدان و صالحان محشور گرداند و نيكو رفيقانند ايشان.(4)

و در كتاب خصال از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه: صديقان سه نفرند: على

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٤٥٠. تفسير فرات كوفى ١٣٣.

2- كافى ٨/٣٣-٣٦. تفسير فرات كوفى ١١٤. اختصاص ١٠٤. رجوع شود به تفسير عياشى ١/٢٥٦. و اعلام الدين ٤٥٣ و مجمع البيان ٢/٧٢.

3- كافى ٢/٧٨.

4- تفسير عياشى ١/٢٥٦. تفسير قمى ٢/١٠٥.

بن ابيطالب عليه‌السلام، حبيب نجار، و مومن آل فرعون (1)

و در عيون اخبار الرضا آن حضرت روايت نموده است كه جناب پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: در هر امتى صديقى و فاروقى بوده است، صديق و فاروق اين امت على بن ابى طالب است. (2)

و على بن ابراهيم روايت نموده است كه: نبيين، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ و صديقين، على بن ابيطالب عليه‌السلام است؛ و شهداء حسن و حسين عليه‌السلام اند؛ و صالحين، ائمه معصومين عليه‌السلام اند؛ و حسن اولئك رفيقا، قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.(3)

و ابن ماهيار از ابو ايوب انصارى روايت كرده است كه: صديقان سه كسند: حزقيل مؤ من آل فرعون، و حبيب صاحب ياسين، و على بن ابيطالب است و او بهترين سه نفر است.(4)

و ايضا روايت نموده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: ملكى بر حضرت رسول نازل شد و بيست هزار سر داشت، حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواست كه دست او را ببوسد، او نگذاشت و گفت: تو گرامى ترين خلقى نزد خدا از همه اهل آسمانها و زمينها؛ نام آن ملك محمود بود، چون ملك پشت كرد حضرت ديد كه در ميان دو كتف او نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله على الصديق الاكبر، حضرت فرمود كه: اى حبيب من محمود!چندگاه است كه اين كلمات در ميان دو كتف تو نوشته شده است؟ گفت: پيش از آنكه خدا آدم را بيافريند به دوازده هزار سال.(5)

آيه سوم: (مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً) (6) يعنى: از مؤ منان مردانى هستندت كه راست گفتند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ١٨٤. همچنين رجوع شود به مناقب ابن المغازلى ٢٢١؛ تفسير فخر رازى ٢٧/٥٧ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ٩/١٧٢. عمده ابن بطريق ٢٢.؛ احقاق الحق ٥/٥٩٦.

2- عيون اخبارالرضا ٢/١٣.

3- تفسير قمى ١/١٤٢-١٤٣.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٦٤.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٦٤.

6- سوره احزاب: ٢٣.

آنچه را عهد بستند با خدا بر آن، پس بعضى از ايشان كسى هست كه وفا كرد به عهد خود و جنگ كرد تا شهيد شد، و از ايشان كسى هست كه انتظار شهادت مى كشد و تغيير ندادند عهد را تغيير دادنى،.

و در مورد نزول آيه، احاديث بر دو وجه وارد شده است:

اول آنكه: اين آيه در شان اميرالمؤ منين عليه‌السلام و اقارب او نازل شده چنانچه در مجمع البيان از حضرت امير عليه‌السلام روايت نموده است كه: در شان ما نازل شده اين آيه و منم الله كه انتظار مى كشم و تبديل نكردم تبديل كردنى. (1)

و در خصال از آن حضرت روايت كرده است كه: بوديم با خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من و عم من حمزه و برادر من جعفر و پسر عم من عبيده بر امرى كه وفا كرديم به آن از براى خدا و از براى رسول او، پس سبقت گجرفتند ياران من و پيشتر شهيد شدند در راه خدا و من ماندم بعد از ايشان براى امرى چند كه خدا خواست كه آنها از من بعمل آيد، پس خدا اين آيه را فرستاد (مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ) تا آخر آيه، پس آنها كه قضاى نحب كرده بودند،: حمزه و جعفر و عبيده بودند، و منم والله كه انتظار شهادت دارم و بدل نكردم هيچ امرى از امور دين را بدل كردنى. (2)

و مثل اين را ابن ماهيار و على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند، و در روايت على بن ابراهيم نحب را به اجل تفسير كرده است. (3)

دوم آنكه: در شان مومنان كامل است يا مطلق مؤ منان، چنانكه كلينى، از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است به سندهاى معتبر كه: مومن دو مؤ من است، پس مؤ منى است كه تصديق كرده است به عهد خدا و وفا كرده است به شرطى كه با خدا كرده است چنانچه خدا مى فرمايد (رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) و اين است مؤ منى كه به او نمى رسد اهوال دنيا و نه اهوال آخرت، و مؤ من ديگر آن است كه مانند گياه زراعت است كه به بادها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٤/٣٥٠ مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١٢. شواهد التنزيل ٢/٥.

2- خصال ٣٧٦.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٤٠-٤٥٠. تفسير قمى ٢/١٨٨.

گاه كج مى شود گاه راست مى ايستد، آن مومن نيز گاه تابع هواهاى نفسانى مى شود و گاه ثابت مى گردد، پس اين است كه به او مى رسد هولهاى دينا و آخرت و محتاج است به شفاعت او شفاعت ديگرى نمى كند اما عاقبتش به خير است. (1)

و ايضا روايت كرده است كه حضرت صادق عليه‌السلام به ابوبصير گفت كه: خدا شما را در كتاب خدا ياد كرده است در آنجا كه گفته است (مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ) تا آخر آيه پس فرمود كه: بدرستى كه شما وفا كرديد به آنچه خدا پيمان شما را به آن گرفته است كه آن ولايت ماست و بدل ما غير ما را اختيار نكرده ايد. (2)

و ايضا روايت كرده است به سند معتبر از آن حضرت كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على هر كه تو را دوست دارد پس بميرد بتحقيق كه قضاى نحب خود كرده است، و هر كه تو را دوست دارد و نميرد پس او انتظار مى كشد، و آفتاب هر روز كه بر او طالع مى گردد مقرون است به روزى و ايمان.(3)

و احاديث بسيار وارد شده است كه: حضرت امام حسين عليه‌السلام در صحراى كربلا هر يك از اصحاب آن حضرت كه شهيد مى شد و ديگرى رخصت جهاد مى طلبيد حضرت اين آيه را تلاوت مى فرمود. (4)

آيه چهارم: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ) (5) يعنى: آنها كه ايمان آوردند به خدا و رسول او، ايشانند بسيار تصديق كنندگان به پيغمبران و شهيدان يا گواهان نزد پروردگارخود، ايشان را است اجر ايشان و نور ايشان.

و در خصال از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: هيچ شيعه اى نيست كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٢/٢٤٨.

2- كافى ٨/٣٥.

3- كافى ٨/٣٠٦.

4- مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٠٩. مقتل الحسين خوارزمى ٢/٢٥.

5- سوره حديد: ١٩.

مرتكب شود امرى را كه ما نهى كرديم او را از آن، پس بميرد مگر آنكه به بلائى مبتلا شود كه كفاره گناهان او باشد، يا در مالش كه تلف شود يا در فرزندش كه بميرد يا بيمارى كه به او برسد يا در جان و بدنش، تا آنكه چون خدا را ملاقات كند هيچ گناه بر او نباشد، و اگر گناهى بر او باقى بماند جان كندن را بر او سخت مى كند؛ هر كه از شيعيان ما بميرد صديق و شهيد است زيرا كه تصديق به امر ما كرده است و دوستى او از براى ماست و دشمنى از او براى ماست و غرضش از اينها رضاى خداست و ايمان درست به خدا و رسول آورده است، حق تعالى مى فرمايد (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ) تا آخر آيه. (1)

و در مجمع البيان از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى (لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ) يعنى: از براى ايشان است ثواب طاعت ايشان و نور ايمان ايشان كه به آن نور هدايت مى يابند بسوى راه بهشت.(2)

و عياشى روايت كرده است از منهال قصاب كه: به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم كه: دعا كن كه خدا مرا شهادت روزى كند، حضرت فرمود كه: مؤ من به هر حال بميرد شهيد است؛ پس اين ايه را از براى استشهاد تلاوت نمود. (3)

و ايضا از حارث بن مغيره روايت كرده است گفت: روزى در خدمت حضرت اما محمد باقر عليه‌السلام بوديم فرمود كه: هر كه از شما عارف به دين تشييع و منتظر فرج ما باشد و در آن حال كارهاى خير كند چنان است كه در خدمت قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شمشير خود جهاد كند بلكه خدا سوگند مانند كسى است كه در خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شمشير خود جهاد كرده باشد بلكه والله مثل كسى است كه شهيد شده باشد با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خيمه آن حضرت، و در شان شما آيه اى هست از كتاب خدا. راوى گفت: فداى تو شوم كدام آيه است؟ گفت: قول خدا (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ) تا آخر آيه، پس فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ٦٣٥-٦٣٦.

2- مجمع البيان ٥/٢٣٨.

3- مجمع البيان ٥/٢٣٨ به نقل از عياشى.

بخدا سوگند كه گرديدند شما صادقان و شهيدان نزد پروردگارخود. (1)

و در تهذيب روايت كرده است كه شخصى گفت: در خدمت امام زين العابدين عليه‌السلام بودم شهدا مذكور شدند، بعضى از حاضران گفتند كه: كسى كه به اسهال بميرد شهيد است، و ديگرى گفت: كسى كه او را درنده بخورد شهيد است و ديگرى چيزى ديگر گفت: پس مردى گفت: كه من گمان ندارم كه شهيد غير كسى كه در راه خدا كشته شده تواند بود، حضرت فرمود كه: اگر چنين باشد شهدا بسيار كم خواهند بود؛ پس حضرت اين آيه را خواند و فرمود كه: اين آيه در شان ما و شيعيان ماست. (2)

و برقى در محاسن به سند معتبر از حضرت امام حسين عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: هيچ شيعه اى از شيعيان ما نيست مگر آنكه صديق و شهيد است، زيد بن ارقم گفت: فداى تو شوم چگونه شهيدند و حال آنكه اكثر ايشان در ميان رختخواب خود مى ميرند؟ حضرت فرمود: مگر قرآن نخوانده اى؟ خدا در سوره حديد مى فرمايد (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ) تا آخر آيه، پس زيد گفت: گويا من هرگز اين آيه را نخوانده بودم، پس حضرت فرمود: كه اگر شهيد منحصر باشد در آنچه ايشان مى گويند شهيدان بسيار كم خواهند بود. (3)

آيه پنجم: (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) (4) يعنى: پس كيست ستمكارتر از كسى كه دروغ گويد بر خدا و تكذيب نمايد سخن صدق و راست را چون به نزد او آيد، آيا نيست در جهنم جايگاهى براى كافران؟ و آن كه بيايد با صدق و راستى و تصديق به آن كند، ايشان خود پرهيزكارنند.

در مجالس شيخ و مناقب ابن شهر آشوب از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده اند كه: مراد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٥/٢٣٨.

2- تهذيب الاحكام ٦/١٦٧.

3-محاسن 1/265؛ دعوات راوندی242 با کمی اختلاف.

4- سوره زمره: ٣٣ و ٣٢.

به صدق، ولايت ما اهل بيت است. (1)

و على بن ابراهيم گفته است كه: پس ذكر كرد دشمنان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را و كسى را كه بر خدا و رسولش دروغ بندد و دعوى كند مرتبه اى را كه حق او نباشد، پس فرمود (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ) فرمود كه: يعنى تكذيب كند به آنچه پيغمبر آورده است از حق و ولايت حضرت امير عليه‌السلام، پس ذكر كرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤ منين عليه‌السلام را پس گفت والذى جاء بالصدق و صدق به يعنى حضرت امير عليه‌السلام. (2)

و در مجمع البيان از ائمه عليه‌السلام روايت كرده است كه: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، (وَصَدَّقَ بِهِ) على بن ابيطالب عليه‌السلام است. (3)

آيه ششم: و (وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ) (4) يعنى: بشارت ده آنها را كه ايمان آورده اند ايشان را منزلت نيكوئى هست نزد پروردگار ايشان،

كلينى و على بن ابراهيم و عياشى به سند حسن كالصحيح روايت كرده اند كه: مراد به قدم صدق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام اند، (5). و گويا مراد ولايت يا شفاعت ايشان باشد.(6)

چنانچه كلينى به سند معتبر ديگر از آن حضرت (7) روايت كرده است كه: مراد، ولايت جناب امير عليه‌السلام است.(8) و عياشى نيز چنين روايت كرده است. (9)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ طوسى ٣٦٤. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١١.

2- تفسير قمى ٢/٢٤٩.

3- مجمع البيان ٤/٤٩٨. و براى اطلاع بيشتر به تفسير قرطبى ١٥/٢٥٦؛ كفاية الطالب ٢٣٣.

4- سوره يونس: ٢.

5- كافى ٨/٣٦٤. تفسير قمى ١/٣٠٩. تفسير عياشى ٢/١٢٠. در هر سه مصدر عبارت وائمه هدى نيست.

6- مناقب بن شهر آشوب ٢/١٨٩.

7- كافى ١/٤٢٢. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢١٣.

8- كافى ١/٤٢٢. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢١٣.

9- تفسير عياشى ٢/١١٩.

### فصل شانزدهم در بيان اخبارى كه در تاويل حسنه و حسنى به ولايت و سيئه به عداوت ايشان وارده شده است و در آن چند آيه هست

آيه اول: (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٩﴾ وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (1) يعنى: هر كه بيايد در قيامت با حسنه و خصلت نيكويى پس مر او را هست بهتر از آن، و ايشان از فزع و ترس عظيم در آن روز ايمنند؛ و هر كه بيايد با سيئه و با خصلت بد پس روهاى ايشان سرنگون مى افتند در آتش جهنم؛ آيا جزا داده مى شويد مگر به آنچه بوديد شما كه بعمل آوريد. و در جاى ديگر فرموده (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (2) و مضمونش نزديك است به مضمون آيه سابقه.

ابن ماهيار و ابن شهر آشوب و ابن بطريق در عمده مستدرك از تفسير ثعلبى و حليه حافظ ابونعيم روايت كرده اند به چندين سند از ابوعبدالله جدلى كه حضرت امير المومنين عليه‌السلام به او گفت: مى خواهى تو را خبر دهم به حسنه كه هر كه به آن حسنه به محشر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نمل: ٨٩ و ٩٠.

2- سوره قصص: ٨٤.

بيايد ايمن مى گردد از فزع و ترس روز قيامت، و به سيئه كه هر هر كه با آن سئيه بيايد بر رو مى افتد در آتش جهنم؟ گفت: بلى يااميرالمومنين حضرت فرمود: آن حسنه، محبت ما اهل بيت است، و آن سيئه، بغض ما اهل بيت. (1) و ابن ماهيار به سند معتبر ديگر روايت كرده است از عمار ساباطى كه گفت: ابن ابى يعفور از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كرد از تفسير اين آيه، حضرت فرمود كه: حسنه در اين آيه شناختن امام است، و اطاعت او اطاعت خداست. (2) و به روايت ديگر فرمود كه: حسنه، ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است (3) و به سند معتبر ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: حسنه، ولايت على عليه‌السلام است؛ و سيئه، عداوت و بغض او. (4)

و شيخ طوسى در مجالس روايت كرده است به سند معتبر از عمار ساباطى كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: قبول نمى كند خدا از بندگان اعمال صالحه كه مى كنند هر گاه ولايت امام جور كننده اى اختيار كنند كه از جانب خدا منصوب نشده باشد، ابن ابى يعفور گفت: خدا مى فرمايد (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا) تا آخر آيه، پس چگونه نفع نمى كند عمل صالح از كسى كه ولايت امام جائر داشته باشد،؟ حضرت فرمود: مى دانى حسنه اى كه خدا در اين آيه فرموده است كدام است؟ آن شناختن امام است و اطاعت او، و سيئه كه بعد از اين فرموده است: هر كه بيايد در روز قيامت با ولايت جور كننده اى كه از جانب خدا نباشد و منكر حق ما اهل بيت باشد و انكار كند امامت و ولايت ما را، خدا او را سرنگون در آتش جهنم مى اندازد در روز قيامت.(5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهرة ١/٤١٠. مناقب ابن شهر آشوب ٢/١٢١. عمده ابن بطريق ٧٥و امالى شيخ طوسى ٤٩٣؛ تفسير فرات كوفى ٣١٢؛ شواهد التنزيل ٥٦٢-٥٤٩ فرائد المسطين ٢/٢٩٧-٢٩٩.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/٤١١.

3- تاويل الآيات الظاهرة ١/٤١١.

4- تاويل الايات الظاهرة ١/٤١١.

5- امالى شيخ طوسى ٤١٧.

آيه دوم: (وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) (1) يعنى ن هر كه كسب كند عمل نيكوئى را زياد مى گردانيم از براى او نيكى او را.

ثعلبى و غير او از مفسران از حضرت امام حسن عليه‌السلام و ابن عباس و ديگران روايت كرده اند: اقتراف حسنه، محبت و ولايت اهل بيت عليه‌السلام است از آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.(2)

و عامه و خاصه روايت كرده اند كه: حضرت امام حسن عليه‌السلام بعد از صلح با معاويه خطبه اى خواند و در آن فرمود كه: ما از اهل بيتيم كه خدا واجب گردانيده بر هر مسلمانى محبت و مودت ما را، پس فرمود: (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) و فرموده است (وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) ، محبت ما اهل بيت است. (3)

آيه سوم: (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ) (4) يعنى: برابر نيتست نيكوئى و نه بدى. از حضرت كاظم عليه‌السلام منقول است كه:مائيم حسنه وبنى اميه سيئه اند، (5) زيرا كه منشا اسرار ائمه عليه‌السلام است. (6)

آيه چهارم: (فاما فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٩﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ) (7) للعسرى مفسران گفته اند:يعنى اما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شورى: ٢٣.

2- تفسير قرطبى ١٦/٢٤. تفسير الدر المنثور ٦/٧. تفسير روح المعانى ١٣/٣٣. مناقب ابن المغازلى ٢٦٣؛ شواهد التنزيل ٢/٢١٢)-٢١٥. ينابيع المودة ١/٣٥٥.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٦. ينابيع المودة ٢/٣٥٨-٣٥٩. امالى شيخ طوسى ٢٧٠ مقاتل الطالبين ٥٢. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٥. و براى اطلاع از مصادر عامه رجوع شود به احقاق الحق ١١/١٨٢. و در هيچكدام از اين مصادر ذكرى از صلح امام عليه السلام با معاويه نيامده است.

4- سوره فصلت: ٣٤.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٠.

6- محاسن ١/٤٠٠. كافى ٢/٢١٨. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٠.

7- سوره ليل: ٥-١٠.

آن كه عطا كند اموال خدا را و بپرهيزد از معصيت خدا و تصديق كند به حسنى يعنى به كلمه نيكوتر يا وعده نيكوتر، پس زود باشد كه او را مهيا گردانيم براى امرى كه مؤ دى به آسانى و راحت مى شود كه دخول بهشت باشد؛ و اما كسى كه بخل ورزد به مال خدا و مستغنى شود به شهوات دنيا از نعيم آخرت و تكذيب كند به حسنى كه گذشت، پس زود باشد كه مهيا كنيم از براى او طريقه اى را كه مؤ دى به دشوارى باشد كه دخول جهنم است،.

و احاديث بسيار روايت شده است:مراد به حسنى در هر دو موضع ولايت است چنانچه در تفسير على بن ابراهيم و در بصائر الدرجات از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است، (1) و در تاويل الآيات از آن حضرت روايت كرده است كه در تفسير آيات اين سوره فرموده: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ) يعنى:پس اما كسى كه عطا كند خمس آل محمد را، (وَاتَّقَىٰ) يعنى:و بپرهيزد از دوستى و ولايت طواغيت يعنى خلفاى جور و ائمه باطل، (وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ) و تصديق كند به ولايت و امامت ائمه حق، (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ) پس اراده نمى كند هيچ امرى از امور خير را مگر آنكه به توفيق خدا ميسر مى گردد از براى او، (وَأَمَّا مَن بَخِلَ)، يعنى:هر كه بخل ورزد به خمس و ندهد، (وَاسْتَغْنَىٰ) يعنى:مستغنى گردد براى خود از دوستان خدا كه ائمه حقند و در علم رجوع به ايشان نكند، (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ) و تكذيب كند به ولايت ائمه حق، (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ) يعنى اراده نمى كند هيچ شر و بدى را مگر آنكه ميسر مى گردد از براى او، (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى) (2) و زود باشد كه دور كرده شود از آتش جهنم كسى كه پرهيزكارتر است، حضرت فرمود:مراد از پرهيزكارتر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و هر كه متابعت او نمايد ره همه اقوال و افعال، (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ) (3) يعنى: آن كه مى دهد خود را يا آنكه زكات مى دهد يا آنكه براى تزكيه نفس و مال خود مى دهد نه از براى ريا و سمعه، حضرت فرمود:مراد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٤٢٢ بصائر الدرجات ٥١٢.

2- سوره ليل:١٢٧.

3- سوره ليل:١٨.

حضرت امير عليه‌السلام است كه در ركوع زكات داد، (وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ) (1) يعنى:نيست هيچكس را نزد او نعمتى و منتى كه مكافات كرده شود حضرت فرمود:مراد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه هيچكس را نزد او نعمتى نيست كه جزا دهد و نعمت او جارى است بر همه خلق. (2)

و فرات بن ابراهيم روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير وكذب بالحسنى يعنى:تكذيب كند به ولايت على عليه‌السلام، (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ) يعنى:براى آتش جهنم، (وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ) (3) يعنى:فائده نمى بخشد او را ماپروردگار او چون بميرد به جهنم درافتد حضرت فرمود:يعنى فائده نمى بخشد علمش چون بميردإِنَّ (عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ) (4) حضرت فرمود كه:در قرائت اول اهل بيت چنين است (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ) (5) يعنى:بدرستى كه على و ولايت او هدايت است، (فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ) (6) يعنى:پس مى ترسانيم شما را از آتش كه زبانه زند حضرت فرمود:مراد از آن آتشى كه زبانه زند حضرت قائم عليه‌السلام است در وقتى كه قيام نمايد به شمشى از هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را بكشد، (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ) (7) فرمود: يعنى نمى سوزد مگر كسى كه تكذيب كند به ولايت و روى بگرداند از او، وسيجنبها الاتقى الذى يؤ تى ماله يتزكى فرمود:يعنى دور كرده مى شود از آن آتش مؤ منى كه علم را عطا مى كند به اهلش، و ما لاحد عنده من نعمة تجزى (يعنى:نيست هيچكس را نزد او منتى كه مكافات كرده شود، (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ) (8) فرمود:يعنى از براى محض تقرب به خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ليل:١٩.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٠٩.

3- سوره ليل:١١.

4- سوره ليل:١٢.

5- و اين قرائت در تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٠٨. ذكر شده است.

6- سوره ليل:١٤.

7- سوره ليل:١٦ و ١٥.

8- عبارت داخل كروشه براى تكميل مطلب از متن عربى روايت اضافه شدند.

مى كند، (وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ) (1) فرمود:يعنى زود باشيد كه راضى شود چون ببيند ثواب خدا را. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ليل:٢١.

2- تفسير فرات كوفى ٥٦٧-٥٦٨.

### فصل هفدهم در بيان آنكه نعمت و نعيم در آيات كريمه مفسر است به ولايت اهل بيت عليه‌السلام، و بيان آنكه ولايت ايشان اعظم نعم است و در اين باب آيات بسياراست

آيه اول: (الم تر الذين نعمة الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار \* جهنم يصلونها و بئس القرار (1) يعنى: آيا نديدى و نظر نكردى بسوى آنان كه تبديل كردند شكر نعمت خدا را به كفران و فرود آوردند قوم خود را به سوى هلاكت كه آن جهنم است، مى سوزند به آن و بد قرارگاهى است جهنم.

بدان كه اكثر مفسران گفته اند كه:مراد قريشند كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نعمتى بود، به عوض شكر اين نعمت، كفران اختيار كردند و با او در مقام محاربه و عداوت درآمدند، و اين تفسير را از حضرت امير عليه‌السلام و ابن عباس و ابن جبير روايت كرده اند. (2)

و بعضى گفته اند:اصل نعمت را بدل به كفر كردند، زيرا كه چون كفران نعمت كردند نعمت از ايشان مسلوب شد و كفر با ايشان ماند. (3)

و صاحب كشاف و ساير مفسران از حضرت امير عليه‌السلام و از عمر روايت كرده اند كه:اين آيه در شان دو فاجرترين قريش نازل شد كه فرزندان اميه اند و فرزندان مغيره، اما بنى اميه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ابراهيم:٢٩ و ٢٨.

2- تفسير تبيان ٦/٢٩٤. تفسير طبرى ٧/٤٥٢-٤٥٥.

3- تفسير تبيان ٦/٢٩٤. مجمع البيان ٣/٣١٥.

پس مهلت يافتند تا وقتى كه مقدر شده است براى فناى ايشان، و اما بنو مغيره پس كفايت شر ايشان شد در جنگ بدر - زيرا كه ابوجهل و خويشان او در روز بدر كشته شدند - و اين حديث را عياشى و ديگران نيز به سندهاى بسيار روايت كرده اند. (1)

و على بن ابراهيم به سند كالصحيح روايت كرده است كه:از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدند از تفسير اين آيه، فرمود:نازل شد در شان دو فاجرترين قريش از بنى اميه و بنيه مغيره، اما بنى مغيره، پس خدا همه ايشان را هلاك كرد در روز بدر، اما بنى اميه پس ماندند تا مدتى، پس فرمود:مائيم نعمت خدا كه انعام كرده است به آن بر بندگانش و به ما رستگار مى شود هر كه رستگار مى شود. (2)

و كلينى به سند معتبر از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است:كه چرا آن گروهى كه سرزنش مى كنند حضرت رسول را و از وصى او رو مى گردانند و به جانب ديگر مى روند نمى ترسند كه عذاب ايشان نازل گردد؟ پس حضرت اين آيه را تلاوت فرمود و گفت:نعمت خدا كه انعام كرده است به آن بر بندگانش و به بركت ما مى رسد به نعيم الهى كه مى رسد در قيامت. (3)

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود:مراد به اين آيه جميع قريشند كه دشمنى كردند با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و با او جنگ كردند و انكار امامت وصى او كردند. (4)

و به سند معتبر ديگر روايت كرده كه:از آن حضرت پرسيدند از تفسير اين آيه، حضرت فرمود:سنيان چه مى گويند در اين آيه؟ راوى گفت:مى گويند:در شان بنى اميه و بنى مغيره نازل شده است، حضرت فرمود:بخدا سوگند كه در حق جميع قريش نازل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير كشاف ٢/٥٥٥ تفسير طبرى ١/٤٥٢)-٤٥٥ تفسير الدر المنثور ٤/٨٤. تفسير عياشى ٢/٢٢٩. ٢٣٠ تفسير فرات كوفى ٢٢١.

2- تفسير قمى ٢/٣٧١ تفسير برهان ٢/٣١٦.

3- كافى ١/٢١٧. تاويل الايات الظاهرة ١/٢٤٥.

4- كافى ١/٢١٧. تاويل الايات الظاهرة ١/٢٤٥.

شده است، حق تعالى خطاب كرد پيغمبرش را كه:من فضيلت دادم قريش را بر ساير عرب و تمام كردم بر ايشان نعمت خود را و پسنديم اسلام را از براى دين ايشان و فرستادم بسوى آنها رسولى پس بدلا نمودند نعمت مرا به كفر و درآوردند قوم خود را به دار هلاكت كه جهنم است. (1)

و در صحيفه كامله به روايت حسن از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:خدا پيغمبرش را خبر داد به آنچه به اهل بيت آن حضرت و دوستان و شيعيان ايشان خواهد رسيد از بنى اميه در ايام پادشاهى آنها، پس خدا فرستاد (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا) تا آخر آيه؛ و نعمت خدا، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و اهل بيت او عليه‌السلام، محبت ايشان ايمان است و داخل بهشت مى گرداند، و بغض و دشمنى ايشان كفر و نفاق است و داخل جهنم مى گرداند. (2)

آيه دوم: (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (3) يعنى: پس سوال كرده مى شويد در روز قيامت از نعمتها كه در دنيا به آنها متنعم بوديد، چنين گفته اند اكثر مفسران كه:مراد از نعيم، جميع نعمتهاى دنيا است؛ و بعضى گفته اند ايمنى و صحبت بدن است؛ (4) و از حضرت باقر و حضرت صادق عليه‌السلام نيز اين را روايت كرده اند. (5)

و شيخ طبرسى و عياشى و قطب راوندى در دعوات روايت نموده اند كه:ابوحنيفه از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كرد از تفسير اين آيه، حضرت فرمود: نعيم به اعتقاد تو چيست؟ گفت:خوردنى از طعام و آب سرد، حضرت فرمود:اگر خدا تو را باز دارد در پيش خود در روز قيامت تا سوال كند از تو از هر طعامى كه خورده اى و هر آشاميدنى كه آشاميده اى هر آينه بسيار بايستى نزد خدا. گفت:پس نعيم چيست فداى تو شوم؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٨/١٠٣ و در آنجا از امام باقر عليه السلام سوال شده است ؛ تفسير عياشى ٢/٢٢٩.

2- صحيفه سجاديه ٥٨.

3- سوره تكاثر:٨.

4- تفسير تبيان ١٠/٤٠٣. تفسير قرطبى ١٧٧ و ٢٠/١٧٦؛ تفسير ابن كثير ٤/٤٧٨.

5- مجمع البيان ٥/٥٣٤.

حضرت فرمود:ما اهل بيت، نعميم كه انعام كرده است خدا به ما بر بندگان و به ما الفت داده است ميان ايشان بعد از آنكه مختلف بودند، و به ما دلهاى ايشان را صاحب الفت گردانيده است و ايشان را برادران گردانيده است بعد از آنكه دشمنان يكديگر بودند، بو به ما هدايت نموده است ايشان را بسوى اسلام، و اين است نعمتى كه منقطع نمى شود و خدا سؤ ال نمى كند از آنها از حق نعمتى كه بر آنها انعام كرده و آن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و عترت او. (1)

و در عيون اخبار رضا روايت كرده ابراهيم بن عباس كه:روزى جمعى در خدمت حضرت على بن موسى عليه‌السلام بوديم، آن حضرت فرمود كه:در دينا نعيم حقيقى نيست، يكى از علماى عامه كه در آن مجلس حاضر بود گفت:پس قول خدا كه مى فرمايد (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) آيا اين نعيم كه آب سرد است در دنيا نيست؟ حضرت به آواز بلند فرمود كه:شما چنين تفسير مى كنيد آيه را و بر چند قسم تعبير كرده ايد: جمعى گفته اند آب سرد است؛ و بعضى گفته اند طعام لذيذ است؛ و بعضى گفته اند خواب نيكو است؛ بدرستى كه خبر داد پدرم از پدرش ابى عبدالله عليه‌السلام كه اين اقوال شما نزد جدم حضرت صادق عليه‌السلام مذكور شد در تفسير اين آيه، پس آن حضرت به غضب آمده گفت:خدا سوال نمى كند بندگانش را از آنچه تفضل كرده است بر ايشان و منت نمى گذارد به اين نعمتها بر ايشان و منت گذاشتن به نعمت از مخلوقين قبيح است، پس چگونه به خداوند خالق مهربان نسبت توان داد چيزى را كه مخلوقات به آن راضى نباشند كه به ايشان نسبت دهد؟ و ليكن نعيم، محبت ما اهل بيت و اقرار به امامت ماست، خدا سوال مى كند از آن بعد از سوال از توحيد و نبوت، زيرا كه اگر بنده وفا كند به ان اعتماد او را مى رساند به نعمتهاى بهشت كه هرگز زوال ندارد، و بتحقيق كه خبر داد مرا پدرم از پدرانش از على عليه‌السلام كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:يا على! بدرستى كه اول چيزى كه از بنده بعد از مردن سؤ ال مى كند شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله است و آنكه تو امام و آقاى مومنانى به سبب آنچه خدا و من از براى تو قرار داده ايم، پس كسى كه اقرار به اين كند و در دنيا به آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٥/٥٣٥. دعوات راوندى ١٥٨؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٥٢.

اعتقاد داشته باشد مى رود به سوى نعيمى كه هرگز زايل نگردد.

ابوذكران كه يكى از راويان اين حديث است گفته است كه:بعد از شنيدن اين حديث چون مشغول لغت و اشعار بودم، نقل اين حديث نكردم، پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شبى در خواب ديدم كه مردم بر او سلام مى كردند و جواب مى فرمود، چون من سلام كردم جواب نفرمود، گفتم:مگر من از اين امت شما نيستم يا رسول الله؟ فرمود:بلى هستى و ليكن خبر ده مردم را به حديث نعيم كه شنيدى از ابراهيم. (1)

و شيخ طوسى در مجالس از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه:مراد از نعيم كه سوال مى كنند از آن، ولايت است. (2)

چنانچه در جاى ديگر فرموده (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ) (3) يعنى:بازداريد ايشان را بدرستى كه ايشان سوال كرده مى شوند يعنى سوال از ولايت اهل بيت مى كنند. (4)

و ايضا از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه:سوال مى كنند اين امت را از آنچه خدا بر ايشان انعام كرده به رسوپروردگار خدا 2صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس به اهل بيت او. (5)

و ابن ماهيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:مراد آن نعيمى است كه خدا انعام كرده به آن بر شما به ولايت ما و محبت محمد و آل محمد عليه‌السلام. (6)

و از حضرت امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود:مائيم نعيم در كام مومن، و حنظل در گلوى كافر. (7)

و ايضا روايت كرده است از ابوخالد كابلى كه گفت:به خدمت حضرت باقر عليه‌السلام رفتم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عيون اخبار الرضا ٢/١٢٩.

2- رجوع شود به امالى شيخ طوسى ٢٧٢ كه در آن ما از نعيميم آمده است ؛ تفسير قمى ٣/٤٤٠. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٨.

3- سوره صافات:٢٤.

4- رجوع شود به امالى شيخ طوسى ٢٩٠ كه در آن ولايت على بن ابى طالب عليه السلام آمده است.

5- تفسير قمى ٢/٤٤٠.

6- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٥١.

7- تاويل الايات الظاهرة ٢/٨٥١.

پس فرمود طعامى از براى من آوردند كه هرگز بهتر از آن طعامى نخورده بودم، پس فرمود:اى ابوخالد! چگونه ديدى طعام ما را؟ گفتم بسيار نيكو بود اما آيه اى از قران را به يادم آوردم كه به من ناگوار شد، فرمود:كدام است؟ من آيه را خواندم، حضرت فرمود كه بخدا سوگند كه هرگز از اين طعام سوال نخواهند كرد، پس خنديد دندانهاى مباركش نمايان شد و فرمود:مى دانى كه كدام است نعيم؟ گفتم نه فرمود:مائيم نعيمى كه كه سوال كرده خواهيد شد از آن. (1)

و در مناقب از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه:نعيم، امنيت و صحت است و ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام؛ و در روايت ديگر از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:نعيم، ولايت جناب امير عليه‌السلام است. (2)

و در كافى به سند معتبر از ابوحمزه ثمالى روايت كرده كه گفت:با جماعتى در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بوديم، پس طعامى حاضر كرد ما هرگز مانند آن را نديدهى بوديم در لذت و خوشبوئى، و خرمايى آوردند كه از غايت صفا و نيكوئى و لطافت روى خود را در آن مى توانستيم ديد، پس مردى گفت:كه از شما سوال خواهند كرد از اين نعيمى كه تنعم مى كنيد به آن نزد فرزند رسول خدا، حضرت فرمود:خدا كريمتر و بزرگوارتر است از آنكه طعامى را به شما بدهد و بر شما حلال گرداند پس در قيامت سوال از آن بكند و ليكن سوال از شما مى كند از آنچه انعام كرده است به آن بر شما به محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (3)

و حضرتب باقر عليه‌السلام نيز نزديك به اين مضمون را روايت كرده است و در آخرش فرمود:سوال نمى كند خدا مگر از دين حقى كه شما بر آن هستيد. (4) و بر اين مضامين احاديث بسيار است.

و در بعضى از روايات عامه وارد شده است كه:از پنج چيز سوال مى كنند:از سيرى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٥١.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٢/١٧٥.

3- كافى ٦/٢٨٠.

4- كافى ٦/٢٨٠.

شكم و آب سرد، و خواب لذيذ، و خانه ها كه در زير آنها باشيد، و از اعتدال خلقت كه در آن عيبى نباشد. (1)

آيه سوم: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) (2) يعنى:كامل گردانيد بر شما نعمتهاى خود را بعضى ظاهر و بعضى باطن.

و بعضى از قرا نعمته را بعه تاء خوانده اند و بعضى به صيغه جمع و اضافه به ضمير خوانده. (3)

و نعمت ظاهره، بعضى گفته اند آن است كه محسوس باشد، و باطنه آن كه معقول باشد و به عقل يابند؛ يا ظاهره آنچه دانند، و باطنه آنچه ندانند. (4) و در اكمال الدين و مناقب به سند معتبر از موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت كرده اند كه:نعمت ظاهره، امام ظاهر است؛ و نعمت باطنه، امام غايب است. (5)

و على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه:نعمت ظاهره، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و آنچه از جانب خدا آورده از معرفت خدا و اقرار به يگانگى او، و نعمت باطنه، ولايت ما اهل بيت است و در دل محبت ما را قرار دادن است، پس بخدا سوگند گروهى اعتقاد نموده اند اين نعمت را ظاهر و باطن و گروهى اعتقاد كرده اند به ظاهر و در باطن اعتقاد نكرده اند، پس خدا اين آيه را فرستاد (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ) (6) يعنى:اى رسول! تو را به اندوه نياورند آنان كه مسارعت و مبادرت مى نمايند در كفر از آنها كه به دهنهاى خود گفتند كه:ايمان آورديم و ايمان نياورده دلهاى ايشان، حضرت فرمود:پس شاد شد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وقت نزول اين آيه به سبب آنكه قبول نمى كند خدا ايمان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فخر رازى ٣٢/٨١-٨٢.

2- سوره لقمان:٢٠.

3- تفسير طبرى ١٠/٢١٧-٢١٨. تفسير كشاف ٣/٤٩٩.

4- تفسير بيضاوى ٣/٣٥٩.

5- كمال الدين ٢/٣٦٨. مناقب ابن شهرآشوب ٤/١٩٥.

6- سوره مائده:٤١.

آنها را مگر به اعتقاد ولايت و محبت ما. (1)

آيه چهارم: (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) (2) يعنى:پس به كداميك از نعمتهاى پروردگارخود تكذيب مى كنيد و نسبت به دروغ مى دهيد اى گروه جن و انس؟

على بن ابراهيم در تفسير گفته است كه:اين خطاب در ظاهر با جن و انس است و در باطن با ابوبكر و عمر است. (3). از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:معنى آيه آن است كه:به كداميك از اين دو نعمت كافر مى شويد، به محمد يا به على؟ (4)

و به روايت كلينى:آيا به پيغمبر كافر مى شويد يا به وصى او؟ (5)

و به روايت ابن ماهيار:به كداميك از دو نعمت من تكذيب مى كنيد، به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يا به على عليه‌السلام كه من به ايشان انعام كرده ام بر بندگان. (6)

و كلينى به سند معتبر روايت كرده است كه:حضرت صادق عليه‌السلام اين آيه را تلاوت نمود (فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (7) يعنى:پس به ياد آورديد نعمتهاى خدا را شايد رستگار شويد، پس حضرت فرمود:مى دانيد آلاء خدا چيست؟ رواى گفت:نه، حضرت فرمود:مراد عظيمترين نعمتهاى خداست بر خلق و آن ولايت ماست. (8) مترجم گويد:اگر چه ظاهرا اين خطاب به امتهاى گذشته است، اما چون ذكرش براى تنبيه اين امت است پس مصداقش در اين امت، ولايت اهل بيت است، با آنكه احاديث وارد شده كه جميع امتها مكلف بوده اند به ولايت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت عليه‌السلام.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٦٥-١٦٦.

2- سوره رحمن.

3- تفسير قمى ٢/٣٤٤.

4- تفسير قمى ٢/٣٤٤.

5- كافى ١/٢١٧.

6- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٣٣.

7- سوره اعراف:٦٩.

8- كافى ١/٢١٧.

آيه پنجم: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ) (1) يعنى:مى شناسيد نعمت خدا را پس انكار مى كنند آن را و اكثر ايشان كافرانند.

على بن ابراهيم گفته است كه:نعمت خدا، ائمه عليه‌السلام اند. (2)

و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:چون آيه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (3) در امامت حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام نازل شد، جمع شدند گروهى از منافقان اصحاب رسول خدا در مسجد مدينه و با يكديگر گفتند:چه مى گوئيد در اين آيه؟ بعضى از ايشان گفتند:اگر كافر شويم به اين آيه بايد كافر شويم به بسيارى از آيات قرآن، و اگر ايمان آوريم به اين آيه باعث مذلتن ماست كه فرزند ابوطالب را بر ما مسلط گرداند، پس گفتند:ما مى دانيم كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صادق است در آنچه مى گويد وليكن ولايت امر را قبول مى كنيم و اطاعت نمى كنيم على را در آنچه ما را به آن امر مى كند، پس اين آيه نازل شد ي(عْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا) يعنى مى شناسند ولايت على عليه‌السلام را پس انكار مى كنند آن را و اكثر ايشان كافرند به ولايت على عليه‌السلام. (4)

آيه ششم: (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ) (5) يعنى:بگو - يا محمد-: به فضل خدا و رحمت او پس به اين شاد شوند، اين بهتر است از آنچه جمع مى كنند از اموال دنيا.

و ابن بابويه در مجالس به سند معتبر از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه:روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سواره بيرون آمد و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام پياده همراه بود، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه:اى ابوالحسن! بايد هر وقت كه من سوار باشم تو هم سوار شوى و چون پياده روم تو هم پياده روى و چون من بنشينم تو هم بنشينى مگر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل:٨٣.

2- تفسير قمى ١/٣٨٨.

3- سوره مائده:٥٥.

4- كافى ١/٤٢٧.

5- سوره يونس:٥٨.

آنكه در حدى از حدود الهى بوده باشد كه به ناچار باشد تو را از ايستادن و نشستن در آن، و خدا گرامى نداشته مرا به كرامتى مگر آنكه تو را به مثل آن گرامى داشته، و مخصوص گردانيده خدا مرا به پيغمبرى و رسالت و تو را ياور و معين من گردانيده ات و در آن قيمام مى نمائى به حدود خدا و كارهاى صعب و دشوار، سوگند ياد مى كنم كه انكار كند تو را، و اقرار به پيغمبرى من نكرده است كسى كه انكار امامت تو كند، و ايمان به خدا ندارد كسى كه كافر شود به تو، بدرستى كه فضل تو از فضل من است و فضل من از فضل خداست و اين است معنى قول پروردگار من (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ) تا آخر آيه، پس فضل خدا پيغمبرى پيغمبر شما و رحمت خدا ولايت على است، (فَبِذَٰلِكَ) فرمود كه:يعنى به نبوت و ولايت، (فَلْيَفْرَحُوا) يعنى:بايد كه شاد شوند شيعه، (هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ) يعنى:اين بهتر است از آنچه جمع مى كنند مخالفان شيعه از زن و مال و فرزند در دار دنيا، يا على! تو آفريده نشده اى مگر براى آنكه عبادت كرده شود پروردگاراتو و از براى آنكه به تو دانسته شود معالم دين و به بركت تو به اصلاح آيد راههاى مندرس شده، و بتحقيق كه گمراه است هر كه گمراه شود از ولايت تو و هرگز هدايت نمى يابد بسوى خدا كسى كه هدايت نيابد بسوى تو و بسوى ولايت تو و اين است معنى قول پروردگارمن (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ) (1) يعنى:بدرستى كه من آمرزنده ام مر كسى را كه توبه كند و ايمان بياورد و عمل شايسته كند پس هدايت بيابد، حضرت فرمود كه:يعنى هدايت بيابد بسوى ولايت تو، و بتحقيق كه مرا امر كرد پروردگارمن كه واجب گردانم از حق تو آنچه واجب شده از حق من و بدرستى كه فرض و واجب است حق تو بر هر كه ايمان آورد به من، اگر تو نمى بودى دشمن خدا شناخته نمى شد، و كسى كه خدا را با ولايت تو ملاقات نكن با هيچ چيز از دين و ايمان خدا را ملاقاات نكرده و بى ايمان از دينا رفته است، و بدرستى كه خدا بسوى من فرستاد (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ) (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طه:٨٢.

2- سوره مائده:٦٧.

يعنى:اى رسول! برسان آنچه نازل شده بسوى تو از جانب پروردگار تو فرمود كه:يعنى در ولايت تو يا على، (وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) (1) يعنى:و اگر نكنى پس نرسانيده اى رسالت خدا را، حضرت فرمود كه:اگر نمى رسانيدم آنچه را كه مامور شده بودم به آن از ولايت تو هر آينه حبط مى شد عمل من، و هر كه خدا را ملاقات كند بغير ولايت تو پس بتحقيق كه حبط مى شود عملهاى او در قيامت و دور خواهد بود از رحمت خدا و آنچه كه مى گويم در حق تو گفته پروردگار من است كه در حق تو فرستاده است. (2) و كلينى از امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه:يعنى ولايت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آل محمد بهتر است از آنچه جمع مى كنند مخالفان از دنياى ايشان. (3) و عياشى نيز اين مضمون را از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده است. (4)

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه:فضل، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و رحمت امير المومنين عليه‌السلام است، بايد مكه به اين فرح كنند شيعيان ما كه اين بهتر است از آنچه داده شده است به دشمنان ما از طلا و نقره. (5) آيه هفتم: (فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ) (6) يعنى: اگر نه فضل خدا بود بر شما و رحمت او هر آئينه بوديد از زياناكاران.

عياشى به دو سند از حضرت صادق و باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه:فضل خدا، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و رحمت خدا، ولايت ائمه عليه‌السلام است. (7)

آيه هشتم: (مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا) (8) يعنى:آنچه بگشايد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مائده:٦٧.

2- امالى شيخ صدوق ٣٩٩. ٤٠٠ تاويل آيات الظاهرة ١/٢١٦-٢١٧.

3- كافى ٢/٤٢٣. تاويل آيات الظاهرة ١/٢١٥.

4- تفسير عياشى ٢/١٢٤.

5- تفسير قمى ١/٣١٢.

6- سوره بقره:٦٤.

7- تفسير عياشى ١/٢٦٠.

8- سوره فاطر:٢.

خدا از براى مردمان از رحمتى، پس بازگيرنده نيست مر او را.

ابن ماهيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:مراد از رحمت، علوم و حكمتهاست كه خدا بر زباتن امام عليه‌السلام جارى مى گرداند از براى هدايت مردم. (1)

آيه نهم: (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) (2) يعنى:اگر مى خواست خدا هر آينه مى گردانيد همه خلق را گروهى يكتا بر يك ملت - بر سبيل الجاء و اضطرار - وليكن داخل مى كند هر كه را مى خواهد در رحمت خود و ستمكاران را نيست مر ايشان را دوستى و نه ياورى در قيامت.

على بن ابراهيم گفته است:يعنى اگر مى خواست همه خلق را معصوم مى گردانيد مانند ملائكه، و مراد از ظالمون، ستمكاران بر آل محمدند. (3)

و محمد بن العباس از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:مراد از رحمت، ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام است. (4)

آيه دهم: (وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ) (5) يعنى:و زياد مى كند آنها را از فضل خود. در مناقب از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:مراد به فضل، ولايت آل محمد عليه‌السلام است. (6)

آيه يازدهم: (وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ) (7) يعنى: و خدا مخصوص مى گرداند به رحمت خود هر كه را مى خواهد. ديلمى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:مخصوص به رحمت خدا، پيغمبر خداست و وصى او صلوات الله عليهما، بدرستى كه خدا صد رحمت خلق كرده است، نود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل آيات الظاهرة ٢/٤٧٨-٤٧٩.

2- سوره شورى:٨.

3- تفسير قمى ٢/٢٧٢)-٢٧٣.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٤٢-٥٤٣.

5- سوره نساء:١٧٣.

6- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٤٥٤. و روايت در آنجا از امام باقر عليه السلام نقل شده است.

7- سوره بقره:١٠٥.

و نه رحمت را نزد خود ذخيره كرده است براى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام و عترت ايشان، و يك رحمت را پهن كرده است بر ساير موجودات. (1)

آيه دوازدهم:در مناقب از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت نموده است در تفسير (ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ) (2) و قول حق تعالى (وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) (3) كه ترجمه آيه اولى آن است كه:اين فضل خداست مى دهد به هر كه مى خواهد، و ترجمه آيه ثانيه آن است كه:آرزو نكنيد آنچه را خدا تفضيل داده است به آن بعضى از شما را بر بعضى، فرمودند كه:اين دو آيه در شان اهل بيت نازل شده است. (4)

آيه سيزدهم: (وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (5) يعنى: و از براى آنكه خدا را به بزرگى ياد كنيد به آنچه شما را هدايت نموده است و شايد شما شكر كنيد.

در محاسن روايت كرده است كه:مراد از شكر، معرفت - اصول دين - است (6) يا معرفت ولايت ائمه عليه‌السلام است.

و ايضا در تفسير اين آيه (وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ) (7) يعنى:خدا نپسنديده است براى بندگانش كفر را، و اگر شكر نمائيد او را مى پسندد آن را از براى شما، كه فرمود:كفر:مخالفت ائمه كردن است؛ و مراد از شكر، ولايت ائمه و يا معرفت ايشان است. (8)

آيه چهاردهم: (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) (9) در تاويل الآيات روايت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ١/٧٧ به نقل از ديلمى.

2- سوره مائده:٥٤؛ سوره جمعه:٤.

3- سوره نساء:٣٢.

4- مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١٩.

5- سوره بقره:١٨٥.

6- محاسن ١/٢٤٦.

7- سوره رمز:٧.

8- محاسن ١/٢٤٧.

9- سوره واقعه:٨٢.

كرده است كه:يعنى شكر شما آن نعمتى را كه روزى كرده است خدا به شما و منت گذاشته است بر آن به شما به محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنكه تكذيب مى كنيد به وصى او على بن ابيطالب عليه‌السلام؟ فلولا اذا بلغت الحلقوم \* و انتم حينئذ تنظرون (1) یعنی: پس چرا در وقتی که جان برسد به گلو در وقت مرگ و شما در آن هنگام می‌نگرید و نظر می‌کنید به وصیّ او امیر المؤمنین عليه‌السلام که بشارت می‌دهد دوست خود را به بهشت و دشمن خود را به جهنم، (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ) (2) فرمود که: یعنی من نزدیکترم بسوی امیر المؤمنین عليه‌السلام از شما، (وَ لکِنْ لا تُبْصِرُونَ) (3) لكن شما نمى بينيد (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره واقعه:٨٤ و ٨٣.

2- سوره واقعه:85.

3- سوره واقعه:85.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٤٤.

### فصل هيجدهم در بيان اخبارى است كه در تاويل شمس و قمر و نجوم و بروج وامثال آنها به ائمه عليه‌السلام وارد شده است

على بن ابراهيم از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت نموده است كه:در تاويل آيات سوره الرحمن (الرَّحْمَٰنِ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ) فرمود كه:يعنى خداوند رحمان تعليم كرد به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرآن را.

(خَلَقَ الْإِنسَانَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) فرمود كه:يعنى تعليم كرد اميرالمؤ منين عليه‌السلام را از آنچه مردم به آن محتاجند.

(الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ) فرمود كه:يعنى آن دو ملعون كه مخالفان آفتاب و ماده اند خود مى دانند در عذاب خدا خواهند بود.

(وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ) يعنى:نجم و شجر سجده مى كنند، يعنى عبادت خدا مى كنند، و مراد به نجم، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و شايد بنابراين شجر كنايه از ائمه عليه‌السلام بوده باشد.

(وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) يعنى:آسمانها را بلند كرد و قرار داد ترازوا را كه چيزها را بسنجد، فرمود كه:سماء كنايه از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه حق تعالى او را بالا برد بسوى خود، و ميزان كنايه از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام است كه ترازون عدالت است و حق تعالى از براى خلق نصب نموده است.

(أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ) كه طغيان مكنيد در ترازو، فرمود كه:يعنى معصيت امام نكنيد.

(وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ) فرمود كه:يعنى برپا داريد امام عادل را، (وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ) فرمود كه:يعنى حق امام را كم مكنيد و ستم ننمائيد بر(1) او. (2)

و ايضا به سند موثق از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تاويل قول الهى (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ) (3) يعنى:پروردگاردو محل آفتاب برآمدن و دو محل آفتاب فرو رفتن، يكى در زمسان يكى در تابستان، حضرت فرمود:دو مشرق كنايه است از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمومنين عليه‌السلام كه انوار علوم ربانى از ايشان ساطع مى گرددت و دو مغرب كنايه است از حسنين عليه‌السلام (4) كه انوار در ايشان مجتمع مى گردد و همچنين هر امام ناطقى علومش پنهان مى گردد در امام صامتى كه بعد از او مى باشد.

و در تاويل الآيات از آن حضرت روايت نموده است در تاويل اين آيه (فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ) (5) يعنى:پس قسم نمى خورم يا البته قسم مى خورم به پروردگار محل آفتاب بر آمدنها و محل آفتاب فرو رفتنها، فرمود كه:مشرقها پيغمبرانند، و مغربها اوصياى آنهايند. (6)

و على بن ابراهيم روايت كرده است از آن حضرت در تفسير آيه كريمه (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ) (7) يعنى:قسم به آسمان و ستاره كه در شب ظاهر مى شود، و چه چيز خبر داده است تو را كه طارق چيست؟ ستاره است بسيار روشن حضرت فرمود كه:سماء در اينچا كنايه از حضرت امير عليه‌السلام و طارق آن روح القدس است كه با ائمه عليه‌السلام مى باشد و از جانب خدا مى آورد بسوى امام علومى را كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آياتى كه از ابتداى فصل آورده شدند آيات ١)-٩ سوره رحمن مى باشند.

2- تفسير قمى ٢/٣٤٣.

3- تفسير قمى ٢/٢٤٣.

4- تفسير قمى ٢/٣٤٤.

5- سوره معارج:٤٠.

6- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٢٥.

7- سوره طارق1-3

حادث مى شود در روز و شب و ايشان را حفظ مى كند از خطا و ستاره روشن كنايه است از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (1)

مترجم گويد:بنابراين تاويل شايد حمل در آيه به سبيل مجاز باشد يعنى صاحب نجم ثاقب، يا آنكه چون روج القدس در ايشان به سبب آن حضرت بهم رسيده مجازا بر او حمل نموده باشند.

و ايضا على بن ابراهيم به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده در تفسير سوره (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) (2) يعنى:قسم به آفتاب و روشنى آن در وقت چاشت حضرت فرمود كه:شمس كنايه از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه واضح گردانيد خدا به سبب او از براى مردم دين ايشان را، (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا) (3) يعنى:و قسم به ماه چون از عقب آفتاب طلوع كند حضرت فرمود كه:مراد از قمر، حضرت امير عليه‌السلام است، و همچنان كه نور ماه از آفتاب است علوم آن حضرت از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقتبس گرديده، (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) (4) يعنى:و قسم به روزى در وقتى كه جلا دهد آفتاب را حضرت فرمود كه:مراد به نهار، امام از ذريه حضرت فاطمه عليه‌السلام است كه چونه از او سوال مى كنندد از دين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جلا مى دهد و واضح مى گرداند آن را براى سوال كننده، (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) (5) يعنى:و قسم به شب در وقتى كه بپوشاند آفتاب را حضرت فرمود كه:مراد امامان جورند كه خلافت را از آل رسول غصب نمودند و در مجلسى نشستند كه آل محمد به آن اولى بودند، پس دين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پنهان كردند به ظلم و جور همچنان كه تاريكى شب روشنائى روز را پنهان مى كند، (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) (6) فرمود كه:يعنى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/٤١٥.

2- سوره شمس:١.

3- سوره شمس: ٢.

4- سوره شمس: ٣.

5- سوره شمس:٤.

6- سوره شمس:٧.

قسم به نفس و كسى كه او را آفريده و صورت او را در دست كرده، (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (1) فرمود كه:يعنى شناسانده است و الهام كرده است آن را بدكارى و برپرهيزكارى، پس آن را مخير گردانيده ميان نيك و بد او را، پس اختيار يك طرف كرد، (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) (2) فرمود:يعنى فلاح و رستگارى يافت كسى كه نفس را مطهر و پاكيزه گردانيده از لوث گناهان و صفات ذميمه، (وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (3) و بتحقيق كه خايب و نا اميد گرديد كسى كه اغوا كرد نفس را و گمراه گردانيده آن را. (4)

و در مناقب نيز از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه فرموده اند: (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) حسنين و آل محمد عليه‌السلام است، (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) ابوبكر و عمر و بنواميه اند و هر كه ولايت ايشان داشته. (5)

و در تاويل الآيات به دو سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:شمس كنايه از اميرالمؤ منين عليه‌السلام است، (وَضُحَاهَا) قيام قائم عليه‌السلام است كه حقيت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در آن زمان مانند آفتاب چاشت واضح و بين مى گردد، قمر كنايه از حسنين عليه‌السلام است، (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) قيام قائم عليه‌السلام است، (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) ابوبكر و عمر است كه حقيت حضرت امير عليه‌السلام را پوشانيدند، (وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا) يعنى قسم به آسمان و كسى كه بنا كرده آن را حضرت فرمود كه:آسمان كنايه از رسول خداست كه مردم در علم بسوى او بلند مى شوند، (وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا) يعنى:و قسم به زمين و هر كه مسطح گردانيده است آن را فرمود كه:زمين كنايه از شيعه است به اعتبار تذلل و انقياد ايشان يا به اعتبار حصول منافع و بركات بلا نهايات از ايشان، (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) فرمود كه:مراد مؤ من مستورى است كه به دين حق باشد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شمس:٨.

2- سوره شمس:٩.

3- سوره شمس:١٠.

4- تفسير قمى ٢/٤٢٤.

5- مناقب ابن شهر آشوب ١/٣٤٥.

(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) فرمود كه:يعنى الهام كرده است او را تمييز كردن ميان حق و باطل، (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) فرمود كه:يعنى رستگارى يافت نفسير كه خدا او را پاكيزه گردانيد، و قد خاب من دسيها و بتحقيق كه نااميد شد كسى كه خدا نفس او را پنهان گردانيد به سبب جهالت و فسوق، (و كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) يعنى:تكذيب نمودند قبيله ثمود به سبب طغيان خود فرمود كه:مراد به ثمود گروهى از شيعه اند كه بر خلاف مذهب حق اماميه اند مانند زيديه و امثال ايشان چنانچه در جاى ديگر فرمود: و اما ثمود (فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (1) يعنى:واما طائفه ثمود - كه قوم صالح بودند - پس راه نموديم ايشان را پس دوست داشتند نابينائى را بر هدايت و ايمان، پس فرا گرفت ايشان را صاعقه عذاب خوار كننده به سبب آنچه بودند كه كسب مى كردند فرمود كه:مراد به ثمود، شيعيان گمراهند، و صاعقه عذاب خوار كننده، شمشير حضرت قائم عليه‌السلام است در وقتى كه ظاهر شود؛ (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ) فرمود كه:يعنى به ايشان گفت پيغمبر، (نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا) بداريد و حفظ كنيد ناقه خدا را و آب خوردن آن را فرمود كه:ناقه كنايه است از امامى كه علوم خدا را به ايشان مى فهماند، سقياها يعنى نزد اوست چشمه هاى علمو حكمت، (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا) يعنى: پس تكذيب كردند پيغمبر را پس پى كردند ناقه را پس پوشانيد و محيط گردانيد عذاب را به ايشان پروردگارايشان به گناه ايشان، پس همه را يكسان گردانيد و هلاك نمود، و فرمود كه:مراد، عذاب ايشان در رجعت است، (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا) يعنى:نمى ترسد امام از مثل آنچه در دنيا بر او واقع شده است در رجعت. (2)

مولف گويد:هر تاويلى كه در اين حديث وارد شده است، از تاويلات خفيه غامضه است و مبتنى بر آن است كه سابقا مذكور شد كه خدا قصصى را كه در قرآن ياد فرموده از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فصلت:١٧.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٠٣-٨٠٤.

براى انذار اين امت است از اتيان به امثال آنها يا تحريض ايشان است به عمل كردن به اشتباه آنها.

و ايضا معلوم شد كه آنچه در امم سابقه واقع شده است نظير آن در اين امت واقع مى شود، پس همچنان كه خدا ناقه را براى قوم صالح فرستاد كه آيتى و معجزه اى باشد براى ايشان و از شير آن منتفع گردند و ايشان كفران آن نعمت كردند و ناقه را پى نمومدن و خود را از نعمتهاى دنيا و آخرت محروم كردند، همچنين خدا حضرت امير عليه‌السلام و ساير ائمه را براى اين امت مقرر گردانيد كه معجزه حقيت پيغمبر باشند و آيت خدا شوند در ميان خلق و از بركات علوم ايشان بهره مند گردند و به بركات آنها به حيات معنوى زنده جاويد گردند، ايشان كفران آن نعمتها نمودند و ايشان را شهيد نمودند و از بركات ايشان محروم شدند و به سخط الهى گرفتار شدند و خلفاى جور بر ايشان مسلط گرديدند چنانچه در حديث وارد شده كه:جناب امير عليه‌السلام ناقه الله است؛ (1) و به اسانيد متواتره منقول است كه:قاتل آن حضرت جفت پى كننده ناقه صالح است؛ و شقى ترين پيشينيان، پى كننده ناقه صالح است، و شقى ترين پسينيان، قاتل آن حضرت است (2) و اگر اين تحقيق را درست بفهمى بسيارى از احاديث مشكله را مى توان فهميد.

و در معانى الاخبار به سندهاى بسيار از جابر انصارى و انس بن مالك و ابو ايوب انصارى روايت نموده است كه: روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز صبح را با ما ادا كرد، چون از نماز فارغ شد روى مبارك كريم خود را بسوى ما گردانيد و فرمود:اى گروه مردم! پيروى كنيد آفتاب را، و چون آفتاب پنهان شود چنگ زنيد در ماه و ان را پيروى كنيد، و چون ماه پنهان شود پيروى كنيد زهره را، و چون زهره پنهان شود پيروى كنيد دو ستاره فرقدان را، و چون از تفسير اين سخن سؤ ال نمودند فرمود:منم، آفتاب، و على، برادر من و وصى من و وزير من و قضا كننده قرضهاى من و پدر فرزندان من و جانشين من در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به تاويل آلايات الظاهرة ٨٠٥ و ٨٠٤.

2- كامل الزيارات ٢٦٣؛ مجمع البيان ٥/٤٩٩. اسد الغابة ٤/١٠٩ و ١١٠؛ تايريخ بغداد ٥/١٣٥؛ شواهد التنزيل ٢/٤٣٤.

اهل بيت ماه من است؛ و فاطمه زهرا؛ زهره است؛ و حسنين، فرقدانند. (1)

و فرمود كه:خدا ما را خلق كرده است و ما را به منزله ستاره هاى آسمان گردانيده و هر ستاره اى كه فرو مى رود ستاره اى ديگر طلوع مى كند، و اينها عترت و اهل بيت منند و با قرآن مقرونند و از يكديگر جدا نمى شوند تا در حوض كوثر به من وارد مى شوند. (2)

و ابن ماهيار از ابن عباس روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه:مثل من در ميان شما مثل آفتاب است، و مثل على مثل ماه است، پس چون آفتاب پنهان شود هدايت يابيد به ماه. (3)

و ايضا روايت كرده است كه:حارث اعور از حضرت امام حسين عليه‌السلام پرسيد از تفسير والشمس وضيحها فرمود كه:شمس، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، والقمر اذا تليها حضرت امير عليه‌السلام تالى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است در كمالات بعد از او، والنهار اذا جليها قائم آل محمد عليه‌السلام است كه زمين را پر از عدالت خواهد كرد، والليل اذا يغشيها بنى اميه اند. (4) و ابن عباس روايت نموده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه:خدا مرا به پيغمبرى فرستاد پس آمدم به نزد بنى اميه و گفتم:من رسول خدايم بسوى شما، گفتند:دروغ مى گوئى تو رسول خدا نيستى، پس رفتم بسوى بنى هاشم و گفتم:اى بنى هاشم! من رسول خدايم بسوى شما، پس اميرالمومنين على بن ابى طالب ايمان آورد به من در آشكار و پنهان؛ و ابوطالب مرا حمايت كرد آشكار و ايمان آورد به من پنهان؛ پس خدا جبرئيل را فرستاد كه علم خود را در ميان بنى هاشم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانل الاخبار ١٤٤-١٥٥، و در آن روايات نام ابوايوب يافت نشد، و لى در امالى شيخ طوسى ٥١٦-٥١٧ آمده است ؛ و نيز رجوع شود به فرائد المسطين ٢/١٦ و شواهد التنزيل ٢/٢٨٨ كه در آنجا همين روايت با كمى اختلاف آمده است.

2- امالى شيخ طوسى ٥١٧.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٠٦.

4- تفسير فرات كوفى ٥٦٣. و در آنجا عبارت والليل اذا يغشاها، بنى اميه اند نيامده است.

زد و شيطان علم خود را در ميان بنى اميه زد، پس هميشه ايشان دشمن ما هستند و خواهند بود و شيعيان ايشان دشمن شيعيان ما خواهند بود تا روز قيامت. (1)

(وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) يعنى:امامان از ما اهل بيت مالك زمين خواهند شد در آخر الزمان و پر خواهند كرد زمين را به عدالت، كسى كه اعانت آنها كند مانند كسى است كه اعانت كند موسى را بر فرعون، و كسى كه بر ايشان اعانت كند چنان است كه اعانت كرده باشد فرعون را بر موسى. (2)

و على بن ابراهيم گفته است در تفسير قول حق تعالى (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ) (3) كه:نجم، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، قسم خورده است به آن حضرت در وقتى كه صعود كرد و به معراج رفت. (4)

و كلينى روايت كرده است كه:سوگند ياد كرد به قبض محمد در هنگامى كه از دنياى مفارقت نمود. (5)

و ابن بابويه در امالى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مرض موت عارض شد جمع نزد آن حضرت اهل بيت و اصحاب آن حضرت و گفتند:اگر تو را عارضه موت حادث شود كه خليفه تو خواهد بود در ميان ما؟ حضرت جواب نفرمود؛ و در روز دوم همين سوال را كردند، جواب نفرمود؛ و در روز سوم فرمد كه:فراد ستاره اى از آسمان به خانه يكى از اصحاب من نازل خواهد شد؛ او خليفه و جانشين من خواهد بود.

چون روز چهارم شد هر يك از صحابه در حجره خود نشسته انتظار نزول ستاره مى كشيدند، ناگاه ستاره اى از آسمان جدا شد كه عالم را روشن كرد و در دامن حضرت امير

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٠٦.

2- تفسير فرات كوفى ٥٦٣.

3- سوره نجم:١.

4- تفسير قمى ٢/٣٣٣.

5- كافى ٧/٣٨٠.

المؤ منين عليه‌السلام فرود آمد، پس منافقان گفتند:والله اين مرد گمراه شده است در محبت پس عمش و آنچه در حق او مى گويد به خواهش خود مى گويد، پس نازل شد (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ) سوگند ياد مى كنم به ستاره در هنگامى كه فرود آمد (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ) گمراه نشده صاحب شما و خطا نكرد و (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) و نمى گويد سخن از خواهش نفس خود (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (1) نيتس نطق او مگر وحى كه نازل مى شود بر(2) او

و ابن ماهيار روايت كرده است كه:اين كوا از حضرت امير عليه‌السلام پرسيد از تفسير قول الهى (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ) يعنى:قسم نمى خورم يا مى خورم به ستاره هاى رجوع كننده رونده پنهان شونده حضرت فرمود كه:خنس گروهى اند كه پنهان مى كنند علم اوصياى پيغمبر را و مردم را به مودت غير ايشان خوانند، و جوارى ملائكه اند كه جارى شوند به علم بسوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كنس اوصياى پيغمبرند كه علم او را جاروب كنند و جمع نمايند؛ (وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ) فرمود كه:مراد ظلمت شب است و مثل زده است براى كسى كه به ناحق دعوى امامت برا خود كند، (وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ) (3) فرمود كه:كنايه از علم اوصياء است كه علم ايشان از صبح روشنتر و ظاهرتر است. (4)

و احاديث بسيار وارد شده است در تفسير خنس كه:مراد امامى است كه پنهان مى كند خود را از مردم پس ظاهر مى شود مانند شهاب درخشنده در شب تار. (5)

و خدا مى فرمايد (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) (6) مفسران گفته اند كه:يعنى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آيات اين روايت ، آيات ١-٤ سوره نجم مى باشد.

2- امالى شيخ صدوق ٤٦٨؛ مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٥.

3- آيات اتين روايت ، آيات ١٥-١٨ سوره تكرير مى باشند.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٦٩.

5- كمال الدين ٣٢٥؛ غيبت شيخ طوسى ١٥٩؛ تاويل الايات الظاهرة ٢/٧٧٠ غيبت نعمانى ١٦٨.

6- سوره نحل:١٦.

حق تعالى قرار داد از براى شما علامتى چند در زمين از كوهها و غير آنها كه راها را به آنها بدانند و به ستاره ها هدايت يابند در شبها به ستاره جدى هدايت مى يابند بسوى قبله. (2)

وكلينى و على بن ابراهيم و عياشى و شيخ طوسى در مجالس و ابن شهر آشوب در مناقب و شيخ طبرسى و ديگران احاديث بسيار از حضرت باقر و صادق و رضا عليه‌السلام روايت كرده اند كه:علامات، ائمه عليه‌السلام اند كه نشانهاى راه دينند؛ و نجم، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (2)

و ظاهر اكثر احاديث آن است كه ضمير هم و ضمير يهتدون راجع است به علامات يعنى ائمه عليه‌السلام به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هدايت مى يابند.

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:اين آيه را ظاهرى و باطنى هست، ظاهرش آن است كه به ستاره جدى هدايت مى يابند بسوى قبله در دريا و صحرا زيرا كه آن از جاى خود حركت نمى كند و پنهان نمى شود، و باطنش آن است كه ائمه عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هدايت مى يابند. (3)

و در بعضى از روايات وارد شده است كه:نجم، حضرت امير عليه‌السلام است. (4)

و از حضرت امام رضا عليه‌السلام منقول است كه:حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت امير المؤ منين فرمود:يا على! توئى نجم بنى هاشم. (5)

و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه:خدا ستاره ها را امان اهل آسمان گردانيده، و اهل بيت مرا امان اهل زمين گردانيده. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٣/٣٥٤. تفسير بغوى ٣/٦٤.

2- كافى ٢٠٧ و ٢٠٦ تفسير قمى ١/٣٨٣ تفسير عياشى ٢/٢٥٦ امالى شيخ طوسى ١٦٣؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٩٣؛ مجمع البيان ٣/٣٥٤. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٥٣.

3- تفسير عياشى ٢/٢٥٦ تفسير صافى ٣/١٢٩-١٣٠.

4- تفسير عياشى ٢/٢٥٥. شواهد التنزيل ١/٤٢٥.

5- مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٩٣.

6- مجمع البيان ٣/٣٥٤. مناقب ابن شهر آشوب ١/٣٤٧.

### فصل نوزدهم در بيان آنكه آنها حبل الله المتين و عروة الوثقى وامثال اينهايند؛ و در اين باب آيات بسيار است

آيه اول: (فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (1) يعنى:پس هر كه كافر شود به طاغوت و ايمان آورد به خدا پس بتحقيق كه چنگ زده است به دست آويز محكم كه گسستن نيست آن را و خدا شنوا و دانا است؛ بدان كه طاغوت را اطلاق مى كنند بر شيطان و بت و هر معبودى بغير از خدا و هر پيشوائى در باطل.

و در بسيارى از روايات و زيارات ائمه عليه‌السلام تعبير كرده اند از ابوبكر و عمر عثمان ساير اعداى دين به جبت و طاغوت و لات و عزى، و ابوبكر و عمر را دو صنم قريش ناميده اند. (2)

و از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه:دشمن ما در كتاب خدا، فحشا و منكر و بغى و اصنام و اوثان و جبت و طاغوت است. (3)

و كلينى به سند معتبر موثق از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:عروه وثقى،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره:٢٥٦.

2- رجوع شود به تفسير عياشى ١/٢٤٦؛ كافى ١/٤٢٩ بصائرالدرجات ٣٤ عيون المعجزات ٨٩-٩٠ من لايحضره الفقيه ٢/٥٨٩؛ مصباح المجتهد ٦٦٨ مصباح كفعمى ٤٧٧؛ بحار الانوار ٥٢/١٧٠ و ٨٢/٢٦٠.

3- تاويل الايات الظاهرة ١/١٩.

ايمان است. (1)

و به سند صحيح ديگر روايت كرده است كه:ايمان به خدا يگانه است كه شريك ندارد. (2) وبه سند ديگر در محاسن از آن حضرت روايت نموده است كه:عروه وثقى، توحيد است. (3) و ابن شهر آشوب به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است كه:عروه وثقى، محبت اهل بيت است. (4)

و در عيون اخبار الرضا از آن حضرت روايت نموده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كه خواهد سوار شود در كشتى نجات و متمسك شود به عروة الوثقى و چنگ زند در حبل متين خدا، پس موالات و دوستى كند با على بعد از من و دشمنى كند با دشمنان او پيروى كند امامان هدايت از فرزندان او را. (5)

و ايضا به سندهاى معتبر از آن حضرت روايت نموده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:هر كه دوست دارد كه چنگ زند در عروة الوثقى بايد كه متمسك شود به محبت على عليه‌السلام و اهل بيت من. (6)

و ايضا روايت نموده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:امامان از فرزندان امام حسين عليه‌السلام، هر كه اطاعت آنها كند بتحقيق كه اطاعت خدا كرده است و هر كه معصيت آنها كند معصيت خدا كرده است، ايشانند عروه وثقى و ايشانند وسيله بندگان بسوى خدا.(7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٢/١٤.

2- كافى ٢/١٤.

3- محاسن ١/٣٧٥.

4- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٥.

5- عيون اخبار الرضا ١/٢٩٢. امالى شيخ طوسى ٢٦؛ شواهد التنزيل ١/١٦٨ با كمى اختلاف.

6- عيون اخبار الرضا ٢/٥٨.

و به سند معتبر ديگر روايت نموده است كه:قرآن عروه وثقى است. (1)

و ايضا به سند معتبر روايت نموده است كه:حضرت امام رضا عليه‌السلام براى مامون نوشت محض اسلام و شرايع دين را، از آن جمله نوشت كه:خالى نوشت زمين را حجت خدا بر خلق در هر عصر و زمان و آنهايند عروه وثقى و ائمه هدى و حجت اهل دنيا تا قيامت. (2) و در كتاب توحيد روايت نموده است كه حضرت امير عليه‌السلام فرمود كه:منم حبل الله المتين و عروة الوثقى. (3)

و در كمال الدين روايت كرده از امام رضا عليه‌السلام كه فرمود:مائيم حجتهاى خدا در ميان خلق او و كلمه تقوى و عروة وثقى. (4) و در كتاب معانى الاخبار از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه:هر كه خواهد متمسك شود به عروة وثقى كه گسستن ندارد، بايد كه متمسك شود به ولايت برادر من و وصى من على بن ابيطالب، بدرستى كه هلاك نمى شود هر كه او را دوست دارد و اعتقاد به امامت او كند، و نجات نمى يابد كسى كه با او دشمنى و عداوت كند. (5)

و در كتاب تاويل الآيات از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه:هر كه خواهد چنگ زند در عروه وثقى پس بايد كه متمسك شود به محبت على. (6)

و به روايت ديگر:بايد متمسك شود به محبت ما اهل بيت. (7)

و به روايت ديگر از زيد بن على روايت كرده كه:عروه محكم، مودت آل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عيون اخبارالرضا ٢/٥٨.

2- عيون اخبارالرضا ٢/١٣٠.

3- عيون اخبار الرضا ٢/١٢٢.

4- توحيد ١٦٥؛ اختصاص ٢٤٨.

5- كمال الدين ٢٠٢.

6- معانى الاخبار ٣٦٨-٣٦٩.

7- تاويل الآيات الظاهرة ١/٩٥. مناقب ابن شهر آشوب ٣/٩٣.

محمد است. (1)

آيه دوم: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (2)

آيه سوم: (ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ) (3)

ترجمه آيه دوم:و چنگ زنيد به ريسمان خدا همگى و پراكنده مشويد.

ترجمه آيه سوم:زده شد بر ايشان ذلت و خوارى مگر به حبلى از خدا و حبلى از مردم؛ اكثر گفته اند كه:يعنى به عهدى از خدا و عهدى از مردم. (4) و عياشى روايت كرده است كه: از حضرت امام موسى عليه‌السلام پرسيدم از تفسير قول خدا (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) جميعا فرمود كه:على بن ابيطالب حبل الله المتين است، يعنى ريسمان محكم خداست. (5) و به سند معتبر ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه:آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حبل خدايند كه در اين آيه مردم را امر فرمود كه چنگ زنند در آن. (6)

و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:مائيم حبل خدا. (7) و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: حبل الله، توحيد خداست و ولايت اهل بيت عليه‌السلام. (8)

و ايضا روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام در تفسير قول الهى و لا تفرقوا كه فرمود: خدا مى دانست كه اين امت متفرق خواهند شد بعد از پيغمبر خود و اختلاف خواهند كرد، پس نهى كرد ايشان را از پراكنده شدن چنانچه نهى كرد جماعتى را كه پيش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهرة ١/٤٣٩.

2- سوره آل عمران: ١٠٣.

3- سوره آل عمران:١١٢.

4- تفسير تبيان ٢/٥٦٠ مجمع البيان ١/٤٨٨ تفسير فخر رازى ٨/١٩٥.

5- تفسير عياشى ١/١٩٤.

6- تفسير عياشى ١/١٩٤.

7- تفسير فرات كوفى ٩١.

8- تفسير قمى ١/١٠٨.

از ايشان بودند، پس امر كرد ايشان را كه مجتمع شوند بر ولايت آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و متفرق نشوند. (1)

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:حبل خدا، كتاب خداست، و حبل ناس، على بن ابى طالب عليه‌السلام است. (2) و در مجالس شيخ طوسى و مناقب ابن شهر آشوب از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:مائيم حبل. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/١٠٨.

2- تفسير عياشى ١/١٩٦.

3- امالى شيخ طوسى ٢٧٢؛ مناقب ابن شهر آشوب ٣/٩٢.

فصل بيستم: در تفسير حكمت به معرفت ائمه عليه‌السلام و اولوالنهى به ايشان

على بن ابراهيم روايت كرده است كه:از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدند از تفسير آيه كريمه (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) (1) يعنى:بتحقيق كه عطا كرديم لقمان را حكمت حضرت فرمود كه:مراد از حكمت، شناختن امام زمان است. (2)

و در محاسن برقى و كافى و تفسير عياشى به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير قول الهى (وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (3) يعنى:هر كس داده شود او را حكمت، پس داده شده خير بسيارى را حضرت فرمود كه:حكمت، طاعت خدا و شناختن امام است. (4)

و عياشى به سند ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه:حكمت، معرفت امام است و اجتناب كردن از كبائرى كه حق تعالى واجب گردانيده از براى آنها آتش جهنم را. (5)

و ايضا از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه:حكمت، معرفت اصول دين است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 سوره لقمان ١٢.

2 تفسير قمى ٢/١٦١.

3 سوره بقره:٢٦٩.

4 محاسن ١/٢٤٥؛ كافى ١/١٨٥؛ تفسير عياشى ١/١٥١.

5 تفسير عياشى ١/١٥١.

و فقيه و دانا بودن در مسائل دين، پس هر كه از شا فقيه و عالم به مسائل دين باشد، او حكيم است. (1)

و در بصائرالدرجات و تفسير على بن ابراهيم و تفسير ابن ماهيار و مناقب ابن شهر آشوب به سندهاى معتبر روايت كرده اند كه:از حضرت صادق عليه‌السلام سؤ ال نمودند از تفسير اين آيه كريمه (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ) (2) يعنى:بدرستى كه در آفريدن زمين و راهها و كوهها و فرستادن بارانها و رويانيدن گياهها و در هلاك كردن اهل شهرها كه كافر شدند به خدا و پيغمبران، علامتى چند است براى اولى النهى يعنى صاحب عقول كه نهى كند ايشان را از متابعت باطل و ارتكاب قبايح؛ حضرت فرمود:بخدا سوگند كه مائيم اولوالنهى، راوى گفت:فداى تو شوم چه معنى دارد اولوالنهى؟ حضرت فرمود كه:خدا خبر داد رسول خود را به آنچه بعد از او واقع خواهد شد از ادعا كردند ابوبكر خلافت را و مرتكب آن شدن و دعوى كردن عمر و عثمان بعد از او و ساير بنى اميه، پس خبر داد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را به اينها، و واقع شد جميع آنها به نحوى كه خدا پيغمبر را و پيغمبر على را خبر داده بود به نحوى كه منتهى شده است بسوى ما خبر از امير المومنين عليه‌السلام به آنچه بعد از آن حضرت واقع خواهد شد از پادشاهى بنى اميه و غير ايشان، پس اين است معنى آيه كه خدا ذكر كرده است در كتاب خود (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ) پس مائيم اولوالنهى كه به ما منتهى شده است علم اينها، پس همه صبر كرديم براى اطاعت امر خدا و راضى بودن به قضاى او، پس مائيم قيام نمايندگان به امر خدا در ميان خلق او و خزينه داران خدا بر دين او كه ضبط مى كنيم و پنهان مى داريم دين و علم خدا را از دشمنان خود چنانكه پنهان داشت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا آنكه حق تعالى او را رخصت داد كه هجرت نمايد از مكه به مدينه و جهاد كند با مشركان، پس ما بر طريقه آن حضرتيم و پنهان مى كنيم تا خدا رخصت دهد مار كه ظاهر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/١٥١.

2- سوره طه:١٢٨.

گردانيم دين او را به شمشير و دعوت كنيم مردم را بسوى او، پس شمشير بزنيم در آخر كار چنانچه حضرت رسول شمشير زد در اول امر. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٥١٨ تاويل الايات الظاهرة ١/٣١٤؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٣٣ - ٢٣٤ بطور اختصار بيان نموده است.

فصل بيست و يكم: در تفسير صافون و مسبحون و صاحب مقام معلوم و حمله عرش و سفره كرام برره به ائمه عليه‌السلام

حق تعالى مى فرمايد در شان ملائكه (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ﴿١٦٥﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ) (1) مفسران گفته اند كه:يعنى ملائكه گويند كه:نيست از ما هيچكس مگر آنكه براى عبادت از براى او جائى است دانسته شده، و بدرستى كه هر آينه مائيم صف زدگان، و بدرستى كه مائيم تسبيح كنندگان (2)

على بن ابراهيم و ابن شهر آشوب و فرات به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) در شان امامان و اوصياء از آل محمد عليه‌السلام نازل شده است. (3)

و ايضا در تفسير على بن ابراهيم به سند معتبر ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه فرمود:مائيم درخت پيرى و معدن رسالت و محل آمدن و رفتن ملائكه و مائيم عهد خدا - يعنى امامت ما را عهد گرفته است از مردم - و مائيم امان خدا و مائيم مودت خدا - يعنى محبت ما محبت خداست - و مائيم حجت خدا، بوديم نورى چند صف كشيده در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 سوره صافات:١٦٤ -١٦٦.

2 تفسير بيضاوى ٣/٤٧٤ تفسير فخر رازى ٢٦/١٧١.

3 تفسير قمى ٢/٢٢٧-٢٢٨. تفسير فرات كوفى ٣٥٦؛ مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٥٧.

عرش خدا و تسبيح مى نموديم خدا را، پس اهل آسمان به سبب تسبيح ما مى گفتند تا آنكه فرود آمديم بسوى زمين پس تسبيح و تنزيه كرديم خدا را، پس اهل زمين ما خدا را تنزيه كردند، و مائيم صافون و مائيم مسبحون كه خدا فرموده است، پس هر كه وفاكند به عهد ما پس بتحقيق كه وفا كرده است به عهد خدا و هر كه بشكند عهد ما را عهد خدا را شكسته است. (1)

و ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت كرده است كه در بعضى از خطبه ها مى فرمود:ما آل محمد نورى چند بوديم در دور عرش، خدا ما را امر كرد كه او را تسبيح بگوييم، پس تسبيح گفتيم و فرشتگان به تسبيح ما تسبيح گفتند، پس ما را به زمين فرستاد و امر كرد به تسبيح، پس تسبيح گفتند اهل زمين به تسبيح ما، پس مائيم صافون و مائيم مسبحون. (2)

و ايضا روايت كرده است كه:از ابن عباس پرسيده اند از تفسير (وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ﴿١٦٥﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ) ابن عباس گفت كه ما در خدمت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم، حضرت امير المومنين عليه‌السلام آمد، پس چون نظر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر او افتاد تبسم كرد در روى او و فرمود:مرحبا به كسى كه خلق كرده است خدا او را پيش از آدم به جهل هزار سال ابن عباس گفت:يا رسول الله آيا فرزند پيش از پدر بود؟ گفت:بلى خدا مرا و على را خلق كرد پيش از خلق همه اشياء بعد از آن خلق كرد ساير چيزها را و همه تاريك بودند و نور ايشان از نور من و على بود، پس ما را در جانب عرش جا داد، پس خلق كرد ملائكه را پس تسبيح و تنزيه كرديم خدا را پس تسبيح و تنزيه كردند ملائكه، و ما تهليل گفتيم خدا را و به يگانگى ياد كرديم پس تهليل كردند ملائكه، و ما تكبير گفتيم خدا را پس ملائكه تكبير گفتند و اينها همه از تعلمى من و على بود، و در علم سابق الهى بود كه داخل در جهنم نشود، دوست من و على و داخل در بهشت نشود دشمن من و على، بدرستى كه خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٢٢٨.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٠١.

خلق كرد ملكى چند را كه در دست آنها بود ابريقهاى نقره مملو از آب زندگانى از جنت فردوس پس هيچ شيعه على نيست مگر آنكه پدر و مادرش پاكيزه اند و پرهيزكار و برگزيده و ايمان آورنده به خدا، پس چون اراده كند يكى از اينها كه جماع كند با اهل خود مى آيد ملكى از آن ملائكه كه در دست ايشان است ابريقهاى آب بهشت پس مى ريزد از آن آب در آن ظرفى كه از آن آب مى آشامند، پس به آن آب ايمان در دل او مى رويد چنانچه زراعت مى رويد، پس ايشان بر بينه و برهانند از جانب پروردگار ايشان و از جانب پيغمبر ايشان و از جانب وصى او على و از جانب دختر من فاطمه زهرا، پس امام حسن و امام حسين و امامان از فرزندان حسين.

پس گفتم:يا رسول الله كيستند آن امامان؟ يازده نفر از فرزندان من و پدر ايشان على است. پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:حمد مى كنم خداوندى را كه محبت على و ايمان به او را دو سبب گردانيده، يعنى سبب دخول بهشت و سبب خلاص از جهنم. (1)

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه:ابوبصير از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد كه:ملائكه بيشترند يا فرزندان آدم؟ حضرت فرمود:بحق آن خداوندى كه جان من در دست قدرت اوست كه ملائكه خدا در آسمانها بيشترند از عدد ذرات خاك در زمين، و نيست در آسمان به قدر جاى پائى مگر آنكه ملكى هست كه خدا را تسبيح و تنزيه مى كنند، و در زمين نيست درختى و كلوخى مگر آنكه در آن ملكى هست كه موكل است به آن و هر روز احوال و اعمال آن را به خدا عرض مى كند با آنكه خدا داناتر است به احوال آنها از آن ملك، و هيچ ملك نيست مگر آنكه تقرب جويد هر روز بسوى خدا به ولايت و محبت ما اهل بيت و طلب آمرزش مى كند براى دوستان ما و لعنت مى كند دشمنان ما را و از خدا سؤ ال مى كند كه بفرستد بر ايشان عذاب را فرستادنى. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٠١. ارشاد القلوب ٤٠٤-٤٠٥.

2- تفسير قمى ٢/٢٥٥. بصائرالدرجات ٦٩-٦٨ و روايت در هر دو مصدر از حماد است.

پس فرمود در تفسير قول حق تعالى (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) يعنى:آنان كه برمى دارند عرش خدا را فرمود كه:يعنى رسول خدا و اوصياء بعد از او كه حاملان علم خدايند، يعنى مراد از عرش، علم است، (وَمَنْ حَوْلَهُ) يعنى حوله يعنى آنان كه در دور عرشند فرمود كه:يعنى ملائكه كه بر دور عرشند، (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) يعنى:تنزيه مى كنند با حمد پروردگار خود و ايمان مى آورند به خدا و طلب آمرزش مى كنند از براى آنها كه ايمان آوردهاند فرمود كه:مراد شيعه آل محمدند، (رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا) اى پروردگار ما! فرا گرفته اى هر چيزى را از رحمت و علم يعنى:رحمت تو به هر كس و به هر چيز رسيد و علم تو به همه چيز احاطه كرده است، (فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا) پس بيامرز مر آن جماعتى را كه توبه كرده اند فرمود كه:يعنى توبه كرده اند از ولايت و محبت ابوبكر و عمر و بنى اميه، (وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) پيروى كرده اند راه تو را فرمود كه:مراد از راه خدا، ولايت و اعتقاد به امامت ولى خدا على عليه‌السلام است، (وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الحَكِيمُ) يعنى:و نگاه دار ايشان را از عذاب جهنم اى پروردگار ما و داخل كن ايشان را در باغهاى بهشت كه هميشه در آنجا يافتند و هر كه را شايسته شود از پدران ما و داخل كن ايشان را در باغهاى بهشت كه هميشه در آنجا باشند و هر كه را شايسته شود از پدران ايشان و زنان و فرزندان ايشان، بدرستى كه تو غالب و حكيمى فرمود كه:مراد به شايسته، آنهايند كه ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام را داشته باشند و از شيعيان او باشند، و قهم السيئات و من تق السيئات يومئذ فقد رحمة و ذلك هو الفوز العظيم و نگاه دار ايشان را از عقوبتها و جزاى گناهان در روز جزا، و هر كه را نگاه دارى از عقوبتها در آن روز - فرمود:يعنى در قيامت و جزاى گناهان در روز جزا، و هر كه را نگاه دارى از عقوبتها در آن روز - فرمود:يعنى در قيامت - پس بدرستى كه رحم كرده اى او را، و اين فيروزى بزرگ است فرمود كه:فيروزى براى كسى است كه نجات يابد از ولايت و محبت ابوبكر و عمر؛ پس خدا مى فرمود كه (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) يعنى:بدرستى كه آنان كافر شدند فرمود كه:يعنى

بنى اميه، (يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ) (1) يعنى: ندا كنند آنها را در قيامت كه:هر آينه دشمنى خدا شما را بزرگتر از دشمنى شما مر نفسهاى خود را، در وقتى كه مى خواندند شما را بسوى ايمان پس كافر مى شديد به آن، فرمود كه:يعنى مى خواندند شما را بسوى ولايت على عليه‌السلام (2)

و ابن ماهيار نيز به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: (لِّلَّذِينَ آمَنُوا) مراد شيعه محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ (لِّلَّذِينَ آمَنُوا) مراد آنهايند كه توبه كنند از ولايت ابوبكر و عمر عثمان و بنى اميه؛ (وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) (3) مراد به سبيل خدا، ولايت على عليه‌السلام است؛ (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ) يعنى:نگه دار آنها را از ولايت ابوبكر و عمر و عثمان؛ (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) يعنى بنى اميه؛ و مراد از ايمان على عليه‌السلام است (4)

و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:خدا را ملكى چند هست كه مى ريزند گناهان را از پشتهاى شيعيان ما چنانچه باد برگ را از درخت مى ريزد در خزان، و اين است معنى آن آيه كريمه (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) و الله كه اراده نكرده است خدا غير شما را. (5)

و ابن ماهيار اين مضمون را به سند بسيار روايت نموده است. (6) و در عيون اخبارالرضا از آن حضرت روايت كرده است كه:مراد از (لِّلَّذِينَ آمَنُوا) در اين آيه آنهايند كه ايمان آورده اند به ولايت ما؛ و فرمود كه:فرشتگان، خادمان ما و خادمان شيعيان مايند. (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آيات اين روايت آيات ٧-١٠ سوره غافر مى باشند.

2- تفسير قمى ٢٥٥ و روايت در آنجا از جابر است كه از امام باقر عليه السلام نقل كرده است.

3- عبارت داخل كروشه از متن عربى روايت اضافه شد.

4- تاويل الآيات الظاهرة از متن عربى روايت اضافه شد.

5- كافى ٨/٣٠٤.

6- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٨.

7- عيون اخبار الرضا ١/٢٦٢. علل الشرايع ٥. احقاق الحق ٥/٩٢.

و ابن ماهيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) مراد هشت نفرند:محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على و حسن و حسين و ابراهيم و اسماعيل و موسى و عيسى عليه‌السلام. (1)

و ابن بابويه در عقايد گفته است:كه عرش علم الهى را هشت نفر بر مى دارند:چهار نفر از پيشينيان و چهار نفر از پسينيان؛ چهار نفر پسينيان:نوح است و ابراهيم و موسى و عيسى عليه‌السلام و چهار نفر پسنيان:محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على و حسن و حسين عليه‌السلام و گفته است كه:چنين رسيده از ائمه ما به سندهاى صحيح (2)

و ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود:فضل من از آسمان نازل شد بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين آيه (وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) زيرا كه اين ايه در وقتى نازل شد كه در آن روز در زمين مؤ منى نبود بجز حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و من. (3)

و به سند معتبر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است كه اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود:هفت سال و چند ماه ملائكه استغفار نمى كردند مگر براى رسول خدا و براى من، و در شان ما نازل شده است اين آيات (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) تا آخر. (4)

و در روايت ديگر از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه:بتحقيق صلوات فرستادند ملائكه بر من و على چندين سال زيرا كه ما نماز مى كرديم و احدى غير ما نماز نمى كرد. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧١٦، و در آن بجاى اسماعيل ، نوح آمده است ؛ تفسير فرات كوفى ٣٧٥. و در هر دو مصدر روايت از امام باقر عليه السلام مى باشد.

2- اعتقدات شيخ صدوق ٢٤ تاويل الآيات الظاهرة ٥٢٧.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٦.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٧.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٧. براى اطلاع بيشتر اين روايت در مصادر عامه رجوع شود به احقاق الحق ٧/٣٦٥.

و به چند سند ديگر روايت كرده است كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه:بخدا سوگند استغفار ملائكه از براى شما است، يعنى نه شيعيان نه ساير خلق. (1)

و خدا در فضل قرآن مجيد مى فرمايد (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿١٢﴾ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ) (2) يعنى:بدرستى كه اين آيات قرآن پندى است مردمان را، پس هر كه خواهد پند گيرد از ان در صحيفه هاى گرامى داشته شده و بلند مرتبه و پاكيزه است به دستهاى نويسندگان از ملائكه يا پيغمبران و اوصياى ايشان كه عزيز و گرامى اند نزد خدا و نيكوكارانند. و در احاديث معتبره منقول است كه:مراد از سفره، ائمه عليه‌السلام اند. (3)

و فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ) (4) يعنى:بدرستى كه آنها كه نزد پروردگار تواند تكبر نمى كنند از عبادت خدا و تنزيه مى نمايند او را و براى او سجده مى كنند؛ مشهور ميان مفسران آن است كه مراد، ملائكه اند (5) و در احاديث وارد شده است كه مراد پيغمبران و رسولان و ائمه اند. (6) و بعيد نيست زيرا كه بودن ملائكه نزد خدا به جسم نيست بلكه مراد قرب معنوى است و آن در انبياء و ائمه بيشتر است.

و ايضا خداى تعالى فرموده است (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا) يعنى:گفتند كافران:گرفته است خدا فرزندى (سُبْحَانَهُ) خدا منزه است از آنكه فرزندى داشته باشد بل عبادمكرون بكله بندهاى چندند گرامى نزد خدا (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) پيشى نمى گيرند نزد خدا به گفتار يعنى تا خدا چيزى نفرمايد نمى گويند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٨.

2 سوره عبس:١١ -١٦.

3 تاويل آلايات الظاهرة ٢/٥٢٨.

4 سوره اعراف:٢٠٦.

5 تفسير كشاف ٢/١٩٣. تفسير بغوى ٢/٢٢٧.

6 تفسير قمى ١/٢٥٤.

و هم بامره يعملون و حال آنكه آنها به امر خدا عمل مى كنند يعنى تا خدا چيزى نفرمايد نمى كنند، يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم مى داند خدا آنچه در پيش روى ايشان است و آنچه در پشت سر ايشان است، ولا يشفعون الا لمن ارتضى و هم بين من خشيته مشفقون (1) و شفاعت نمى كنند مگر كسى را كه خدا پسندد شفاعت او را و ايشان را عظمت و مهابت خدا ترسانند.

و ابن ماهيار و غير او از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده اند كه:چون اين آيه را خواندند اشاره به سينه خود فرمودند.(2)

مولف گويد كه:اكثر مفسران گفته اند كه:اين آيات به رد قول جماعتى نازل شده است كه مى گفتند:ملائكه دختران خدايند. (3) پس مراد به عباد مكرمون، ايشان خواهند بود و از زيارتها مانند زيارت جامعه و غير آن و بسيارى از دعاها و احاديث معتبره ديگر ظاهر مى شود كه مراد، ائمه اند (4) و بنابر اين تاويل دو احتمال دارد:

اول آنكه:از براى نفى قول جماعتى باشد كه قايل بودند به الوهيت حضرت امير عليه‌السلام و ساير ائمه عليه‌السلام با آنكه زن و فرزند داشتند، پس مراد به عباد مكرمون آنهايند كه ايشان گمان مى كردند كه رحمانند.

دوم آنكه:باز آيه بر رد قول جمعى باشد كه ملائكه را فرزندان خدا دانند، پس تنزيه خود نمود كه بلكه خدا را بندگان گرامى هستند كه بر مى گزيند ايشان را و خليفه خود مى گرداند، و اين معنى باعث نسبت فرزندى نمى شود، و بنابراين ممكن است كه مراد خصوص ائمه عليه‌السلام باشد يا يا اعم از ايشان و ساير مقربان از انبياء و اوصياء و ملائكه بوده باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ايات اين روايت ، ايات ٢٦-٢٨ سوره انبياء است.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٣٢٧-٣٢٨.

3- تفسير كشاف ١٢٢ تفسير بغوى ٣/٢٤٢.

4- کافی8/231-232؛ عیون اخبار الرضا 2/273؛ تهذیب الاحکام6/96؛ احتجاج 1/593.

### فصل بيست و دوم در تاويل اهل رضوان و درجات به ائمه عليه‌السلام واهل سخط و عقوبات به اعداى ايشان، و در آن چند آيه است

آيه اول: (أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ) (1) يعنى:آيا كسى كه پيروى كرد خشنودى خدا را مانند كسى است كه برگشت با غضبى از خدا و آرامگاه او جهنم است و بد محل بازگشت است جهنم از براى ايشان، و صاحب درجه هايند نزد خدا، و خدا بينا است به آنچه ايشان مى كنند.

كلينى و ابن شهر آشوب و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند:آنها كه متابعت رضايب خدا كرده اند ائمه اند، و بخدا سوگند كه ايشانند درجات براى مؤ منان و به ولايت و دوستى و شناختن ايشان ما را مضاعف مى گرداند خدا از براى آنها عملهاى ايشان را و بلند مى گرداند خدا به سبب ما درجات عاليه براى ايشان در دنيا و عقبى. (2)

و به روايت عياشى فرمود كه:بخدا سوگند آنها كه به غضب خدا برگشته اند، آنهايند كه حق على بن ابيطالب عليه‌السلام و حق ما اهل بيت را نكار كرده اند و به اين سبب مستحق غضب و سخط الهى شده اند. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران:١٦٢.

2- كافى ١/٤٣٠. منقاب ابن شهر آشوب ١٩٤؛ تفسير عياشى ١/٢٠٥. تاويل الآيات الظاهرة ١/١٢٤.

3- تفسير عياشى ٢٠٥.

و از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه:درجات مؤ منان كه بلند مى كنند ما بين هر درجه اى تا درجه اى ديگر به قدر ما بين آسمان و زمين است. (1)

آيه دوم: (ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) (2) يعنى:آنكه در وقت مردن، ملائكه بر روى و بر پشت آنها مى زنند به سبب آن است كه ايشان متابعت و پيروى كردند چيزى را كه خدا را به خشم آورده و كراهت داشتند از چيزى كه موجب خشنودى خداست پس باطل نمود خدا ثواب عملهاى ايشان را.

ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير (وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ) يعنى:كراهت داشتند على و ولايت او را، و على مرضى و پسنديده خدا بود و پسنديده رسول او و امر كرد خدا به ولايت او در روز بدر و روز حنين و در بطن نخله و در روز ترويه نازل شد در شان آن حضرت در عمره بيست و دو آيه كه منع كردند حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از داخل شدن مسجد الحرام و در حديبيه و جحفه و در غدير خم. (3)

و على بن ابراهيم روايت كرده است در تفسير اين آيه كه:متابعت چيزى كه خدا را به خشم آورد، ولايت و دوستى ابوبكر و عمر است و جميع آنها كه ستم كردند بر حضرت امير عليه‌السلام، پس خدا حبط كرد و باطل نمود ثواب هر عمل خيرى كه كرده بودند. (4)

آيه سوم: (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي) (5) يعنى:اى نفس آرميده شده به ياد خدا! بازگرد بسوى پروردگار خود خشنود و راضى به ثواب خدا و پسنديده نزد خدا، پس داخل شو در ميان بندگان شايسته من و داخل شو در دخل شو در بهشت من. ابن ماهيار روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه:اين آيه در شان امام حسين عليه‌السلام نازل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/٢٠٥.

2- سوره محمد:٢٨.

3- تاويل الايات الظاهرد ٢/٥٨٩ روضة الواعظين ١٠٦. و در هر دو مصدر بجاى عمره حج ذكر شده است.

4- تفسير قمى ٢/٣٠٩.

5- سوره فجر:٢٧ -٣٠.

شده است. (1)

و على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:اين آيه در شان حضرت امام حسين عليه‌السلام نازل شده است. (2)

و ايضا از آن حضرت روايت كرده است كه:بخوانيد سوره فجر را در نمازهاى واجب خود و نمازهاى سنت خود كه آن سوره حضرت امام حسين عليه‌السلام است، و رغبت كنيد در خواندن آن تا خدا رحمت كند شما را بواسطه آن. ابواسامه گفت:چگوه آن سوه مخصوص آن حضرت شده است؟ حضرت فرمود:مگر نشنيده اى اين آيه را (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) تا آخر آيه؟ و مراد آن حضرت است و اوتس صاحب نفس مطمئنه كه راضى بود به قضاى الهى و پسنديده بود نزد او و اصحاب او از آل محمدند و خدا از ايشان راضى است و اين سوره در شان حضرت امام حسين عليه‌السلام و شيعيان او شيعيان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده و مخصوص ايشان است، پس هر كه مداومت كند بر خواندن اين سوه:در بهشت با آن حضرت باشد در درجه او و خدا عزيز و حكيم است. (3)

و ايضا كلينى و ابن ماهيار از سدير صراف روايت كرده اند كه:به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم كه:فداى تو شوم اى فرزند رسول خدا، آيا اكراه مى كنند مؤ من را بر قبض روحش؟ فرمود:نه والله، چون ملك موت به نزد او آيد براى قبض روح او، او فزع مى كند و مى ترسد، پس مى گويد به او ملك موت كه:اى دوست خدا! جزع مكن، سوگند ياد مى كنم بآن خداوندى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به حق فرستاده است كه من با تو نيكوكارتر و مهربانترم از پدر مهربان اگر نزد تو مى بود، بگشا ديده هاى خود را و نظر كن؛ پس متمثل مى شوند براى او حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امير المؤ منين و فاطمه و حسنين و ساير ائمه عليه‌السلام، پس ملك موت مى گويد:اينها رفيقان تواند، پس مى گشايد ديده خود را و ايشان را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٩٦.

2- تقسیر قمی2/422.

3- تاويل الايات الظاهرة ٢/٧٩٦.

مشاهده مى نمايد، پس ندا مى كند روح او را ندا كننده اى از جابن رب العزه و مى گويد:اى نفس مطمئن و آرميده بسوى محمد و اهل بيت او! برگرد بسوى پروردگار خود راضى به ولايت ايشان، پسنديده به ثواب، پس داخل شو در زمره بندگان خاص من يعنى محمد و اهل بيت او و داخل شو در بهشت من؛ پس در آن وقت هيچ چيز نرد او دوست تر نيتس از آنكه روحش كشيده شود و به ندا كننده ملحق گردد. (1)

آيه چهارم: (لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) (2) يعنى:بتحقيق كه راضى شد خدا از مؤ منان در وقتى كه بيعت كردند با تو در زير درخت. ابن ماهيار روايت كرده است كه:جابر از حضرت باقر عليه‌السلام سوال كرد كه:آن جمعت كه در آن وقت بيعت كردند چند نفر بودند؟ فرمود كه:هزار و دويست نفر بودند. پرسيد كه:آيا على عليه‌السلام در ميان آنها بود؟ فرمود:بلى سيد ايشان و اشرف آنها بود. (3) مترجم گويد كه:اين آيه اشاره است به بيعت رضوان كه در عمره حديبيه واقع شد و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به قصد عمره رفته بود و كفار قريش مانع شدند حضرت را از داخل شدن مكه و حضرت، عثمان را به رسالت نزد آنها فرستاد و مذكور شد كه آنها او را حبس كردند، حضرت اصحاب خود را در زير درخت خارى يا درخت سدرى جمع كرد و از ايشان بيعت گرفت كه با كافران قريش جنگ نمايند و نگريزند، پس اين آيه نازل شد؛ (4) و چون فرمود كه:راضى شد از مؤ منان، منافقان بيرون رفتند پس ابوبكر و عمر اشتباه آنها در اينجا داخل نيستند.

و ايضا در همين سوره فرموده است (فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (5) يعنى:هر كه بيعت را بشكند پس نمى رسد ضرر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٣/١٢٣٧. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٧٩٦)-٧٩٧. فضائل شيعه ٣٠.

2- سوره فتح:١٨.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٩٢.

4- رجوع شود به مجمع البيان ٥/١١٦؛ تفسير بغوى ٤/٤٨. تفسير بيضاوى ٤/١٦٠.

5- سوره فتح:١٠.

آن مگر به خودش، و هر كه وفا كند به عهدى كه با خدا كرده است پس بزودى مى دهد خدا او ار اجر عظيمى.

على بن ابراهيم گفته كه:اين آيه بعد از آيه (لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ) نازل شده است، پس خشنودى خدا از ايشان مشروط است به آنكه پيمان را نشكنند، (1) پس آنها كه پيمان را شكستند و حق اهل بيت را غصب كردند و بيعت روز غدير را شكستند و انكار نص رسول را نموده و كافر شدند، در آيه رضوان داخل نيستند، و بعضى از اين سخنان در مجلد بعد از اين انشاءالله بيان خواهد شد، و تفصيل اين قصه در جلد دوم گذشت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٣١٥.

### فصل بيست و سوم در آنكه ناس، اهل بيت عليه‌السلام؛ و شبيه ناس، شيعيان ايشانند؛و غيرايشان، نسناسند

كلينى و فرات بن ابراهيم به سندهاى معتبر از حضرت امام زين العابدين و حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه:مردى برخاست و در خدمت امير عليه‌السلام ايستاد و گفت:اگر تو عالمى خبر ده از ناس و اشباه ناس و نسناس، حضرت خطاب نمود به حضرت امام حسين عليه‌السلام كه:جواب بگو اين مرد را، حضرت فرمود كه:مراد از ناس، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و ما از آن حضرتيم و داخليم در ناست، چنانچه خدا مى فرمايد (ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ) (1) يعنى:پس بار كنيد و بسرعت روانه شويد از آنجا كه مردم بار مى كنند فرمود كه:پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بار كرد و روانه شد از عرفات با مردم، پس مراد از ناس در اينجا آن حضرت است و ما از آن حضرتيم و در حكم اوئيم؛ و اشباه ناس، شيعيان مايند و ايشان از مايند و به ما شبيه اند و از اين جهت ابراهيم عليه‌السلام گفت (فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) (2) يعنى:پس هر كه متابعت كند مرا پس او از من است؛ و اتما نسناس، پس اين سواد اعظم است؛ و اشاره نمود به دست خود بسوى سنيان؛ پس اين آيه را خواند (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (3) يعنى:نيستند ايشان مگر چون

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره:١٩٩.

2- سروه ابراهيم:٣٦.

3- سوره فرقان:٤٤.

چهارپايان بلكه ايشان گمراهترند از آنها.(1)

مترجم گويد كه:مفسران خلاف كرده اند در تفسير اين آيه (ثُمَّ أَفِيضُوا) تا آخر آيه، اكثر گفته اند كه:قريش به عرفات نمى رفتند و در حج در مشعر الحرام توقف مى نمودند و باز به معنى برمى گشتند و مى گفتند:ما اهل حرم خدائيم و مانند ساير مردم نيستم و از حرم بدر نمى رويم و ساير مردم بايد به عرفات بروند، چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مشعر نماند و روانه عرفات شد و بر قريش گران آمد، پس خدا اين آيه را فرستاد، پس بعضى گفته اند كه:مراد اين است كه بار كنيد در آنجا كه ساير عرب بار مى كنند كه عرفات باشد. (2)

و از حضرت باقر عليه‌السلام عليه‌السلام نيز چنين روايت كرده اند. (3)

و بعضى گفته اند كه:مراد از ناس، ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و ساير پيغمبران است. (4)

و تاويلى كه حضرت فرمود به اين تفسير نزديك است كه خطاب با قريش باشد، يعنى:برويد به عرفات با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از آنجا با آن حضرت بار كنيد و متوجه مشعر بشويد، پس پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خدا ناس فرموده و اهل بيت آن حضرت نيز مرادند و داخلند در ناست، پس انسان حقيقى كه به كمال علم و وفور كمالات ممتازند از ساير حيوانات ايشانند، و شيعيان آنها فى الجمله خود را به ايشان شبيه كرده اند، و ساير مردم نه انسانند و نه شبيه بلكه حيوانند در صورت شبيه به انسان.

و در نسناس خلاف كرده اند:بعضى گفته اند كه ياجوج و ماجوجند؛ و بعضى گفته اند كه خلقند به صورت انسان و از فرزندان آدم عليه‌السلام نيستند؛ و سنيان روايت نموده اند كه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٨/٢٤٤-٢٤٥؛ تفسير فرات كوفى ٦٤ و در آن حضرت امير عليه السلام به امام حسن عليه السلام فرمود كه جواب مى گويد.

2- رجوع شود به تفسير طبرى ٢/٣٠٥. تفسير فخر رازى ٥/١٩٧. اسباب النزول ٥٨.

3- مجمع البيان ١/٢٠٦.

4- كافى ٤/٢٤٧. تهذيب الاحكام ٤٥٦. مجمع البيان ١/٢٩٦.

قبيله اى از عاد نافرمانى پيغمبر خود كردند و خدا ايشان را مسخ نمود و نسناس شدند، هر يك، يك دست و پا دارند از يك جانب و مانند چهارپايان در زمين چرا مى كنند. (1)

و بدان كه در بعضى از اخبار تفسير انسان در بعضى از آيات به حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام وارد شده، چنانچه حق تعالى مى فرمايد (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا) (2) يعنى:چون به زلزله درآورده شود زمين زلزله اى كه در آن مقدر شده كه زلزله قيامت باشد، يا آنكه جميع زمين بلرزد و بيرون افكند زمين بارهاى گران خود را - يعنى مردگان كه در آن مدفون شده اند و گنجها كه در آن پنهان كرده اند - و گويد انسان كه:چه شد زمين را كه چنين مى لرزد؟ در آن روز گويا شود زمين خبرهاى خود را - يعنى خبر دهد زمين كه هر كس چه كرده است بر روى زمين از نيك و بد - به آنكه پروردگار تو وحى كرده است بسوى زمين آن خبرها را.

و در احاديث معتبره وارد شده است كه:مراد از انسان در اين آيه، حضرت امير المومنين عليه‌السلام است، كه در قيامت از او سوال مى كنند و زمين خبرهاى خود را به او مى گويد به وحى و الهام خدا (3)

چنانچه ابن بابويه به سند معتبر روايت كرده است كه:مردم را زلزله عظيمى عارض شد در مدينه در زمان خلافت ابوبكر و مردم پناه بردند بسوى ابوبكر و عمر، ديدند كه آنها نيز بسيار ترسيده اند و به جانب خانه اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى روند، مردم نيز همراه ايشان رفتند، چون به در خانه حضرت رسيدند ديدند كه حضرت از خانه بيرون آمده در نهايت اطمينان و پروا نمى كند از آن واقعه هايله، پس از عقب آن حضرت روانه شدند تا از مدينه بيرون رفتند و به تلى رسيد، پس بر تل بالا رفت و بر بالاى آن نشست و صحبابه بر دور او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البحرين ٤/١١. النهاية ٥/٥٠. لسان العرب ١٤/١٢٤.

2- سوره زلزله:١ -٥.

3- تفسير قمى ٢/٤٣٣. خرايج ١٧٧. تاويل الآيات الظاهرد ٨٣٦ و ٨٣٥.

نشستند و مى ديدند كه ديوارهاى مدينه حركت مى كند و پيش مى آيد و پس مى رود، حضرت به آنها فرمود كه:گويا ترسيده ايد از اين حالت كه مشاهده مى نمائيد؟ گفتند:چگونه نترسيم كه هرگز چنين حالتى نديده ايم؛ پس لبهاى مبارك خود را حركت داد و دعائى خواند و دست شريف خود را بر زمين زد و فرمود:چه مى شود تو را؟ ساكن شو؛ پس در همان ساعت زلزله ساكن شد به اذن خدا، پس تعجب كردند صحابه از اين حالت زياده از تعجبى كه در هنگام بيرون آمدن حضرت كردند كه پروان نكرد و به اطمينان بيرون آمد. حضرت فرمود كه: تعجب كرديد از آنچه از من مشاهده نموديد؟ گفتند: بلى، فرمود:منم آن انسان كه خدا فرموده است (قالَ الاِنسانُ مالَها) و من در قيامت از زمين سوال خواهم كرد و او خبرهاى خود را به من خواهد گفت. (1)

و به روايت كلينى فرمود كه:اگر زلزله قيامت مى بود، جواب من مى گفت. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرايع ٥٥٦؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٣٦-٨٣٧.

2- كافى ٢/٢٥٦. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٣٦.

### فصل بيست و چهارم در تاويل بحر و لؤ لؤ و مرجان به ايشان عليه‌السلام

حق تعالى فرمود (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ) (1) يعنى:سر داد دو دريا را كه ملاقات كردند با يكديگر و ميان ايشان فاصله قرار داد كه بر يكديگر زيادتى نكنند، پس به كداميل از نعمتهاى پروردگار خود تكذيب مى كنيد اى گروه جنيان و آدميان؟ بيرون مى آيد از اين دو دريا بزرگ و مرواريد كوچك يا مرجان سرخ مشهور.

بدان كه اكثر مفسران گفته اند كه:مراد، درياى شور و درياى شيرين است كه شيرين در شور داخل مى شود به قدرت الهى و به يكديگر مخلوط نمى شوند و در محل اجتماع اينها مرواريد بعمل مى آيد؛ و بعضى گفته اند:درياى آسمان و درياى زمين است كه چون باران نيسان بر دريا مى بارد صدفها مى گشايند و مرواريد از آنها بهم مى رسد؛ و بعضى گفته اند:درياى فارس و درياى روم است. (2)

و در تاويل اين آيات احاديث بسيار وارد شده از طريق عامه و خاصه چنين ثعلبى كه از معتبران مفسران عامه است روايت كرده از سفيان ثورى و ابن جبيرى كه: دو دريا، على و فاطمه عليه‌السلام اند؛ و برزخ، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و لؤ لؤ و مرجان، حسن و حسين عليه‌السلام اند. (3) كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره رحمن:١٩ -٢٢.

2- رجوع شود به تفسير تبيان ٩/٤٦٩.مجمع البيان ٥/٢٣٠١. تفسير بغوى ٩/٢٦٤.

3- احقاق الحق ٩/١٠٧. به نقل از ثعلبى.

حسن عليه‌السلام را تشبيه به مرواريد بزرگ كرده اند و حسين عليه‌السلام را به مرواريد كوچك يا مرجان به اعتبار سرخى كه مناسب شهادت آن حضرت است.

شيخ طبرسى نيز اين حديث را از سلمان فارسى و سعيد بن حبير و سفيان ثورى روايت كرده است. (1)

و ابن ماهيار نيز همين روايت را از ابن عباس نقل كرده است. (2)

و ايضا به سندهاى بسيار روايت كرده است از طريق مخالفان از ابوسعيد خدرى (3) و به طريق شيعه از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه:دو دريا، على و فاطمه عليه‌السلام اند؛ (لَّا يَبْغِيَانِ) يعنى على بر فاطمه و فاطمه بر على زيادتى نمى كنند، و از ايشان بيرون مى آيند حسنين عليه‌السلام.(4)

مولف گويد كه: بنابراين احاديث كه جناب رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مذكور نيست، ممكن است كه مراد از برزخ، عصمت آن دو بزرگوار باشد كه مانع است از بغى هر يك بر ديگرى. و ايضا ابن ماهيار به سند مخالفان از ابوذر روايت كرده كه:بحرين، على و فاطمه عليه‌السلام اند؛ و لؤ لؤ و مرجان، حسنين عليه‌السلام اند، پس كه ديده است مثل اين چهار كس را؟ دوست نمى دارد ايشان را مگر مؤ منى و دشمنى ايشان كه در اندازد شما را به جهنم. (5)

و ابن بابويه در خصال از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه:يعنى على و فاطمه عليه‌السلام دو درياى عميق اند از علم كه هيچيك بر ديگرى زيادتى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٥/٢٠١. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٣٧.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٣٦. تفسير فرات كوفى ٤٥٩. تفسير الدرالمنثور ٦/١٤٢. تفسير روح المعانى ١٤/١٠٦.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٣٦.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٣٥. تفسير قمى ٢/٣٤٤. تفسير فرات كوفى ٤٦٠.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٦٣٦-٦٣٧.

نمى كنند؛ و لؤ لؤ و مرجان، حسن و حسين عليه‌السلام هستند. (1)

و ابن شهر آشوب از ابن عباس روايت كرده است كه:حضرت فاطمه عليه‌السلام روزى گريه كرد نزد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از گرسنگى و برهنگى، حضرت فرمود كه:قانع شو اى فاطمه به شوهر خود كه او سيد و بزرگ و بهترين خلايق است در دنيا و آخرت؛ پس خدا اين آيات را فرستاد (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) يعنى:منم خدا كه دو دريا را فرستادم على بن ابيطالب درياى علم است و فاطمه درياى پيغمبرى است كه به يكديگر متصل شدند و من ايشان را به يكديگر متصل گردانيدم، (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ) يعنى:ميان ايشان مانعى هست كه آن حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه منع مى كند على عليه‌السلام را از آنكه دلگير باشد از دست تنگى دنيا و منع مى كند فاطمه عليه‌السلام را از آنكه در اين باب با على منازعه مى كند، پس به كداميك از نعمتهاى پروردگار شما اى گروه جن و انس تكذيب مى كنيد، به ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام يا به محبت فاطمه زهرا عليه‌السلام كه هر دو نعمت بزرگ خدايند بر شما؟ پس لؤ لؤ امام حسن عليه‌السلام؛ و مرجان، امام حسين عليه‌السلام است؛ زيرا كه لؤ لؤ، مرواريد بزرگ است، و مرجان، مرواريد كوچك؛ (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ٦٥.

2- منقاب ابن شهر آشوب ٣٤/٣٦٥-٣٦٦

### فصل بيست و پنجم در تاويل ماء معنى و بئر معطله و قصر مشيد و سحاب و مطر وظل و فواكه و ساير منافع ظاهره است به ائمه عليه‌السلام و علوم و بركات ايشان وآيات در اين باب بسيار است

آيه اول: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ) (1) يعنى:بگو - يا محمد كه به قوم خود كه: - خبر دهيد مرا كه اگر صبح كند آب شما فرورفته در زمين، پس كيست كه بياورد براى شما آبى جارى و ظاهر براى زمين؟

على بن ابراهيم روايت كرده است كه:مراد آن است كه اگر امام شما غايب گردد كيست كه امامى مانند او بياورد براى شما؟ (2)

و از حضرت رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه در تاويل اين آيه فرمود كه:آب شما درهاى شمايند بسوى خدا، ائمه عليه‌السلام درهاى خدايند بسوى شما كه خدا گشوره ميان خود و ميان خلق خود، آب جارى كنايه است از علم امام. (3)

و در كتاب غيبت شيخ طوسى از حضرت امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه در تاويل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ملك:٣٠.

2- تفسير قمى ٢/٣٧٩.

3- تفسير قمى ٢/٣٧٩. المحجة فيما نزل فى القائم الحجة /٢٣١-٢٣٠.

اين آيه فرمود:يعنى اگر امام خود را نيابيد و غايب گردد و او را نبيند چه خواهيد كرد. (1) و ابن ماهيار از حضرت صادق روايت كرده است كه: يعنى اگر غايب گردد امام شما - به سبب اعمال شما - كه براى شما امام تازه خواهد آورد.؟ (2)

و بر اين مضمون احاديث بسيار است. (3)

و آب را كنايه از علم گردانيده اند براى آنكه آب باعث حيات بدن است، همچنين علمى كه از ائمه به شيعيان رسيده باعث حيات روح ايشان است، و اين اولى است به منت گذاشتن زيرا كه آب سبب حيات چند روزه دنيا است و علم موجب حيات ابدى آخرت است، و اين بطن آيه است و منافات با ظاهر آيه ندارد، و هر دو مراد است و قرآن مجيد را هفت بطن مى باشد.

آيه دوم: (وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا) (4) يعنى:و اينكه اگر مستقيم باشند بر راه حق و نگردند از آن بسوى راههاى باطل هر آينه مى آشامانيم به ايشان آبهاى بسيار.

در كافى و مناقب از حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام روايت نموده است كه: يعنى اگر بر راه ولايت و محبت و اعتقاد امامت على بن ابيطالب عليه‌السلام و اوصياى او مستقيم بمانند، مى آشامانيم به دلهاى ايشان زلال ايمان را. (5) و اين نيز بطن آيه است به وجهى كه مذكور شد.

آيه سوم: (فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ) (6) يعنى:بسى از شهرها كه هلاك گردانيديم اهل آنها را، پس خالى گرديد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- غيبت شيخ طوسى ١٦٠. كمال الدين ٣٦٠.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٧٠٩. كافى ٣٣٩. و روايت در آنجا از امام كاظم عليه السلام است.

3- رجوع شود به المحجة فيما نزل فى القائم الحجة ٢٣٢ و ٢٣١.

4- سوره جن:١٦.

5- كافى ٤١٩. مناقب ابن شهر آشوب ٣٥٧.

6- سوره حج:٤٥.

آنها از اهلش و ديوارهاى آنها بر سقفهاى آنها فرود آمد، و بسى چاه كه معطل گرديد به هلاك شدن اهل آنها، و چه بسيار قصرهاى محكم بلند كه بى صاحب و خراب ماند.

اكثر مفسران گفته اند كه:مراد از بئر معطله، چاهى است كه در دامن كوهى واقع است در حضرموت يمن؛ و مراد به قصر قصرى است كه بر قله آن كوه واقع است و به آن چاه مشرف است، و اينها را قوم حنظلة بن صفوان كه از بقاياى قوم حضرت صالح عليه‌السلام بودند احداث كرده بودند، و چون حنظله پيغمبر خود را كشتند خدا ايشان را هلاك كرد و آن چاه و قصر معطل و باير ماندند. (1)

و ابن بابويه به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: چاه معطل، امام خاموش است - كه غصب حق او كرده اند و او از ترس مخالفان اظهار امامت نمى تواند كرد، هر كه خواهد از آن چشمه علمو حكمت منتفع مى تواند شد - و قصر محكم، امام سخن گو است - كه بى تقيه و خوف سخن مى تواند گفت و دعواى امامت علانيه مى تواند كرد. و غالب آن است كه امام صامت را اطلاق مى كنند بر امامى كه هنوز نوبت امامت او نرسيده باشد، و امام ناطق بر كسى كه امام شده باشد.- (2)

و ايضا به سند ديگر روايت كرده است كه:قصر مشيد محكم، حضرت امير عليه‌السلام است؛ و بئر معطله، حضرت فاطمه عليه‌السلام و امامان از فرزندان او كه معطل اند از ملك و پادشاهى و حق ايشان را ديگران غصب كرده اند. (3)

و در نخب المناقب از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منقول است كه:قصر مشيد و بئر معطله، هر دو كنايه است از حضرت امير عليه‌السلام (4)

مترجم گويد:بنابر اين قول، تاويلاتى كه در اين اخبار وارد شده است ممكن است كه مراد از هلاك قريه، هلاك معنوى ايشان بوده باشد يعنى ضلالت و گمراهى ايشان كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير بيضاوى ٣/١٤٧. تفسير بغوى ٣/٢٩١.

2- معانى الاخبار ١١١؛ كمال الدين ٤١٧؛ بصائرالدرجات ٥٠٥.

3- معانى الاخبار ١١١؛ تاويل الآيات الظاهرة ٣٤٤.

4- تاويل الايات الظاهرة ٣٤٤. به نقل از نخب المناقب ابن شهر آشوب ٣/١٠٧.

منتفع نمى گردند نه به امام صامتى و نه به امام ناطقى؛ و اين تاويلات مبتنى است بر آنچه سابقا مذكور شد از تشبيه حيات معنوى به حيات صورى و تشبيه انتفاعات روحانيه به انتفاعات جسمانيه. و در كتبا بحار تحقيق اين مراتب شده (1) و اين كتاب گنجايش ذكر آنها ندارد.

آيه چهارم: (وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا) (2) يعنى:شهرى كه خاكش پاكيزه و نيكوست بيرون مى آيد گياه آن به اذن و تقدير و قدرت پروردگار آن - يعنى نيكو سيرت مى آيد به آسانى بدون تعبى و مشقتى - و آن شهرى كه زمين آن خبيث و شوره زار و سنگستان است بيرون نمى آيد گياه آن مگر اندكى.

على بن ابراهيم روايت كرده است كه: بلد طيب، مثلى است براى ائمه عليه‌السلام كه علم ايشان حاصل مى شود به الهام حق تعالى - بدون تعبى - و بلد خبيث، مثلى است براى دشمنان ايشان كه علوم ايشان خبيث و باطل است، (3) و اگر اندكى علمى از ايشان به خلق برسد بهره اى از آن نمى برد.

و شيخ طبرسى از ابن عباس روايت كرده است كه:اين مثلى است حق تعالى زده براى مؤ من و كافر، پس خبر داده است كه چنانچه زمين همه يك جنس است، و بعضى طيب است و به باران نرم مى شود و گياهش نيكو مى گردد و ريعش (4) بسيار مى گردد و بعضى شوره است كه چيزى از آن نمى رويد و اگر برويد چيزى است كه منفعتى در آن نيست. همچنين دلها همه از گوشت و خون بهم مى رسد و بعضى به موعظه نرم مى شود و بعضى سنگين است و قبول پند نمى كند، پس هر كه دلش نزد ياد خدا نرم شود خدا را بر اين نعمت شكر كند. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحارالانوار ١٤/١٠٣.

2- سوره اعراف:٥٨.

3- تفسير قمى ١/٢٣٦.

4- ريعش يعنى نمو كردنش.

5- مجمع البيان ٢/٤٣٢.

مؤ لف گويد كه:تاويلى كه در حديث وارد شده است مى تواند بود كه اشاره به طينتهاى نيك و بد باشد كه در احاديث وارد شده، و طينت نيكو قابل علوم و معارف و افاضات الهى است و جميع خيرات و نيكيها را منشاء مى شود، و از طينت بد بغير جهالت و شقاوت ثمره اى حاصل نمى شود و قابل افاضات سبحانى و هدايات ربانى نيست.

آيه پنجم: (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ) (1) يعنى:بدرستى كه خدا شكافنده حبه است كه از آن گياه مى روياند، و شكافنده دانه است كه از آن درخت مى روياند، بيرون مى آورد زندهرا از مرده - چون گياه از حبه، و حيوان از نطفه و بيضه - بيرون آورنده است مرده را از زنده - مانند نطفه وبيضه از حيوان، و حبه از نباتات -)).

از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه: حب، مؤ من است كه خدا او را دوست مى دارد؛ و نوى، كافر است كه از هر خيرى دور است. (2)

و به روايت ديگر:شكافتن آن حب است كه علوم بسيار از ائمه اطهار عليه‌السلام ظاهر مى گرداند و نوى، كسى است كه از آن علم دور است. (3)

و به روايت ديگر:حب، طينت مؤ من است كه (خدا) محبت خود را بر آن انداخته است؛ و نوى، طينت كافر؛ و حى را از ميت بيرون مى آورد يعنى طينت كافر را از طينت مومن جدا مى نمايد. (4)

و به روايت ديگر:مؤ من را از صلب بيرون مى آورد. (5)

و تاويل اين بطون را در بحارالانوار ايراد كرده ام. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعام:٩٥.

2- تفسير عياشى ١/٣٧٠.

3- تفسير قمى ١/٢١١.

4- كافى ٢/٥. عبارت آخر به اين شكل صحيح است:طينت مؤ من را از طينت كافر جدا مى نمايد.

5- تفسير قمى:١/٢١١.

6- بحارالانوار ٢٤/١٠٩-١١٠.

آيه ششم: (أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ‌ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَ‌ةٍ ﴿٣٢﴾ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُ‌شٍ مَّرْ‌فُوعَةٍ) (1) يعنى:اصحاب دست راست يا اصحاب يمن و بركت در ميان درختان سدرند كه خارشان را بريده باشند، و درختان موز كه ميوه شان از بالا تا پائين بر روى يكديگر بافته شده باشد، و سايه اى كشيده شده مانند هواى مابين طلوع صبح تا طلوع آفتاب، و آبى ريزنده از بالا به زير، و ميوه هاى بسيار كه در هيچ وقت منقطع نشوند و كسى منع نكند ايشان را از چيدن آنها، و فرشهاى بلند شده و بر روى هم افتاده.

در بصائرالدرجات از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:اينها كنايه است از امام عليه‌السلام و علومى كه به خلق مى رسد. (2)

مترجم گويد كه:اين از تاويلات غريبه است، و ممكن است كه مراد آن باشد كه نه چنان است كه بهشت مؤ منان منحصر باشد در بهشت صورى كه در آخرت خدا به ايشان عطا مى فرمايد بلكه ايشان را در دنيا از بركات ائمه ايشان به بهشتهاى روحانى از ظل حمايت و رافت و شفقت ايشان كه بر سر شيعيان كشيده است و آب جارى علوم و معارف ايشان است كه نفوس و ارواح ايشان به سبب آنها زنده مى شوند به حيات ابدى، و ميوه هاى بسيار از انواع حكم و معارف ايشان كه هرگز منقطع نمى گردد از شيعيان خود منع نمى كنند آنها را، (وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ) از آداب و اخلاق حسنه ايشان كه به آنها متادب مى گردند و لذت مى يابند بلكه در آخرت نيز با لذت آن لذات روحانى ايشان را مى باشد، چنانچه در عين الحيوة و غير آن تحقيق آنهارا كرده ام.

آيه هفتم:تاويل آيات سوره (وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ) گفته اند كه:خدا سوگند ياد كرده به انجير و زيتون، زيرا كه انجير ميوه اى پاكيزه است سريع الهضم و دوائى است كثير النفع؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره واقعه:٢٧ -٣٤.

2- بصائرالدرجات ٥٠٥. مختصر بصائرالدرجات ٥٧. و در هر دو مصدر و همچنين در بحارالانوار ٢٤/١٠٤.بجاى امام ، عالم ، آمده است.

و زيتون ميوه و نان و خورش است و روغن لطيف دارد و منافع عظيم؛ (1) و بعضى گفته اند؛ اسم دو كوهند. (2) (وَطُورِ سِينِينَ) يعنى:كوهى كه حضرت موسى عليه‌السلام در آن كوه مناجات كرد با حق تعالى، (وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ) بحق اين شهرى كه هر كه در آن داخل مى شود ايمن است يعنى مكه معظمه، (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) بتحقيق كه آفريديم آدمى را در نيكوترين اندامى به حسب صورت و معنى، (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) پس بازگردانيديم او را بسوى پست ترين دركات جهنم، (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) مگر آنها كه ايمان آورده اند و اعمال شايسته كرده اند، (فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) پس مر ايان را است مزدى كه هرگز منقطع نمى گردد، (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ) پس چه چيز تكذيب مى كند تو را به جزا دادن بعد از اين دلايل واضحه در امر دين (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ) (3) آيا نيست خدا حكم كننده ترين يا حكيم ترين حكم كنندگان؟.

و در تاويل اين سوره احاديث غريبه وارد شده است چنانچه على بن ابراهيم روايت نموده كه: تين، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ و زيتون، حضرت امير عليه‌السلام؛ و طور سينيين، حسن و حسين عليه‌السلام هستند؛ و بلد امين، ائمه؛ و مراد به انسان در اين سوره، ابوبكر است كه به اسفل دركات جهنم مى رود؛ و (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) مصداقش حضرت امير عليه‌السلام است؛ (فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) يعنى: خدا منت نمى گذارد بر ايشان در ثوابها كه به ايشان عطا مى كند؛ پس خدا به پيغمبرش خطاب كرد كه: پس چه چيز تو را تكذيب مى كند به دين، يعنى به جناب امير عليه‌السلام و امامت او (4).

و ابن ماهيار به سند بسيار روايت كرده است كه تين و زيتون، حسنين عليه‌السلام؛ و طور سينين، على عليه‌السلام و بلد امين، سيد المرسلين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است زيرا كه هر كه اطاعت او كند، از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير بيضاوى ٤/٤٣١.

2- تفسير بغوى ٤/٥٠٤. تفسير بيضاوى ٤/٤٣١. تفسير كشاف ٤/٧٧٣.

3- سوره تين:١-٨.

4- تفسير قمى ٢/٤٢٩-٤٣٠.

عذاب خدا ايمن است؛ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ) مراد، ابوبكر است كه خدا پيمان گرفت از او از براى خود به پروردگارى و از براى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پيغمبرى و از براى اوصياى او به امامت، و به حسب ظاهر به همه اقرار كرد، پس چون غصب حق آل محمد عليه‌السلام كرد و به ايشان كرد خدا او را برگردانيد به درك اسفل جهنم؛ (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)، اميرالمومنين عليه‌السلام است و شيعيان او؛ (فَمَا يُكَذِّبُكَ) حضرت فرمود كه: آيه چنين است: افمن يكذبك بعد بالدين، و مراد به دين، ولايت اميرالمومنين عليه‌السلام است. (1) و در خصال روايت كرده است كه: تين، مدينه است؛ و زيتون، بيت المقدس؛ و طور سينين، كوفه است؛ و بلد امين، مكه. (2)

مترجم گويد كه: بنابر تاويلى كه در اين اخبار وارد شده است مى تواند بود كه استعاره كرده باشند تين به امام حسن عليه‌السلام، زيرا كه آن لذيذترن ميوه ها است و پاكيزه ترين آنهاست؛ و روايتى وارد شده است كه: از ميوه هاى بهشت است و منافع و فوايد بسيار دارد (3) چنانچه آن حضرت از ميوه هاى بهشت متولد شده است و علوم و حكمتها كه از آن حضرت به خلق مى رسد باعث تغذيه و تقويت ارواح شيعيان مى گردد؛ و اسم زيتون براى امام حسين عليه‌السلام استعاره كرده اند به سبب جهات فضيلتى كه در آن ميوه مذكور شد و از آن روغن لطيفى بهم مى رسد كه ظلمتها از آن حضرت ميوه دل مقربان است و علوم آن حضرت قوت دلهاى مومنان است و از او انوار امامت در اولاد مطهرش سارى، و به نور او و اولاد بزرگوار او جميع مقربان هدايت يافته اند، و در تاويل آيه نرو گذشت كه خدا نور ايشان رابه شجره زيتونه مثل زده است؛ و اسم طور را براى حضرت امير استعاره كرده است به چنيدن جهت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهره ٢/٨١٢-٨١٥.

2- خصال ٢٢٥.

3- مكارم الاخلاق ١٧٣.

اول آنكه: خدا فضيلت او و اهل بيت او و شيعيان او را براى حضرت موسى عليه‌السلام در آن كوه وحى نموده چنانچه در اخبار بسيار وارد شده است. (1)

دوم آنكه: آن حضرت شبيه است در علو شان و ثبات در امر دين و حلم رزين به كوه ثابت، چنانچه خضر عليه‌السلام در روز وفات آن حضرت خطاب كرد آن جناب را كه: كنت كالجبل لا تحركه العواصف (2) يعنى: بودى مانند كوه در ثبات در امر دين كه بادهاى تند او را به حركت نياورد، و همچنين توده در فتنه هاى عظيم از جا بدر نيامدى و در يقين ثابت قدم بودى.

سوم آنكه: چنانچه كوهها ميخهاى زمين اند كه باعث عدم تزلزل و ثبات و استقرار آن مى گردند، همچنين آن حضرت و ائمه از ذريه آن حضرت تا در زمينند به بركت ايشان زمين مستقر است، چنانچه در احاديث بسيار وارد شده است كه: اگر يك ساعت امام در زمين نباشد هر آينه سرنگون شود. 3)

و خاصه و عامه نقل كرده اند كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: على عليه‌السلام عالم و ميخ زمين است كه به او ساكن مى گردد.(4)

چهارم آنكه: آن حضرت مهبط انوار الهى است چنانچه طور چنين بود.

پنجم آنكه: دو سبط كه تين و زيتون عبارت از ايشان است از آن حضرت بهم رسيده اند، چنانچه بهترين اصناف آن دو ميوه آن كوه بهم مى رسد.

و بلد امين را كنايه از حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گردانيده به چندين وجه:

اول آنكه: آن حضرت صاحب مكه است، و شرف آن بلده طيبه به آن حضرت است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٢٦٦؛ تفسير قمى ١/٢٤٣.

2- كافى ١/٤٥٥. كمال الدين ٣٨٩. و در هر دو مصدر نامى از حضرت خضر عليه السلام نيامده ، و لى علامه مجلسى در بحارالانوار گفته است كه ظاهرا گوينده اين كلمات حضرت خضر عليه السلام است.

3- بصائرالدرجات ٤٨٨. كمال الدين ٢٠١. و ٢٠٢٣. كافى ١/١٧٩. غيبت نعمانى ١٥٥.

4- كتاب سليم بن قيس ١٠٥ و ٢٠٤؛ النهاية ابن اثير ٢/٣٠٠. و در آنجا از ابوذر نقل شده است.

دوم آنكه: آن جناب نسبت به ساير انبياء و مقربان مانند مكه است نسبت به ساير بلاد.

سوم آنكه: هر كه به آن حضرت و اهل بيت او ايمان آورد و در بيت الحرام ولايت ايشان داخل شود، ايمن گردد از ضلالت دينا و عذاب آخرت، چنانچه هر كه داخل مكه شود ايمن است از مخاوف دنيا، و اگر با ايمان داخل شود از مخاوف هر دو جهان ايمن باشد.

و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: منم مدينه علم و على درگاه آن است. (1453)

و تاويل ساير احاديث سابقه به آنچه گفتيم معلوم مى تواند باشد.

و اما تاويل انسان به نسناس ابوبكر، ممكن است كه سبب نزول او باشد اگرچه آيه عام است، يا آنكه در اين مقام چون اكمل افراد در شقاوت و بازگشتن به اسفل سافلين جهنم او بود و باعث شقاوت ساير اشقياى اين امت او گرديده، تخصيص به او فرمودند چنانچه (الَّذِينَ آمَنُوا) را تخصيص به حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام به اين جهات فرمودند كه مورد نزول آيه و اكمل افراد آن و سبب اتصاف ديگران به صف ايمان او بود. يا آنكه ممكن است كه هر دو موضع خصوص هر يك ملت باشد و استثناء منقطع باشد، و جمعيت الذين از براى تعظيم باشد يا به اعتبار دخول ساير ائمه عليه‌السلام در آن باشد، و الله يعلم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالى شيخ طوسى ٥٥٩. شرح الاخبار ١/٨٩. مناقب ابن شهرآشوب ٢/٤٢. و ٣١٣. مناقب ابن المغازلى ١١٥)-١٩٩. تاريخ بغداد ٣٣٧و ١٧٣و ١١/٤٨. اسدالغابة ٤/٩٥. تاريخ الخلفاء ١٧٠؛ الاسيعاب ١١٠٢. مفردات راغب ٦٢.

### فصل بيست و ششم در بيان تاويل نحل است به ائمه عليه‌السلام

خدا فرموده (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) يعنى: وحى فرستاد پروردگارتو بسوى زنبور عسل، بعضى گفته اند يعنى الهام كرد او را؛ و بعضى گفته اند يعنى در طبيعت آن اين را قرار داد و بر اين طبع آن را خلق كرد، (أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) آنكه بگير از كوهها خانه ها - از براى عسل - و از درختان و آنچه داربست مى كنندكه درخت انگور باشد و يا خانه ها و كندوها كه مردم براى ايشان مى سازند يا خانه هاى مسدس (1) كه خود بنا مى كنند كه جميع مهندسان در كار آنها حيرانند، (ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ) پس بخور از انواع ميوه ها از هر ميوه كه خواهى، (فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا) پس داخل شو و حركت كن در راهها كه پروردگار تو براى تو قرار داده است و سلوك آنها را براى تو آسان گردانيده است يا آنكه در حالتى كه تو مطيع و منقاد پروردگار خود باشى، (يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ) بيرون مى آيد از شكم آن زنبوره آشاميدنى - يعنى عسل - كه مختلف است رنگهاى آن بعضى سفيد است و بعضى زرد و بعضى مايل به سرخى يا به سبزى، (فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ) در آن عسل شفاى بسيار است از براى مردم از دردها و كم دوائى است كه عسل جزو آن نبوده باشد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسدس يعنى شش گوشه.

2- براى اطلاع از گفته هاى مفسران ؛ درباره اين آيات رجوع شود به مجمع البيان ٣٧١. تفسير بيضاوى ٤١٢.٢ تفسير فخر رازى ٢٠/٦٩.

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (1) بدرستى كه در آنچه مذكور شده، آيت و دلالت عظيمى هست بر وجود و قدرت و حكمت الهى براى گروهى كه تفكر مى كنند در آنها و اما تاويل اين آيات:

على بن ابراهيم از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم نحل كه خدا وحى كرده است بسوى آن؛ و جبال؛ عربند، و خدا ما را امر كرده است كه شيعه از عرب بگيريم؛ (وَمِنَ الشَّجَرِ) يعنى؛ و مما يعرشون يعنى از موالى كه آزاد كرده هايند يا آنها كه داخل قبايل عرب شده اند از عجمان و از ايشان نيستند؛ و شراب و آشاميدنى به رنگهاى مختلف، انواع علوم است كه از ما به شما مى رسد. (2)

و ايضا ديلمى از آن حضرت روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: نحل و زنبور كه آن رتبه دارد كه خدا بسوى آن وحى كند؟ اين آيه در شان ما نازل شده است و ما را تشبيه به نحل كرده است؛ و مائيم كه اقامت كرده ايم در زمين خدا به امر خدا؛ و كوهها، شيعيان مايند، و شجر، زنان مومنه اند. (3)

و عياشى از آن حضرت روايت كرده است كه: نحل، كنايه است از ائمه عليه‌السلام؛ و جبال، عربند؛ و شجر، آزادكرده هايند؛ (وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) فرزندان و غلامانند كه آزاد نشده اند و ولايت خدا و رسول ائمه را اختيار كرده اند، و آشاميدنى به رنگهاى مختلف، فنون علوم است كه ائمه به شيعيان خود تعليم مى نمايند؛ (فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ) يعنى در علم شفا هست از براى ناس، و شيعيان ما ناس اند و غير شيعيان را خدا بهتر مى داند كه چه چيزند، و اگر معنى اين آيه آن باشد كه مردم گمان مى كنند كه مراد آن عسل است كه مردم مى خورند بايست كه هر بيمارى كه عسل بخورد شفا يابد زيرا كه فرموده خدا خلاف نمى شود و خلف در وعده خدا نمى باشد، بلكه شفا در علم قرآن است زيرا كه خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اياتى كه از ابتداى فصل آورده شدند، آيات ٦٨ و ٦٩ سوره نحل مى باشند.

2- تفسير قمى ٣٧٨. تاويل الآيات الظاهرة ٢٥٦.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٢٥٦-٢٥٧. به نقل از ديلمى.

مى فرمايد (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ) (1) يعنى: مى فرستيم از قرآن آنچه او شفا و رحمت است از براى مؤ منان حضرت فرمود كه: پس قرآن شفا و رحمت است براى اهلش، و اهل آن ائمه هدايت كننده اند كه خدا در حق ايشان فرموده است (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (2) يعنى: پس ميراث داديم قرآن را به آنان كه برگزيديم ايشان را از بندگان ما (3) و گذشت كه مراد ائمه عليه‌السلام اند.

و ايضا عياشى به سند ديگر روايت كرده است از آن حضرت كه: نحل، رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ (أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا) يعنى زن بخواه از قريش، (وَمِنَ الشَّجَرِ) يعنى از ساير عرب؛ (وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) يعنى عجمان و موالى؛ و مراد به شراب مختلف الالوان؛ انواع علوم است. (4)

و در تفسير فرات از امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه: نحل، كنايه از ائمه عليه‌السلام است؛ و جبال، قريشند، و شجر، ساير عربند؛ (وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) عجمان و موالى اند؛ و (سُبُلَ رَبِّكِ) مراد آن دين حقى است كه ما بر آن هستيم؛ و عسل به الوان مختلفه، كنايه از علمهاى امير عليه‌السلام است كه به مردم رسيده كه موجب شفاى امراض جهالت و ضلالت است، چنانچه در باب قرآن فرموده است (وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ) (5) يعنى: شفا است براى مرضها كه در سينه ها است. (6)

مترجم گويد كه: مكرر مذكور شد كه آنچه در قرآن مجيد وارد شده است؛ در منافع جسمانيه و اغذيه بدنيه و حيات ظاهره و لذات صوريه در بطون آيات اشاره است به اغذيه روحانيه و لذات معنويه و حيات ابديه اخرويه، مانند تاويل آب به علم و نور به حكمت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اسراء: ٨٢.

2- سوره فاطر: ٣٢.

3- تفسير عياشى ٢/٢٦٣-٢٦٤.

4- تفسير عياشى ٢/٢٦٤.

5- سوره يونس: ٥٧.

6- تفسير فرات كوفى ٢٣٥-٢٣٦.

پس مستعبد نيست تمثيل نحل از براى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليه‌السلام، زيرا كه چنانچه نحل لطايف اغذيه را جمع مى كند و الذ اشياء از آن بهم مى رسد و موجب شفاى دردهاى بدنى مى گردد و در جاهاى مختلف بناى خانه ها مى كند و اطوار پادشاه ايشان در حسن تدبير سرمشق سلوك جميع بنى آدم است؛ و همچنين پيشوايان دين اشرف حقايق و معارف را براى شيعيان به وحى و الهام الهى اخذ مى كنند و بر ايشان به قدر قابليت افاضه مى نمايد و لذات روحانيه غير متناهيه به كام جان ايشان مى رسانند و شيعيان دردهاى روحانى و امراض نفسانى خود را كه جهالت است به آن دوا مى كنند.

و ايضا اكثر ائمه به اعتبار مظلوميت و مغلوبيت ايشان از مخالفان و اخفاى علوم حقه خود را از ايشان كردن و شيعيان از هر قبيله و طايفه از آن بهره مند

گردانيدن، شبيهند به نحل كه از ساير حيوانات از آنچه در جوف آنها است خبردار شوند از آنها گريزان مى باشند و خانه هاى خود را در جاهائى كه از ضرر ايشان محفوظ باشند بنا مى كنند.

چنانچه از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه: بترسيد بر دين خود و پنهان داريد آن را به تقيه، بردستى كه ايمان نيست كسى را كه تقيه نمى كند، شما در ميان مردم مانند زنبور عسليد در ميان مرغان، اگر مرغان بدانند كه چه چيز در شكم آن زنبورها هست يكى را زنده نخواهند گذاشت و همه را خواهند خورد، و همچنين اگر سنيان بدانند كه چه چيز در سينه شمااست و شما دوست مى داريد ما اهل بيت را، هر آينه به زبانهاى خود شما را بخورند و اذيت برسانند به شما در آشكار و پنهان، خدا رحمت كند كسى را كه ولايت ما را ضبط كند و پنهان دارد. (1)

و تشبيه عرب به كوهها از جهت ثبات و رسوخ ايشان است در دين، يا آنكه ايشان قبائل مجتمعه اند؛ و تشبيه عجم به درختان از جهت آن است كه ايشان متفرقند، يا آنكه منافع بسيار بر ايشان مترتب مى شود، يا آنكه زود منقاد مى گردند و قابليت كمالات در آنها بيشتر است؛ و مشا بهت به موالى؛ و آزادكرده ها يا ملحق به قبيله ها و به كندوها و امثال

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- محاسن ١/٤٠١. كافى ٢/٢١٨.

آنها از جهت آن است كه آنها خود را به قبيله ها ملحق گردانيده اند گويا مصنوع و ساخته شده اند، و اين قسم تمثيلات و استعارات در آيات كريمه بسيار و منافات با معانى ظاهره ندارد چنانچه احاديث بسيار به معانى ظاهره دلالت مى كند.

### فصل بيست و هفتم در بيان تاويل سبع مثانى است به ائمه عليه‌السلام

حق تعالى مى فرمايد (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) (1) يعنى: عطا كرديم به تو هفت آيه يا هفت سوره كه آنها مثانى اند و قرآن عظيم را، مشهور ميان مفسران آن است كه: سبع مثانى سوره فاتح است، و مثانى گفته اند براى آنكه در هر نماز اقلا دوبار خوانده مى شود، يا ميان بنده است و خدا، يا الفاظش مكرر است، يا نصفش ثنا است و نصفش دعا، يا دوبار نازل شده. و بعضى گفته اند: سبع، فاتحة الكتاب، و مثانى، قرآن است كه قصص و اخبار در آن مكرر شده است. و بعضى گفته اند: سبع مثانى، هفت سوره اول قرآن است زيرا كه اخبار غير در آنها مكرر وارد شده است؛ و بعضى گفته اند مجموع قرآن سبع مثانى است زيرا كه قرآن را به هفت قسمت كرده اند. (2)

و على بن ابراهيم و فرات و صدوق و عياشى روايت كرده اند از حضرت باقر عليه‌السلام كه: مائيم آن مثانى كه خدا ما را به پيغمبر ما عطا كرده است، و مائيم وجه خدا كه در زمين در ميان شما به احوال مختلفه مى گرديم، هر كه ما را بشناسد، و هر كه نشناسد مرگ در پيش روى اوست، بعد از مرگ ما را خواهد شناخت. (3)

و به روايت ديگر: هر كه ما را بشناسد يقين در پيش روى اوست، در دنيا ما را به دليل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حجر: ٨٧.

2- رجوع شود به مجمع البيان ٣/٣٤٤. تفسير فخر رازى ١٩/٢٠٧-٢٠٩.

3- تفسير قمى ١/٣٧٧. تفسير فرات كوفى ٢٣١. توحيد ١٥٠. تفسير عياشى ٢٤٩-٢٥٠.

مى شناسد و در آخرت به عين اليقين خواهد ديد؛ و هر كه ما را نشناسد، جهنم در پيش روى اوست و داخل جهنم خواهد شد. (1)

و در بصائر مضمون را از حضرت امام موسى عليه‌السلام روايت نموده است. (2)

و عياشى روايت كرده است كه: از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كردند از تفسير اين آيه، حضرت فرمود: كه ظاهرش سوره حمد است و باطنش ائمه عليه‌السلام اند كه هر پسرى بعد از پدر امام است. (3)

و از حضرت امام موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه: سبع مثانى، ائمه اند؛ و قرآن عظيم، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (4) و به روايت ديگر: قرآن عظيم، على عليه‌السلام است. (5)

و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: سبع مثانى، ائمه اند؛ و قرآن عظيم، حضرت صاحب الامر عليه‌السلام است. (6)

مولف گويد كه: فهم اين احاديث كه از بطون غريبه آيه است؛ در غايت اشكال است، زيرا كه عدد هفت با عدد ائمه موافق نيست و چند وجه تاويل مى توان كرد:

اول آنكه: عدد هفت به اعتبار آن باشد كه اسماء مقدسه ايشان هفت است، محمد و على و فاطمه و حسن و حسين و جعفر و موسى.

دوم آنكه: عدد هفت به اعتبار آن شود كه انتشار اكثر علوم از هفت نفر ايشان شد كه تا حضرت امام رضا عليه‌السلام بوده باشد، و از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام به اعتبار شدت تقيه بغير دعا از ساير علوم كمتر به مردم رسيد، و بعد از حضرت رضا عليه‌السلام ائمه در خوف و حبس و تقيه بودند، و از ايشان نيز علوم به مردم از ديگران رسيد، لهذا محسوب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به تفسير قمى و تفسير عياشى كه در پاورقى قبلى گذشت.

2- بصائرالدرجات ٦٦.

3- تفسير عياشى ٢/٢٥٠.

4- تفسير عياشى ٢/٢٥١.

5- تفسير فرات كوفى ٢٣١.

6- تفسير عياشى ٢/٢٥٠.

نداشته اند ايشان را، و بنابراين دو وجه مثانى يا به اعتبار آن است كه آنها را حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با قرآن ضم كرد و فرمود: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى اهل بيتى (1)، پس آنكه فرمودند كه: مائيم مثانى يعنى مائيم كه پيغمبر ما را قرآن مقرون ساخت و ثانى آن گردانيده، و چنانچه ابن بابويه گفته (2) يا آنكه خدا ايشان را با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقرون گردانيده، يا آنكه به اعتبار آن باشد كه ايشان به خدا ثنا مى گويند يا خدا به ايشان ثنا گفته، يا به اعتبار آنكه آنها صاحب دو جهتند، يكى جهت تقدس و روحانيت كه به آن جهت با جناب اقدس الهى و روحانيون ملائكه مربوطند و به آن سبب اخذ علوم به وحى و الهام مى نمايند و ديگرى جهت بشريت كه در صورت و جسميت و بعضى از صفات شبيه به ساير بشر و به اين جهت افاضه علوم به آنها مى نمايند چنانچه سابقا تحقيق كرديم.

سوم آنكه: عدد هفت با مثانى كه ضم شده، چهارده مى شود، زيرا كه مثانى معنى دو تا است و هفت را كه مضاعف مى كنيم چهارده مى شود، پس در باب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ارتكاب تكلفى بايد كرد كه به يك معطى و به يك معطى له بوده باشد، زيرا كه با ملاحظه پيغمبرى و كمالات غير متناهيه اين نعمتى است كه عطا كرده است به او و قطع نظر از اين جهات شخصى است كه به او عطا شده؛ يا آنكه با قرآن چهارده مى شود و اين تكلفش بيشتر است.

چهارم آنكه: در اين تاويلات نيز مراد به سبع مثانى، سوره حمد باشد، و مراد آن باشد كه حق تعالى سوره فاتحه را در اين آيه كريمه معادل قرآن گردانيده و بسبب آنكه در اين سوره كريمه ذكر و مدح ما و طريقه ما و مذمت دشمنان ما و طريقه ايشان شده زيرا كه موافق احاديث بسيار (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) راه متابعت آنها است و ايشانند صراط مستقيم خدا و و مغضوب عليهم غاصبان حق ايشانند، و ضالين گمراهانند كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن المغازلى ٢١٤. المعجم الكبير ١٧٠.لسان العرب ٩/٣٤.

2- توحيد ١٥١.

متابعت آنها كرده اند و آنها را خليفه دانسته اند. پس مراد اين است كه اين سوره در شان ايشان نازل شده و به اين سبب از ساير قرآن مجيد امتياز يافته است. و اكثر اين وجوه بخاطر اين حقير رسيده و وجه را از همه ظاهرتر مى دانم.(1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحارالانوار ١١٤-١١٥.

### فصل بيست و هشتم در بيان آنكه علما در قرآن، ائمه عليه‌السلام اند و اولوالالباب،شيعيان ايشانند

حق تعالى مى فرمايد (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) (1) بگو - يا محمد - آيا مساويند آنان كه مى دانند و صاحب علمند و آنان كه نمى دانند و جاهلند؟ و متذكر نمى شوند اين معنى را و نمى فهمند مگر صاحبان عقول خالص از اغراض باطله. و اين آيه كريمه صريح است در آنكه علم منشا امتياز است و هر كه عالم تر است اولى و احق است به امامت از ديگران، و در اين شكى نيست كه هر يك از ائمه ما عليه‌السلام در عصر خود اعلم بوده اند از ديگران خصوصا از آنها كه در زمان ايشان مدعى امامت و خلافت بوده اند، و هرگز ايشان در علم رجوع به ديگرى نمى كرده اند و ديگران به ايشان رجوع مى كرده اند. (2) و خلافى نيست ميان جميع فرق كه حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام اعلم بود از جميع صحابه.(3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زمر:٩.

2- رجوع شود به كشف المراد ٤١٠؛ فصائل الخمسة ٣٠٦)-٣٤٤. تفسير قمى ٢٦٩. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٧٤-٧٥. و ٣٣٦-٣٣٨؛ كافى ٨/١٢٠. خرايج ٦٤٠. كشف الغمة ٣/١٠٣. الفصول المهمة ٢٦٤. ارشاد شيخ مفيد ٢/٣٠٢. و همه اينها تنها نمونه هايى و قطره هاى بودند از درياى علم ائمه عليه السلام.

3- اسد الغابة ٤/٩٥. حلية الاوليآء ١/٦١. الاستيعاب ٣/١١٠٤. ينابيع المودة ١/٢١٦.

و كلينى و صفار و ابن ماهيار و ابن شهر آشوب و ديگران به سندهاى معتبر بسيار از حضرت باقر عليه‌السلام و صادق عليه‌السلام روايت كرده اند: (الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) مائيم؛ (الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) دشمنان مايند؛ و شيعيان ما اولوالالبابند (1) كه تمييز مى كنند ميان ما؛ و دشمنان ما و مى دانند كه ما سزاوارتريم به خلافت از دشمنان ما. و صفار روايت نموده است كه: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدند از تفسير اين آيه، فرمود: مائيم كه مى دانيم، دشمنان ما نادانند، و اولوالالباب شيعيان مايند. (2)

و كلينى به سند موثق روايت كرده است كه: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدند از تفسير اين آيه، فرمود: مائيم كه مى دانيم، و دشمنان ما نادانند، و اولواالالباب شيعيان مايند. (3)

و كلينى و به سند معتبر روايت كرده است از عمار ساباطى كه گفت: پرسيدم از حضرت صادق عليه‌السلام در تفسير قول حق تعالى (وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ) يعنى: هر گاه آدمى را عارض شود حال بدى، مى خواند پروردگار خود را در حالتى كه بازگشت كننده است بسوى او. حضرت فرمود كه: اين آيه؛ در شان ابوبكر نازل شده كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را جادوگر مى دانست، چون بيمارى او را روى مى داد ظاهرا دعا مى كرد و اظهار بازگشت مى نمود از آنچه؛ در حق حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گفت، (ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ) پس چون خدا به او عطا مى كرد نعمتى از جانب خود فرمود: يعنى، عافيت مى يافت از آن بيمارى، (نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ) فراموش مى كرد خدائى را كه بسوى او دعا مى كرد پيشتر، حضرت فرمود كه: فراموش مى كرد توبه را كه بسوى خدا مى كرد از آنچه در حق حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گفت كه او ساحر است، و از اين جهت است كه خدا فرمود (قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) بگو - يا محمد - بهره مند شو به كفر خود اندك زمانى بدرستى كه تو از اصحاب جهنمى فرمود كه: مراد به كفر او، آن خلافتى بود كه به ناحق دعوى كرد بر مردم و حق على را غصب كرد و نه از جانب خدا خليفه بود و نه از جانب رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس كافر شد. پس حضرت فرمود كه: بعد از اين سخن را گردانيد بسوى على و خبر داد مردم را به حال او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٢٢١. بصائرالدرجات ٥٦-٥٤. تاويل الآيات الظاهرة ٥١٢. مناقب ابن شهرآشوب ٤/٢٣٣.

2- بصائرالدرجات ٥٤-٥٥. اعلام الدين ٤٥٣.

و فضيلت او نزد خدا، پس گفت (هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ) يعنى: آيا مساوى است آن كافر كه عبادت كننده و دعا خواننده است در ساعتهاى شب، گاه در سجود و گاه ايستاده در حالتى كه حذر مى كند و مى ترسد از عذاب آخرت و اميدوار است به رحمت پروردگار خود، (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) فرمود: آیا مساویند آنها که می دانند که محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خداست (الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (1) و آنها كه نمى دانند كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خداست و مى گويند: او جادوگر و دروغگوست؟ اين است تاويل آن اى عمار. (2)

و خدا مى فرمايد (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (3) يعنى: اين مثلها را مى زنيم از براى مردم، و تعقل نمى كنند و نمى فهمند آنها را مگر عالمون يعنى دانايان.

ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد از عالمون در اين آيه مائيم، (4) كه معانى قرآن را مى دانيم و امثال قرآن را مى فهميم. و ايضا حق تعالى مى فرمايد (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (5) يعنى: نداده است خدا به ما شما از علم مگر اندكى را.

عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: يعنى نداده است به شما از علم مگر اندكى از شما را (6) كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام اند، و يعنى ديگران ازعلم بهره ندارند مگر اندكى كه از ايشان اخذ كرده باشند.

و باز خداوند عالم مى فرمايد (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) (7) يعنى:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آياتى كه ابتداى روايت آورده شدند، آيات ٨ و٩سوره زمر مى باشند.

2- كافى ٨/٢٠٤-٢٠٥. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥١١.

3- سوره عنكبوت: ٤٣.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٤٣١.

5- سوره اسران ٨٥.

6- تفسير عياشى ٢/٣١٧.

7- سوره عنكبوت: ٤٩.

بلكه قرآن آيات واضحه اى چند است در سينه آنها كه علم به ايشان داده شده. كلينى و ابن ماهيار و غير آنها به سندهاى بسيار از حضرت باقر و صادق و كاظم عليه‌السلام روايت كرده اند كه: مراد به (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) مائيم، و لفظ و معنى قرآن در سينه ماست و لهذا خدا نفرموده كه آيات بينات در ميان دو جلد مصحف است بلكه فرمود ه: در سينه ماست. (1)

و ايضا حق تعالى مى فرمايد (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (2) يعنى: نمى ترسند از خدا از جمله بندگان مگر علما.

و ابن ماهيار روايت كرده است كه: اين آيه در شان امير عليه‌السلام نازل شده است كه عالم بود، و پروردگار خود را شناخته بود و از خدا مى ترسيد و پيوسته به ياد خدا بود و عمل مى كرد به فرايض او و جهاد مى كرد و جميع اوامر خدا را اطاعت مى نمود و نمى كرد چيزى را مگر اينكه موجب خشنودى خدا و رسول باشد. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٢١٤. بصائرالدرجات ٢٠٥ و ٢٠٦. و اين روايتات در اين مصادر با عبارات مختلف ذكر شده است. و نامى از امام كاظم عليه السلام ندارند.

2- سوره فاطر: ٢٨.

3- تاويل الايات الظاهرة ٢/٤٨٠. رجوع شود به شواهد التنزيل ٢/١٥٢.

### فصل بيست و نهم در بيان آنكه ايشانند متوسمون و به روى هر كس نظر كنند مى دانندايمان ونفاق او را و ايشانند آنان كه خدا مى فرمايد ان فى ذلك لآيات للمتوسمين (1)

اين آيات بعد از قصه قوم لوط است، و مفسران گفته اند كه: يعنى در آنچه ذكر كرديم از هلاك كردن قوم لوط آيه و علاماتى چند هست كه براى كسانى كه تفكر نمايند در آن قصه و عبرت گيرند؛ و بعضى گفته اند؛ متوسمين، آنهايند كه به سمت و علامت چيزها را يابند و به فراست و زيركى چيزها را دانند (2) و از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده اند كه: بپرهيزيد از فراست مؤ من كه او نظر مى كند به نور خدا. و فرمود كه: خدا را بنده اى چند هست كه مردم را به توسم و فراست مى شناسند، پس حضرت اين آيه را خواند (وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ) (3) گفته اند: يعنى شهر قوم لوط كه در ميان مدينه و شام واقع است بر سر راه شماست كه در سفر شام بر آن مى گذريد. (4)

و در احاديث بسيار از كلينى و بصائر و مناقب و تفسير عياشى و تفسير على بن ابراهيم و ساير كتب از ائمه عليه‌السلام منقول است كه: مائيم متوسمون، و راه بهشت در ما مقيم و ثابت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حجر: ٧٥.

2- مجمع البيان ٣/٣٤٣. تفسير طبرى ٥٢٧)-٥٢٩. تفسير فخر رازى ١٩/٢٠٣.

3- سوره حجر: ٧٦.

4- مجمع البيان ٣/٣٤٣.

است. (1)

و به روايت ديگر: راه مقيم او، امامت و خلافت است كه در ايشان مقيم و ثابت است تا روز قيامت. (2)

و در عيون اخبار الرضا عليه‌السلام منقول است كه از آن حضرت پرسيدند كه: چه جهت دارد كه شما خبر مى دهيد به آنچه در دلهاى مردم پنهان است؟ فرمود كه: مگر نشنيده اى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بپرهيزيد از فراست مؤ من كه به او نور خدا نظر مى كند؟ راوى گفت: بلى. حضرت فرمود كه: هيچ مؤ منى نيست مگر آنكه او را فراستى هست كه به نور خدا نظر كند به قدر ايمان و دانائى او، و خدا جمع كرده در ائمه از ما اهل بيت آنچه را پراكنده كرده است در جميع مؤ منان، و حق تعالى در قرآن فرموده است (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) پس اول متوسمين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، پس بعد از او اميرالمؤ منين عليه‌السلام، پس حسنين و امامان از فرزندان حسين عليه‌السلام تا روز قيامت. (3)

و در بصائر و اختصاص از عبدالرحمن بن كثير روايت كرده است كه گفت: با حضرت صادق عليه‌السلام به حج رفتيم و در اثناى راه حضرت بر كوهى بالا رفت و بسوى مردم نظر كرد و فرمود كه: چه بسيار است صداهاى مردم به تلبيه و چه بسيار كم است در ميان ايشان كسى كه حجش مقبول باشد.

داود رقى گفت: يابن رسول الله! آيا خدا دعاى اين گروهى كه مى بينيم همه را مستجاب مى گرداند؟

حضرت فرمود كه: اى ابو سليمان! خدا نمى آمرزد گناه كسى را كه شرك آورد به او، و انكار كننده امامت و ولايت على عليه‌السلام مانند بت پرست است. گفتم: فداى تو شوم، آيا شما مى شناسيد دوست و دشمن خود را؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٢١٨-٢١٩. بصائرالدرجات ٣٥٥. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٣٤. تفسير عياشى ٢/٢٤٧. تفسير قمى ١/٣٧٧. تاويل الايات الظاهرة ١/٢٥٠.

2- كافى ١/٢١٨. بصائرالدرجات ٣٥٧. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٨. تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٥١.

3- عيون اخبار رضا ٢/٢٠٠.

حضرت فرمود: واى بر تو، هر بنده اى كه متولد مى شود البته در ميان دو ديده او نوشته است كه مؤ من است يا كافر، و هر كه با ولايت ما مى آيد، به نزد ما، مى بينيم كه در پيشانى او نوشته است كه مؤ من است، و اگر با عداوت ما مى آيد به نزد ما، مى بينيم كه نوشته است كافر است، و مائيم متوسمين كه خدا فرموده (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) و ما به اين مى شناسيم دوست و دشمن خود را.(1)

و ايضا در بصائر و غير آن به سند معتبر روايت كرده است كه: مردى يه خدمت حضرت صادق عليه‌السلام آمد و از مساله اى سؤ ال كرد: حضرت فرمود، ديگرى آمد و از همان مساله سؤ ال كرد، حضرت جواب ديگر فرمود، باز ديگرى آمد و از آن همان مساله پرسيد، حضرت بغير از جواب آن دو نفر فرمود، پس فرمود كه: خدا به ما گذشته است امور مردم را كه آنچه مناسب فهم ايشان شود و قابليت هر يك باشد جواب مى گوئيم چنانچه اختيار امور دنيا را به حضرت سليمان عليه‌السلام گذاشت و فرمود هذا عطاؤ نا فامنن او اعط بغير حساب (2) اين آيه در قرائت على عليه‌السلام چنين است.

راوى پرسيد كه: امام مى داند مذهب هر كس و قابليت هر شخص را كه مناسب حال او جواب بگويد؟

حضرت از روى تعجب فرمود: سبحان الله! مگر نخوانده اى كلام الهى را كه در قرآن مى فرمايد (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) و متوسمون، ائمه اند، (وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ) و اين آيات در راه مقيم دائمى است كه هرگز از آن بدر نمى رود يعنى با امام است، و امامت هرگز از اهل بيت عليه‌السلام بيرون نمى رود. پس فرمود: آرى بدرستى كه امام نظر مى كند به مردى، او را مى شناسد و رنگش و نوعش را مى داند و اگر سخن او را از پس ديوارى بشنود، او را مى شناسد و مى داند كيست و چيست و صفات او را مى داند، زيرا كه خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٣٥٨. اختصاص ٣٠٣.

2- اشاره اى است به سوره: ص ، ٣٩.

مى فرمايد (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ) (1) يعنى: از جمله آيات قدرت و عظمت خداست آفريدن آسمانها و زمين و اختلاف زبانهاى شما و رنگهاى شما، بدرستى كه در اينها آيات و علامتى چند هست براى عالمان، حضرت فرمود: امامان عالمانند كه خدا در اينجا فرموده است، و نمى شنود امام چيزى از زبانها و سخنها را مگر آنكه مى داند كه آن گوينده ناجى يا هالك خواهد بود، پس به اين سبب هر كسى را موافق حال او و مذهب و قابليت او جواب مى فرمايد. (2)

و ايضا در بصائر از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: ما را ديده اى است كه شباهت به ديده هاى مردم ندارد، و در ديده هاى ما نورى هست كه شيطان را در آن شركتى نيست. (3)

و عياشى از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه در تاويل اين آيه فرمود كه: بدرستى كه در امام آياتى چند هست براى متوسمين؛ و امام، سبيل مقيم و راه راست و درست و ثابت است، نظر مى كند به نورى كه خدا در ديده او قرار داده و سخن مى گويد از جانب خدا و از او پنهان نمى باشد آنچه را اراده نمايد. (4)

و در بصائر و اختصاص و غير آنها از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: روزى حضرت امير عليه‌السلام در مسجد كوفه نشتسه بود، ناگاه زنى آمد و با شوهرش نزاعى داشت، حضرت براى شوهرش حكم كرد. آن ملعونه گفت: والله كه چنان نبود كه تو حكم كردى و بخدا سوگند كه قسمت بالسويه نمى كنى و عدالت در ميان رعيت نمى كنى و حكم تو نزد خدا پسنديده نيست.

حضرت امير عليه‌السلام در غضب شد و ساعتى در او نظر كرد و فرمود كه: اى جرات كننده! اى دشنام دهنده! اى تشنيع كننده! اى آن كه مانند زنان دگير حايض نمى شوى! آن ملعونه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره روم: ٢٢.

2- بصائرالدرجات ٣٦١. اختصاص ٣٠٦.

3- بصائرالدرجات ٤١٩.

4- تفسير عياشى ٢/٢٤٨.

چون اين سخن را شنيد پشت كرد و گريخت و مى گفت: واى بر من واى بر من اى پسر ابوطالب! پرده پوشى مرا دريدى و مرا رسوا كردى.

پس عمرو بن حريث كه يكى از سركرده هاى خوارج بود از پى آن زن رفت و به او گفت: در اول با پس ابوطالب سخنى گفتى كه مرا شاد كردى، پس او با تو سخنى گفت كه گريختى و واويلاه گفتى؟

آن زن گفت كه: والله مرا نسبت داد به امرى كه در من بود و ديگرى نمى دانست، من هميشه حيض را از راه پس مى بينم.

عمور ملعون برگشت به خدمت حضرت و گفت: اى پسر ابوطالب! اى كهانت چه بود كه به اين زن گفتى؟

حضرت فرمود كه: اى پس حريث! اين كهانت نبود كه جن مرا خبر داده باشد، بدرستى كه خالق عالم ارواح را پيش از بدنها آفريد به دو هزار سال، پس چون ارواح را در بدنها جا داد در ميان ديده هاى ايشان نوشت كه مؤ من است يا كافر، و آنچه به آن مبتلا خواهند شد و اعمال نيك و بد ايشان را در نامه اى به قدر گوش موش نوشت، پس در اين باب اين آيه را در قرآن فرستاد بر پيغمبرش (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متوسم بود، پس من بعد از آن متوسمم، و امامان از فرزندان من متوسمند، پس چون نظر كردم به سيماى او همه احوال او بر من ظاهر شد. (1)

مولف گويد كه: احاديث در اين باب بسيار است و كيفيت تطبيق اين تاويلات را در بحار ذكر كرده ام، (2) و بنابراين اكثر تاويلات مى تواند بود كه ذلك در اين آيه اشاره است به قرآن، و مراد به سبيل در بعضى از تاويلات امام است، و در بعضى امامت، و در بعضى راه حق و در بعضى راه بهشت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٣٥٤-٣٥٦؛ اختصاص ٣٠٢؛ تفسير عياشى ٢/٢٤٨. تفسير فرات كوفى ٢٢٩.

2- رجوع شود به بحارالانوار ٢٤/١٢٣.

### فصل سى ام در تاويل آيات آخر فرقان در شان ائمه عليه‌السلام

خدا مى فرمايد (وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا) (1) يعنى: و بندگان خالص خداوند بخشنده آنانند كه راه مى روند بر روى زمين به آهستگى و هموارى و سكينه و وقار نه از روز تكبر وتجبر.

على بن ابراهيم و كلينى و ابن ماهيار و ديگران از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: اين آيه و آيات بعد از اين تا آخر سوره در شان امامان و اوصياء نازل شده كه در روى زمين به آهستگى راه مى روند از ترس دشمنان خود، (2) (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) (3) هر گاه خطاب كنند ايشان را جاهلان و بيخردان، گويند سلامى را يعنى در جواب سفاهت ايشان سخنى مى گويند كه سالم از گناهان باشند، يا سخن نيكى مى گويند، يا سلام به ايشان مى كنند.

در حديث است كه: اين نيز در شان اوصياء است كه با دشمنان مدارا مى كنند. (4)

(وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا) (5) و آنان كه شب به روز مى آورند براى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فرقان ، ٦٣.

2- تفسير قمى ٢/١١٦. كافى ١/٤٢٧. تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٨١.

3- سوره فرقان ، ٦٣.

4- كافى ١/٤٢٧. تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٨١.

5- سوره فرقان: ٦٤.

پروردگار خود گاه سجده كنندگانند و گاه ايستاده، در حديث ديگر وارد شده است كه: اين نيز در شان ائمه عليه‌السلام است. (1)

و برقى در محاسن روايت كرده است از سليمان بن خالد كه: در محمل سوره فرقان را مى خواندم و به اين آيه رسيده بودم (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا) (2) يعنى: و آنان كه نمى خوانند با خدا خداى ديگر را، و نمى كشند نفسى را كه حرام گردانيده خدا كشتن او را مگر به حق، و زنا نمى كنند، و كسى كه مى كند آن را مى رسد به جزاى گناه خود و مضاعف مى كند خدا عذاب او را در روز قيامت و جاويد مى ماند در آن عذاب خوار كرده شده، پس حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود كه: اين آيات در شان ما نازل شده است، و بخدا سوگند كه ما را پند داده و نصيحت و موعظه نموده و حال آنكه او مى دانست كه ما هرگز زنا نمى كنيم.

پس تا اين آيه را خواندم (إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) (3) يعنى: مگر كسى كه توبه و بازگشت كند و ايمان آورد و بكند عمل شايسته را، پس آنها را بدل مى كند خدا بديهاى ايشان را به نيكيها و گناهان ايشان را به ثوابها. حضرت فرمود: بايست اينجا، اين آيه در شان شما شيعيان نازل شده است. بدرستى كه خواهند آورد مؤ من گناهكارى را در روز قيامت پس باز مى دارند او را در نزد خداوند عالميان و خود متوجه حساب او مى گردد و يك يك گناهان او را بر او مى شمارد و مى فرمايد: در فلان روز و فلان ساعت فلان گناه را كردى، او اعتراف مى كند و مى گويد: كرده ام، تا آنكه خدا همه گناهان او را بر او مى شمارد و او اعتراف مى كند و مى گويد: كرده ام، تا آنكه خداوند غفار مى فرمايد كه: اين گناهان را در دنيا بر تو پوشانيدم و تو را رسوا نكردم و امروز همه را مى آمرزم؛ پس امر مى كند ملائكه را كه: گناهان او را محو كنيد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١١٦.

2- سوره فرقان: ٦٨ و ٦٩.

3- سوره فرقان ، ٧٠.

و به جاى آنها حسنات و طاعات بنويسيد، پس نامه او را بلند مى كنند كه همه مردم ببينند، پس مردم مى گويند از روى تعجب: سبحان الله! اين بنده هيچ گناه نداشته است؟ اين است معنى قول حق تعالى كه مى فرمايد (فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَا).(1)

و شيخ طوسى در امالى همين مضمون را از آن حضرت روايت كرده است و در آخر حديث فرمود كه: اين آيه در باب گناهكاران شيعيان ما نازل شده. (2)

و در بصائر از آن حضرت روايت نموده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: پروردگار من مرا وعده داده؛ در باب شيعيان على يك خصلت، و آن اين است كه هر كه ايمان به او بياورد و بپرهيزد از ولايت دشمنان او، گناهان صغيره و كبيره ايشان را بيامرزد و گناهان ايشان را به حسنانت بدل مى كند. (3) و به اين مضامين احاديث بسيار است، كه انشاءالله در محل ديگر مذكور خواهد شد.

و باز سليمان در حديث محاسن گفت: پس من تتمه آيات را خواندم تا به آنجا رسيدم (وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) (4) يعنى: و آنها كه حاضر نمى شوند در مجالس لغو و بى فايده يا در مجالس غنا و خوانندگى، يا گواهى ناحق نمى دهند، و چون مى گذرند به معاصى يا به چيزهاى بى فايده يا سخنان دروغ، مى گذرند بزرگوارانه و متوجه آنها نمى شوند، چون اين آيه را خواندم حضرت فرمود كه: اين آيه ها در شان ماست و بيان صفت ماست.

پس خواندم (وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا) (5) يعنى: و آنها كه چون پند داده شوند و به ياد ايشان آورند آيات پروردگار ايشان را، نيفتند بر روى آنها مانند كران و كوران. يعنى تدبر و تفكر در آنها مى كنند و به غلفت از آنها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- محاسن ١/٢٧٣.

2- امالى شيخ طوسى ٧٣ و همچنين رجوع شود به صفحات ٨٥ و ٨٦ بصائر.

3- بصائرالدرجات ٨٣. و همچنين رجوع شود به صفحات ٨٥ و ٨٦ بصائر.

4- سوره فرقان: ٧٢.

5- سوره فرقان: ٧٣.

نمى گذرند. حضرت فرمود كه: اين آيه در شان شيعيان است كه هر گاه آيات فضيلت ما را بر شما مى خوانند باور مى كنيد و شك در آنها نمى كنيد و تفكر در آنها مى نمائيد.

پس خواندم (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) (4) يعنى: و آنها كه مى گويند: اى پروردگار ما! ببخش ما را از زنان و فرزندان ما روشنى ديده ها، و بگردان ما را از براى پرهيزكاران پيشوا، حضرت فرمود كه: اين آيه در شان ماست. (2)

و على بن ابراهيم روايت نموده است كه: اين آيه را نزد حضرت صادق عليه‌السلام خواندند، حضرت فرمودن كه اگر اين آيه چنين خوانده شود پس خوش مرتبه بزرگى را از خدا سوال كرده اند كه خدا ايشان را پيشواى متقيان گرداند. پرسيدند كه: پس اين آيه چگونه نازل شده است؟ حضرت فرمود كه: چنين نازل شده است و اجعل لنا من المتقين اماما يعنى: بگردان از براى ما از متقيان و پرهيزكاران امامى. (3)

و در روايت ديگر فرمود كه: ما اهل بيت پيشواى متقيانيم. (4)

و به روايت ديگر: مصداق ازواجنا حضرت خديجه است، و ذرياتنا حضرت فاطمه عليهاالسلام و قرة العين حسن و حسين عليه‌السلام، و اجعلنا للمتقين اماما على بن ابيطالب عليه‌السلام است. (5)

و ابن ماهيار از ابن عباس روايت كرده است كه: اين آيه در شان على عليه‌السلام نازل شده، و از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت مجموع آيه را تلاوت نموده فرمودند كه: يعنى ما را هدايت كنندگان قرار داده كه به ما هدايت بيابند و اين آيه مخصوص آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فرقان: ٧٤.

2- محاسن ١/٢٧٤.

3- تفسير قمى ٢/١١٧.

4- تفسير قمى ٢/١١٧. تفسير فرات كوفى ٢٩٤. شواهد التنزيل ١/٥٣٩.

5- تفسير قمى ٢/١١٧٧. تفسير فرات كوفى ٢٩٤. شواهد التنزيل ١/٥٣٩.

6- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٨٤.

و ايضا از ابوسعيد خدرى روايت نموده است كه: چون آيه نازل شد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جبرئيل پرسيد كه: ازواجنا كيست؟ گفت: خديجه است.

پرسيد كه: ذريتنا كيست؟ گفت: فاطمه است.

پرسيد كه: قرة اعين كه موجب روشنى چشم است كيست؟ گفت: حسنين است.

پرسيد كه: و اجعلنا للمتقين اماما كيست؟ عرض كرد: على بن ابيطالب است. (1)

و ابن شهر آشوب از سعيد بن جبير روايت كرده است در تفسير قول خداوند كريم (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا) گفت كه: اين آيه والله در شان اميرالمؤ منين على عليه‌السلام است و بس. و بيشتر دعاى آن حضرت اين بود كه مى گفت: ربنا هب لنا من ازواجنا يعنى، فاطمه، و ذرياتنا يعنى حسنين عليه‌السلام، قرة اعين. حضرت امير عليه‌السلام فرمود كه: بخدا سوگند كه سؤ ال نكردم از پروردگار خود كه مرا فرزند خوشروئى بدهد و نه فرزند نيكو قامتى بدهد بلكه سوال كردم كه فرزندانى به من عطا كند كه مطيع خدا باشند و خايف و ترسان شوند از او، پس چون فرزندان خود را مطيع خدا يافتم ديده ام به او روشن شد و شاد شد.

بعد از آن گفت: (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) فرمود كه: يعنى ما پيروى كنيم پرهيزكاران را كه پيش از ما بوده اند، پس پيروى ما كنند پرهيزكاران كه بعد از ما مى آيند، (أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا) (2) يعنى: ايشان جزا داده مى شوند غرفه هاى بهشت و اعلى درجات آن را به آنچه صبر كردند در دنيا به طاعت خدا و آزار دشمنان. حضرت فرمود كه: يعنى على و حسن و حسين و فاطمه عليها‌السلام ، (وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا) (3) يعنى: ملائكه به استقبال آنها مى آيند با تحيت و سلام الهى، جاويد مى مانند در آن نعمتها، نيكو قرارگاه و محل اقامتى است غرفه هاى بهشت از براى ايشان. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٨٥.

2- سوره فرقان: ٧٥.

3- سوره فرقان: ٧٥ و ٧٦.

4- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٤٣١.

### فصل سى و يكم در تاويل شجره طيبه به اهل بيت عليه‌السلام و شجره خبيثه ملعونه به دشمنان ايشان

خداوند مى فرمايد (أَلَمْ تَرَ‌ كَيْفَ ضَرَ‌بَ اللَّـهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَ‌ةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْ‌عُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَ‌بِّهَا وَيَضْرِ‌بُ اللَّـهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُ‌ونَ ﴿٢٥﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَ‌ةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْ‌ضِ مَا لَهَا مِن قَرَ‌ارٍ‌) (1)

يعنى: زده است خداوند عالماين مثلى كلمه طيبه نيكو پاكيزه را - كه به قول بعضى كلمه توحيد است كه لا اله الا الله باشد، و به قول بعضى هر كلام نيكو و اعتقاد حقى است كه خدا به آن امر كرده باشد - مانند درخت طيبه پاكيزه نمو كننده ميوه دهنده است كه ريشه اش در زمين فرو رفته و محكم شده باشد و فرع و شاخهايش به آسمان بلند شده باشد و بدهد ميوه خود را در هر وقت - يا در هر سال، يا در هر شش ماه - به اذن و قدرت و تقدر پروردگار آن - بعضى گفته اند تمثيل فرموده است به درختى كه چنين باشد - كه ريشه اش در زمين و شاخش در آسمان باشد و هر وقت كه خواهى ميوه دهد - گو اينكه در خارج مصداقى نداشته باشد؛ و بعضى گفته اند كلمه طيبه، ايمان است؛ و شجره طيبه، مؤ من - و مى زند خدا مثلها براى مردمان شايد كه ايشان متذكر شوند و پند گيرند؛ و مثل كلمه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ابراهيم ٢٤-٢٦.

خبيثه و بد - كه كلمه شرك يا هر اعتقاد بد وسخن بدى كه خدا نهى از آن نموده باشد - مانند درخت خبيث بد است كه نمو كننده نباشد - و بعضى گفته اند كه مراد درخت حنظل است، و بعضى كشوث گفته، (1). و بعضى درخت گنديده بى ثبات به اين اوصاف است كه مصداقى نداشته باشد، (2) و هر دو تشبيه در نهايت كمال ظهور و وضوح است، زيرا كه كلمات صادقه و عقايد حقه مانند درختى است كه ريشه آن ثابت است و به رياج عاصفه از شكوك و شبهات از پا بدر نمى آيد و به جانب آسمان بلند مى شود و نهايت رفعت دارد و مقبول درگاه الهى مى گردد و روز به روز به تفكرات صحيحه و اعمال صالحه و امطار اعمال صالحه و اخلاق حسنه و قرب خدا مى شود، و هر چند سعى كنند اهل باطل كه آن را بركنند و زايل گردانند نتوانند، و در آخرت مثمر نعيم ابدى و لذيات غير متناهيه و درجات عاليه مى باشد، و كلمات كاذبه و عقايد باطله ثمره اش مانند حنظل براى عقول سليمه تلخ و ناگوار است، و هر چند ضلالت و جهالت سعى در تقويت آن نمايند بزودى از بيخ كنده مى شود و ثباتى نمى دارد و در آخرت بغير از وبال و نكال و زقوم و ضريغ و غسلين ثمره نمى بخشيد.

و اما اخبارى كه عامه و خاصه در تاويل اين آيات ذكر كرده اند: عامه از ابن عباس روايت كرده اند كه جبرئيل به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ عرض كرد كه: شمائيد آن درخت و على عليه‌السلام شاخ آن است و حسن و حسين عليه‌السلام ميوه هاى آنند. (3)

و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه: من آن درختم و فاطمه شاخ بزرگ آن درخت است، و على عليه‌السلام آبستن كننده آن درخت است، و ميوه هاى آن درخت حسنين عليه‌السلام، و دوستان اهل بيت برگهاى آن درختند، و همه اجزاى آن درخت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كشوث ، گياهى است زرد رنگ داراى ساقه هاى باريك و بى برگ. فرهنگ عميد ٣/١٩٧٣.

2- مجمع البيان ٣/٣١٢.

3- مجمع البيان ٣/٣١٢.

در بهشت است. (1)

و كلينى و صفار و ابن بابويه از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من اصل و ريشه آن درختم، و جناب امير عليه‌السلام فرع آن است و امامان از فرزندان ايشان شاخه هاى آنند و علم ائمه ميوه آنند، و مؤ منان برگهاى آنند، آيا درخت بغير اينها چيزى مى باشد؟ راوى گفت: نه والله، حضرت فرمود كه: بخدا سوگند مؤ منى كه متولد مى شود يك برگ آن درخت بهم مى رسد و مؤ منى كه مى ميرد يك برگ از آن درختس مى افتد و كم مى شود. (2)

و در معانى الاخبار روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام كه: شجره، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و فرعش على عليه‌السلام، و شاخه اش فاطمه عليها‌السلام، و ميوه هايش فرزندان اويند، و برگش شيعيان مايند، بدرستى كه هر مومنى از شيعيان ما كه مى ميرد يك برگ از آن درخت مى ريزد و فرزندى كه از شيعيان ما متولد مى شود يك برگ از آن درخت مى رويد. (3)

و على ابراهيم و صفار از آن حضرت روايت كرده اند كه: شجره، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و نسبت او ثابت در بنى هاشم، و فرع آن على بن ابيطالب عليه‌السلام است، شاخ آن فاطمه عليها‌السلام است، و ميوه هايش فرزندان على و فاطمه اند، و برگهاى آن شيعيان ايشانند، (تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) مراد علومى است كه فتوى مى دهند ائمه، شيعيان خود را در حج و عمره از مسائل حرام و حلال.(4)

و در بصائر الدرجات از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: شجره، سدرة المنتهى است، و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيخ آن است، و على عليه‌السلام بلندى آن است، و فاطمه عليه‌السلام فرع آن است، و امامان از ذريه فاطمه عليها‌السلام شاخه هاى آنند، شيعيان ايشان برگهاى آنند، ميوه اى كه در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فردوس اخبار ١/٨٤.

2- كافى ١/٤٢٨. بصائرالدرجات ٥٩. كمال الدين ٣٤٥. و روايت در كمال الدين با كمى تفاوت ذكر شده است.

3- معانى الاخبار ٤٠٠.

4- تفسير قمى ١/٣٦٩. بصائرالدرجات ٥٩.

هر حين مى دهد علومى است كه در هر وقت از ائمه سؤ ال مى كنند، جواب مى گويند.

پرسيدند كه: چرا آن را منتهى مى گويند؟ فرمود: زيرا كه والله دين خدا به آن منتهى مى شود، هر كه برگ آن درخت نيست، مؤ من نيست و از شيعه ما نيست. (1)

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: شجره طيبه، مثلى است كه خدا براى اهل بيت پيغمبر زده است؛ و شجره خبيثه، مثلى است كه براى دشمنان ايشان زده است. (2)

و در مجمع البيان از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: شجره خبيثه مثل بنى اميه است. (3)

و احاديث بسيار وارد شده است در تفسير قول حق تعالى (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (4) يعنى: نگردانيديم آن خوابى را كه نموديم به تو مگر فتنه و امتحانى براى مردم، و نگردانيديم شجره ملعونه را در قرآن مگر امتحانى از براى مردم، و مى ترسانيم ايشان را و زياد نمى كند ترسانيدن ما ايشان را مگر طغيان بزرگ كه شجره ملعونه سلسله بنى اميه اند، چنانچه عياشى و ديگران به سندهاى بسيار از حضرت اميرالمؤ منين و حضرت باقر و حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير اين آيه كه: شجره ملعونه، بنى اميه اند. (5)

و ايضا به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير اين آيه كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خواب ديد كه جماعتى بر منبر او بالا مى رونند و مردم را از دين بر مى گردانند، جبرئيل اين آيه را آورد كه ابوبكر و عمر و بنى اميه بر منبر تو بالا خواهند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٦٠.

2- تفسير عياشى ٢/٢٢٥.

3- مجمع البيان ٣/٣١٤.

4- سوره اسراء: ٦٠.

5- تفسير عياشى ٢/٢٩٧. و ٢٩٨. تفسير قمى ١/٣٦٩. مجمع البيان ٤/٤٢٤.

رفت و مردم را از دين خواهند بگردانيد. (1)

و ايضا عياشى روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غمگين و محزون بيرون آمد، صحابه از سبب حزن آن حضرت سؤ ال كردند، فرمود كه: امشب در خواب ديدم كه اولاد بنى اميه بر منبر بالا مى رفتند پس از خدا سؤ ال كردم كه در حيات من خواهد بود؟ فرمود كه: بعد از وفات تو خواهد بود. (2)

و به روايت ديگر: دوازده نفر از بنى اميه را ديدم كه بر منبر من بالا رفتند. (3) و شيخ طبرسى روايت كرده است كه: ميمونى چند را ديد كه بالاى منبرش مى رفتند و به زير مى آمدند، و بعد از آن خندان نبود تا از دنيا رفت. (4)

و در حديث صحيفه كامله از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه: روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خوابى ربود در وقتى كه بالاى منبر بود، پس در خواب ديد مردانى چند را كه بر منبرش بر مى جستند مانند جستن بوزينه و مردم را از پس پشت بر مى گردانيدند، پس حضرت بيدار شد و اثر حزن و اندوه از روى مباركش ظاهر بود پس جبرئيل اين آيه را آرود و شجره ملعونه را به بنى اميه تفسير فرمود. (5)

و شيخ طبرسى در احتجاج روايت كرده است در ضمن مناظره اى كه حضرت امام حسن عليه‌السلام با معاويه و اصحاب او فرمود به مروان بن حكم گفت كه: خدا لعنت كرده است تو را و پدرت و خويشان و فرزندان تو را و آن لعنت باعث زيادتى كفر و طغيان و عصيان شما شد چنانچه حق تعالى فرمود (وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) اى مروان! تو و فرزندان تو آن شجره ملعونه ايد كه خدا در قرآن شما را لعنت كرده و ما اهل قرآنيم و ظاهر و باطن را مى دانيم و از آن شجره كه خدا وصف آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به تفسير عياشى ٢/٢٩٧. كافى ٤/١٥٩. امالى شيخ طوسى ٦٦٨.

2- تفسير عياشى ٢/٢٩٨.

3- تفسير عياشى ٢/٢٩٨.

4- مجمع البيان ٣/٤٢٤. و نيز رجوع شود به تفسير طبرى ٨/١٠٣. تفسير قرطبى ١٠/٢٨٣.

5- صحيفه سجاديه ٥٦.

در قرآن فرمود (أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) يعنى ظاهر مى شود علوم قران از ما در زمان از براى مردم، و دشمنان ما اهل بيت شجره ملعونه اند كه مى خواهند اطفاء كنند و خاموش نمايند و فرو نشانند نور ما را به دهنهاى خود و خدا البته نور ما را تمام مى كند هر چند ابا كنند و نخواهند كافران و منافقان، و اگر مى فهميدند منافقان معنى اين آيات را كه بيان كردم هر آينه از قرآن مى انداختند چنانچه انداختند از قرآن آيات بسيارى را كه در مدح ما و مذمت دشمنان ما صريح بود. (1)

مترجم گويد: تاويلاتى كه در اين احاديث شريفه وارد شده انطباق آنها بر آيات كريمه غايت وضوح دارد، كه معلوم است مثلى كه خدا زده براى ايمان و علوم حقه امورى است كه موجب سعادت ابدى دنيا و عقبى مى گردند و آنها را تشبيه به درختى فرموده زيرا كه خدا در اكثر آيات لذات روحانيه را به لذات جسمانيه كه همت قاصران مقصور بر آن است مثل زده است و امور معقوله را به امور محسوسه كه منبع علم جاهلان است تشبيه نموده، پس علم و ايمان و اعمال آن درخت حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه منبع جميع كمالات است، و چنانكه اجزاء درخت از ريشه غذا مى خورند و تربيت مى يابند جميع ائمه و اتباع ايشان در خور انتساب به آن جناب از او بهره مند مى گردند، و ساق آن درخت حضرت امير عليه‌السلام است كه اول نمو آن درخت است و نمايش درخت به آن است و ساير اجزاء به توسط آن بهره مى برند، و حضرت فاطمه عليه‌السلام به منزله شاخه بزرگ آن درخت است كه واسطه انتساب جميع ائمه است به حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و به توسط اونور آن حضرت به ايشان سرايت كرده است. و شاخه هاى ديگر كه از شاخه بزرگ رسته است مثال ساير ائمه عليه‌السلام اند كه به توسط ايشان ثمرات علوم رسالت به خلق مى رسيد و انوار مصطفوى و مرتضوى همه در ايشان مجتمع گرديده و هر كه چنگ در يكى از آنها زند به آسمان رفعت و كمال مرتفع مى شود و علوم ايشان كه به مردم مى رسد و قلوب و اروح

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- احتجاج ٢/٤٤. و در آنجا از روايات ذكر شده است.

شيعيان به آنها تربيت و قوت مى يابند به مثابه ميوه هاى آن درخت بلند بخت است، و شيعيان كه حافظ و حامى و قابل ثمرات علوم ايشانند و خود را مهالك فداى ايشان مى كنند و علوم و معارف ايشان را از ديگران پنهان مى دارند به منزله برگهاى آن شجره طيبه الثمره اند كه آن ميوه ها را از ضرر باد و حرارت آفتاب و گرد و غبار حراست مى نمايند و آنها در ميان خود پنهان مى دارند.

و اعداى خبيثه ايشان را به آن شجره خبيثه ملعونه تشبيه فرموده، بعضى از آن ملاعين به منزله ريشه اند مثل ابوبكر و عمر، و بعضى به منزله ساقند مانند بنى اميه، و بعضى به منزله شاخه اند مانند بنى عباس و امثال ايشان. و شيعيان گمراه آنها به منزله برگهاى آن درختند، و ميوه آن درخت كه عبارت از شبهات و شكوك و علوم باطله ايشان است به منزله حنظل ناگوار كه قاتل اهل ضلالت است.

و مثال شجره اولى شجره طوبى است كه در بهشت اصلش در خانه اميرالمؤ منين عليه‌السلام است و هر خانه از شيعيان از آن است تا سدرة المنتهى؛ و مثال شجره ثانيه در آخرت شجره زقوم است كه در جهنم مى رويد طعام دشمنان اهل بيت عليه‌السلام است. و در اين مقام سخن بسيار است و اين كتاب گنجايش ذكر زياده از اين ندارد.

### فصل سى و دوم در بيان آيات هدايت به ائمه عليه‌السلام است و در اين معنى آيات بسيار است

اول: (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) (1) يعنى: و از آنها كه خلق كرده ايم امتى و جماعتى هستند كه هدايت مى كنند مردم را به حق و به حق عدالت مى كنند.

على بن ابراهيم و عياشى و كلينى و صفار و ابن شهر آشوب و غير ايشان به سندهاى بسيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد از ائمه، ائمه آل محمد عليه‌السلام اند. (2)

و حافظ ابو نعيم و ابن مردويه از محدثان عامه از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده اند كه: اين امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد، هفتاد و دو فرقه آنها در جهنم خواهند بود و يك فرقه ايشان در بهشت، و ايشان آن فرقهاند كه خدا در شان ايشان فرمود (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) و ايشان من و شيعيان منند. (3) و عياشى مثل اين حديث را از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده است. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف: ١٨١.

2- تفسير قمى ٢٤٩. تفسير عياشى ٤٢. كافى ١/٤١٤. بصائرالدرجات ٣٦. مناقب ابن شهر آشوب. ٤/٤٣٢ تاويل الايات الظاهرة ١/١٩٠.

3- تاويل الآيات الظاهرة ١/١٩٠. به نقل از ابونعيم و ابن مردويه.

4- تفسير عياشى ٢/٤٣.

آيه دوم: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (1) يعنى: و آنها كه جهاد و سعى مى كنند در راه ما البته هدايت مى كنيم ايشان را به راههاى خود و بدرستى كه خدابا نيكوكاران است.

على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه از براى آل محمد عليه‌السلام و شيعيان ايشان است. (2)

و فرات از آن حضرت روایت نموده که: این آیهدر شأن ما اهل بیت نازل شده است.(3)

آيه سوم: (أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (4) يعنى: آيا هر كس كه هدايت ميكند مردم را بسوى حق سزاوارتر است كه متابعت كرده شود و او را پيروى كنند، يا كسى كه هدايت نمى يابند مگر آنكه هدايت كرده شود؟ پس چه مى شود شما را چگونه حكم مى كنيد؟.

على بن ابراهيم از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده كه: آن كه هدايت مى كند مردم را به حق، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و بعد از او آل محمد عليه‌السلام است؛ و آن كه هدايت نمى يابد مگر آنكه هدايت كرده شود، كسى است كه مخالفت اهل بيت كند بعد از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (5)

و ابن شهر آشوب از زيد بن على روايت كرده است كه: اين آيه در شأن اهل بیت عليه‌السلام نازل شده است(6) ؛ و سابقاٌ بیان کردیم که این آیه صریح است در امامت ائمه ما عليه‌السلام، زيرا كه به اتفاق هر يك از ايشان در هر عصرى كه بوده اند از اهل عصر خود اعلم بوده اند خصوصا از آنها كه دعوى خلافت مى كرده اند.

آيه چهارم: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ) (7) يعنى: و كيست

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره عنكبوت: ٦٩.

2- تفسير قمى ٢/١٥٢.

3- تقسیر فرات کوفی 320.

4- سوره يونس: ٣٥.

5- تفسير قمى ١/٣١٢.

6-مناقب ابن شهر آشوب.

7- سوره قصص: ٥٠.

گمراهتر از كسى كه پيروى نفس خود كند بغير هدايتى از جانب خدا.

كلينى و صفار و حميرى و غير ايشان از حضرت امام رضا عليه‌السلام به سندهاى صحيح روايت كرده اند كه: يعنى هر كس دين خدا را به راى خود اختيار كند بدون امامى از ائمه هدى عليه‌السلام. (1)

و ايضا كلينى روايت كرده است كه حضرت باقر عليه‌السلام به سدير صراف گفت كه: اى سدير! مى خواهى به تو بنمايم آنها را كه مردم را منع مى كنند از دين خدا؟ پس نظر كرديد كه ابوحنيفه و سفيان ثورى در مسجد نشسته اند، فرمود كه: اينها راهزنان دين خدايند بى هدايتى از جانب خدا و بدون كتاب ظاهر كننده اى، اين خبيثان چند اگر در خانه هاى خود بنشينند و مردم كسى را نيابد كه دروغ به خدا و رسول ببندند خواهند آمد به نزد ما و ما آنچه حق هست از جانب خدا و رسول خدا و رسول به ايشان خواهيم گفت و گمراه نخواهند شد. (2)

آيه پنجم: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ) (3) يعنى: و بدرستى كه من بسيار آمرزنده ام براى كسى كه توبه كند - گفته اند يعنى از شرك -، و ايمان آورد - گفته اند: يعنى به خدا و رسول - عمل شايسته بكند - گفته اند يعنى واجبات را بجا آورد، پس هدايت يابد - گفته اند: يعنى بر ايمان بماند تا از دنيا برود، يا شك در ايمان نكند، يا آنكه در دين بدعت نكند-. (4)

كلينى و عياشى و ابن ماهيار از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: يعنى هدايت يابد بسوى ولايت ما اهل بيت، بخدا سوگند كه اگر كسى عبادت كند در تمام عمر خود و يا عمر دنيا در ميان ركن و مقام كه بهترين جاهاى عالم است و بميرد بدون ولايت ما، خدا او را در قيامت به رو در جهنم افكند. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٣٧٤/١؛ بصائر الدرجات ١٣؛ قرب الاسناد ٣٥٠؛ غيب نعمانى ١٤٢.

2- كافى ٢/٣٩٢-٣٩٣.

3- سوره طه: ٨٢.

4- مجمع البيان ٤/٢٣.

5- كافى ١/٣٩٢ و در آن قسمتى از روايت ذكر شده است ؛ مجمع البيان ٤/٢٣ به نقل از عياشى ؛ تاويل الايات الظاره ١/٣١٥.

آيه ششم: (فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ) (1) يعنى: كسى كه متابعت كند هدايت مرا پس او گمراه نمى شود.

ابن ماهيار و كلينى و ديگران از حضرت صادق تعالى عليه‌السلام روايت كرده اند كه: يعنى هر كه به امامت ائمه عليه‌السلام قايل شود و متابعت امر ايشان بكند و از اطاعت ايشان تجاوز نكند، گمراه نمى شود در دنيا و تعب نمى كشد در آخرت. (2)

و به روايت ديگر: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ايهاالناس! پيروى كنيد هدايت خدا را تا هدايت يابيد و به رشد و صلاح فايز گرديد، و هدايت خدا هدايت من است و هدايت من هدايت على است، هر كه متابعت كند هدايت او را در حيات من و بعد از فوت من پس بتحقيق كه متابعت كرده است هدايت مرا، و هر كه متابعت كند هدايت مرا بتحقيق متابعت كرده هدايت خدا را و گمراه و شقى نمى شود.

پس فرموده: (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ) (3) يعنى: هر كه اعراض كند و رو بگرداند از ذكر من پس بدرستى كه از براى او هست - در دنيا، يا در قبر، يا در جهنم (4) - زندگانى تنگى، و محشور مى گردانيم او را در قيامت كور. (5)

و در احاديث بسيار كلينى و ديگران روايت نموده اند كه: ذكر خدا، ولايت على عليه‌السلام است. (6)

و على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه در شان ناصبيان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طه: ١٢٣.

2- سوره طه: ١٢٣.

3- سوره طه: ١٢٤.

4- مجمع البيان ٤/٣٤.

5- تاويل الايات الظاهره ١/٣٢٠.

6- كافى ١/٤٣٥؛ تفسير فرات كوفى ٢٦١؛ مناقب ابن شهر آشوب ٣/١١٧؛ تاويل الايات الظاهره ١/٣٢١؛ شواهد التنزيل ١/٤٩٦.

و سنيان است كه در رجعت خوراك ايشان عذره خواهد بود به جزاى آنكه در دنيا خورده اند. (2)

و ابن مسعود و ديگران روايت كرده اند كه: زندگانى تنگ فشار قبر است. (3)

و ايضا كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: ذكر خدا در اين آهى ولايت حضرت امير عليه‌السلام است، و هر كه اعراض كند از ولايت آن حضرت در روز قيامت كور محشور مى شود، چنانچه در دنيا دلش كور بوده از ولايت على عليه‌السلام و حيران بوده در دين خود، در آخرت كور چشم و حيران خواهد بود.

(قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا) (3) گويد: پروردگارا! چرا مرا حشر كردى كور و حال در دنيا بينا بودم، (قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنسَىٰ) (4) خدا فرمايد كه: همچنين كه آمد به نزد تو آيات ما پس فراموش كردى آنها را - حضرت فرمود: مراد از آيات، ائمه عليه‌السلام اند - متابعت ايشان را ترك كردى، همچنين ما امروز تو را فراموش نموديم، حضرت فرمود كه: يعنى تو را در جهنم خواهيم گذاشت چنانكه ترك كردى خليفه هاى ما را و سخنهاى ايشان را نشنيدى.

(وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ) (5) يعنى: و همچنين جزا مى دهيم كسى را كه از حد بدر رود - در عصيان خدا - و ايمان نياورد به آيات پروردگارخود حضرت فرمود كه: يعنى چنين جزا مى دهيم كسى را كه ترك كند ائمه عليه‌السلام را از روى عناد، و اعتقاد به امامت ايشان نكند، و تمابعت آثار ايشان ننمايد، و از حد بدر رود به سبب عداوت آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (6).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٦٦.

2- تفسير طبرى ٨/٤٧٢؛ تفسير روح المعانى ٨/٥٨٥.

3- سوره طه: ١٢٥.

4- سوره طه: ١٢٦.

5- سوره طه: ١٢٧.

6- كافى ١/٤٣٥.

آيه هفتم: (فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ) (1) يعنى: بزودى خواهيد دانست كه كيست اصحاب راه راست و كيست كه هدايت يافته است.

ابن ماهيار و ديگران به سندهاى بسيار از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: على عليه‌السلام صاحب راه راست است، و كسى كه هدايت يافته كسى است كه ولايت ما را قبول كرده. (2)

آيه هشتم: (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) (3) يعنى ايشانند آنها كه خدا هدايت كرده ايشان را، پس به هدايت ايشان اقتدا و پيروى كن.

عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: ما از آنهائيم كه خدا هدايت نموده آنها را، بايد كه مردم پيروى ما كنند. (4)

آيه نهم: (إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (5) يعنى: بدرستى كه اين قرآن هدايت مى كند مردم را بسوى طريقه اى كه آن درست ترين طريقه ها است.

صفار و عياشى از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده اند: مراد از طريقه، امام و ولايت اوست كه درست ترين طريقه ها است. (6)

آيه دهم: (لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ) (7) يعنى: و از براى آنكه خدا را به بزرگى ياد كنيم بر آن كه هدايت كرده است شما را.

برقى در محاسن روايت كرده است كه: تكبير، تعظيم خداست؛ و هدايت، ولايت اهل بيت عليه‌السلام است. (8)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طه: ١٣٥.

2- سوره انعام: ٩٠.

3- سوره انعام: ٩٠.

4- تفسير عياشى ١/٣٦٨.

5- سوره اسراء:٩.

6- بصائرالدرجات ٤٧٧. تفسير عياشى ٢٨٢. كافى ٢١٦. تاويل الايات الظاهرة ٢٧٩.

7- سوره بقره: 185.

8- محاسن ١/٢٣٧.

آيه يازدهم: (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ). (1)

يعنى: گويند اهل بهشت: حمد و سپاس خداوندى را سزا است كه هدايت كدر ما را بسوى اين - يعنى بسوى بهشت و نعمتهاى آن، يا بسوى عملى كه به سبب آن مستحق اينها شديم - و نبوديم كه مستحق اينها شويم و هدايت يابيم بسوى اينها اگر نه اين بود كه هدايت كرد ما را خداوند عالم.

كلينى به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون روز قيامت شود بطليند حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت اميرالمؤ منين و ساير ائمه عليه‌السلام را پس بازدارند ايشان را براى حساب خلايق و شفاعت ايشان، پس چون شيعيان ايشان را در آن مرتبه عظيم مشاهده كنند شاد شوند و شكر كنند خدا را و گويند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا) يعنى: هدايت كرد ما را بسوى ولايت اميرالمؤ منين و ائمه بعد از او عليه‌السلام. (2)

آيه دوازدهم: (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا) (3) يعنى: و از آنها كه هدايت كرديم و برگزديم ايشان را، هر گاه خوانده شود بر ايشان آيات خداوند رحمان بر رو درافتند سجده كنندگان و گيره كنندگان.

طبرسى و ابن شهر آشوب از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام روايت كرده اند كه فرمود: مراد از اين آيه مائيم و اين آيه در مدح ماست. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف: ٤٣.

2- كافى ١/٤١٨.

3- سوره مريم: ٥٨.

4- مجمع البيان ٣/٥١٩. مناقب ابن شهر آشوب ١/١٤١.

### فصل سى و سوم در تاويل آيات كه مشتملند بر امام و امت در شان ائمه عليه‌السلام وآن چندآيه است

اول: (وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (1) يعنى: بايد كه بوده باشد از مشا امتى و گروهى كه خوانند مردم را بسوى خير و امر كنند مردم را به نيكى و نهى كنند از بدى، و ايشانند رستگاران. على بن ابراهيم عليه‌السلام روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام كه: اين آيه در شان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و اتباع ايشان كه مردم را بسوى خير و دين حق مى خوانند و امر به دين معروف و نهى از منكر مى نمايند. (2)

و شيخ طبرسى روايت كرده كه: حضرت صادق عليه‌السلام چنين مى خواندند: ولتكن منكم ائمه يعنى: بايد كه بوده باشد از شما امامان و پيشوايان كه اين اوصاف را داشته باشند.(3)

مترجم گويد كه: اگر در اين آيه امت باشد، باز مراد ائمه خواهند بود.

دوم: (كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) (4) يعنى: بوديد شما بهتر امتى كه بيرون آورده شده اند براى مردم، امر مى كنيد به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران ١٠٤.

2- تفسير قمى ١/١٠٨١٠٩.

3- مجمع البيان ١/٤٨٤.

4- سوره آل عمران: ١١٠.

معروف و نيكى و نهى مى كنيد از منكر و بدى، و ايمان مى آوريد به خدا.

على بن ابراهيم به سند حسن كالصحيح از ابن سنان روايت كرده است كه: من اين آيه را نزد حضرت صادق عليه‌السلام خواندم، حضرت فرمود كه: اين امت چگونه بهترين امتهايند كه حضرت اميرالمؤ منين و امام حسن و امام حسين عليه‌السلام را مى كشند، شخصى گفت: فداى تو شوم پس آيه چگونه نازل شده؟ فرمود كه: چنين نازل شده كنتم خير ائمه اخرجت للناس يعنى: شما بهترين امامانيد كه بيرون آورده شده ايد براى مردم؛ پس فرمود كه: نمى بينى كه بعد از اين مدح كرده است ايشان را به اوصافى كه كار امامان است. (1)

و عياشى روايت كرده است از حضرت صادق عليه‌السلام كه: اين آيه در شان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اوصياى آن حضرت نازل شده و بس، و چنين نازل شده كنتم خير ائمة و بخدا سوگند كه چنين نازل شده و نيست مراد به اين آيه مگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اوصياى او. (2)

و به روايت ديگر فرمود كه: در قرائت على عليه‌السلام چنين است: كنتم خير ائمة و ايشان آل محمد عليه‌السلام اند. (3)

و در حديث معتبر ديگر نيز از حضرت صادق روايت شده است در تفسير اسين آيه كه: مراد امتى است كه براى ايشان دعاى حضرت ابراهيم عليه‌السلام واجب شده چنانچه حق تعالى فرموده (وَإِذْ يَرْ‌فَعُ إِبْرَ‌اهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَ‌بَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾ رَ‌بَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّ‌يَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِ‌نَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّ‌حِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَ‌بَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَ‌سُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (4) يعنى:و ياد آور وقتى را كه بلند مى كرد ابراهيم عليه السلا. پى ها و پايه ها را از خانه كعبه و اسماعيل، مى گفتند: پروردگارا قبول كن از ما آن را بدرستى كه توئى شنواى دانا؛ اى پروردگارما! بگردان ما را انقياد كنندگان مر تو را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/١١٠.

2- تفسير عياشى ١/١٩٥.

3- تفسير عياشى ١/١٩٥.

4- سوره بقره ١٢٩: ١٢٧.

و از ذريه و فرزندان ما بگردان امتى انقياد ننده مر تو را و بنما منسك حج را به ما و قبول كن توبه ما را بدرستى كه توئى بسيار قبول كننده توبه و مهربان؛ اى پروردگار ما! برانگيز و مبعوث گردان در ميان ايشان پيغمبرى از ايشان كه بخواند بر ايشان آيتهاى تو را و تعليم نمايد ايشان را كتاب و حكمت و پاكيزه سازد ايشان را از عقايد و اخلاق و اعمال بد بدرستى كه توئى عزيز و حكيم؛ حضرت فرمود كه: پس چون اجابت كرد حق تعالى دعاى ابراهيم و اسماعيل عليه‌السلام را و مقدور فرمود كه در ذريه ايشان امت مسلمه انقياد كننده باشند و در ميان اين امت رسولى از ايشان مبعوث گرداند كه آيات الهى را و حكمت او را بر ايشان بخواند؛ حضرت ابراهيم عليه‌السلام بعد از اين دعاى ديگر كرد و سوال نمود كه اين ذريه را پاك گرداند از شرك به خدا و از پرستيدن بتها تا امامت در ميان ايشان تواند بود و مردم پيروى ايشان بكنند پس گفت: (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (1) يعنى: اى پروردگار من! بگردان اين شهر - مكه - را ايمن و دور دار مرا و فرزندان مرا از آنكه بپرستيم بتها را، پروردگارا! بدرستى كه او از من است و هر كه نافرمانى كند پس بدرستى كه توئى آمرزنده و مهربان حضرت فرمود كه: اين دليل است كه نمى باشد ائمه و امت مسلمه كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان ايشان مبعوث مى گردد مگر از ذريه ابراهيم عليه‌السلام، (2) پس امت وسطى و خير امت اهل بيت پيغمبرند كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ايشان مبعوث گرديده و خدا دلهاى مردم را بسوى ايشان مايل گردانيده به دعاى حضرت ابراهيم (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) (3).

وابن شهر آشوب از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده كه: (خَيْرَ أُمَّةٍ) مراد اهل بيت حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ابراهيم: ٣٥ و ٣٦.

2- تفسير عياشى ١/٦٠-٦١.

3- سوره ابراهيم: ٣٧.

رسولند. (1) و به روايت ديگر: اهل بيت آن حضرت بهترين اهل بيتهايند كه براى مردم بيرون آورده شده اند و ظاهر گردانيده شده اند. (2)

و ايضا از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه را چنين خواندم ه انتم خير امة و فرمود كه: جبرئيل عليه‌السلام به اين نحو نازل گردانيده، و مراد محمد و على و اوصياء از فرزندان ايشان است. (3)

مؤ لف گويد كه: از اين احاديث شريف ظاهر شد كه خواه انتم باشد و خواه كنتم؛ و خواه خير ائمة و خواه خير امة، خطاب به ائمه اهل بيت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و مراد ايشانند و اگر خطاب امت به جميع امت شود باز خيريت آنها به اعتبار آن است كه ايشان در ميان امت هستند، و از سياق آيات كريمه معلوم است كه مراد هر مرد فاجر است اين امت نيست.

سوم: (وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ) (4) يعنى: بدرستى كه اين امت شماسند كه امت واحده اند و من پروردگار شمايم پس بپرهيزيد از عذاب من؛ اكثر مفسران گفته اند: مراد از امت، ملت است. (5)

و ابن ماهيار و ابن شهر آشوب از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: مراد از امت، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند. (6)

چهارم: (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ) (7) يعنى: و گرداينديم از ايشان امامان و پيشوايان كه هدايت مى كنند به امر ما چون صبر كردند و بودند كه به آيات ما يقين داشتند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن شهر آشوب ١٤٢١٤٣.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٤٢١٤٣.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٥.

4- سوره مومنون: ٥٢.

5- تفسير بيضاوى ٣/١٧١. تفسير بغوى ٣/٣١٠.

6- تاويل الايات الظاهرة ١/٣٥٣. مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٤٣.

7- سوره سجده: ٢٤.

و در جاى ديگر مى فرمايد بعد از ذكر فرعون و لشكرهاى او (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ) (1) يعنى: و گردانيديم ايشان را امامان كه مى خواندند مردم را بسوى آتش جهنم و در روز قيامت يارى كرده نمى شوند، و از ايشان فرستاديم در اين دنيا لعنت را و روز قيامت ايشان از زشت گردانيده شدگانند.

على بن ابراهيم و صفار و و ابن ماهيار و ديگران به سندهاى بسيار از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: امام در كتاب خدا دو امام است، زيرا كه فرموده (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) (2) فرمود كه: يعنى مردم به امر ما هدايت مى كنند نه به امر مردم و مقدم مى دارند امر خدا را پيش از امر خود و حكم خدا را پيش از حكم خود، و در جاى ديگر فرموده است (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) يعنى: پيشوايان كفر و ضلالت مقدم مى دارند امر خود را پيش از امير خدا و حكم خود را پيش از حكم خدا و به خواهش خود حكم مى كنند بر خلاف كتاب خدا. (3)

و در بصائر به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: نمى باشد دينا مگر آنكه در آن امام نيكو كارى و امام بدكارى هست، پس امام نيكوكار آن است كه خدا در آيه اول فرموده است و امام بدكار آن است كه در آيه دوم فرموده است. (4)

و در روايت ديگر فرموده است كه: مردم را به اصلاح نمى آورد مگر امام عادلى يا امام فاجرى؛ پس حضرت آن دو آيه را خواندند.(5)

و از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است كه: امامان از قبيله قريشند، نيكوكاران ايشان پيشوايان نيكوكارانند و بدكاران ايشان پيشوايان بدكارانند؛ پس آيه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قصص: ٤١ و ٤٢.

2- سوره سجده: ٢٤.

3- تفسير قمى ٢/١٧١. كافى ١/٢١٦. بصائرالدرجات ٣٢؛ اختصاص ٢١.

4- بصائرالدرجات ٣٢.

5- بصائرالدرجات ٣٣.

دوم را خواندند. (1)

و ابن ماهيار و فرات بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير قول خداى تعالى (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) فرمود كه: اين آيه را در شان امامان از فرزندان فاطمه عليه‌السلام نازل شده و مخصوص ايشان است و مردم را هدايت مى كنند به امر خدا.(2)

و ابن ماهيار از آن حضرت روايت نموده كه: اين آيه از براى امامان از ذريه فاطمه عليه‌السلام نازل شده است كه روح القدس وحى مى كند بسوى ايشان در سينه هاى ايشان. (3)

مؤ لف گويد كه: در اين باب احاديث بسيار است، و آنچه ذكر كرديم براى صاحبان يقين كافى است و اگر كسى توهم كند كه آيه اولى بعد از ذكر موسى عليه‌السلام و بنى اسرائيل وارد شده و شبيه به آن در موضع ديگر بعد از ذكر اسحاق و يعقوب و ساير انبياء وارد شده است، و آيه دوم بعد از ذكر فرعون و جنود او واقع است، پس چون تواند بود كه اول در شان اهل بيت عليه‌السلام و دوم در شان دشمنان ايشان باشد؟ جواب آن است كه: مكرر مذكور شد كه خداى تعالى قصص گذشتگان را در قرآن براى آن ذكر مى فرمايد كه اين امت را به آنها متعظ گرداند و نظير آنها را در اين امت جارى نمايند، پس ظهر آيه در شان آنها است و بطن آيه در شان نظير ايشان از اين امت، و نظير انبياى بنى اسرائيل در اين امت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و امامان بعد از او، و نظير دشمنان آنها ماند فرعون و هامان وقارئون و نمرود و اشباه ايشانند از اين امت كه ابوبكر و عمر و عثمان و ساير خلفاى جور و اعداى اهل بيت عليه‌السلام باشند؛ لهذا وارد شده است كه فرعون و هامان و قارون، ابوبكر و عمر و عثمانند، و عمر سامرى اين امت و ابوبكر عجل اين امت است با آنكه در آيات قرآنى بسيار است كه اول آى ه در شان كسى است و آخر آيه در شان ديگرى.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٣٣؛ و در آنجا اشاره اى به حضرت اميرالمؤ منين عليه السلام نشده است.

2- تاويل الايات الظاهرة ٢/٤٤-٤٤٥. تفسير فرات كوفى ٣٢٩. شواهد التنزيل ١/٥٨٣.

3- تاويل الايات الظاهرة ١/٣٢٨.

پنجم: (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) (1) يعنى: و همچنين گردانيديم شما را امت ميانه - يا بهتر - تا بوده باشيد گواهان بر مردم.

در احاديث بسيار از ائمه عليه‌السلام منقول است كه: مائيم امت وسط و مائيم گواهان خدا بر خلق او و حجت خدا در زمين او؛ (2) و در اين باب احاديث بسيار گذشت.

ششم: (وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) (3) يعنى: و همه چيز را احصا كرده ايم در پيشواى بيان كننده؛ اكثر مفسران گفته اند كه: مراد از امام مبين، لوح محفوظ است؛ (4) و در احاديث بسيار از ائمه عليه‌السلام منقول است كه: امام مبين، على بن ابيطالب عليه‌السلام است كه خدا علم همه چيز را در او جا داده است. (5)

و در معانى الاخبار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون اين آيه بر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، ابوبكر و عمر برخاستند و سؤ ال كردند كه: يا رسول الله! آيا امام مبين، تورات است؟ فرمود كه: نه، گفتند: پس انجيل است؟ فرمود: نه، گفتند: پس قرآن است؟ فرمود: نه، پس در آن وقت حضرت امير عليه‌السلام حاضر شد، حضرت فرود: اين است آن امامى كه خدا همه چيز را در او احصا كرده است. (6)

و به اين مضمون احاديث بسيار است كه انشاءالله در احوال آن حضرت مذكور خواهد شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ١٤٣.

2- بصارالدرجات ٨٢؛ تفسير عياشى ١/٦٢. كافييى ١/١٩٠. ١٩١؛ تفسير فرات كوفيى ٦٢؛ مجمع البيان ١/٢٢٤. تاويل الايات الظاهرة ١/٨١.

3- سوره يس: ١٢.

4- مجمع البيان ٤/٤١٨. تفسير بيضاوى ٣/٤٣٢.

5- تفسير قمى ٢١٢؛ تاويل الايات الظاهرة ٢/٤٨٧. ينابيع المودة ١/٢٣٠.

6- معانى الخبار ٩٥. مناقب ابن شهر آشوب ٣/٧٩. و در آنجا نامى از ابوبكر و عمر نيامده است.

### فصل سى و چهارم در نزول سلم و استسلام در ائمه عليه‌السلام و شيعيان ايشان و در آن چندآيه است

اول: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) (1) يعنى: اى جماعتى كه ايمان آورده ايد! داخل شويد در سلم - يعنى در اطاعت و انقياد - همگى و پيروى مكنيد كه گامهاى شيطان را، بدرستى كه او دشمنى است آشكار كننده دشمنى خود را.

عياشى روايت نموده است به سندهاى بسيار كه: سلم، ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام و امامان و اوصياى بعد از او و معرفت ايشان و اقرار به امامت ايشان؛ و خطوات ايشان والله ولايت ابوبكر و عمر و عثمان است. (2)

و كلينى و ابن ماهيار و ديلمى و ديگران نيز اين مضمون را روايت كرده اند. (3)

مترجم گويد كه: اين تاويل در نهايت ظهور است زيرا كه چون خطاب با مؤ منان است خطاب كردن ايشان را كه: در اسلام داخل شويد، معنى ندارد؛ پس يا خطاب به جماعتى است كه ايمان به خدا و رسول دارند كه: انقياد ايشان بكنيد در آنچه مى فرمايند و عمده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ٢٠٨.

2- تفسير عياشى ١/١٠٢.

3- كافى ١/٤١٧. تاويل الايات الظاهرة ٩٢-٩٣. امالى شيخ طوسى ٢٩٩-٣٠٠. ينابيع المؤ دة ١/٣٣٢. و ٢/٢٨٧.

آنچه ايشان را به آن دعوت كرده اند ولايت اهل بيت است كه شرط قبول جميع عبادات و باب علم به جميع آنهاست؛ يا خطاب به منافقان است كه به ظاهر اظهار ايمان مى كردند و در باطن انكار امامت حضرت امير عليه‌السلام و ساير فرموده هاى آن حضرت مى كردند كه در باطن ايمان به همه آنها نياوردند و عمده آنها ولايت بود.

دوم: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (1) يعنى: زده است خدا مثل مردى را كه در او شريكان هستند مخالفان يكديگر و مردى خالص از براى مردى، آيا يكسانند ايشان در مثل و حالت؟ ستايش مر خدا را كه حق را ظاهر گردانيد بلكه اكثر آنها نمى دانند، اكثر مفسران گفته اند كه: حق تعالى اين مثل را براى مشركان و موحدان زده است كه مشرك بمنزله بنده اى است كه خدمت چند آقا كند كه اخلاق و اعمال آنها مخالف يكديگر باشد و يكى او را كارى فرمايد و ديگرى كار ديگر و هر يك مهم او را به ديگرى حواله كند، زيرا كه بر تقديرى كه اينها شعورى داشته باشند و فهمند عبادت را و كارى از ايشان آيد چنين خواهند؛ و موحد خود را براى يك خدا خالص گردانيده و بندگى يك خداوند رحيم كريم قادرى را اختيار كرده است كه قادر بر هر نفع و ضررى هست، و البته اين بهتر خواهد بود از آنكه چندين خدا را بندگى كند و هيچيك متوجه او نشوند. (2)

و در كتاب كافى و معانى الاخبار وارد شده است كه: اين مثلى است كه خدا براى اميرالمؤ منين عليه‌السلام و دشمنان او زده است (3) به دو وجه:

اول آنكه: (رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ) ابوبكر باشد كه اتباع او بر آراى مختلفه اند و چون امام ايشان بر حق نيست فرقه هاى مختلف شده اند، (وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ) شيعيان اميرالمؤ منين عليه‌السلام اند كه چون امام ايشان بر حق است و علم او از جانب خداست همه تابع

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زمر: ٢٩.

2- مجمع البيان ٤٩٧. تفسير بيضاوى ٤/٣٤. تفسير قرطبى ١٥/٣٥٣.

3- معانى الاخبار ٦٠؛ مجمع البيان ٤٩٧؛ تاويل الايات الظاهرة ٢/٥١٤.

اويند و به يك طريقه اند.

دوم آنكه: رجل اول مثل ابوبكر و امثال اوست كه تابع حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبودند و تابع شيطان و اهواى باطله خود بودند، و رجل دوم اميرالمؤ منين عليه‌السلام است كه تابع حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود در جميع امور، چنانچه ابوالقاسم حسكانى روايت كرده است كه حضرت امير عليه‌السلام فرمود: منم آن رجل كه سالم بودم براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (1)

و در حديث ديگر فرمود كه: يك نام من در قرآن سلم است. (2)

سوم: (وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (3) يعنى: اگر ميل كنند بسوى صلح و انقياد، پس ميل كن بسيو آن و توكل كن بر خدا بدرستى كه او شنوا است و دانا، مفسران گفته اند كه: اين آيه منسوخ شد به آيه قتال يا مخصوص اهل كتاب است كه از آنها جزيه قبول توان كرد. (4)

و كلينى به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: سلم، داخل شدن در امر ماست، (5) يعنى قبول كردن امامت ائمه عليه‌السلام.

مؤ لف گويد: بنابراين تاويل مى تواند بود كه ضمير راجع به منافقان باشد، يعنى اگر ايشان به ظاهر قبول امامت اميرالمؤ منين عليه‌السلام بكنند قبول كن از ايشان هر چند دانى كه در باطن منافقند و در مقام حيله و مكرند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شواهد التنزيل ٢/١٧٦. تاويل الايات الظاهرة ٢/٥١٥.

2- معانى الاخبار ٥٩-٦٠.

3- سوره انفال: ٦١.

4- تفسير طبرى ٦/٢٧٨. تفسير قرطبى ٨/٣٩-٤٠.

5- كافى ١/٤١٥.

### فصل سى و پنجم در بيان آنكه ايشانند خلفاى خدا كه مى خواهد ايشان را متمكن گردانددرزمين و وعده نصرت به ايشان داده است و بعضى از آيات كه درشان قائمآل محمد عليه‌السلام نازل شده و در آن آيات بسياراست

اول: (نَتْلُو عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْ‌عَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ فِرْ‌عَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْ‌ضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ وَنُرِ‌يدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْ‌ضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِ‌ثِينَ ﴿٥﴾ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْ‌ضِ وَنُرِ‌يَ فِرْ‌عَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُ‌ونَ) (1) يعنى: مى خوانيم بر تو اى موسى و فرعون به حق و راستى براى گروهى كه ايمان مى آورند، بدرستى كه فرعون بلندى يافت در زمين و گردانيد اهل زيمين را فرقه هاى مختلف، ضعيف مى داشت گروهى را از ايشان، بدرستى كه او از افسادكنندگان بود، و مى خواهيم كه منت گذاريم بر آن كسانى كه ضعيف گردانيده شده اند در زمين و بگردانيم ايشان را پيشوايان و بگردانيم ايشان را وارثان و متمكن گردانيم ايشان را در زمين و بنمائيم فرعون و هامان و لشكرهاى ايشان را از ايشان آنچه بودند ه بيم داشتند از آن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قصص 3-6.

على بن ابراهيم گفته است كه: خبر داد خدا پيغمبر خود را به آنچه رسيد به موسى عليه‌السلام و اصحاب او از فرعون از كشتن و ستم نمودن تا آنكه تسلى باشد از براى آن حضرت در آنچه به اهل بيت او خواهد رسيد از ستم كردن و كشتن، پس بعد از تسلى دادن بشارت داد آن حضرت را كه بعد از اين ظلمها كه بر ايشان واقع شود تفضل خواهد كرد بر ايشان و ايشان را خليفه هاى خود خواهد گردانيد در زمين و امامان و پيشوايان خواهد كرد ايشان را بر امت او و در رجعت ايشان را با دشمنان ايشان به دنيا برخواهد گردانيد تا انتقام بكشند از آنها، پس فرمود (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ) تا آنجا كه گفت (وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا) و اينها كنايه است از آنها كه غصب نمودند حق آل محمد عليه‌السلام را - يعنى اولى و دومى و اتباع ايشان - (مِنْهُمُ) يعنى از آل محمد عليه‌السلام، (مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ) يعنى: آنچه حذر مى كردند از آنها از كشته شدن و عذاب، و اگر مراد غلبه موسى بود بر فرعون بايست ضمير مفرد بياورد نه ضمير جمع، ذكر موسى و فرعون بر سبيل مثال است يعنى چنانچه فرعون مدتى ستم كرد بر موسى و اصحاب او و آخر او را ظفر داديم بر آنها و آنها را هلاك كرديم همچنين مدتها انواع ستمها و كشتن و خايف شدن از فراعنه اين امت به اهل بيت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواهد رسيد، در آخر ايشان را با دشمنان ايشان به دنيا بر خواهيم گردانيد كه از آنها انتقام بكشند.

و بتحقيق كه حضرت امير عليه‌السلام در بعضى از خطبه ها اشاره به اين مثل زده است و فرموده: ايهاالناس! اول كسى كه بغى كرد بر خدا در روى زمين عناق دختر آدم عليه‌السلام بود، خداوند يگانه بيست انگشت براى او خلق كرده بوده و در هر انگشتى دو ناخن دراز داشت مانند دو داست بزرگ كه به آن درو كنند و چون مى نشست يك جريب، (1) از زمين در زير خود مى گرفت، و چون بغى كرد و كافر شد و بر مردم ستم كرد حق تعالى برانگيخت براى هلاك او شيرى را مانند فيل و گرگى را مانند شتر و كركسى را مانند دراز گوش، و در اول خلقت اين حيوانات چنين بزرگ بودند، پس خداوند قهار اينها را بر او مسلط گردانيد تا او را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جريب ، مساحتى از زمين معادل ده هزار متر مربع ، گريب و گرى هم گفته شده.(فرهنگ عميد ١/٨١١.

كشتند، بدرستى كه خدا فرعون و هامان را كشت - يعنى ابوبكر و عمر - و قارون را فرو برد در زمين: - يعنى عثمان به قرينه بعد از اين شكايت فرمود از اينها كه غصب حق او كردند - فرمود كه: توبه ايشان مقبول نيست و ايشان در عذاب خدا هستند در برزخ تا به جهنم روند، و چه بسيار است مثل قائم آل محمد عليه‌السلام به موسى عليه‌السلام كه پنهان متولد شد و پيوسته از فرعون و اصحاب او پنهان و ترسان بود تا ظاهر شد و بر ايشان غالب گرديد، و قائم عليه‌السلام نيز چنين بود امرش و چنان خواهد بود خروجش و ظهورش انشاءالله.(1)

و در معانى الاخبار از مفضل روايت كرده است كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزى نظر فرمود بسوى على و حسنين عليه‌السلام پس گريست و فرمود كه: شمائيد آنها كه ضغيف خواهند گردانيد بعد از من، مفضل پرسيد كه: مراد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين سخن چه بود؟ حضرت فرمود كه: يعنى شما امامان خواهيد بود بعد از من چنانچه خدا فرموده (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً) تا آخر آيه، پس خدا وعده داده است متسضعفون را كه امامان گرداند ايشان را، و اين آيه جارى است در ما اهل بيت تا روز قيامت و در هر عصرى امامى از ما خواهد بود. (2)

و ايضا از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده كه: اين آيه در شان ماست. (3)

و ابن ماهيار و شيخ طبرسى و ديگران به سندهاى بسيار از آن حضرت روايت كرده اند كه فرمود: بحق آن خداوندى كه دانه را شكافته و گياه را رويانيده و خلايق را آفريده كه البته اين دنياى غدار ميل خواهد كرد و مهربان خواهد شد بر ما بعد از چموشى چنانچه ناقه بد خوى و دندان گيرنده مهربان مى شود با فرزند خود؛ پس حضرت اين آيه را تلاوت فرمود. (4) و عياشى روايت نموده است كه: روزى حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام نظر كرد به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/١٣٣.

2- معانى الاخبار ٧٩. شواهد التنزيل ١/٥٥٥.

3- تفسير فرات كوفى ٣١٣. امالى شيخ صدوق ٣٨٧. شواهد التنزيل ١/٥٥٧ و ٥٥٨.

4- تاويل الآيات الظاهرة ١/٤١٤. مجمع البيان ٤/٢٣٩. تفسير فرات كوفى ٣١٤. شواهد التنزيل ١/٥٥٧.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: بخدا سوگند كه اين از آنهاست كه خدا در اين آيه فرموده است؛ و اين آيه را خواند. (1)

و ايضا از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: بحق خداوندى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به حق فرستاده است نيكوكاران از ما اهل بيت و شيعيان ايشان به منزله موسى و شيعيان اويند، و دشمنان ما و اتباع ايشان بمنزله فرعون و اتباع اويند. (2)

و فرات بن ابراهيم از ثوير بن ابى فاخته روايت كرده است كه: حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام فرمود كه: قرآن بخوان؛ من سوره طسم را خواندم، چون به آنجا رسيدم (وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) حضرت فرمود: بس است، و فرمود: بحق خداوندى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را فرستاده اسدت كه ابرار ما اهل بيت و شيعيان ما به منزله موسى عليه‌السلام و شيعيان اويند. (3) و على بن ابراهيم و ديگران از منهال بن عمرو روايت كرده اند كه بعد از شهادت امام حسين عليه‌السلام از حضرت امام زنى العابدين عليه‌السلام پرسيد كه: چگونه صبح كرده اى؟ فرمود كه: صبح كرده ايم در ميان قوم خود مانند بنى اسرائيل در ميان آل فرعون كه مى كشند مردان ما را و اسير مى نمايند زنان ما را.(4)

و اخبار در نزول اين آيات در شان اهل بيت عليه‌السلام بسيار است و در احوال حضرت قائم عليه‌السلام مذكور خواهد شد انشاءالله، و تطبيق اين تاويلات بر آيات به نحوى كه در آيات فصول سابقه ذكر كرديم نهايت وضوح را دارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٤/٢٣٩. به نقل از عياشى ؛ ارشاد شيخ مفيد ٢/١٨٠. كافى ١/٣٠٦. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٣٣.

2- مجمع البيان ٤/٢٣٩.

3- تفسير فرات كوفى ٣١٤.

4- تفسير فرات كوفى ٢/١٣٤. مقتل خوارزمى ٢/٧٢. الفتوح ٥/١٣٣. المهلوف ٢٢٢)-٢٢٣، كه در دو مصد اخير بجاى صبح كرده اى ، شب كرده اى است.

دوم آنكه: (وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا) (1) يعنى: چيست شما را كه كارزار و قتال نمى كنيد در راه خدا و در راه آنها كه ضعيف گردانيده اند ايشان را از مردان و زنان، آنها كه مى گويند: اى پروردگار ما! بيرون بر ما را از اين قريه كه سمتكارند اهل آن و بگردان از براى ما از نزد خود ياورى و بگردان از براى ما از نزد خود يارى كننده اى اكثر مفسيران گفته اند كه: اين ضعيفان جماعتى هستند كه در مكه به دست كفار گرفتار بودند به سبب اسلام، كافران ايشان را عذاب و شكنجه مى كردند و قدرت بر هجرت به مدينه نداشتند، خدا مسلمانان را تحريص بر قتال كفار نموده كه ايشان را خلاص نمايند از ظلم آنها. (2)

و عياشى به روايات معتبره از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه در شان اهل بيت عليه‌السلام است، (3) كه ظالمان اين امت ايشان را ضعيف گردانيده اند و ياورى ندارند، و خدا امر كرده مسلمانان را كه در راه ايشان جهاد كنند و ايشان را بر دشمنان يارى دهند؛ و ايشان را با خدا مقرون گردانيدن به اين تاويل نسب است، و بنابراين تاويل ممكن است كه مراد از قريه، مدينه طيبه باشد، و لهذا حضرت امير عليه‌السلام از آنجا به كوفه هجرت فرمود و اهل كوفه يارى آن حضرت كردند، يا آنكه اين تاويل بطن آيه است و منافات با ظاهر آيه ندارد.

سوم: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (4) يعنى: وعده داده است خدا آنها را كه ايمان آورده اند از شما و نموده اند كارهاى شايسته را كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء: ٧٥.

2- مجمع البيان ٢/٧٦. تفسير كشاف ١/٥٣٤. تفسير فخر رازى ١٠/١٨٢.

3- تفسير عياشى ١/٢٥٧. همچنين رجوع شود به مناقب بن شهر آشوب ٢/٢٣٧. كه روايت در آنجا در ذيل آيه ٩٨ سوره نساء (ال المستضعفين من الرجال...) آمده است.

4- سوره نور: ٥٥.

هر آينه خليفه گرداند ايشان را در زمين چنانكه خيلفه گردانيد آن را كه بودند پيش از ايشان، و هر آينه متمكن خواهد گردانيد براى ايشان دين ايشان را كه پسنديده است براى ايشان، و هر آينه تبديل خواهد كرد براى ايشان بعد از ترس آنها از دشمنان، ايمنى را كه بپرستند مرا و شريك نگردانند با من چيزى را در پرستيدن، و هر كه كافر شود بعد از اين پس آنها هستند فاسقان،

كلينى و ديگران به سندهاى معتبر از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: اين آيه كريمه مخصوص امامان و واليان امر است بعد از رسول خدا صثص و وعده فرموده است و بشارت داده ايشان را كه آنها را خليفه گرداند براى علم و دين و عبادت خود چنانچه اوصياى حضرت آدم را بعد از نزول او خيلفه گردانيد. (2)

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: اين آيه در شان قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شذده است. (3)

و عياشى و ديگران از حضرت على بن الحسين عليه‌السلام روايت كرده اند كه: اين ايمنى از براى شيعيان ما در زمان مهدى اين امت خواهد بود، و اين است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شان او فرموده كه: اگر باقى نمانده باشد از دنيا مگر يك روز خدا البته آن روز را دراز گرداند تا مردى از فرزندان من والى شود بر مردم كه همنام باشد و زمين را پر از عدالت گرداند بعد از آنكه پر از ظلم و جور شده باشد. (3)

و فرات بن ابراهيم به سندهاى روايت كرده است كه: اين آيه در شان آل محمد عليه‌السلام است. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١٩٣ و ٢٥٠. تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٦٩.

2- تفسير قمى ٢/١٠٨.

3- مجمع البيان ٢/152 به نقل از عیاشی؛ تفسير كشاف ١ تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٦٩. و برای اطلاع از بعضی مصادر عامه که در آنها احادیث رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره حضرت قائم عليه‌السلام به مضامینی که در این روایت آمده است، رجوع شود به جامع الاصول 11/48؛ فرائد المسطین2/310-338؛ الفصول المهمة287-290؛ فضائل الخمسه3/399.

4- تفسير فرات كوفى ٢٨٨ و ٢٨٩؛ شواهد التنزيل ١/٥٣٧.

و در دعاها و زيارات بسيار اين مضمون وارد شده است و در باب آياتى كه در شان حضرت قائم عليه‌السلام نازل شده با ساير اخبار مذكور خواهد شد انشاءالله.

چهارم: (اَلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْ‌ضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُ‌وا بِالْمَعْرُ‌وفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ‌ وَلِلَّـهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ‌ ﴿٤١﴾ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَ‌اهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِ‌ينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ‌) (1) يعنى:

آنان كه اگر متمكن گردانيم ايشان را در زمين برپا مى دارند نماز را و مى دهند زكات را و امر مى كنند مردم را به نيكيها و نهى مى كنند از بديها و مر خداى را است عاقبت امور، و اگر تكذيب كنند تو را پس بتحقيق كه تكذيب كردند پيش از ايشان قوم نوح و عاد - كه قوم هود بودند - و ثمود - كه قوم صالح بودند - و قوم ابراهيم و قوم لوط و اصحاب مدين - كه قوم شعيب بودند، - و تكذيب كرده شد موسى پس مهلت دادم مر كافران را پس گرفتم ايشان را، پس چگونه بود انكار من بر ايشان؟.

ابن شهر آشوب و ابن ماهيار و فرات و غير ايشان به سندهاى بسيار روايت كرده اند از امام محمد باقر عليه‌السلام و امام جعفر صادق عليه‌السلام كه: مائيم آنها كه خدا در اين آيه فرموده است. (2)

و ايضا ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: روزى نزد پدرم امام جعفر عليه‌السلام بودم در مسجد، ناگاه مردى آمد و نزد آن حضرت ايستاد و گفت: اى فرزند رسول خدا! به من دشوار است فهميدن اين آيه در كتاب حق تعالى و از جابر جعفى سوال كرم مرا ارشاد نمود كه از شما سوال كنم، حضرت فرمود كه: كدام است آن آيه؟ گفت: الذين ان مكانهم تا آخر، فرمود: بلى، در شان ما نازل شده است و سببش آن بود كه ابوبكر و عمر و جمعى ديگر با ايشان - كه همه را نام برد - جمع شدند نزد رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عرض كردند: يا رسول الله! اين امر - يعنى امارت و خلافت - بعد از توبه كه برخواهد گشت؟ بخدا سوگند اگر به مردى از اهل بيت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حج:٤٤-٤١.

2- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٤٥٤. تاويل الايات الظاهرة ١/٣٤٢. و روايت در آنجا از امام كاظم عليه السلام است ؛ تفسير فرات كوفى ٢٧٤. مجمع البيان ٤/٨٨. شواهد التنزيل ١/٥٢٢.

تو برسد ما مى ترسيم بر جان خود و اگر به غير ايشان برسد شايد نزديكتر و مهربانتر باشند نسبت به ما، پس دز غضب شد حضرت از اين سخن غضب شديدى، پس فرمود بخدا سوگند كه اگر ايمان آورده بوديد به خدا و رسول او و دشمن نمى داشتيد اهل بيت مرا زيرا كه دشمنى ايشان دشمنى من است و دشمنى من كافر بودن است به خدا، ديگر آنكه خبر مرگ مرا بر روى من گفتيد، بخدا سوگند كه اگر خدا ايشان را متمكن گرداند در زمين البته برپا دارند نماز را در وقتش و ادا كنند زكات را در محلش و البته امر كنند به نيكيها و نهى كنند از بديها و البته خدا به خاك مذلت مى مالد بينى مردانى چند را كه دشمن دارند مرا و اهل بيت مرا و فرزندان مرا، پس خدا اين آيه را فرستاد الذين ان مكانهم تا آخر آيه، پس ايشان قبول نكردند اين آيه را پس حق تعالى اين آيه را فرستاد (وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تا آخر آيه. (1) و ايضا ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: آيه اول در شان مهدى آل محمد عليه‌السلام و اصحاب او نازل شده است كه خدا ايشان را پادشاهى مى دهد در مشرق و مغرب زمين دين حق را به آنها ظاهر مى گرداند و مى ميراند و زايل مى گرداند به او و به اصحاب او بدعتهاى باطل را چنانكه سفيهان و ظالمان حق را ميراندند. و چنان خواهد كرد كه اثرى از ظلم و ستم نماند و امر خواهد كرد مردم را به نيكيها و منع خواهد نمود از بديها و مر خدا را است عاقبت امور. (2)

پنجم: (أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ) (3) يعنى: آيا پس كسى كه وعده داده ايم او را وعده اى نيكو پس او ملاقات مى كند آن وعده را و به او مى رسد مثل كسى است كه بهره مند گردانيديم او را از متاعهاى زندگانى پس او خواهد بود در قيامت از حاضر شدگان در عذاب الهى و آن لذتهاى دنيا به او نفعى نخواهد بخشيد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهرة ١/٣٤٢.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٤٣.

3- سوره قصص: ٦١.

ابن ماهيار روايت كرده است كه: اين آيه در شان اميرالمؤ منين عليه‌السلام و حمزه نازل شده است. (1)

و ديلمى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: وعده داده شده،، على بن ابى طالب عليه‌السلام است كه خدا وعده داده است او را كه انتقام بكشد از براى او از دشمنانش در دنيا و وعده داده خدا او را و دوستان او را به بهشت در آخرت، پس آنها كه در عذاب حاضر خواهند شد دشمنان آن حضرتند كه حق او را غصب كردند در دنيا و به ناحق پادشاهى يافتند و خدا مهليت داد ايشان را. (2)

ششم: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (3) يعنى: زود باشيد بنامئيم ايشان را آيتها و علامتهاى خود را در آفاق و اطراف زمين و در جانهاى ايشان تا ظاهر شود براى ايشان كه اوست حق.

ابن ماهيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: نمودن آيات در آفاق، تنگ كردن اطراف زمين است بر سنيان در زمان قائم عليه‌السلام، و نمودن در جانهاى ايشان به آن است كه بعضى از سنيان در آن زمان به صورت حيوانات مسخ خواهد شد تا ظاهر شود بر ايشان كه اوست قائم آل محمد يا او حق است. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهرة ٢/٤٢٢. شواهد التنزيل ٣/٥٦٣-٥٦٤. اسباب النزول ٢٨٠. تفسير طبرى ٢٠/٩٢. فرائدالمسطين ١/٣٦٤. ينابيع المودة ١/٢٨٤-٢٨٥. و ٢/١٧٧.

2- تاويل الايات الظاهرة ١/٤٢٢. به نقل از ديلمى.

3- سوره فصلت: ٥٣.

4- تاويل الايات الظاهرة ٢/٥٤١. كافى ٨/٣٨١.

### فصل سى و ششم در بيان آنكه كلمه و كلمات در قرآن مجيد مؤول است به اهل بيت عليه‌السلام و ولايت ايشان و آيات در آين مقام بسيار است

اول: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (1) حق تعالى اين سخن را بعد از قصه ابراهيم عليه‌السلام فرموده است، يعنى: و گردانيد توحيد را باقى در ذريه ابراهيم، يعنى هميشه در ذريه ابراهيم، يعنى هميشه در ذريه او اهل توحيد است كه خدا را به يگانگى قايل باشد و مردم را بسوى يگانگى خدا دعوت كند شايد برگردند مشركان به دعوت موحدان.

و در احاديث بسيار وارد شده است كه: مراد آن است كه امامت را گردانيد كلمه باقيه در عقب ابراهيم عليه‌السلام و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا روز قيامت، چنانكه شيخ طبرسى گفته كه: بعضى گفته اند مراد كلمه توحيد است؛ و بعضى گفته اند مراد امامت است كه در ذريه اوست تا روز قيامت، و از حضرت صادق عليه‌السلام چنين روايت شده، و گفته است؛ اختلاف كردند كه مراد از عقب او كيست؟ بعضى گفته اند فرزندان ابراهيم عليه‌السلام هستند تا روز قيامت، و سدى گفته است: آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند. (2)

و ابن ماهيار از سليم بن قيس روايت كرده است كه: روزى در مسجد بوديم حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زخرف: ٢٨.

2- مجمع البيان ٥/٤٥.

امير عليه‌السلام بيرون آمد بسوى ما و فرمود: بپرسيد از من آنچه را خواهيد پيش از آنكه مرا نيابيد؛ سؤ ال كنيد از من از تفسير قرآن زيرا كه در قرآن علم اولين و آخرين هست و از او براى كسى راه سخنى نگذاشته است و نمى داند قرآن را مگر خدا و راسخان در علم، و راسخان يكى نيست بلكه بسيارند و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكى از ايشان بود، خدا علم قرآن را تعليم او كرده بود و آن حضرت به من تعليم كرد و پيوسته در فرزندان او اين علم خواهد بود تا روز قيامت، پس حضرت به من تعليم كرد و پيوسته در فرزندان او اين علم خواهد بود تا روز قيامت. پس حضرت اين آيه را خواندند كه خدا در باب تابوت سكينه مى فرمايد (فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ) (1) يعنى: در تابوت هست سكينه از پروردگار شما و بقيه از آنچه گذاشته اند آل موسى و آل هارون، بر مى دارند آن را ملائكه. حضرت اين آيه را بر سبيل تنظير و تشبيه خواندند، يعنى همچنان كه بقيه علم و آثار حضرت موسى و هارون كه وصى او بود در سكينه محفوظ بود، علوم و آثار پيغمبر آخر الزمان و وصى او نزد ذريه ايشان محفوظ است، لهذا بعد از آن فرمود كه: من نسبت به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزله هارونم از موسى و در همه چيز مثل اويم بغير از پيغمبرى، و علم در ذريه او هست تا روز قيامت؛ پس اين آيه را خواند، (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) ، پس فرمود كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عقب ابراهيم است، و ما اهل بيت عقب ابراهيم عليه‌السلام و عقب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر دو هستيم. (2)

و ايضا از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه در شان حضرت امام حسين عليه‌السلام جارى شد و از روزى كه امامت به آن حضرت منتهى شد پيوسته از پدر به فرزند مى رسد و به برادر و عم نمى رسد، و هيچ امامى بعد از امام حسين عليه‌السلام نيست مگر آنكه البته فرزندى مى آورد تا امام دوازدهم، و عبدالله افطح، (3) چون بى فرزند از دنيا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره: ٢٤٨.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٥٥.

3- عبدالله افطح پسر امام صادق عليه السلام است ، و از آنجايى كه سر او )- و گفته اند پاهاى او - پهن بوده است ، او را افطح ناميده اند.

رفت، او امام نيست. (1)

و على بن ابراهيم نيز روايت كرده است كه: مراد از كلمه (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) اشاره به رجعت است، يعنى: ايشان پيش از قيامت به دنيا بر خواهند گشت. (2)

در اكمال الدين به سند معتبر از مفضل بن عمر روايت كرده است كه: از حضرت صادق عليه‌السلام سوال كردم از تفسير (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ)، حضرت فرمود كه: مراد امامت است كه خدا در عقب امام حسين عليه‌السلام قرار داد تا روز قيامت.

مفضل گفت: يابن رسول الله! چرا امامت در فرزندان امام حسين عليه‌السلام قرار يافت و در فرزندان امام حسن عليه‌السلام نشد، و حال آنكه هر دو فرزند و فرزند زاده حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بهترنى جوانان بهشت بودند؟ حضرت فرمود كه: موسى و هارون هر دو پيغمبر مرسل و برادر بودند و امامت را خدا در فرزندان هارون قرار داد نه در فرزندان موسى و كسى را نمى رسد كه اعتراض كند كه چرا چنين شد، همچنان امامت و خلافت به امر خداست در زمين و نمى رسد كسى را كه سوال كند كه چرا خدا در فرزندان حسين عليه‌السلام قرار داد و در فرزندان حسن عليه‌السلام قرار نداد، زيرا كه خدا حكيم است در افعال و آنچه مى كند بر وفق حكمت مى كند چنانكه فرموده (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) (3) يعنى: خدا سوال كرده نمى شود از آنچه مى كند و ايشان سوال كرده مى شوند. (4)

دوم: (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (5) يعنى: پيشى گرفت كلمه ما - از براى بندگان ما كه فرستاده شده اند بسوى بندگان، بدرستى كه ايشانند يارى كرده شدگان و بدرستى كه لشكر ما هر آينه ايشانند غلبه كنندگان بر كافران.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهرة ٢/٥٥٦. علل الشرايع ٢٠٧.

2- تفسير قمى ٢/٢٨٣.

3- سوره انبياء: ٢٣.

4- كمال الدين ٣٥٩. خصال ٣٠٥. معانى الاخبار ١٢٦. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٥٦.

5- سوره صافات: ١٧١١٧٣.

و ابن شهر آشوب از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: مائيم ايشان. (1)

مؤ لف گويد كه: شايد مراد آن باشد كه كلمه مائيم يا ولايت ماست كه بر پيغبران عرض شده است، و (إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ) استيناف كلام ديگرباشد، يا آنكه مراد آن باشد كه نصرت ما نيز داخل است در اين نصرت كه خدا وعده داده است، زيرا كه يارى ما يارى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و خدا ما را در آخر الزمان نصرت خواهد داد.

سوم: (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (2) يعنى: و اگر مى بود آنچه در زمين است از درختان قلمها و دريا مدد مى داد آن را، و از بعد آن دريا هفت درياى ديگر مدد آن دريا مى كردند تمام نمى شود كلمات خدا، بدرستى كه خدا عزيز و عالم است به هر چه اراده كند و كارهاى او منوط به حكمت و مصلحت است.

بدان كه بعضى گفته اند مراد از كلمات خدا تقديرات خداست يا علوم او يا وعده ها و عيدهاى او. (3)

و در احتجاج روايت كرده است كه: يحيى بن اكثم از امام على نقى عليه‌السلام پرسيد از تفسير اين آيه، حضرت فرمود كه: مراد از هفت دريا، چشمه كبريت است، و چشمه يمن، و چشمه برهوت، و چشمه طبريه، و گرمابه ماسيدان، و گرمابه افريقيه، و چشمه باحوران، و مائيم آن كلمات خدا كه فضايل ما را نمى توان يافت و استقصاى آنها نمى توان كرد. (4)

و مؤ يد اين حديث است آنچه را از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عامه و خاصه روايت كرده اند كه؛ اگر درختان همه قلم شوند و درياها مداد گردند و جميع جن و انس كاتب شوند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٣٤.

2- سوره لقمان ٢٧.

3- رجوع شود به مجمع البيان ٣/٤٩٨. بحارالانوار ٢٤/١٧٣.

4- اختصاص ٩٤؛ احتجاج ٢/٤٩٨. تحف العقول ٤٧٩. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٤٣٥. و نام بعضى از درياها در اين مصادر با تفاوتهايى ذكر شده است.

عشرى از اعشار فضايل على بن ابيطالب را نتوانند نوشت. (1)

و كلينى و ديگران از حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام روايت كرده اند كه: در شب قدر نازل مى شود بر امام زمان تفسير جميع امور كه تعلق به او دارد و آنچه به اهل زمان او در غيبت او دارد، و در اوقات ديگر هر روز از علم خاص و علم مكنون و عجيب مخزون خدا بر امام نازل مى شود؛ پس حضرت اين آيه را خواندند. (2) و اين حديث دلالت دارد بر آنكه مراد، از كلمات، علومى است كه از جانب خدا بر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليه‌السلام نازل مى شود و اين آيه نيز داخل فضايل ايشان است.

چهارم: (قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) (3) يعنى: بگو - يا محمد: اگر بود دريا مداد براى نوشتن كلمات پروردگار من، هر آينه آخر شدى دريا پيش از آنكه تمام شود كلمات پروردگارم و اگر چه بياورم مثل آن دريا را مداد، و دانستى كه در تفسير اهل بيت عليه‌السلام مراد از كلمات، فضايل و علوم ايشان است كه پيوسته از جانب خدا بر ايشان فايض مى شود و هرگز به آخر نمى شود، چنانكه بعد از اين نيز مذكور خواهد شد، و احاديث در تفسير كلمة الله به ائمه عليه‌السلام بسيار است.

پنجم: (فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (4) يعنى: چون آدم از بهشت فرود آمد به زمين پس فرا گرفت و قبول كرد آدم از پروردگار خود كلمه اى چند را، پس حق تعالى قبول كرد توبه او را، بدرستى كه اوست بسيار قبول كننده توبه توبه كنندگان و مهربان است نسبت به ايشان.

و در اين كلمات، اختلاف بسيار است كه در جلد اول ذكر كرده ايم، و كلينى و ابن بابويه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كنزالفوائد ١٢٩؛ مائة منقبة ١٧٦؛ طرائف ١٣٩؛ مناقب خوارزمى ٢ و ٢٣٥؛ كافية الطالب ٢٥١. و در هيچيك از اين مصادر عبارت عشرى از اعشار نيامده است.

2- كافى ١/٢٤٨.

3- سوره كهف: ١٠٩.

4- سوره بقره: ٣٧.

در معانى الاخبار و خصال و شيخ طوسى و جماعت بسيار روايت كرده اند از حضرت صادق عليه‌السلام و باقر عليه‌السلام و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ابن عباس كه آن كلمات آن بود كه گفت: خداوندا! سؤ ال مى كنم از تو بحق محمد و على و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام كه البته مرا رحم كنى و بيامرزى و توبه مرا قبول فرمايى، پس خدا توبه او را قبول كرد. (1)

و به روایت دیگر: چون آدم و حوّا آرزوی منزلت آن بزرگواران کردند، مبتلا به آن ترک اولی شدند، و چون مدتی در زمین تضرع و استغاثه کردند و خدا خواست توبه ایشان را قبول کند جبرئیل آمد به نزد ایشان و گفت: شما ستم کردید بر خود که آرزو نمودید منزلت جمعی را که خدا آنها را بر شما فضیلت و زیادتی داده بود پس از خدا سؤال کنید بحقّ آن نامها که دیدید بر ساق عرش نوشته شده بود تا خدا توبه شما را قبول کند، پس آدم عليه‌السلام گفت: خدایا! سؤال می‌نمایم تو را بحقّ گرامی‌ترین خلق نزد تو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسن عليهم‌السلام که توبه ما را قبول نمائی و ما را رحم کنی، پس خدا توبه ایشان را قبول کرد(2)

و به روايت ديگر: بحق محمد و آل محمد سوال كردند. (3)

و ابن مغازلى شافعى نيز اين مضمون را روايت كرده است. (4)

و در بصائرالدرجات از حضرت صاق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزما (5) يعنى: بتحقيق كه عهد كرديم بسوى آدم پيشتر پس فراموش كرد و نيافتيم از براى او عزمى. حضرت فرمود كه: آيه چنين نازل شد: عهد كرديم بسوى آدم پيشتر كلمه اى چند در شان محمد و على و فاطمه و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 كافى ٨/٣٠٤. معانى الاخبار ١٢٥. خصال ٢٧٠. تاويل الآيات الظاهرة ١/٤٨. به نقل از مصباح الانوار شيخ طوسى ؛ مجمع البيان ١/٨٩. تفسير فرات كوفى ٥٧؛ اليقين ١٧٥؛ عمده ابن بطريق ٣٧٩. نهج الحق ١٧٩. تفسير الدرالمنثور ١/٦١.

2-تفسیر عیاشی1/41.

3- امالى شيخ صدوق ١٨١. تاويل الايات الظاهرة ١/٤٩.

4- مناقب ابن مغازلى ١٠٥.

5- سروه طه: ١١٥.

حسنين و ائمه از فرزندان ايشان پس ترك كرد و عزمى از او در اين باب نيافتيم. (1) و احاديث در اين باب در احوال آدم عليه‌السلام گذشت.

ششم: واذا بتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن (2) يعنى: و ياد آور وقتى را كه امتحان كرد ابراهيم را پررودگار او به كلمه اى چند پس تمام كرد ابراهيم آنها را، و در تفسير اين كلمات خلاف است، بعضى گفته اند كه سنتهاى حنيفه ابراهيم است؛ و بعضى گفته اند مطلق تكاليف است. (3)

و ابن بابويه و ديگران روايت كرده اند كه: مفضل بن عمر از حضرت صادق عليه‌السلام سؤ ال كرد از معنى اين كلمات، حضرت فرمود كه: همان كلمات است كه آدم عليه‌السلام از پروردگار خود گرفت و به آنها توبه اش مقبول شد و گفت: سوال مى كنم از تو بحق محمد و على و فاطمه و حسنين عليه‌السلام كه توبه مرا قبول گردان، پس خدا توبه اش را قبول كرد.

مفضول گفت: پس چه معنى دارد فاتمهن؟ حضرت فرمود: يعنى تمام كرد ائمه را تا حضرت قائم عليه‌السلام كه دوازده امامند. (4)

مؤ لف گويد كه: اين تاويل نهايت انطباق دارد بر تتمه آيه، زيرا كه بعد از اين مى فرمايد كه: حق تعالى فرمود: من تو را امام كردم، ابراهيم گفت: پس بعضى از ذريه مرا امام گردان، حق تعالى فرمود كه: عهد امامت من به ستمكاران نمى رسد، يعنى از ذريه تو كسى را امام مى كنم كه معصوم باشد از همه گناهان، پس معنى اين آيه آن خواهد بود كه خدا امامت ائمه را يا عطاى امامت را به او خبر داد، ابراهيم تمام آن كرد را كه براى ذريه خود طلبيد و خدا او را بشارت داد كه: هر كه معصوم است از ذريه تو همه را امام كرده ام تا حضرت قائم عليه‌السلام پس آيه كريمه بدون تكليف بر اين معنى منطبق مى شود، و بنابراين تفسير ممكن است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 بصائرالدرجات ٧٠. كافى ١/٤١٦.

2- سوره بقره: ١٢٤.

3- مجمع البيان ١/٢٠٠. تفسير فخر رازى ٤/٤١.

4- خصال ٣٠٤-٣٠٥؛ مجمع البیان1/200؛ مناقب ابن شهر آشوب1/345. و روایت در دو مصدر اخیر نیز ابن بابویه نقل شده است.

ضمير فاعل فامتهن راجع به خدا باشد، يعنى: خدا تمام كرد امامت را تا آخر ايشان كه حضرت قائم عليه‌السلام است.

هفتم: (الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا) (1) يعنى: پس فرستاد خدا آرام و اطمينان قلب را بر رسول خود و بر مؤ منان و لازم گردانيد آنها را كلمه تقوى، و بودند سزاوارتر به آن كلمه و اهل آن، و كلمه تقوى كلمه اى است كه ايشان را نگه مى دارد از عذاب الهى، يا كلمه اى است كه پرهيزكاران آن را اختيار مى كنند؛ بعضى گفته اند كه آن كلمه طيبه لا اله الا الله است، و در اقوال ديگر نيز هست، (2) و احاديث بسيار وارد شده است كه آن ولايت حضرت امير عليه‌السلام است. (3)

چنانكه شيخ مفيد از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بدرستى كه خدا عهدى كرد بسوى من، گفتم: پروردگارا! بيان كن از براى من: فرمود: بشنو، گفتم: مى شنوم، فرمود: يا محمد! على رايت و علامت راه هدايت است بعد از تو و پيشواى دوستان است و نورى است براى هر كس كه اطاعت من كند، و اوست كلمه اى كه لازم متقيان گردانيده ام، هر كه او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر كه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است، پس بشارت بده او را به آنچه گفتم. (4)

و كلينى به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: كلمه تقوى، ايمان است. (5)

و در خصال از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده است كه در آخر خطبه فرمود: مائيم كلمه تقوى. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فتح: ٢٦.

2- تفسير تبيان ٩/٣٣٤. مجمع البيان ٥/١٢٦. تفسير طبرى ١١/٣٦٤-٣٦٦.

3- اليقين ٢٩١؛ تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٩٥.

4- امالى شيخ طوسى ٢٤٥. به نقل از شيخ مفيد؛ همچنين رجوع شود به مناقب ابن مغازلى ٩٤ و حلية الاولياء ١/٦٦-٦٧.

5- كافى ٢/١٥.

6- خصال ٤٣٢.

هشتم: وتمت كلمة ربك صدقا لا مبدل لكلماته وهو سميع العليم (1) يعنى: و تمام شد كلمه پروردگار تو از سوى راستى و عدالت، تبديل كننده اى نيست كلمات او را و اوست شنواى دانا. و از احاديث اهل بيت عليه‌السلام مستفاد مى شود كه كلمات خدا، ائمه حقند و امامت ايشان را كسى تبديل نمى تواند كرد.

كلينى و ديگران به سندهاى بسيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: چون اراده خداى تعلق مى گيرد به خلق امام عليه‌السلام، امر مى كند ملكى را كه شربتى از آب از زير عرش مى گيرد و به نزد پدر امام مى آورد كه او مى آشامد، پس از آن آب خلق مى شود نطفه امام، پس چهل روز در شكم مادر صدا نمى شنود، بعد از آن صدا نمى شنود، پس در رحم يا بعد از ولادت حق تعالى آن ملك را مى فرستد كه بر پيشانى امام يا بر بازوى راستش يا در ميان دو كتفش يا در همه اين مواضع مى نويسد كه (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ) تا آخر آيه، پس در وقتى كه امام مى شود حق تعالى عمودى از نور براى او بلند مى كند كه اعمال همه اهالى شهرها را در آن مى بيند، خدا چنين كسى را امام مى گرداند.(2)

و حق تعالى در جاى ديگر مى فرمايد (َلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ) و باز مى فرمايد (َلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ). (3)

على بن ابراهيم گفته است: يعنى امامت را كسى تغيير نمى تواند داد. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- توحید 165،و در آنجا بجای ((مائیم))، ((منم)) آمده است.

2- سوره: انعام ١١٥.

3- كافى ٣٧٨. بصائرالدرجات ٤٣١-٤٣٩. تفسير عياشى ٣٧٤. تفسير قمى ٢١٤-٢١٥.

4- سوره يونس: ٦٤.

5- تفسير قمى ١/٣١٤.

نهم: (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) (1) يعنى: و ياد آور وقتى را - كه در جنگ بدر - كه وعده مى داد شما را خدا يكى از دو طايفه را كه آن از براى شما باشد، يكى قافله قريش كه مال با ايشان بود و ديگرى لشكر قريش كه با حربه و سلاح بر سر شما مى آمدند، و شما دوست مى داشتيد كه قافله مال كه شوكت - يعنى حربه و آلات جنگ - نداشتند بوده باشد براى شما، و مى خواست خدا كه ثابت گرداند حق را و غالب سازد دين حق را به كلمات خود - مفسران گفته اند كه: مراد از كلمات وحى هاى خداست يا تقديرات او يا امر كردن ملائكه را به يارى مؤ منان. (2) و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: مراد از كلمات، ائمه عليه‌السلام هستند. (3) و قطع كند و ببرد دنباله كافران را و عمده ايشان را هلاك گرداند تا آنكه ثابت نمايد دين حق را، و باطل و برطرف كند دين باطل را هر چند نخواهد مجرمان و كافران.

و عياشى از جابر روايت كرده است: كه از حضرت باقر عليه‌السلام عليه‌السلام پرسيدم از تفسير اين آيه مباركه، حضرت فرمود: تفسيرش در باطن آن است كه خدا امرى را اراده كرده است و هنوز بعمل نياورده، و مراد آن است كه خدا اراده كرده و مقدر ساخته كه حق آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ثابت گرداند و به ايشان برگرداند، و كلمه خدا در بطن آيه على بن ابيطالب عليه‌السلام است؛ و مراد از كافران، بنى اميه اند كه خدا ايشان را مستاصل خواهد كرد، و مراد از (لِيُحِقَّ الْحَقَّ) حق آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و كه در زمان قائم عليه‌السلام به ايشان بر خواهد گشت، و (وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ) آن است كه چون حضرت قائم عليه‌السلام ظاهر شود بنى اميه را زايل و ناچيز خواهد كرد و ريشه ايشان را خواهند كند. (4)

مؤ لف گويد كه: موافق ظاهر آيه نيز چنانچه على بن ابراهيم روايت كرده است كلمات الله، ائمه عليه‌السلام هستند، بر اين آيه منطبق است زيرا كه عمده فتح بدر بر دست

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انفال: ٧ و ٨.

2- تفسير بيضاوى ٢/١٣٧.

3- تفسير قمى ٢/٢٧٥.

4- تفسير عياشى ٢/٥٠.

حضرت رسول عليه‌السلام و حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام جارى شد چناچه در باب جنگ بدر مذكور شد.

دهم: (فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ). (1)

كلينى به سند معتبر روايت كرده است از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام كه گفت: خدا براى دشمنان خود كه دوستان شيطان بودند و تكذيب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و انكار گفته او مى كردند فرمودند (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) (2) يعنى: بگو - يا محمد به منافقان كه: - من مزد رسالت را كه مودت اهل بيت من است از شما نمى خواهم طلب نمايم - زيرا كه مى دانم شما آن را قبول نمى كنيد - و نيستم من تكلف كننده - پس منافقان مانند ابوبكر و عمر و اضراب ايشان با يكديگر گفتند كه: آيا بس نيست محمد را كه بيست سال ما را مقهور حكم خود كرده؟ الحال مى خواهد كه اهل بيت خود را بر گردن ما سوار كند و دروغ مى گويد، خدا اين را نفرموده است، اين را از پيش خود مى گويد و مى خواهد اهل بيت خود را به ما مسلط كند، اگر او كشته شود يا بميرد ما خلافت را از اهل بيت او خواهيم گرفت و هرگز به ايشان نخواهيم داد. پس خدا خواست كه اعلام كند پيغمبر خود را به آنچه در سينه هاى ايشان بود و پنهان مى كردند فرمود (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) (3) يعنى: بلكه مى گويند: افترا بسته است بر خدا به دروغ، (فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ) يعنى: پس اگر خدا مى خواست مهر مى زد بر دل تو، حضرت فرمود: يعنى اگر مى خواستم وحى را از تو حبس مى كردم پس خبر مى كردم پس خبر نمى دادى مردم را به فضيلت اهل بيت خود و نه به دوستى ايشان، پس فرمود، (وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) حضرت فرمود كه: يعنى خدا مى داند آنچه ايشان پنهان كرده اند در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شورى: ٢٤.

2- سوره ص: ٨٦.

3- سوره شورى: ٢٤.

سينه هاى خود از عداوت اهل بيت تو ظلم به ايشان بعد از تو. (1)

يازدهم: (وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ) (2) يعنى: اگر آن كلمه فصل مى بود - يعنى وعده فرموده كه حكم فصل ميان خلق در قيامت بشود - هر آينه حكم ميان ايشان در دنيا مى شد و بر كافران عذاب نازل مى شد.

على بن ابراهيم روايت كرده است كه: مراد از كلمه، امام است، (وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ) يعنى: آنها كه ستم كرده اند بر اين كلمه، (لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (3) بر اى آنها هست عذابى دردناك، (تَرَى الظَّالِمِينَ) خواهى ديد ستمكاران را يعنى آنها را كه ستم كردند بر آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، (مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا) ترسان از آنچه در دنيا بعمل آورده اند، (وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ) و آنچه مى ترسند واقع مى شود بر ايشان، پس ذكر كرد آنها را كه ايمان آوردند به كلمه و متابعت او كردند پس گفت (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) يعنى: آنها كه ايمان آورند به كلمه و اعمال شايسته كردند، (فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ) (4) از براى آنهاست باغهاى بهشتها و از براى ايشان است در آن بهشتها هر چه خواهند، اين است آن فضل بزرگ، اين است آنچه بشارت مى دهد خدا بندگان خود را كه ايمان آورده اند به آن كلمه و اعمال شايسته كه ايشان به آن مامور شده اند كرده اند. تا اينجا روايت على بن ابراهيم است. (5)

دوازدهم: (إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) (6) يعنى: بدرستى كه آنها كه لازم شده است بر ايشان كلمه پروردگار تو ايمان نمى آورند هر چند بيايد بسوى ايشان هر آيتى تا ببينند عذاب دردناك را.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٨/٣٧٩.

2- سوره شورى: ٢١.

3- سوره شورى: ٢١.

4- سوره شورى: ٢٢.

5- تفسير قمى ١/٢٧٤.

6- سوره يونس: ٩٦ و ٩٧.

مفسران گفته‌اند: کلمه خدا، خبر خداست به اینکه ایشان ایمان نمی‌آورند، و یا وعید و عذاب خداست (1).

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: این آیه در شأن جماعتی است که انکار امامت امیر المؤمنین عليه‌السلام را کردند و به ایشان ولایت آن حضرت را عرض کردند و واجب گردانیدند بر ایشان که ایمان بیاورند و ایمان نیاوردند (2)؛ پس مراد به کلمه، ولایت آن حضرت است.

سیزدهم: إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ (3) یعنی: (بسوی خدا بالا می‌رود کلمه نیکو و عمل صالح بلند می‌کند کلمه نیکو را، یا آنکه کلمه نیکو عمل صالح را بلند می‌کند).

ابن شهر آشوب از حضرت صادق عليه‌السلام روایت کرده است که: حضرت اشاره به سینه مبارک خود نمود و فرمود که: مراد ولایت ما اهل بیت و اقرار به امامت ماست، هر که ولایت ما را ندارد هیچ عمل از او بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌شود (4). و توضیح این معنی در محل دیگر نیز شده.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان 3/134.

2-تفسير قمي1/317.

3-سوره فاطر10.

4-مناقب ابن شهر آشوب4/6؛ کافی1/430.

### فصل سى و هفتم در بيان آنكه ايشان داخلند در حرمتهاى الهى

حق تعالى مى فرمايد ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه (1) يعنى: و هر كه تعظيم كند و بزرگ شمارد حرمتهاى خدا را، پس آن بهتر است از براى او نزد پروردگار او، و حرمت در لغت امرى است كه رعايت آن لازم باشد و استخفاف آن روا نباشد.

و در اين آيه بعضى از مفسران گفته اند كه مناسك حج است؛ و بعضى گفته اند كه كعبه است و مكه و ماه حرام و مسجدالحرام. (2)

و ابن بابويه به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: خدا را سه حرمت است كه مثل آنها چيزى نيست، كتاب خدا كه حكمت و نور خداست، و خانه كعبه كه آن قبله مردم گردانيده است و قبول نمى كند نماز را از كسى كه رو بغير آن كند و متوجه غير آن گردد، و عترت پيغمبر شما. (3).

و ايضا از طريق مخالفان از ابو سعيد خدرى روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خدا را سه حرمت است، هر كه حفظ آنها بكند خدا از براى او امور دين و دنياى او را حفظ كند، و هر كه حفظ آن حرمتها نكند خدا هيچ امر او را حفظ نكند، و آنها حرمت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حج: ٣٠.

2- مجمع البيان ٤/٨٢. تفسير بيضاوى ٣/١٤٢.

3- معانى الاخبار ١١٧؛ خصال ١٤٦.

اسلام است و حرمت من و حرمت اهل بيت من است. (1)

و ايضا از طريق ايشان از جابر انصارى روايت كرده است كه گفت: شنيدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود: مى آيند در روز قيامت سه چيز و نزد خدا شكايت مى كند: مصحف: و مسجد و عترت من؛ مصحف مى گويد: پروردگارا! مرا تحريف كردند و پاره نمودند! و مسجد مى گويد: پروردگارا! مرا معطل گذاشتند و ضايع كردند، و عترت مى گويد: با مردم، پس خدا مى فرمايد كه: من سزاوارترم كه در اين امور با مردم خصمى كنم. (2)

و ديلمى از محدثان عامه در فردوس الاخبار نيز اين حديث را روايت كرده است. (3)

و كلينى به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: خداى عزوجل را در شهرها پنج حرمت است: حرمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حرمت آل رسول عليه‌السلام، و حرمت كتاب خدا، و حرمت كعبه، و حرمت مؤ من. (4)

و ابن ماهيار به سند معتبر از حضرت امام موسى عليه‌السلام از پدر بزرگوارش روايت نموده است در تفسير اين آيه ومن يعظم حرمات الله كه: اينها سه حرمتند كه رعايت همه واجب است و هر كه يكى از آنها را قطع كند شرك به خدا آورده است: اول، هتك حرمت خانه كعبه محترم گردانيده است؛ دوم، معطل گردانيدن كتاب خدا و عمل كردن به غير آن؛ سوم قطع كردن آنچه خدا واجب گردانيده است از فرض مودت و اطاعت ما. (5)

مولف گويد كه: از آيه كريمه و احاديث معتبره خاصه و عامه ظاهر مى شود كه تعظيم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام در حال حيات و بعد از وفات واجب است و ايضا واجب است تعظيم هر چه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ١٤٦. و رجوع شود به احقاق الحق ٩/٥١١. و ١٨/٤٤٢. و ٤٥٤. كه در آن نام مصادر زيادى از عامه ذكر شده است.

2- خصال ١٧٥.

3- بحارالانوار ٢٤/١٨٦.

4- كافى ٨/١٠٧.

5- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٣٦.

منسوب به ايشان است از مشاهد مشرفه و ضرايح مقدسه ايشان و آثار ايشان و اخبار ايشان و ذريه ايشان كه بر طريقه ايشان باشد و راويان اخبار ايشان و حاملان علوم ايشان زيرا كه تعظيم همه به تعظيم ايشان بر مى گردد.

### فصل سى و هشتم در تاويل آيات عدل و معروف و احسان و قسط و ميزان به ولايت ائمه عليه‌السلام؛ و تاويل كفر و فسوق و عصيان و فحشاء و منكر وبغى به عداوت و ترك ولايت ايشان وآيات در اين باب بسياراست

اول: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) (1) يعنى: بدرستى كه خدا امر مى كند به عدالت و نيكوكارى و عطا كردن به خويشان و نهى مى كند از كار زشت و ناپسنديده و ظلم، و پند مى دهد و خدا شما را شايد كه شما پند گيريد.

على بن ابراهيم گفته كه: عدل، گواهى لا اله الا الله و محمد رسول الله است؛ و احسان اميرالمؤ منين عليه‌السلام؛ و فحشا و منكر و بغى، ابوبكر و عمر عثمان است. (2)؛

و در ارشاد القلوب از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: عدل، شهادت توحيد و رسالت است، و احسان، ولايت اميرالمومنين عليه‌السلام و. اطاعت اوست؛ و ايتاء ذى القربى، اذاء حق حسن و حسين عليه‌السلام است و امامان از فرزندان حسين عليه‌السلام، و فحشاء و منكر و بغى، آنهايند كه ستم كردند بر اهل بيت و كشتند ايشان را و منع حق ايشان كردند. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل: ٩٠.

2- تفسير قمى ١/٣٨٨.

3- بحارالانوار ٢٤/١٨٨ به نقل از ارشادالقلوب.

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: عدل، شهادت توحيد است؛ و احسان، شهادت رسالت است؛ و ايتاء ذى القربى آن است كه هر امامى امامت را به امامى بعد از خود بدهد؛ و فحشا و منكر بغى، ولايت ائمه جور است. (1)

و از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: عدل، شهادتين است، و احسان، ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام است؛ و فحشاء ابوبكر؛ و منكر و عمر؛ و بغى، عثمان است. (2)

و به روايت ديگر فرمود كه: عدل، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، پس هر كه اطاعت او كند عدل كرده است؛ و احسان، على عليه‌السلام است، هر كه ولايت او را اختيار كند احسان كرده است، و حسن در بهشت است؛ و ايتاء ذى القربى، رعايت قرابت ماست خدا امر كرده است به مودت ما و فرزندان ما، نهى كرده مردم را از فحشاء و منكر و بغى، يعنى كسانى كه بغى و ظلمى كنند به ما و مردم را بسوى غير ما خوانند. (3)

و فرات بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: عدل، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ و احسان، اميرالمؤ منين عليه‌السلام است، و ذى القربى، فاطمه عليه‌السلام است. (4)

دوم: (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (5) يعنى: خدا زده مثل دو مردى كه يكى از آن دو گنگ است كه قادر نيست بر چيزى و او گران است و بار است بر آقاى خود، به هر جا كه او را متوجه مى گرداند نمى آورد هيچ چيز را، آيا مساوى است او و كسى كه امر مى كند به عدالت و اوست بر راه راست؟

بعضى از مفسران گفته اند كه خدا اين مثل را براى بتها و خود تعالى شانه زده است، و بعضى گفته اند كه براى كافر و مؤ من زده است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ٢/٢٧٦.

2- تفسير عياشى ٢/٢٦٨.

3- تفسير عياشى ٢/٢٦٩.

4- تفسير فرات كوفى ٢٣٦.

5- سوره نحل: ٧٦.

6- تفسير بيضاوى ٢/٤١٦.

و على بن ابراهيم روايت نموده است كه: اين مثل براى اميرالمؤ منين و ائمه عليه‌السلام و غاصبان حق ايشان است - زيرا كه اميرالمؤ منين و ائمه عليه‌السلام امر مى كردند مردم را به عدالت در اقوال و افعال، و بر راه راست بودند و طريق حق با ايشان بود، و اولى و دومى و ساير ائمه جور لال بودند از بيان حق و هدايت خلق و هيچ امر امور خدا از ايشان متمشى نمى شد - چگونه اينها با آنها برابر باشند؟ (1) و بنابر اين ممكن است كه مراد از آقا، خدا باشد يا حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زيرا كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هر جنگى كه آنها را فرستاد گريختند و هيچ امر خيرى بر دست ايشان جارى نشد؛ و انطباق اين تفسير بر آيه از تفاسير ديگر بيشتر است به جهات بسيار.

سوم: (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (2) يعنى: وفا كنيد به عهد و پيمان بدرستى كه از عهد سوال خواهند كرد در قيامت، و تمام نماييد پيمانه را چون كيل نمائيد و بسنجيد به ترازوى درست، آن بهتر و نيكوتر است از جهت تاويل و عاقبت.

سيد ابن طاووس از تفسير ابن ماهيار روايت كرده است از حضرت كاظم از پدرش عليه‌السلام كه: مراد به عهد، آن عهدى است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر مردم گرفت در مودت ما اهل بيت و اطاعت جناب امير عليه‌السلام و آنكه مخالفت او نكنند و بر او پيشى نگيرند در خلافت و قطع رحم او نكنند، و خبر داد، ايشان را كه در قيامت سوال خواهد كرد خدا از ايشان كه با اهل بيت پيغمبر عليه‌السلام و با كتاب خدا چه كردند؛ و مراد به قسطاس، امام است كه به عدالت در ميان مردم سلوك مى كند؛ و حكم ائمه عليه‌السلام ميزان عدل است لهذا فرمود كه او او بهتر است و تاويلش نيكوتر يعنى او بهتر مى داند تاويل قرآن را و او مى داند كه چگونه حكم كند در ميان مردم. (3) و مؤ يد اين است آنچه كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ١/٣٨٧.

2- سوره اسراء: ٣٤ و ٣٥.

3- اليقين /٢٩٦.

است در تاويل آيه (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) (1) يعنى: خواهيم گذاشت ترازوى عدالت را از براى قيامت حضرت فرمود كه: آن ترازو، پيغمبران و اوصياى ايشان است. (2)

چهارم: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) (3) يعنى: بگير عفو را - يعنى هر چه بر ايشان آسان باشد - يا عفو كن از ايشان و امر كن و امر كن مردم را به نيكى و اعراض كن از نادانان و متعرض ايشان مشو.

عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد به عرف، ولايت ائمه عليه‌السلام است. (4)

پنجم: (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (5) يعنى: قرآن زياد نمى كند ظالمان را مگر زيانكارى.

عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد، ظلم كنندگان به آل محمدند كه حق آنها را غصب نمودند، و آيه را جبرئيل چنين آورد ولا يزيد آل محمد حقهم الا خسارا (6)

ششم: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ) (7) يعنى: اين است و جز اين نيست كه حرام كرده است پروردگار من كارهاى بسيار بد را، آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه باطن باشد و پنهان.

مفسران گفته اند: مراد زناهاى آشكار و زناهاى پنهان است. (8)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انبياء: ٤٨.

2- كافى ٢/٤١٩.

3- سوره اعراف: ١٩٩.

4- تفسير عياشى ٢/٤٣.

5- سوره اسراء: ٨٢.

6- تفسير عياشى ٢/٣١٥. و در آنجا فقط ذيل روايت آمده است.

7- سوره اعراف: ٣٣.

8- تفسير بغوى ٢/١٥٧.

و كلينى و نعمانى روايت نموده اند كه: قرآن ظاهرى و باطنى دارد، و آنچه خدا در قرآن حرام كرده ظاهرش حرام است و باطنش پيشوايان جور و دشمنان اهل بيت عليه‌السلام اند، و جميع آنچه خدا در قرآن حلال كرده است ظاهرش حلال و باطنش امامان حقند. (1)

هفتم: (وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (2) يعنى: چون كنند كار بسيار بد را گويند: يافته ايم بر اين كار بد پدران خود را و خدا ما را امر كرده است به آن، بگو - يا محمد: - بدرستى كه خدا امر نكرده است به كار بد، آيا افترا مى زنيد به خدا آنچه را نمى دانيد؟.

كلينى روايت نموده است كه: محمد بن منصور از معنى اين آيه سوال كرده از حضرت صادق عليه‌السلام، حضرت فرمود كه: آيا ديده اى كسى را كه بگويد خدا امر كرده است او را به زنا و آشاميدن شراب يا چيزى از اين محرمات؟ گفت: نه، فرمود: پس چيست آن فاحشه و عمل قبيح كه ايشان دعوى مى كردند كه خدا آنها را به آن امر كرده است؟ گفت: خدا و ولى او بهتر مى دانند، حضرت فرمود كه: اين آيه درشان پيشوايان جور است مخالفان دعوى مى كنند خدا امر را امر كرده است كه متابعت ايشان بكنيم، پس خدا خبر داد كه ايشان دروغ بسته اند بر خدا، و اين متابعت را خدا فاحشه ناميد زيرا كه معصيتى است رسوا.(3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٣٧٤. غيبت نعمانى ١٤٤.

2- سوره اعراف: ٢٨.

3- كافى ١/٣٧٣. و در آنجا نامى از امام صادق عليه السلام نيامده است.

### فصل سى و نهم در تاويل جنب الله و وجه الله و يد الله وامثال اينها به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليه‌السلام و آيات در اين باب بسيار است

اول: (وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾ أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ) (1) يعنى: و پيروى كنيد بهترين آنچه را فرو فرستاده شده بسوى شما از جانب پروردگار شما پيش از آنكه بيايد شما را عذاب خدا ناگهان و شما ندانسته باشيد تا نشود چنين كه گويد نفسى: زهى حسرت بر آنچه تقصير كردم در جنب خدا بدرستى كه بودم در دنيا از استهزاكنندگان يعنى به دين خدا و پيغمبر خدا و آنها كه به ايشان ايمان آورده بودند.

و جنب در لغت به معنى پهلو است و در اينجا مجاز است؛ و اكثر مفسران گفته اند؛ مراد تقصير در طاعت خداست يا قرب خدا. (2)

و در احاديث بسيار وارد شده است كه: جنب خدا، كنايه از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليه‌السلام و اطاعت و ولايت ايشان است، چنانكه بن ابراهيم در تفسير اين دو آيه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زمر: ٥٥ و ٥٦.

2- تفسير بيضاوى ٤/٤١. تفسير بغوى ٤/٨٦.

گفته است كه: آنچه فرستاده شده بسوى شما يعنى قرآن و بهتر آنها كه در قرآن آمده است ولايت اميرالمؤ منين و ائمه عليه‌السلام است - چنانچه مراد از جنب الله امام است - و حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: مائيم جنب الله. (1)

و شيخ طبرسى در احتجاج از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت كرده است كه: شخصى از تاويل آيات مشكله قرآنى از آن حضرت سوال كرد و از جمله آنها از اين آيه سؤ ال كرد، حضرت فرمود كه: مراد از جنب الله، برگزيدگان و دوستان خدايند و خواسته است براى ايشان در قرآن حجتى قرار دهد براى قرب منزلت خليفه خدا، نمى بينى مى گويند: فلان شخص در پهلوى فلان مى نشيند؟ يعنى مقرب است نزد او، پس اين رمزى است در قرآن براى بيان قرب ايشان نزد حق تعالى و از براى اين بعنوان رمز فرموده كه حجتهاى خدا و دوستان او بفهمند و دشمنان ايشان تحريف نكنند و از قرآن بيرون ننمايند چنانكه آيات ديگر را بيرون كردند، و خدا كور كرده ديده هاى دل ايشان را كه اينها را نمى فهمند. (2)

و در خصال ايضا از آن حضرت روايت كرده است كه فرمود: مائيم خزينه داران دين خدا و چراغهاى علم خدا، هر امام از امام كه از دنيا مى رود ديگرى بعد از او براى مردم ظاهر مى گردد، گمراه نمى شود كسى كه متابعت ما كند، و هدايت نمى يابد كسى كه انكار ما كند، و نجات نمى يابد كسى كه دشمنان ما را بر ما يارى كند تن و يارى كرده نمى شود كسى كه به ما ستم كند، پس از ما جدا مى شود از براى طمع دنيا و متاع آن كه بزودى از شما زايل مى گردد، بدرستى كه كسى كه اختيار كند دنيا را بر آخرت و دنيا را بر ما حسرت او رد قيامت عظيم خواهد بود، پس حضرت اين آيه را خواندند. (3)

و كلينى از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت كرده است كه در تفسير اين آيه فرمود كه: جنب الله، جناب امير عليه‌السلام است و اوصياى بعد از او در آن مكان رفيعى كه ايشان دارند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٢٥٠.

2- احتجاج ١/٥٩٥.

3- خصال ٦٣١.

تا آخر ايشان. (1)

و ايضا روايت كرده است كه جناب امير عليه‌السلام فرمود كه: منم عين الله و منم يدالله و منم جنب الله و منم باب الله. (2)

و ابن شهر آشوب از ابوذر روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه: اى ابوذر! دشمن على را مى آورند در قيامت كور و گنگ و در ظلمات قيامت مى افتد و بر نمى خيزد و فرياد مى كند: (يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ) و در گردنش طوقى از آتش خواهد بود. (3)

و عياشى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: مائيم جنب الله. (4)

و در بصائر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: على عليه‌السلام جنب الله است. (5)

و ابن ماهيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم جنب الله، خدا ما را از نور خدا خلق كرده لهذا چون كافر را جهنم مى برد مى گويند: (يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ) يعنى: حسرت بر آنكه تقصير كردم در ولايت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آل او عليه‌السلام. (6)

و در معانى الاخبار و توحيد به سند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت امير عليه‌السلام در خطبه خود فرمود: منم هدايت كننده، منم هدايت يافته، منم پدر يتيمان و مسكينان و شوهر بيوه زنان و منم پناه هر ضعيفى و محل ايمنى هر خايفى و منم كشاننده مومنان بسوى بهشت و منم حبل الله المتين و منم عروة الوثقى و منم كلمه تقوى و منم چشم خدا و زبان راستگوى خدا و دست خدا و جنب خدا كه حق تعالى مى فرمايد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/١٤٥.

2- كافى ١/١٤٥. بصائرالدرجات ٦١.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٣/٣١٦.

4- مجمع البيان ٤/٥٠٥. به نقل از عياشى.

5- بصائرالدرجات ٦٢.

6- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٠.

(يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ) و منم دست خدا كه بر سر بندگان خود پهن كرده به رحمت و مغفرت و منم درگاه اين امت، هر كه مرا و حق مرا بشناسد پروردگار خود را شناخته زيرا كه من وصى پيغمبر اويم در زمين او و حجت خدايم بر خلق او، انكار نمى كند اين را مگر كسى كه گفته خدا و رسول را رد كند. (1)

و به سند معتبر ديگر در توحيد از آن حضرت روايت كرده است كه حضرت امير عليه‌السلام فرمود كه: منم علم خدا و منم دل داناى خدا و بيناى خدا و زبان گوياى خدا (و منم عين الله) (2) و منم جنب الله و منم يدالله. (3)

و احاديث از اين نوع بسيار است بعضى گذشت و بعضى خواهد آمد.

دوم: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (4) يعنى: همه چيز هالك و فانى است مگر وجه خدا؛ اكثر مفسران گفته اند: مراد از وجه خدا، ذات خداست؛ و گفته اند: همه چيز پيش از قيامت فانى مى شود و باز برمى گردد (5) و بعضى گفته اند: مراد دين خداست يا عبادتى كه از براى خدا كنند. (6)

و ابن بابويه در توحيد از ابن (7) خثيمه روايت كرده است كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيديم از تفسير اين آيه، فرمود كه: وجه خدا، دين خداست، و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت امير عليه‌السلام دين خدا و وجه خدا و عين خدا بودند در ميان بندگان خدا كه اعمال آنها را به نور خدائى مشاهده مى كردند،

و زبان خدا بودند كه خدا به سبب ايشان سخن مى گفت و علوم خدا را به خلق مى رسانيدند، و دست خدا بودند يعنى رحمت خدا بودند بر خلق او، و مائيم وجه خدا كه بندگان به جهت ما به خدا مى توانند رسيد و تا خدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانى الاخبار ١٧؛ توحيد ١٦٤١٦٥.

2- اين عبارت از مصدر اضافه شد.

3- توحيد ١٦٤.

4- سوره قصص: ٨٨.

5- مجمع البيان ٤/٢٦٩.

6- تفسير قرطبى ١٣/٣٢٢.

7- در مصدر كلمه ابن ندارد.

مى خواهد كه احوال خلايق را منظم نمايد ما را در ميان آنها وامى گذارد، و چون خواهد كه آنها را عذاب بناميد و در ايشان خيرى نمى بيند ما را از ميان آنها بيرون مى برد پس آنچه خواهد از عذاب بر ايشان مى فرستد. (1)

و ايضا به سند معتبر از آن حضرت روايت كرده است كه: بدرستى كه خداوند عزيز خلق كرد ما را پس نيكو كرد خلق ما را و صورت بخشيد ما را پس نيكو آفريد صورت ما را و گردانيد ما ديده بان خود در ميان بندگان، و زبان گوياى خود در ميان خلق خود، و دست گشاده خود بر بندگان خود، و روى خدا كه هر كه قرب خدا را خواهد از جهت ايشان بايد بسوى خدا برود، و باب خدا كه مردم را بر او دلالت مى كند، و خزينه داران خدا در آسمان خدا و در زمين خدا، به بركت ما بارور مى شوند درختان و به كمال مى رسند ميوه ها و جارى مى شوند نهرها،، و به بركت ما باران از آسمان مى بارد و گياههاى زمين مى رويد، و به عبادت ما خدا عبادت كرده مى شوند، اگر ما نبوديم خدا عبادت كرده نمى شد. (2) يعنى ما به طريق بندگى خدا را به خلق تعليم كرديم يا آنكه عبادت كامله خدا از غير ما به عمل نمى آيد يا آنكه ولايت ما شرط قبول عبادت است، اگر ولايت ما نباشد هيچ عبادتى مقبول نمى گردد.

و ابن شهر آشوب و ديگران به سندهاى بسيار از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده اند در تفسير اين آيه كه: مائيم وجه خدا كه از جانب ما بسوى خدا بايد رفت. (3)

و ابن ماهيار و صفار روايت كرده اند كه: سلام بن مستنير از حضرت باقر عليه‌السلام از تفسير اين آيه پرسيد، حضرت فرمود: بخدا سوگند كه مائيم وجه الله كه تا روز قيامت هستيم و برطرف نمى شويم و خدا امر كرده مردم را به اطاعت ما و ولايت ما، و هر يك از ما كه از دنيا مى رود البته ديگرى از ما قيام مى نمايد به امر اطاعت تا روز قيامت. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- توحيد ١٥٢.

2- توحيد ١٥١.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٣٤. بصائرالدرجات ٦٥.

4- تاويل الآيات الظاهرة ١/٤٢٥-٤٢٦. بصائرالدرجات ٦٥.

و به روايت صفار: فرمود كه: هلاك نمى شود در قيامتت كسى كه به اطاعت ما و اعتقاد به امامت ما بيايد. (1)

و على بن ابراهيم به سند موثق از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه در تفسير اين آيه فرمود: آيا مردم گمان مى كنند كه مراد آن است كه همه چيز فانى مى شود و روى خدا باقى مى ماند؟ خدا از آن عظيمتر است كه او را به صفت مخلوقات او وصف كنند و او را مثل ديگران روئى بوده باشد، وليكن آيه آن است كه همه چيز هالك و باطل است مگر دين خدا، و دين خدا برپا است و مائيم آن وجهى كه دين خدا و معرفت او را و عبادت او را از ما بايد فراگيرند، و تا خدا را به بندگان حاجتى هست يعنى ايشان را قابل عبادت و معرفت خود مى داند ما را در ميان ايشان مى گذارد، و چون خدا در بندگان خيرى نداند ما را بالا مى برد بسوى مرحمت و كرامت خود و آنچه خواهد نسبت به ما بعمل مى آورد. (2)

و ابن بابويه و كلينى روايت كرده اند از حضرت باقر عليه‌السلام كه: مائيم مثانى كه خدا به پيغمبر ما داده است، و مائيم وجه الله كه در زمين در ميان شما مى گرديم، شناخت ما را هر كه شناخت، و هر كه نشناخت مرگ در پيش اوست، او بعد از مرگ خواهد شناخت، و آن شناختن فايده به نخواهد كرد. (3)

سوم: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) (4) يعنى: آنچه بر روى زمين است فانى مى شود و در معرض فنا است، و باقى مى ماند وجه پروردگار تو كه صاحب بزرگوارى و مكرمت است؛ اكثر مفسران گفته اند كه: وجه خدا، ذات مقدس اوست. (5)

و على بن ابراهيم گفته است كه: مراد دين خداست، و حضرت على بن الحسين عليه‌السلام فرمود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائرالدرجات ٦٥.

2- تفسير قمى ٢/١٤٧. بصائرالدرجات ٦٥.

3- توحيد ١٥٠؛ كافى ١/١٤٣. بصائرالدرجات ٦٥.

4- سوره رحمن: ٢٦ و ٢٧.

5- تفسير كشاف ٤/٤٤٦. تفسير قرطبى ١٧/١٦٥. تفسير بيضاوى ٤/٢٢٤.

كه: مائيم وجه خدا كه بسوى خدا از جهت ما بايد آمد. (1)

و به سند معتبر از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير قول حق تعالى (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) (2) يعنى: با بركت است نام پروردگار تو كه صاحب جلال و اكرام است و حضرت فرمود: مائيم جلال و كرامت خدا كه گرامى داشته است بندگان را به آنكه اطاعت ما را بر ايشان واجب گردانيده (3)

مولف گويد كه: قرآن مجيد به لغت عرب نازل شده است و مدار عرب بر مجازات و استعارات است، و كلامى را كه از استعاره و تشبيه و مجاز خالى باشد فصيح و بليغ نمى دانند، و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه هدى عليه‌السلام نيز بر اين و تيره سخن مى فرمودند و مدار فصحاى عجم نيز بر اين است چنانكه مى گويند: فلان كس را روئى هست نزد مرد، و وجه را بر جهت اطلاق مى كنند و دست را بر نعمت، و شايع است كه عرب مى گويند: فلان كس را بر فلان يدى هست و بر قدرت اطلاق مى كنند، و مى گويند: فلان مرد دستى بهم رسانيده.

پس ائمه ما عليه‌السلام وجه الله اند يعنى ايشان را گرامى داشته و چنانكه رو گرامى ترين اعضاء است؛ و ايضا هر كه به جان كسى مى رود از جهت روى او مى رود و هر كه خواهد راه خدا و قرب او را بايد بسوى ايشان بيايد، و ايضا ايشان جهتى اند كه خدا امر كرده مردم را كه به اين جهت بروند و همه چيز هالك و باطل است مگر دين و طريقه ايشان و اطاعت ايشان؛ و عين به معنى ديده و به معنى جاسوس و به معنى برگزيده هر چيز آمده، و عين خدا ايشانند يعنى ناظر و گواهند بر مردم، و آدمى به ديده نظر مى كند و بر احوال مردم مطلع مى شود خدا ايشان را به بندگان موكل گردانيده كه بر احوال ايشان مطلع باشند و ديده بانند از جانب خدا بر ايشان و برگزيده خلقند.

چنانكه ابن اثير از علماى عامه است نقل كرده كه: مردى در طواف نظر مى كرد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٣٥٤.

2- سوره رحمن: ٧٨.

3- تفسير قمى ٢/٣٤٦. بصائرالدرجات ٣١٢.

به زنان مسلمانان، حضرت امير عليه‌السلام سيلى بر روى او زد، او به نزد عمر آمد و از آن حضرت شكايت كرد، عمر گفت: به حق زده تو را عينى از عيون خدا! ابن اثير گفته: يعنى مخصوصى از مخصوصى از مخصوصان خدا و دوستى از دوستان خدا.(1)

و ايضا ايشان يدالله اند يعنى نعمت و رحمت الهى اند براى بندگان يا مظهر قدرت خدايند، و جنب الله به اعتبار آنكه جانبى اند كه خدا امر كرده خلق را كه به جانب ايشان بروند يا مقربين خلقند نزد خدا، يا آنه هر كه قرب اليه را خواهد بايد كه قرب و اطاعت ايشان را اختيار كند.

و كفعمى از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت نموده است: كه معنى جنب الله آن است كه هيچكس نزديكتر نيست بسوى خدا از پيغمبر او، و هيچكس مقربتر نيست بسوى پيغمبر خدا از وصى او، پس او در قرب خدا به منزله كسى است كه؛ در پهلوى كسى باشد همچنان كه فرموده يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله يعنى در ولايت دوستان خدا.

و فرمود كه: ائمه عليه‌السلام را باب الله مى گويند، زيرا كه خدا به سبب تقدس ذات اقدس او از خلق پنهان گرديده و پيغمبر خود و اوصياى بعد از او را براى خلق ظاهر گردانيده و علم خود را به ايشان تفويض كرده كه هر چه مردم را به آن احتياج باشد از معرفت خدا و احكام و اوامر و نواهى او از ايشان اخذ كنند، پس ايشان به منزله درگاه خدا و دربان اويند، و چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جميع علوم و حكمتها را به اميرالمؤ منين عليه‌السلام تعليم كرد و فرمود كه: من مدينه و شهرستان علمم و على درگاه آن است و واجب گردانيد خدا بر خلق كه تذلل و انقياد و استكانت كنند براى على عليه‌السلام به آنكه فرمود در قصه بنى اسرائيل كه: داخل درگاه شويد از روى سجود و خضوع و تعظيم و بگوئيد كه: حط كن گناهان ما را تا بيامرزم گناهان شما را و بزودى زيادتيهاى ثواب خواهيم داد نيكوكاران را، و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده: اهل بيت من به منزله باب حطه بنى اسرائيلند در اين امت، پس در اين آيه اشاره شد به تعظيم اهل بيت عليه‌السلام و تذللل نزد ايشان.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- النهاية ٣/٣٣٢.

فرمود: كه مراد به محسنى و نيكوكاران آنهايند كه شك نمى كنند در فضيلت آن درگاه و علو قدر آن، و در جاى ديگر خدا فرموده (وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) (1) يعنى: بيائيد بسوى خانه ها از جان درهاى آنها و درهاى آنها ائمه عليه‌السلام هستند كه خانه هاى علمند و معدنهاى حكمتند و ايشانند ابواب خدا و وسيله هاى مردم بسوى خدا و دعوت كنندگان مردم بسوى بهشت و راهنمايان بسوى بهشت تا روز قيامت. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره ١٨٩.

2- مصباح كفعمى، حاشيه ص ٤٧٨. و روايت در آنجا از امام صادق عليه السلام مى باشد.

### فصل چهلم در آنكه ائمه عليه‌السلام خانه هاى علمند و معدن حكمتهايند، و شيعيان ايشان محل رحمت الهى اند، و آنكه ايشانند حزب الله و بقية الله ومحل علوم انبياء و آيات در اين مضامين بسيار است.

اول: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ) (1) يعنى: اگر مى خواست پروردگار تو هر آينه مى گردانيد مردم را امت واحده يعنى بر يك دين و مذهب وصيت نامه پيوسته ايشان خواهند بود مختلف در طريقه و مذهب مگر آن كه را رحم كند پروردگار تو، و از براى اين آفريد ايشان را؛ و بدان كه خلاف است كه اسم اشاره در لذلك راجع است به اختلاف، يعنى آنها را از براى اختلاف آفريد، يا به رحم يعنى ايشان را از براى رحم كردن آفريد، و قول اخير انسب است به مذهب اماميه و ساير فرق عدليه، و احاديث معتبره نيز بر اين دلالت دارد.(2)

چنانچه على بن ابراهيم از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: يعنى پيوسته ايشان مختلف خواهند بود در دين مگر آن كه را رحم كند پروردگار تو، يعنى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شيعيان، و اتباع ايشان، ولذلك خلقهم يعنى: خدا ائمه و شيعيان را از اهل رحمت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره هود: ١٨٨ وصيت نامه ١١٩.

2- كافى ١/٤٢٩.

خلق كرده كه در دين خدا اختلاف نمى كنند.(1)

و عياشى روايت كرده است كه: مردى از امام زين العابدين عليه‌السلام از تفسير اين آيه سوال كرد، حضرت فرمود: آنها كه اختلاف مى كنند؛ مراد آنهايند كه مخالف مايند از اين امت و همه ايشان با يكديگر اختلاف كرده اند و در دين؛ و آنها كه خدا بر ايشان رحم كرده، دوستان مايند از مومنان و خدا ايشان را از طينت ما خلق كرد، مگر نشنيده اى قول حضرت ابراهيم عليه‌السلام را كه (رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) (2) يعنى: پرودگارا! بگردان اين بلد را - يعنى مكه را - شهرى محل ايمنى و روزى ده اهلش را از ميوه ها هر كه ايمان بياورد از ايشان به خدا و روز قيامت حضرت فرمود كه: مراد مائيم و دوستان او و شيعيان او و شيعيان وصى او، (قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ) (3) يعنى: فرمود كه: هر كه كافر باشد پس او را متمتع مى گردانم اندكى در دنيا پس مضطر مى گردانم او را بسوى عذاب جهنم، حضرت فرمود كه: مراد به كافران، كسى است كه انكار وصى حضرت ابراهيم كرد و متابعت وصى او نكرد از امت، و بخدا سوگند كه حال اين امت نيز چنين است، (4) يعنى آنها كه متابعت وصى او نكردند كافر شدند و آنها كه متابعت وصى پيغمبر كردند نجات مى يابند و داخل مؤ منانند و چند روزى به بركت آن كه متابعت وصى پيغمبر كردند نجات مى يابند و داخل مؤ منانند و چند روزى به بركت آن حضرت از نعمتهاى دنيا بهره مند مى شوند و بازگشت ايشان در آخرت بسوى آتش است.

و در توحيد از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است در تفسير (وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ) يعنى: خلق كرد ايشان را براى آنكه بكنند كارى كه به آن مستوجب رحمت خدا گردند، پس ايشان را رحم كند. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1-تفسير قمى ١/٣٣٩.

2- سوره بقره: ١٢٦.

3-تفسير عياشى ٢/١٦٤.

4-توحيد ٤٠٣.

دوم: (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ) (1) يعنى: بدرستى كه روز فصل - يعنى قيامت كه نيك و بد از هم جدا مى شوند - وعده گاه كافران است همه، روزى كه كفايت نمى كند دوستى از دوستى هيچ چيز را و نه ايشان يارى كرده مى شوند مگر كسى كه رحم كند خدا او را.

كلينى و ابن ماهيار روايت كرده اند از زيد شحام كه گفت: در سفرى در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بودم در شب جمعه فرمود كه: قرآن بخوان كه امشب شب قرآن است، خواندم تا به اين آيه رسيدم، فرمود كه: سنيانند كه دوست ايشان و امام ايشان نفعى به ايشان نمى تواند رسانيد، و آنكه خدا استثنا كرده كه مگر كسى كه خدا رحم كند او را، مائيم، و شفاعت ما به شيعيان مى رسد و ولايت به ايشان نفع مى رساند. (2)

و ابن ماهيار به سند ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه: مائيم اهل رحمت خدا.(3)

سوم: بقية الله خير لكم ان كنتم مؤ منين (4) يعنى: حضرت شعيب عليه‌السلام به قوم خود گفت: بقيه اى كه خدا در ميان شما گذاشته بهتر است از براى شما اگر باشيد مؤ منان؛ و مفسران را در بقيه اقوال بسيار هست؛ بعضى گفته اند روزى حلال است كه از ترك ترازوى دزدى وكيل باقى مى ماند؛ يا باقى گذاشتن خدا نعمت خود را براى شما؛ يا ثواب باقى آخرت. (5)

و در احاديث بسيار از ائمه اطهار عليه‌السلام منقول است كه: مراد، انبياء و اولياء هستند كه خدا ايشان را در زمين گذاشته براى هدايت خلق، يا اوصياى پيغمبرانند كه خدا بعد از فوت پيغمبران در ميان امت گذاشته و عمده آنها حضرت صاحب الامر عليه‌السلام است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره دخان: ٤٢-٤٠.

2-كافى ١/٤٢٣. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٧٤.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٥٧٤-٥٧٥.

4-سوره هود: ٨٦.

5- مجمع البيان ٣/١٨٧. تفسير بغوى ٢/٣٩٨. تفسير فخر رازى ١٨/٤٢.

چنانكه كلينى به سند معتبر روايت كرده است كه: چون هشام بن عبدالملك امام محمد باقر عليه‌السلام را به شام برد، چون به در خانه هشام رسيد آن ملعون به اصحاب خود گفت از بنى اميه و غير ايشان كه: چون من ساكت شوم از سخن گفتن با او هر يك از شما او را سرزنش و مذمت كنيد و، پس امر كرد كه آن حضرت را داخل كردند، چون حضرت داخل شد اشاره كرد بسوى جميع اهل مجلس و بر همه يك مرتبه سلام كرد و نشست، پس خشم آن ملعون بر آن حضرت زياد شد كه بر او بخصوص سلام به خلافت نكرد و بى رخصت در مجلس او نشست، و شروع كرد آن ملعون به مذمت آن حضرت و در ميان سخنان بسيار گفت: اى محمد بن على! پيوسته مردى از شما شق عصاى مسلمانان مى كند، يعنى جمعيت آنها را پراكنده مى كند، و مردم را بسوى خود مى خواند و دعوى امامت مى كند از روى سفاهت و بيخردى و كمى علم و آنچه لايق خودش بود گفت، پس چون ساكت شد هر يك از آن ملاعين آنچه خواستند گفتند، و چون همه ساكت شدند حضرت برخاست و فرمود: ايهاالناس! چه خيال كرده ايد و اين چه راه ضلالت است كه مى پوئيد و شيطان شما را به كجا مى برد؟ و به بركت ما خدا هدايت كرد اول شما را به دولت ما ختم خواهد كرد آخر شما را، و اگر از براى شما پادشاهى كمى بزودى ميسر شده ما را پادشاهى عظيمى خواهد بود در آخر و بعد از دولت ما دولتى نخواهد بود زيرا كه مائيم اهلى عاقبت نيكو، چنانكه حق تعالى مى فرمايد (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (1) يعنى: عاقبت نيكو از براى پرهيزكاران است.

پس آن ملعون امر كرد كه حضرت را به زندان بردند، و در اندك وقتى جميع اهل زندان محبت و ولايت آن حضرت را اختيار كردند، پس زندانبان به نزد هشام آمد و گفت: من مى ترسم كه اگر چند روز ديگر اين مرد در اين شهر باشد اهل شام همه معتقد او گردند و نگذارند تو بر اين مسند بنشينى، پس آن ملعون امر كرد كه آن حضرت و اصحابش را به تعجيل ببرند بسوى مدينه و تاكيد كرد كه در عرض راه مردم بازار از براى ايشان بيرون

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف: ١٢٧. سوره قصص ٨٣.

نياورند و به ايشان نفروشند و نگذارند كه كسى خوردنى و آشاميدنى به ايشان بدهد و ايشان را سه روز به تعجيل آوردند و خوردنى و آشاميدنى به ايشان ندادند تا به شهر مدين كه شهر شعيب است رسيدند و اهل مدين نيز در دروازه را به روى ايشان بستند و چيزى براى ايشان بيرون نياوردند و اصحاب آن حضرت از گرسنگى و تشنگى بى طاقت شدند و هر چند مبالغه كردند اهل شهر در نگشودند، حضرت چون اين حالت را مشاهده نمود بر كوه بلندى كه بر آن شهر مشرف بود بالا رفت و آواز بلند ندا كرد چنانكه آن شهر بلرزيد و فرمود كه: اى اهل شهرى كه ظالم و ستمكارند اهل آن! منم بقيه خدا و حق تعالى از پيغمبر شما در قرآن ذكر كرده كه (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ) ، مرد پيرى در آن شهر بود چون اين ندا را شنيد به نزد قوم خود آمد و گفت: بخدا سوگند كه اين همان دعوت پيغمبر ما شعيب عليه‌السلام است، اگر بازار براى اين مرد بيرون نبريد خدا بزودى شما را به عذاب خود مى گيرد از بالاى سر شما و از زير پاى شما، اين مرتبه شما باور كنيد سخن مرا و اطاعت من بكنيد و بعد از اين هرگز نكنيد كه من ناصح و خير خواه خواهم بود و از براى شما، پس مبادرت كردند در بازارها و آذوقه هاى بسيار بيرون آوردند. چون اين خبر به هشام لعين رسيد فرستاد آن مرد پير را برد و كسى ندانست كه چه بر سر او آمد. (1)

و اين حديث با معجزات بسيار و قصه هاى طولانى بعد از اين در احوال آن حضرت خواهد آمد انشاءالله، و در احوال امام رضا عليه‌السلام انشاءالله خواهد آمد كه چون آن حضرت متولد شد حضرت امام موسى عليه‌السلام او را در بر گرفت و اذان و اقامه در گوشهايش گفت و كامش را به آب فرات برداشت، پس به نجمه مادر آن حضرت داد و گفت: بگير كه اين بقيه خداست در زمين. (2)

و ايضا به سند معتبر از احمد بن اسحاق منقول است كه: حضرت امام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٤٧١. و قسمتى از اين روايت در مناقب ابن شهر آشوب ٤/٢٠٥. آمده است.

2- عيون اخبار رضا ١/٢٠.

حسن عسكرى عليه‌السلام روزى بيرون آمد و طفلى بر دوشش بود مانند ماه شب چهارده در جثه طفل سه ساله و فرمود كه: اين فرزند من است و همنام حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس آن طفل به زبان عربى فصيح گفت: منم بقية الله، در زمين و انتقام كشنده از دشمنان خدا (1)

و ايضا از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام منقول است كه: چون حضرت صاحب الامر عليه‌السلام ظاهر شود اول سخنى كه مى گويد همين آيه را مى خواند (بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ) پس مى گويد:

منم بقيه خدا و حجت خدا و خليفه خدا بر شما، و هر كه به آن حضرت سلام كند خواهد گفت كه:: السلام عليك يا بقية الله فى ارضه (2)

و ابن شهر آشوب از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مائيم كعبه خدا و مائيم قبله خدا و مائيم بقيه خدا.(3)

و در كافى به سند معتبر روايت كرده است كه: شخصى از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيد كه: آيا وقتى كه سلام به حضرت قائم عليه‌السلام كنند او را اميرالمؤ منين مى گويند؟ فرمود: كه: نه، اين اسمى است كه خدا حضرت امير عليه‌السلام را به آن مسمى ساخته و پيش از او كسى به اين نام مسمى نشده و بعد از او كسى اين نام را بر خود نمى گذارد مگر كافرى، راوى گفت: فداى تو شوم پس بر او چگونه سلام مى كنند؟ فرمود كه: مى گويند:السلام عليك يا بقية الله، پس حضرت اين آيه را خواند. (4)

چهارم: (وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) (5) يعنى: كسى كه ولى خود قرار دهد خدا و رسول او را و آنها كه ايمان آوردند - يعنى ائمه معصومين عليه‌السلام به قرينه آيه سابقه كه به اتفاق در شان اميرالمؤ منين عليه‌السلام است - پس بدرستى كه حزب خدا يعنى لشكر خدا غالبونند -، و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود كه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كمال الدين ٣٨٤.

2- كمال الدين ٣٣٠-٣٣١.

3- مناقب ابن شهر آشوب ٣/١٢٣. و در آنجا عبارت و مائيم بقيه خدا نيامده است.

4- كافى ٤١١.

5- سوره مائده: ٥٦.

مراد به آنها كه ايمان آوردند كه آنهايند كه امين خدايند از اوصياى پيغمبر در هر عصرى. (1) و در توحيد از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آيد در قيامت و چنگ زده اند به نور ما و شيعيان ما حزب خدايند و حزب خدا غالبونند - و مراد به نور خدا، دين خداست - و شيعيان ما در قيامت به دين ما متمسكند. (2)

و حق تعالى در جاى ديگر فرموده است در وصف منافقان اولئك حزب الشيطان \* الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون (3) يعنى: ايشان لشكرها و ياوران شيطانند و بدرستى كه ياوران شيطان، ايشان زيانكارانند.

پس در وصف مؤ منان گفته است اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون (4) يعنى: اين جماعت لشكرهاى خدايند و بدرستى كه لشكرهاى خدا ايشانند رستگاران.

و حافظ ابونعيم از محدثان عامه روايت كرده است از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام كه سلمان فارسى مى گفت: هر وقت من نزد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمدم دست مى زد بر دوش من و مى فرمود: اين و گروهش از جمله رستگارانند.(5) يعنى مطلق شيعيان كه در شيع تابع سلمان شده اند، يا عجمانى كه محبت و موالات اهل بيت عليه‌السلام را اختيار خواهند كرد، و اين ظاهرتر است.

پنجم: قل ارايتم ما تدعون من دون الله ارونى ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك فى السموات ائتوتى بكتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان كنتم صادقين (6) يعنى:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- احتجاج ١/٥٢٨.

2- توحيد ١٦٦.

3- سوره مجادله: ١٩.

4- سوره مجادله: ٢٢.

5- تاويل الايات الظاهرة ٢/٦٧٧. به نقل از ابو نعيم ، همچنين رجوع شود به تفسير حبرى ٢٣٢. شواهدالتنزيل ١/٨٨-٩٢. ترجمة الامام على من تاريخ ابن عساكر ٢/٣٤٧.

6- سوره احقاف: ٤.

بگو - يا محمد به مشركان و بت پرست: - خبر دهيد ما را از آنچه را مى خوانيد آنها را از غير خدا بنمائيد به من كه هر چه چيز آفريده اند در زمين يا ايشان را شركتى هست در آفريدن و تدبير آسمانها، بياوريد مرا كتابى كه از پيش از اين يا اثاره يعنى بقيه اى از علم اگر هستيد راستگويان؛ مفسران گفته اند: اثاره از علم بقيه علومى است كه نقل كنند از گذشتگان. (1)

و كلينى و صفار و ديگران از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده اند كه: مراد به كتاب، تورات و انجيل است؛ و اثاره علم، علوم اوصياى پيغمبران است. (2)

و از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه: كتاب جفر و مصحف فاطمه عليه‌السلام داخل در اثاره علم است. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مجمع البيان ٥/٨٢. تفسير بغوى ٤/١٦٣. تفسير كشاف ٤/٢٩٥.

2- كافى ١/٤٢٦. بصائرالدرجات ٥١٦. و در آنجا قسمتى از روايات آمده است.

3- كافى ٢٤١. بصائرالدرجات ١٥٧١٥٨.

### فصل چهل و يكم در بيان آياتى كه در محبت ملائكه نسبت به ايشان و شيعيان ايشان نازل شده

حق تعالى مى فرمايد: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْ‌شَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَ‌بِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُ‌ونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَ‌بَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّ‌حْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ‌ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾ رَ‌بَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّ‌يَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَ‌حِمْتَهُ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُ‌وا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّـهِ أَكْبَرُ‌ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُ‌ونَ) (1) يعنى: آنها كه بر مى دارند عرش را و آنها؟ بر دور عرشند تنزيه و تسبيح مى گويند پروردگار خود را و به حمد او مشغولند و ايمان دارند به او و طلب آمرزش مى كنند براى آنها كه ايمان آورده اند، مى گويند: پروردگارا! فرا گرفته اى همه چيز را به رحمت و علم پس بيامرز آنها را كه توبه كرده اند و پيروى نموده اند راه تو را و نگاه دار ايشان را از عذاب جهنم، اى پروردگارما! و داخل گردان ايشان را بهشتهاى جاويد كه وعده داده اى ايشان را و هر كه شايسته است از پدران ايشان و زنان ايشان و فرزندان ايشان بدرستى كه توئى غالب و دانا، و نگاه دار ايشان را از سيئات يعنى بديها، و هر كه را تو نگاه دارى از بديها در آن روز پس بتحقيق كه رحم كرده اى بر او و آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره غافر ٧-١٠.

است فيروزى بزرگ، بدرستى كه آنها كه كافر شدند ندا كرده مى شوند - يعنى در روز قيامت - كه: هر آينه خشم و غضب خدا بر شما عظيمتر است از خشمى كه بر خود داريد چون خوانده مى شديد بسوى ايمان پس كفر مى ورزيدند.

كلينى به سند معتبر از ابوبصير روايت نموده است كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه: خدا را ملكى چند هست كه مى ريزند گناهان را از پشت شيعيان ما چنانكه باد برگ را در فصل خزان از درخت مى ريزد چنانكه حق تعالى مى فرمايد (يَسْتَغْفِرُونَ لِّلَّذِينَ آمَنُوا) بخدا سوگند كه غير شما را اراده نكرده و استغفار ايشان از براى شماست.(1)

و در عيون از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: بدرستى كه ملائكه خدمتكاران ما و خدمتكاران شيعيان مايند؛ پس حضرت اين آيه را خواندند و فرمودند كه: مراد به مؤ منان در اين آيه آنهايند كه ايمان به ولايت ما آورده اند. (2)

و على بن ابراهيم به سند معتبر روايت كرده است كه از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدند ملائكه بيشترند يا فرزندان آدم عليه‌السلام؟ حضرت فرمود: بحق آن خداوندى كه جانم در قبضه قدرت اوست كه البته ملائكه در آسمانها بيشترند از عدد ذره هاى خاك در زمين، و در آسمان موضع قدمى نيست مگر آنكه در آن ملكى است كه خدا را تسبيح و تقديس مى كند، و در زمين هيچ درختى و كلوخى نيست مگر آنكه در آن ملكى است كه موكل است به آن و هر روز عمل آن را به خدا عرض مى كند با آنكه خدا داناتر است به آن عمل از او، واحدى از ملائكه نيست مگر آنكه هر روز تقرب مى جويد بسوى خدا به اظهار ولايت ما اهل بيت و طلب آمرزش مى كند از براى دوستان ما و شيعيان ما و لعنت مى كند دشمنان ما را و از خدا سوال مى كند كه بر ايشان بفرستد عذاب را فرستان شديدى. (3)

و ايضا روايت كرده است از حضرت باقر عليه‌السلام در تفسير

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٨/٣٤.

2- عيون اخبار الرضا ١/٢٦٢. علل الشرايع ٥. كمال الدين ٢٥٤.

3- تفسير قمى ٢/٢٥٥. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٨.

آيه (وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) (1)

يعنى: و همچنين لازم شده حكم پروردگار تو بر آنها كه كافر شدند، بدرستى كه ايشان اصحاب آتش جهنمند، حضرت فرموده: يعنى بنى اميه؛ و قول حق تعالى الذين يحملون العرش مراد، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و اوصياى بعد از اوست كه حامل عرش و علم خدايند، (وَمَنْ حَوْلَهُ) مراد، كه ايمان آورده اند يعنى شيعيان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، (فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا) يعنى: بيامرز آنها را كه توبه كرده اند از محبت و ولايت ابوبكر و عمر و جميع بنى اميه، (وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) يعنى: و متابعت كرده اند ولى خدا اميرالمؤ منين عليه‌السلام را، (وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ) تا آخر آيه، يعنى: هر كه صالح و شايسته است از پدران و زنان و فرزندان ايشان، حضرت فرمود كه: صلاح ايشان آن است كه ولايت على عليه‌السلام را اختيار كرده اند و اقرار به امامت او و فرزندانش نموده اند، (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ) و نگاه دار ايشان را از بديها كه ولايت دشمنان اهل بيت عليه‌السلام است، (وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ) يعنى: هر كه را از براى ولايت آنها نگاه دارى در دنيا پس البته محل و محبت دشمنان آل محمد عليه‌السلام نجات يابد؛ پس فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) يعنى: بنى اميه اند، (إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ) مراد به ايمان، ولايت على عليه‌السلام است. (2)

و ابن ماهيار مجموع اين مضامين را به اختصار از جابر جعفى از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است. (3)

و ايضا از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت نموده است كه فرمود: فضيلت من بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است در ضمن اين آيه (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) تا آخر آيه، زيرا كه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره غافر: ٦.

2- تفسير قمى ٢/٢٥٥.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٨-٥٢٩.

در وقتى كه اين آيه نازل شد بغير از من كسى به آن حضرت ايمان نياورده بود. (1)

و ايضا از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: ملائكه در مدت هفت سال و چند ماه استغفار نمى كردند مگر از براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از براى من، و در حق ما نازل شد اين آيات و در آن وقت مؤ منى بغير از ما نبود. (2)

و ايضا از طريق مخالفان روايت كرده است كه: ملائكه سالها صلوات بر على عليه‌السلام مى فرستادند، زيرا كه بغير از آن حضرت كسى ايمان نياورده بود و ديگرى نماز نمى كرد. (3)

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: سبيل خدا در اين آيه على عليه‌السلام است، و الذين آمنوا شيعيان آن حضرتند.(4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٦.

2- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٦-٥٢٧.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٧. همچنين رجوع شود به مناقب ابن خوارزمى ١٨ و ١٩. اسدالغابة ٤/٩٠. فرائدالمسطين ١/٢٤٢.

4- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٢٨.

### فصل چهل و دوم در بيان آنكه آيات صبر و مرابطه و عسر و يسر در شان ائمه و شيعيان ايشان است و آيات در اين باب بسيار است

اول: (وَالْعَصْرِ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ) يعنى: بحق عصر سوگند ياد مى كنم كه بدرستى كه انسان در زيانكارى است؛ بعضى گفته اند: مراد به عصر، آخر روز است، و بعضى گفته اند: عصر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؛ (1) (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) مگر آنها كه ايمان آوردند و كردند كارهاى شايسته و (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) (2) وصيت نمودند يكديگر را به حق، و وصيت كردند يكديگر را به صبر.

على بن ابراهيم روايت كرده است كه: حضرت صادق عليه‌السلام اين سوره را چنين خواندند: (وَالْعَصْرِ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿2﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) يعنى: بحق عصر كه آدمى هر آينه در زيانكارى است و بدرستى كه در آن زيانكارى هست تا آخر عمر مگر آنها كه ايمان آوردند و اعمال شايسته كردند و قبول امر نمودند به پرهيزكارى را و قبول امر كردند به صبر و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير فخر رازى ٢٣٤/٨٥-٨٦. تفسير قرطبى ٢٠/١٧٩.

2- سوره عصر 1-٣.

شكيبائى را. (1)

و در احتجاج از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خطبه غدير فرمود كه: بخدا سوگند كه سوره والعصر در شان اميرالمؤ منين عليه‌السلام نازل شد. (2)

و در اكمال الدين روايت كرده است (إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ) مراد، دشمنان ماست كه در زيانكارى اند، (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) يعنى: آنها كه ايمان آورده اند به آيات ما، (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)، يعنى: مواسات با برادران مؤ من كرده اند در مال خود، (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ)، يعنى وصيت كرده اند به يكديگر را به امامت ولايت ائمه حق، و (وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) يعنى: وصيت كرده اند بر صبر در فتنه هاى زمان غيبت حضرت قائم عليه‌السلام و بر دين خود ثابت مانده اند. (3)

و على بن ابراهيم و ابن ماهيار و ديگران به سندهاى معتبر از آن حضرت روايت كرده اند كه: خدا استثنا كرده است برگزيده هاى خود را از خلق و فرموده كه: همه در زيانكارى اند مگر آنها كه ايمان آورده اند به ولايت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و فرايض خدا را بعمل آوردند و وصيت نمودند و بازماندگان خود را به ولايت و صبر كردن بر مشقتها كه به ايشان مى رسد از جهت اختيار دين حق. (4)

دوم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (5) يعنى: اى كسانى كه ايمان آورده ايد! صبر كنيد و بسيار شكيبائى ورزيد و آماده دشمن باشيد و بپرهيزيد از عذاب خدا شايد رستگار گرديد.

اكثر مفسران گفته اند: يعنى صبر كنيد بر دين حق و ثابت قدم باشيد در جنگ كافران

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٤٤١.

2- احتجاج ١/١٤٩. همچنين رجوع شود به شواهدالتنزيل ٢/٤٨٧-٤٨٣.

3- كمال الدين ٦٥٦.

4- تفسير قمى ٢/٤٤١. تاويل الآيات الظاهرة ٢/٨٥٤. تفسير فرات كوفى ٦٠٧.

5- سوره آل عمران ٢٠٠.

و در كمين دشمنان باشيد كه در سرحدها بر سر مسلمانان نيايند.(1)

و به سندهاى معتبر ابن بابويه و ديگران از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده اند كه: يعنى صبر نمائيد بر مصيبتها و شكيبائى كنيد در تقيه از مخالفان و جدا نشويد از امامى كه پيشواى شماست. (2)

و عياشى از آن حضرت روايت كرده است كه: يعنى صبر نمائيد بر ترك معاصى، و مصابره كنيد بر مشقت طاعات خدا، و مرابطه كنيد در راه خدا و مائيم راه خدا كه در ميان خود و خلق خود قرار داده، و هر كه در كمين دولت ما باشد و انتظار آن كشد چنان است كه در حمايت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جهاد كرده است، و پرهيزكارى خدا آن است كه امر كنند مردم را به نيكيها از بديها و كدام منكر و بدى بدتر مى باشد از ظلمى كه اين امت به ما كردند كه و ما را شهيد نمودند. (3)

و ايضا به سند معتبر ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه: يعنى صبر كنيد بر اداى فرايض و شكيبائى نمائيد در مصيبتها و خود را ببنديد به متابعت ائمه عليه‌السلام. (4)

و ايضا از يعقوب سراج روايت كرده است كه گفت: به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم،: آيا زمين باقى مى ماند بدون عالمى از شما كه مردم پناه برند بسوى او و دين خود را از او يعقوب! خالى نمى باشد زمين از عالمى از ما كه امامت او بر مردم ظاهر باشد و مردم حلال و حرام خود را اخذ كنند، و اين معنى از كتاب خدا ظاهر و هويدا است؛ پس حضرت اين آيه را خواندند كه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) و فرمود: يعنى صبر كنيد بر دين خود و صبر كنيد بر آزار دشمنان خود كه مخالفند در دين با شما و خود را به امام خود بچسبانيد و از خدا بپرهيزيد در آنچه شما را به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير بيضاوى ١/٣١٧. تفسير بغوى ١/٣٨٨.

2- معانی الاخبار369.

3- تفسير عياشى ١/٢١.

4- تفسير عياشى ٢/٢١١. تفسير قمى ١/١٢٩. كافى ٢/٨١.

آن امر كرده است و بر شما واجب گردانيده است.(1)

و به روايت ديگر فرمود كه: صبر نمائيد بر آزارها كه در راه محبت ما مى كشيد و با امام خود موافقت كند در تقيه از دشمنان او و از امام خود جدا مشويد. (2)

و به روايت ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: يعنى صبر كنيد به ترك معاصى، و مصابره كنيد به تقيه از دشمنان دين، و مرابطه نمائيد بر ائمه عليه‌السلام، و بپرهيزيد از مخالفت پروردگار خود شايد رستگار شويد.(3)

و نعمانى و كلينى و ديگران روايت كرده اند كه: عبدالله بن عباس شخصى را فرستاد نزد حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام كه از تفسير اين آيه سؤ ال كند، حضرت در غضب شدند و فرمودند: مى خواستم آن كسى را كه تو را فرستاده است كه از من سؤ ال كنى خود اين آيه را از من مى پرسيد و من به او گفتم كه در شان فرزندان او و ما نازل شده است، و آن مرابطه كه ما به آن مامور شده ايم هنوز وقتش نشده است و از نسل ما كسى هست كه به اين مامور خواهد شد و گروه بسيارى را فوج فوج از دين خدا بدر خواهند كرد و زود باشد كه زمين را رنگين كنند از خون جوجه اى چند از جوجه هاى آل محمد عليه‌السلام كه پيش از وقت از آشيانه هاى خود پرواز كنند و طلب كنند امرى را كه به آن نتوانند رسيد، و مؤ منان در آن زمانها انتظار ظهور قائم آل محمد عليه‌السلام را كشند و صبر كنند بر جور مخالفان تا حكم كند خدا ميان ايشان و او بهترين حكم كنندگان است. (4)

و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده است كه: چون حق تعالى خلق كرد ارواح طيبه پيغمبرش و وصى او و دخترش فاطمه و دو فرزندش حسن و حسين و ساير ائمه عليه‌السلام و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير عياشى ١/٢١٢. همچنين رجوع شود به بصائرالدرجات ٤٨٧.

2- تفسير عياشى ١/٢١٣.

3- تفسير عياشى ١/٢١٣.

4- غيبت نعمانى ٢٣٣. تفسير قمى ٢٤-٢٣ تفسير عياشى ٢/٣٠٥. و در آنجا قسمتى از روايت آمده است.

خلق نمود ارواح شيعيان ايشان را، از همه پيمان گرفت كه صبر كنند و تقيه بعمل آورند و از متابعت ائمه دست برندارند و از مخالفت خدا بپرهيزند. (1)

سوم: (أُولَـٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَ‌هُم مَّرَّ‌تَيْنِ بِمَا صَبَرُ‌وا وَيَدْرَ‌ءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَ‌زَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَ‌ضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) (2) يعنى: اين جماعت داده مى شوند مزد خود را دو مرتبه به سبب آنكه صبر كردند و دفع مى كنند به خوبى بدى را، و از آنچه روزى كرديم ايشان را در راه ما انفاق مى كنند، و چون شنوند سخن لغو را اعراض نمايند از آن و بگويند: ما را است كرده هاى ما و شما را است كرده هاى شما، سلام بر شما باد متعرض نمى شويم بيخردان را؛ اكثر مفسران گفته اند كه: اين آيات در شان آنها نازل شده است كه صبر كردند از آنها كه ايمان آورده بودند از اهل كتاب مانند سلمان و اضراب او. (3)

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: در شان ائمه عليه‌السلام نازل شده كه صبر كردند به جور مخالفان و دفع مى كردند بدى كسى را كه نسبت به ايشان بدى مى كرد به نيكيهاى خود و اعراض مى نمودند از دروغ و لهو و(4) غنا.

و كلينى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد به صبر، تقيه؛ و به حسنه نيز تقيه است؛ و به سيئه، فاش كردن اسرار ائمه عليه‌السلام است و ترك تقيه است. (5)

چهارم: (وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا) (6) يعنى: و گردانيديم بعضى از شما را از براى بعضى آزمايش آيا صبر مى كنيد، و بود پروردگار تو بينا.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ١/٤٥١.

2- سوره قصص: ٥٤ و ٥٥.

3- مجمع البيان ٤/٢٥٨. تفسير قرطبى ١٣/٢٩٦.

4- تفسير قمى ٢/١٤١١٤٢.

5- كافى ٢/٢١٧.

6- سوره فرقان: ٢٠.

ابن ماهيار از حضرت موسى عليه‌السلام روايت كرده است كه: جمع كرد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت امير و فاطمه و حسنين عليه‌السلام را در خانه و در را بر ايشان بست و فرمود كه: اى اهل من و اى اهل خدا! بدرستى كه خدا شما را سلام مى رساند و اينك: من دشمنان شما را از براى شما فتنه گردانيدم پس شما چه مى گوئيد؟ گفتند: صبر مى كنيم يا رسول الله از براى امر خدا بر آنچه نازل مى شود از قضاى خدا تا برويم به نزد او و ثواب جزيل او را بيابيم بتحقيق كه شنيده ايم خدا صابران را وعده هاى نيكو داده؛ پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آواز بلند گريست كه هر كه در بيرون خانه بود شنيد، پس اين آيه نازل شد (وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا) يعنى: خدا مى دانست كه ايشان راضى مى شوند به اين فتنه و صبر خواهند كرد. (1)

پنجم: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُم بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (2) يعنى: بتحقيق كه فرستاديم موسى را به آيتهاى خود كه: بيرون بر قدم خود را از تاريكيهاى كفر و جهالت بسوى نور ايمان و علم، و به يادآور ايشان را روزهاى خدا را، بدرستى كه در اينها علامتها و آيتها هست براى هر بسيار صبر كننده بسيار شكر كننده.

اكثر مفسران گفته اند كه: روزهاى خدا ايام عذابهائى است كه بر كافران گذشته فرستاده است. (3)

و عياشى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد به ايام خدا، نعمتهاى اوست. (4)

و ابن بابويه از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: ايام خدا: روز ظهور حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الايات الظاهرة ١/٣٧٢.

2- سروه ابراهيم: ٥.

3- مجمع البيان ٣/٣٠٤. تفسير قرطبى ٩/٣٤٢. تفسير طبرى ٧/٤١٨.

4- تفسير عياشى ٢/٢٢٢. مجمع البيان ٣/٣٠٤.

قائم عليه‌السلام است؛ و روز رجعت ائمه عليه‌السلام و بعضى از دوستان و دشمنان ايشان به دنيا؛ و روز قيامت. (1)

و على بن ابراهيم روايت كرده است كه: روز ظهور حضرت قائم عليه‌السلام است؛ و روز مرگ؛ و روز قيامت. (2)

و ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده است كه: صبار، آنهايند كه صبر مى كنند به آنچه بر آنها وارد شود از جانب خدا از شدت و بلا و نعمت و رخا و صبر مى كنند بر هر آزارى كه از دشمنان ما مى كشند به سبب محبت ما و شكر مى كنند خدا را بر نعمت ولايت ما اهل بيت كه خدا به ايشان عطا فرموده است. (3)

ششم: (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠﴾ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا) (4) يعنى: خطاب كرد به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: صبر كن بر آنچه مى گويند كافران و منافقان و جدائى گزين از ايشان جدائى كردن نيكو، و واگذار مرا با تكذيب كنندگان صاحبان نعمت و مهلت ده ايشان را اندك زمانى.

ابن ماهيار روايت كرده است كه: يعنى صبر كن يا محمد بر تكذيبى كه تو را مى كنند، بدرستى كه من از ايشان انتقام خواهم كشيد به مردى كه از تو بهم رسد و او قائم من است كه مسلط خواهم كرد او را بر خونهاى ظالمان. (5)

و كلينى از حضرت كاظم عليه‌السلام روايت كرده است كه: يعنى صبر كن بر آنچه منافقان در حق تو مى گويند و دورى كن از ايشان دورى كردنى نيكو، و بگذار مرا با آنها كه تكذيب تو مى كنند در نصب كردن تو وصى تو على بن ابى طالب عليه‌السلام را. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصال ١٠٨.

2- تفسير قمى ١/٣٦٧.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٤٧٣.

4- سوره مزمل: ١٠ و ١١.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٥٠٣.

6- كافى ١/٤٣٤.

و به سند معتبر ديگر از آن حضرت روايت كرده است كه: خدا در اين آيه امر كرده پيغمبر خود را به صبر تا آنكه نسبتهاى بسيار بد به او دادند و به امر الهى صبر كرد.(1)

و در احتجاج از حضرت امير عليه‌السلام روايت كرده است كه: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيوسته با منافقان صحابه مدارا مى كرد و تاليف ايشان مى نمود و نزديك خود مى طلبيد و در جانب راست خود ايشان را مى نشانيد تا آنكه خدا او را رخصت داد در دور كردن ايشان و فرمود (وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا) (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٢/٨٨.

2- احتجاج ١/٥٩٧.

### فصل چهل و سوم در بيان آياتى است كه در مظلوميت ائمه عليه‌السلامنازل شده و آنها بسيار است

اول: (الم ﴿١﴾ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَ‌كُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّـهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (1) يعنى: آيا پنداشتند مردمان كه ايشان را وامى گذارند به همين كه گفتند ايمان آورديم و ايشان امتحان كرده نمى شوند؟ و بتحقيق كه امتحان كرديم آنها را كه بودند پيش از ايشان پس هر آينه بداند خدا آنها را كه راست گفتند و هر آينه بداند البته دروغگويان را، يعنى آيا مى پندارند آنها كه مى كنند اعمال بد را از دست ما بدر مى روند و ما ايشان را عذاب نخواهيم كرد؟ بد حكمى است كه مى كنند ايشان؛ و از حضرت اميرالمومنين و امام جعفر صادق عليه‌السلام منقول است كه ايشان فليعلمن وليعلمن هر دو را به بناى افعال مى خوانده اند به ضم يا كسر لام.(2)

و در احاديث بسيار وارد شده كه اين دو آيه در باب فتنه بعد از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است كه غصب خلافت از امير عليه‌السلام كردند و اكثر آنها كه در غدير خم با اميرالمؤ منين عليه‌السلام بيعت كرده بودند تابع دنيا شده بيعت را شكستند و مؤ من و منافق از هم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره عنكبوت ١-٤.

2- مجمع البيان ٤/٢٧١.

جدا شدند.

چنانكه شيخ مفيد در ارشاد روايت كرده است كه: چون منافقان صحابه با ابوبكر بيعت كردند مردى آمد به خدمت حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و آن حضرت بيلى در دست داشتند و قبر مطهر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درست مى كردند و گفت: همه با ابوبكر بيعت كردند، و انصار چون اختلاف در ميان ايشان بهم رسيد مخذول شدند جماعت طلقا كه منافق بودند و به زور ايمان آورده بودند فرصت را غنيمت شمردند و زود با ابوبكر بيعت كردند كه مبادا خلافت به شما برسد؛ چون اين سخن را تمام كرد حضرت سر بيل را بر زمين گذاشت و اين آيات را خواند تا (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ). (1)

و ابن ماهيار از حضرت امام حسين عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون آيه كريمه (الم ﴿١﴾ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا) نازل شد حضرت امير عليه‌السلام سؤ ال نمود كه: يا رسول الله! اين فتنه كه خدا فرموده كدام است؟ حضرت فرمود كه: يا على! توئى كه مردم را به امامت تو خدا ابتلا و امتحان كرده و در قيامت در اين باب خصمى خواهى كرد با آنها كه غصب خلافت تو كنند و به امامت تو قائل نشوند، پس مهيا گردان حجت خود را براى خصومت. (2)

و ايضا به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه:

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شبى در مسجد ماندند، چون نزديك صبح شد حضرت امير عليه‌السلام داخل مسجد شدند، پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ندا فرمودند كه: يا على! گفت: لبيك، فرمود: بيا بسوى من؛ حضرت امير عليه‌السلام فرمود: چون نزديك شدم فرمود:

يا على! تمام اين شب را كه ديدى در اينجا بسر آوردم و هزار حاجت از براى خود از خود سوال كردم و همه را بر آورد، و مثل آنها را از براى تو نيز سوال كردم و باز همه را عطا كرد، و سوال كردم از براى تو كه همه امت را مجتمع گرداند بر امامت تو كه همه اقرار كنند به خلافت تو و تو را متابعت كنند، قبول نكرد و اين آيات را فرستاد (الم ﴿١﴾ أَحَسِبَ النَّاسُ) تا آخر آيات.(3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ارشاد شيخ مفيد ١/١٨٩.

2- تاويل الآيات الظاهرة ١/٤٢٧-٤٢٨.

3- تاويل الآيات الظاهرة ١/٤٢٨.

و ايضا از سدى روايت كرده است كه: (الَّذِينَ صَدَقُوا) على عليه‌السلام و اصحاب اوست، (وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) دشمنان اويند كه در دعوى ايمان دروغگو بودند.(1)

دوم: (وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا) (2) يعنى: و بگو - يا محمد - كه: حق از پروردگار شماست پس هر كه خواهد ايمان بياورد و كسى كه خواهد كافر شود، بدرستى كه ما آماده كرده ايم براى ظالمان آتشى را كه احاط كرده به ايشان سراپرده هاى آن آتش.

كلينى و على بن ابراهيم و عياشى روايت كرده اند به سندهاى معتبر از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام كه: مراد به حق، ولايت على عليه‌السلام است؛ و مراد به ظالمان، ستمكاران بر آل محمد عليه‌السلام اند، و آيه چنين نازل شده: انا اعتدنا للظالمين آل محمد حقهم نارا يعنى: مهيا كرده ايم بر سمتكاران كه غصب حق آل محمد كرده اند جهنم را.(3)

و ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه آيه چنين نازل شده: قل الحق من ربكم فى ولاية على تا آنجا كه انا اعتدنا لظالمى آل محمد حقهم نارا و معنى همان است كه گذشت. (4)

سوم: (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ) (5) يعنى: رخصت داده شد براى آنها كه با ايشان قتال مى كنند كافران كه ايشان نيز با آنها قتال كنند به سبب آنكه ستم كردند كفار بر ايشان و بدرستى كه خدا بر يارى ايشان البته قادر است، آنها كه بيرون كرده شوند از ديار و خانه هاى خود به ناحق و تقصيرى نداشتند بغير آنكه گفتند: پروردگار ماست. على بن ابراهيم گفته است كه: اين آيات در شان اميرالمؤ منين عليه‌السلام و جعفر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ١/٤٢٩.

2- سوره كهف: ٢٩.

3- كافى ١/٤٢٥. تفسير قمى ٢/٣٥.

4- تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٩٢.

5- سوره حج: ٣٩ و ٤٠.

طيار و حمزه نازل شده، و بعد از آن در حق حضرت امام حسين عليه‌السلام جارى شد، (و أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ) در شان حضرت امام حسين عليه‌السلام نازل شد كه يزيد پليد طلب آن حضرت فرستاد كه او را بگيرند و به شام ببرند، پس از ترس ايشان از مدينه تشريف برود به جانب كوفه و در كربلا شهيد شد. (1)

و به سند كالصحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: سنيان مى گويند اين آيه اول در شان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است در وقتى كه كافران قريش حضرت را از مكه بيرون كردند، و چنان نيست كه ايشان مى گويند بلكه مراد حضرت صاحب الامر عليه‌السلام است در وقتى كه خروج كند از براى طلب خون حضرت امام حسين عليه‌السلام و خواهد گفت: مائيم اولياى آن حضرت و طلب خون او مى كنيم. (2)

و ابن شهر آشوب روایت کرده است از حضرت باقر عليه‌السلام که: (الَّذِینَ أُخْرِجُوا) در شأن ما نازل شده.(3)

و ابن شهر آشوب روايت كرده است كه: اين آيات در شان ماست و بس. (4)

و به سند ديگر از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيات در شان حسن و حسين عليه‌السلام نازل شده است. (5)

و ايضا از آن حضرت روايت كرده است كه: در شان حضرت قائم عليه‌السلام و اصحاب او نازل شده است. (6)

و در چ از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: در شان مهاجرين نازل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير قمى ٢/٨٤.

2- تفسير قمى ٢/٨٤-٨٥.

3- تاويل الآيات الظاهرة ٣٤٠و ١/٣٣٨.

4- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٣٨.

5- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣٣٩.

شده و جارى شده در جميع آل محمد عليه‌السلام كه ايشان را از ديار خود بدر كردند و پيوسته از ايشان در خوف و تقيه بودند. (1)

چهارم: (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَـٰذِهِ الْقَرْ‌يَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَ‌غَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ‌ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ‌ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِ‌جْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (2) يعنى: يادآور هنگامى را كه گفتيم: داخل شويد اين شهر را، يعنى بين المقدس را يا اريحا را، پس بخوريد از نعمتهاى آن قريه هر چه خواهيد به فراوانى و داخل شويد درگاه آن شهر را سجده كنندگان و با خضوع و بگوئيد: بيامرز ما را، تا بيامرزيم از براى شما گناهان شما را، و بتحقيق كه زياد كنيم ثواب كردار نيكوكاران را، پس بدل كردند آنان كه ستم نمودند بر خود گفتارى را غير آنچه گفته شده بود به ايشان، پس فرستاديم بر آن گروهى كه ستم كردند عذابى از آسمان به سبب نافرمانبردارى ايشان؛ مشهور ميان مفسران آن است كه اين آيه در شان بنى اسرائيل است و اكثر ايشان در وقت داخل شدن آمرزش نكردند و بعضى از نعمتهاى دنيا را طلبيدند، پس طاعونى بر ايشان نازل شده كه در يك ساعت بيست و چهار هزار كس مردند.(3)

و در احاديث اهل بيت عليه‌السلام به روايت كلينى و ديگران وارد شده است كه: اين آيات در شان اهل بيت عليه‌السلام است و آيه چنين است، فبذل ظلموا آل محمد حقهم قولا غير الذى قيل لهم فانزلنا على الذين ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء يعنى: بدل كردند آنها كه ستم نمودند بر آل محمد و حق ايشان را غصب كردند گفتارى بغير آنچه به ايشان گفته بودند پس فرستاديم بر آنها كه ظلم بر ايشان كردند و حق ايشان را بردند از آسمان، عذابى. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 ، مجمع البيان ٤ / ٨٧.

2 ، سوره بقره ، ٥٨ و ٥٩.

3 تفسير بيضاوى ١/١٠٥. تفسير كشاف ١/١٤٣.

4 كافى ١/٤٢٣. تفسير قمى ١/٤٨. تفسير عياشى ١/٤٥.

مولف گويد كه: توجيه اين تاويل به دو نحو ممكن است:

اول آنكه: خداوند رحيم قصص امم سابقه را در قرآن مجيد براى تنبيه و تهديد و بشارت اين امت فرستاده، و احاديث بسيار وارد شده است كه هيچ امرى در بنى اسرائيل نبوده مگر آنكه نظيرش در اين امت هست.(1)

و ايضا اخبار بسيار وارد شده است كه: مثل اهل بيت من در اين امت مثل باب حطه است در بنى اسرائيل (2) يعنى همچنان كه آنها مامور شدند كه داخل باب شوند و سجود و خضوع نمايند، هر كه كرد نجات يافت و هر كه نكرد عذاب بر او نازل شد، همچنين ولايت اهل بيت من در اين امت چنين است، هر كه اختيار كند ولايت ايشان را و انقياد و تعظيم ايشان بكند نجات مى يابد و هر كه نكند عذاب بر او نازل مى گردد؛ و عذاب آن امت، هلاك ظاهرى بوده و در اين امت هلاك به ضلالت و جهالت و حرمان از سعادت است يا آنچه از قتل و تهمت و اختلاف ميان امت و انواع بلاها كه به سبب مخالفت اهل بيت عليه‌السلام به آنها مبتلا گرديده اند.

دوم آنكه: بنى اسرائيل نيز ممكن است كه مكلف به ولايت اهل بيت عليه‌السلام گرديده باشند، چنانكه در تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام منقول است در تفسير اين آيه كه: حق تعالى بيعت ولايت محمد و على و ساير اهل بيت عليه‌السلام را از بنى اسرائيل گرفت و بعد از آنكه از صحراى تيه نجات يافتند خدا امر كرد ايشان را كه داخل دروازه اريحا كه از بلاد شام بوده بشوند، چون به دروازه شهر رسيدند كه مثال محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بر بالاى دروازه منصوب است و دروازه نهايت وسعت و رفعت بود پس حق تعالى امر كرد ايشان را كه: چون داخل دروازه مى شويد خم شويد براى تعظيم آن دو بزرگوار و بيعت ايشان را كه از شام گرفته ام بر خود تازه كنيد و بگوئيد: خداوندا! سجده و تواضعى كرديم مثال محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام را و ولايت ايشان را كه تجديد كرديم براى آن است كه پست كنى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1 كتاب سليم بن قيس ٥٠؛ تفسير عياشى ١/٣٠٣.

2 كتاب سليم بن قيس ١١؛ فرائدالمسطين ٢/٢٤٢. ينابيع المؤ دة ١/٩٣.

گناهان گذشته ما را و محو كنى سيئات ما را، تا گناهان گذشته شما را بيامرزم و هر كه گناهى نداشته باشد و بر ولايت ايشان ثابت باشد ثوابش را زياده مى گردانيم، پس اكثر ايشان اطاعت نكردند و گفتند: ما ريشخند مى كنند و در درگاه به اين رفعت چرا خم شويم و آن جمعى را كه نديده ايم چرا تعظيم نمائيم؟ پس پشت خود را بسوى دروازه كرده و به آن نحو داخل شدند و به جاى حطه حنطه حمراء گفتند: يعنى گندم سرخ پاك كرده براى ما بهتر است از آنچه ما را به آن تكليف مى كنند، پس حق تعالى عذابى كه از آسمان مقدر شده بود بر ايشان فرستاده و در كمتر از يك روز صد و بيست هزار نفر ايشان به طاعون مردند و آنها جمعى بودند كه خدا مى دانست كه ايمان نخواهند آورد و از نسل ايشان مؤ منى بهم نخواهد رسيد. (1) تمام شد حديث، و بنابراين در آيه هيچ تكلفى در كار نيست.

پنجم: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (2) يعنى: يادآور آن وقتى را كه گفتيم مر ملائكه را كه: سجده كنيد از براى آدم پس سجده كردند مگر شيطان ابا كرد و تكبر نمود و بود از جمله كافران.

كلينى به سند معتبر از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خواب ديد كه ابوبكر و عمر و بنى اميه بر منبرش بالا مى روند بسيار بر او دشوار آمد كه بعد از او غصب كنند حق وصى او را، پس حق تعالى از براى تسلى آن حضرت فرستاد و وحى كرد بسوى او كه: يا محمد! من امر كردم و اطاعت من نكردند پس جزع مكن تو هر گاه اطاعت تو نكنند در حق وصى تو. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام ٢٥٩-٢٦١.

2- سوره بقره: ٣٤.

3- كافى ١/٤٢٦.

ششم: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُ‌وا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّـهُ لِيَغْفِرَ‌ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِ‌يقًا ﴿١٦٨﴾ إِلَّا طَرِ‌يقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّـهِ يَسِيرً‌ا ﴿١٦٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّ‌سُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّ‌بِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرً‌ا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُ‌وا فَإِنَّ لِلَّـهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ‌ضِ وَكَانَ اللَّـهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (1) يعنى: بدرستى كه آنان كه كافر شدند و ستم كردند نخواهد بود آنكه خدا بيامرزد ايشان را و نه آنكه برساند ايشان را به راهى مگر راه جهنم، جاويد خواهند بود در جهنم هميشه، و هست اين بر خدا آسان، اى گروه آدميان! بتحقيق كه آمده است شما را رسولى به راستى از پروردگار شما پس بگرويد كه بهتر است از براى شما، و اگر كافر شويد پس بدرستى كه از خداست هر چه در آسمانها و زمين است، و هست خدا دانا و حكيم.

كلينى از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: آيه چنين نازل شده: ان الذين ظلموا آل محمد حقهم يعنى: بدرستى كه آنها كه ستم كردند بر آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حق ايشان را گرفته اند، تا آخر آيه، و آيه ديگر چنين است: يا ايها الناس قد جاءكم الرسول بالحق من ربكم فى ولاية على فآمنوا خيرا لكم وان تكفروا بولاية على.... يعنى: آمده است پيغمبر بسوى شما به راستى از جانب پروردگار شما در ولايت على، پس بگرويد و ايمان بياوريد به ولايت على كه بهتر است از براى شما، و اگر كافر شويد به ولايت على خدا بى نياز است از شما، آنچه در آسمانها و زمين است همه از اوست. (2)

هفتم: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (3) يعنى: فرو مى فرستيم از قرآن آنچه روشنائى و رحمتى است از براى مؤ منان و نمى افزايد ستمكاران را مگر زيانكارى.

ابن ماهيار به چندين سند از حضرت باقر و صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: مراد از ظالمان آنهايند كه ستم بر آل محمد عليه‌السلام كردند، و آيه چنين نازل شده است: ولا يزيد ظالمى آل محمد حقهم الا خسارا (4)

هشتم: (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (5) يعنى: ستم نكردند بر ما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء ١٦٨-١٧٠.

2- كافى ١/٤٢٤.

3- سوره اسراء: ٨٢.

4- تاويل الآيات الظاهرة ١/٢٩٠.

5- سوره بقره: ٥٧؛ سوره اعراف: ١٦٠.

وليكن بودند كه بر نفسهاى خود ستم مى كردند.

كلينى و ديگران از حضرت باقر و كاظم عليه‌السلام روايت كرده اند كه: حق تعالى عزيزتر و منيعتر است از آنكه كسى تو هم كند كه بر او ظلم كرده است بلكه خدا ما را به خود مخلوط گردانيده و ظلم ما را ظلم خود شمرده، يعنى بر امامها و حجتهاى من ستم نكردند در آن آزارها كه به آنها رسانيده اند و ليكن بر خود ستم نموده اند كه خود را مستحق عذاب ابدى گردانيده اند. (1)

نهم: (احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ). (2)

على بن ابراهيم گفته است: يعنى جمع كنيد آنان را كه ستم كردند بر آل محمد عليه‌السلام و اشباه و اعوان ايشان را. (3)

دهم: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (4) يعنى: آنچه داده است شما را پيغمبر يعنى امر به آن كرده، پس بگيريد آن را، و آنچه منع كند شما را از آن پس ترك كنيد، و بپرهيزيد از عذاب خدا بدرستى كه خدا شديد است عقوبت او.

ابن ماهيار از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است كه: يعنى بپرهيزيد از خدا و از ظلم آل محمد عليه‌السلام، بدرستى كه خدا سخت است عقاب او از براى كسى كه بر ايشان ستم كند. (5)

يازدهم: (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا) (6).

ابن ماهيار از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: يعنى نااميد است از رحمت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كافى ٤٣٥. مناقب ابن شهر آشوب ٤/٣٠٨.

2- سوره صافات: ٢٢.

3- تفسير قمى ٢/٢٢٢.

4- سوره حشر: ٧.

5- تاويل الآيات الظاهرة ٢/٦٧٨.

6- سوره طه: ١١١.

خدا كسى كه متحمل شود ستمى را بر آل محمد عليه‌السلام. (1)

دوازدهم: (وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ) (2) يعنى: البته براى كسى كه انتقام بكشد بعد از ستمى كه بر او واقع شده باشد، پس بر ايشان نيست راهى به عتاب و عذاب.

ابن ماهيار از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: اين آيه در شان حضرت قائم عليه‌السلام است كه چون ظاهر شود انتقام خواهد كشيد از بنى اميه و از آنها كه تكذيب ائمه عليه‌السلام كردند و از آنها كه عداوت آنها را داشتند.(3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاويل الآيات الظاهرة ١/٣١٨.

2- سوره شورى: ٤١.

3- تاويل الآيات الظاهرة ۲/۵۴۹-۵۵۰.

فهرست مصادر تحقیق‌

1- قرآن کریم.

2- اثبات الهداة

حرّ عاملی، المطبعة العلمیة، قم.

3- الاحتجاج

احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، انتشارات اسوه، 1413 ه ق.

4- احقاق الحق

قاضی نور اللّه مرعشی شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

5- الاختصاص

شیخ مفید، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ چهارم.

6- الارشاد

شیخ مفید، مؤسسة آل البیت عليهم‌السلام، قم، چاپ اول، 1413 ه ق.

7- ارشاد القلوب

دیلمی، منشورات الشریف الرضی، قم، 1412 ه ق.

8- اسباب النزول

علی بن احمد واحدی نیسابوری، دار الکتاب العربی، بیروت.

9- الاستیعاب

یوسف بن عبد اللّه بن محمد بن عبد البر، دار الجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 ه ق.

10- اسد الغابة

عز الدین علی بن محمد بن اثیر جزری، دار الکتب العلمیة، بیروت، 1415 ه ق.

11- اعتقادات شیخ صدوق

انتشارات محلاتی، قم، 1412 ه ق.

12- أعلام الدین فی صفات المؤمنین

دیلمی، مؤسسة آل البیت عليهم‌السلام، چاپ دوم، 1414 ه ق.

13- اعلام الوری باعلام الهدی

فضل بن حسن طبرسی، دار الکتب الاسلامیة، چاپ سوم.

14- اقبال الاعمال

علی بن موسی ابن طاووس، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول، 1414 ه ق.

15- الأمالی

شیخ طوسی، مؤسسة البعثة، قم، چاپ اول، 1414 ه ق.

16- الأمالی

شیخ مفید، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم، 1412 ه. ق.

17- أمالی الصدوق

شیخ صدوق، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ پنجم، 1400 ه ق.

18- بحار الانوار

علّامه محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

19- البرهان فی تفسیر القرآن

سید هاشم بحرانی، دار التفسیر، قم، چاپ اول.

20- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

محمد بن ابی قاسم محمد بن علی طبری، المکتبة الحیدریة، نجف اشرف، چاپ دوم.

21- بصائر الدرجات

محمد بن الحسن بن فرّوخ صفّار قمی، مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی، قم، 1404 ه ق.

22- تأویل الآیات الظاهرة

علی حسینی استرآبادی نجفی، مدرسة الامام المهدی عليه‌السلام، قم، چاپ اول، 1407 ه ق.

23- تاریخ بغداد

احمد بن علی خطیب بغدادی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

24- تاریخ الخلفاء

جلال الدین سیوطی، منشورات الشریف الرضی، قم، 1411 ه ق.

25- التبیان فی تفسیر القرآن

شیخ طوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

26- تحف العقول

حسین بن شعبه حرانی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

27- تذکرة الخواص

سبط ابن الجوزی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران.

28- ترجمة الامام علی و الامام الحسین علیهما السّلام من تاریخ دمشق

علی بن حسن بن هبة اللّه شافعی (ابن عساکر)، مؤسسة المحمودی، بیروت، 1398 ه ق.

29- تفسیر ابن کثیر

اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، دار القلم، بیروت، چاپ دوم.

30- تفسیر بغوی

حسین بن مسعود فراء بغوی شافعی، دار المعرفة، بیروت، 1415 ه ق.

31- تفسیر بیضاوی

عبد اللّه بن عمر شیرازی بیضاوی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1410 ه ق.

32- تفسیر جلالین

جلال الدین محلّی و جلال الدین سیوطی، دار المعرفة، بیروت.

33- تفسیر حبری

حسین بن حکم بن مسلم حبری، مؤسسة آل البیت عليهم‌السلام، بیروت، 1408 ه ق.

34- تفسیر الدر المنثور

سیوطی، مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی، قم.

35- تفسیر روح المعانی

سید محمود آلوسی بغدادی، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1415 ه ق.

36- تفسیر طبری

محمد بن جریر طبری، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول.

37- تفسیر عیاشی

محمد بن مسعود بن عیاش، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران.

38- تفسیر فرات کوفی

فرات بن ابراهیم کوفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1410 ه ق.

39- تفسیر قرطبی (الجامع لأحکام القرآن)

محمد بن احمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1405 ه ق.

40- تفسیر قمی

علی بن ابراهیم قمی، دار الکتاب، قم.

41- تفسیر کبیر

محمد بن عمر فخر رازی، المطبعة البهیة المصریة، قاهره.

42- تفسیر کشّاف

جاد اللّه محمود بن عمر زمخشری، منشورات البلاغة، قم.

43- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری عليه‌السلام

مدرسة الامام المهدی عليه‌السلام، قم، چاپ اول.

44- التوحید

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

45- تهذیب

الاحکام شیخ طوسی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ چهارم.

46- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال

شیخ صدوق، مکتبة الصدوق تهران و کتابفروشی کتبی نجفی قم.

47- جامع الاصول

مبارک بن محمد بن اثیر جزری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

48- الجواهر

الحسان عبد الرحمن ثعالبی، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1416 ه ق.

49- حلیة الأولیاء

ابو نعیم اصفهانی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

50- الخرائج و الجرائح

قطب الدین راوندی، مؤسسة الامام المهدی عليه‌السلام، چاپ اول.

51- الخصال

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ چهارم.

52- دیوان امام علی عليه‌السلام

محمد بن الحسین بیهقی نیشابوری، انتشارات اسوه، قم، 1373 ه ش.

53- الدعوات

قطب الدین راوندی، مدرسة الامام المهدی عليه‌السلام، قم، چاپ اول، 1407 ه ق.

54- رجال

شیخ طوسی مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، 1415 ه ق.

55- رجال کشی

(اختیار معرفة الرجال) شیخ طوسی، مؤسسة آل البیت عليهم‌السلام، قم، 1404 ه ق.

56- رجال النجاشی

احمد بن علی نجاشی، دار الاضواء، بیروت، چاپ اول.

57- روضة الواعظین

شیخ محمد بن فتال نیسابوری، منشورات الرضی، قم.

58- الزهد

حسین بن سعید کوفی اهوازی، ناشر: سید ابو الفضل حسینیان، چاپ دوم.

59- سعد السعود

محمد بن طاووس، منشورات الرضی، قم، 1363 ه ش.

60- سنن الترمذی

محمد بن عیسی بن سوره، دار الفکر، تحقیق کمال یوسف الحوت.

61- شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار

النعمان بن محمد التمیمی المغربی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

62- شرح المقاصد

سعد الدین تفتازانی، منشورات الشریف الرضی، قم.

63- شرح نهج البلاغة

ابن ابی الحدید معتزلی، مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی، قم، 1404 ه ق.

64- شواهد التنزیل

عبید اللّه بن عبد اللّه بن احمد (حاکم حسکانی)، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة- وزارت ارشاد، 1411 ه ق.

65- صحیح البخاری

محمد بن اسماعیل بخاری جعفی، دار الفکر، بیروت، 1401 ه ق.

66- صحیح مسلم

مسلم بن حجّاج قشیری نیسابوری، دار الکتب العلمیة، بیروت.

67- صحیفة الامام الرضا عليه‌السلام

مدرسة الامام المهدی عليه‌السلام، قم، 1408 ه ق.

68- صحیفه سجادیه

حضرت امام سجاد عليه‌السلام، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، 1408 ه ق.

69- صفة الصفوة

جمال الدین ابو الفرج الجزری، دار المعرفة، بیروت، چاپ اول، 1415 ه ق.

70- الصواعق المحرقة

احمد بن حجر هیتمی مکی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

71- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف

علی بن موسی ابن طاووس، چاپ خیام، قم، 1400 ه ق.

72- علل الشرایع

شیخ صدوق، انتشارات داوری، قم.

73- العمدة

یحیی بن الحسن اسدی حلّی (ابن بطریق)، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

74- عوالی اللئالی

ابن ابی جمهور احسائی، چاپخانه سید الشهداء، قم.

75- عیون اخبار الرضا

شیخ صدوق، ناشر رضا مشهدی، چاپ دوم.

76- عیون المعجزات

حسین بن عبد الوهاب، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اول، 1414 ه ق.

77- غیبت نعمانی

محمد بن ابراهیم نعمانی، دار الکتب الاسلامیة، تهران.

78- الغدیر

علامه عبد الحسین امینی نجفی، دار الکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، 1387 ه ق.

79- فرائد السمطین

جوینی خراسانی، مؤسسة المحمودی، بیروت، 1398 ه ق.

80- فرهنگ فارسی عمید (سه جلدی)

حسن عمید، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، 1363 ه ش.

81- الفتوح

ابن اعثم کوفی، دار الاضواء، بیروت، چاپ اول، 1411 ه ق.

82- فردوس الاخبار

شیرویه دیلمی، دار الکتاب العربی، بیروت، 1407 ه ق.

83- الفصول المهمة

علی بن محمد ابن الصباغ، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول.

84- الفضائل

شاذان بن جبرئیل، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، 1408 ه ق.

85- فضائل الخمسة من الصحاح الستة

سید مرتضی فیروزآبادی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

86- فضائل شیعه

شیخ صدوق، انتشارات اعلمی، تهران.

87- القاموس المحیط

محمد بن یعقوب فیروزآبادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، 1412 ه ق.

88- قرب الاسناد

عبد اللّه بن جعفر حمیری، مؤسسة آل البیت عليهم‌السلام، قم، چاپ اول، 1413 ه ق.

89- الکافی

شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ پنجم.

90- کامل الزیارات

محمد بن قولویه، المطبعة المرتضویة، نجف اشرف.

91- کتاب سلیم بن قیس الهلالی

بنیاد بعثت، تهران.

92- کتاب الغیبة

شیخ طوسی، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، چاپ اول.

93- کشف الغمة فی معرفة الائمة

علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، دار الاضواء، بیروت.

94- کشف المراد

خواجه نصیر الدین طوسی، انتشارات شکوری، قم، چاپ چهارم، 1373 ه ق.

95- کفایة الأثر

علی بن محمد بن علی خزار قمی رازی، انتشارات بیدار، قم، 1401 ه ق.

96- کفایة الطالب

محمد بن یوسف گنجی شافعی، دار احیاء تراث اهل البیت عليهم‌السلام، تهران، چاپ سوم.

97- کمال الدین و تمام النعمة

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

98- کنز العمال

علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی، مؤسسة الرسالة، بیروت.

99- کنز الفوائد

محمد بن علی کراجکی، مکتبة المصطفوی، قم، چاپ دوم.

100- لسان العرب

ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، 1408 ه ق.

101- مائة منقبة

ابن شاذان قمی، مدرسة الامام المهدی عليه‌السلام، قم، چاپ اول، 1407 ه ق.

102- مجمع البحرین

فخر الدین طریحی، المکتبة المرتضویة، تهران، چاپ دوم، 1365 ه ش.

103- مجمع البیان فی تفسیر القرآن

فضل بن حسن طبرسی، مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی، قم.

104- المحاسن

احمد بن محمد بن خالد برقی، المجمع العالمی لأهل البیت عليهم‌السلام، قم، چاپ اول، 1413 ه ق.

105- المحجة فیما نزل فی القائم الحجة

سید هاشم بحرانی، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1403 ه ق.

106- مختصر بصائر الدرجات

حسن بن سلیمان حلّی، انتشارات الرسول المصطفی، قم.

107- مسند احمد بن حنبل

مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ اول.

108- المصباح

ابراهیم بن علی کفعمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ سوم، 1403 ه ق.

109- مصباح المتهجد و سلاح المتعبد

شیخ طوسی، نشر و تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی.

110- معانی الاخبار

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

111- معجم البلدان

یاقوت بن عبد اللّه حموی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1399 ه ق.

112- المعجم الکبیر

سلیمان بن احمد طبرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

113- المفردات

راغب اصفهانی، تحقیق: ندیم مرعشلی، المکتبة المرتضویة، تهران.

114- مقتل الحسین

خوارزمی، مطبعة الزهراء، نجف، 1367 ه ق.

115- مکارم الاخلاق

حسن بن فضل طبرسی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ ششم، 1392 ه ق.

116- الملهوف

علی بن موسی ابن طاووس، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، 1414 ه ق.

117- المناقب للخوارزمی

موفق بن احمد حنفی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران.

118- مناقب آل ابی طالب

محمد بن علی بن شهر آشوب، دار الاضواء، بیروت، 1412 ه ق.

حیاة القلوب، ج‌5، ص: 543

119- مناقب الامام علی بن ابی طالب

علی بن محمد شافعی (ابن المغازلی)، دار الاضواء، بیروت، 1412 ه ق.

120- من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ سوم.

121- الموطّأ

مالک بن انس، دار الکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، 1416 ه ق.

122- النهایة فی غریب الحدیث و الأثر

مجد الدین ابی السعادات مبارک بن محمد جزری (ابن اثیر)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.

123- نهج البلاغة

حضرت امام علی عليه‌السلام، دکتر صبحی الصالح، دار الهجرة، قم.

124- نهج الحق و کشف الصدق

حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، دار الهجرة، قم، چاپ اول، 1407 ه ق.

125- وسائل الشیعة

حرّ عاملی، مؤسسة آل البیت عليهم‌السلام، قم، چاپ اول، 1409 ه ق.

126- الیقین فی امرة امیر المؤمنین عليه‌السلام

سید رضی الدین ابن طاووس، دار الکتاب الجزائری، قم، چاپ اول، 1413 ه ق.

127- ینابیع المودة لذوی القربی

سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، دار الاسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، 1416 ه ق.